



سَبْرُ پِدْشَوِ ابْنِ دِیْنِی

استاد مصطفی دلشاد تهرانی





سیره پیشوایان دینی

مقطع: کارشناسی

رشته‌های: علوم حدیث

علوم و معارف قرآنی

علوم حدیث، اخلاق و آداب پزشکی

مدرس: استاد مصطفی دلشاد تهرانی

ارزیاب: استاد علی بیات

آموزشیار تدوین: مریم کربلایی

ناظر علمی تدوین: روح الله شهیدی

آموزشیار بازنگری: نرگس چراغی

ویراستار زبانی: حسین سیاح گرجی

ویراستار فنی: نرجس حسنلو

ناظر ویرایش: سید اسماعیل احمدی

انتشار نخست: زمستان ۱۳۸۴

ویراست دوم: بهار ۱۳۸۹

جلسه اول

اهداف درس	۲
بخش اول: سیره‌شناسی	۲
معنا و مفهوم واژه سیره	۲
معنا و مفهوم واژه سبک	۳
تعریف سیره	۳
پیشینه کاربرد اصطلاحی واژه سیره	۴
سیره‌شناسی	۵
سیره یا منطق عملی	۶
وحدت سیره پیشوایان دینی	۱۰
وجوه سیره	۱۱
ضرورت، جایگاه و اهمیت سیره	۱۱

جلسه دوم

اصل حفظ حدود الله	۱۷
اهداف درس	۱۸
مروری بر مباحث پیشین	۱۸
بخش دوم	۱۹
سیره فردی و تربیتی	۱۹
۱. اصل حفظ حدود الله	۱۹

جلسه سوم

اهداف درس	۳۶
مروری بر مباحث پیشین	۳۶
۲. اصل کیفیت استخدام وسیله	۳۶
جایگاه کیفیت استخدام وسیله	۳۶
سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)	۳۹
سیره اوصیای پیامبر (صلی الله علیه وآله)	۴۰
اباحت وسیله پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله)	۴۴
تقید به دین و تعهد در کیفیت استخدام وسیله	۴۷

جلسه چهارم

اهداف درس	۵۰
مروری بر مباحث پیشین	۵۰
۳. اصل اعتدال	۵۰
جایگاه اصل اعتدال	۵۰
شاکله اعتدال	۵۱
اساس اخلاق نیکو	۶۵

جلسه پنجم

اهداف درس	۷۰
مروری بر مباحث پیشین	۷۰
۴. اصل حریت	۷۰
جایگاه حریت	۷۰
تفاوت حریت با آزادی در معنای متداول آن	۷۲
پیام آور حریت	۷۹
جهت گیری تربیتی سیره پیشوایان دینی (علیهم السلام)	۸۱
ویژگی های انسان حر	۸۳
۵. اصل استقلال	۸۹
جایگاه استقلال و حقیقت آن	۸۹
استقلال پیامبران	۹۰
راه و رسم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)	۹۱
راه و رسم اوصیای پیامبر (صلی الله علیه وآله)	۹۴

جلسه ششم

اهداف درس	۱۰۰
مروری بر مباحث پیشین	۱۰۰
۶. اصل عزت	۱۰۰
جایگاه عزت	۱۰۰
عزت چیست؟	۱۰۱
پیام آور عزت	۱۰۲
مدرسه عزت	۱۰۴
عزت در حماسه حسینی	۱۰۵

جلسه هفتم

اهداف درس	۱۲۲
مروری بر مباحث پیشین	۱۲۲
۱. اصل رفق و مدارا	۱۲۲
جایگاه و اهمیت رفق و مدارا	۱۲۲
نقش رفق و مدارا در اصلاح و تنظیم مناسبات و روابط اجتماعی	۱۲۴

۱۲۷.....	راه و رسم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله).....
۱۳۰.....	نفی تنفییر و تأکید بر تألیف.....
۱۳۲.....	کانون رحمت، ملایمت و مدارا.....
۱۳۴.....	رفق و مدارای پیشوایان در خانواده.....
	جلسه هشتم
۱۳۸.....	اهداف درس.....
۱۳۸.....	مروری بر مباحث پیشین.....
۱۳۸.....	۲. اصل تکریم.....
۱۳۸.....	جایگاه تکریم در روابط اجتماعی.....
۱۳۹.....	منطق عملی پیشوایان دینی (علیهم السلام).....
۱۴۳.....	تکریم همسر در سیره پیشوایان دینی.....
۱۴۴.....	تکریم کودکان در سیره پیشوایان دینی.....
۱۴۶.....	نتایج کرامت و یا حقارت شخصیت.....
	جلسه نهم
۱۵۰.....	اهداف درس.....
۱۵۰.....	مروری بر مباحث پیشین.....
۱۵۰.....	۳. اصل عدالت اجتماعی.....
۱۵۰.....	اهمیت و جایگاه عدالت اجتماعی.....
۱۵۳.....	عدالت و ارزش‌های اجتماعی.....
۱۵۵.....	عدالت و عبودیت.....
۱۵۷.....	رسول عدالت.....
۱۵۸.....	پیشوایان عدالت.....
۱۶۱.....	عدالت اجتماعی و خدمات اجتماعی.....
۱۶۶.....	عدالت خانوادگی.....
۱۶۶.....	آثار و نتایج عدالت اجتماعی.....
	جلسه دهم
۱۷۰.....	اهداف درس.....
۱۷۰.....	مروری بر مباحث پیشین.....
۱۷۰.....	۴. اصل مساوات.....
۱۷۰.....	خاستگاه مساوات.....
۱۷۳.....	اعلام مساوات همگانی و نفی اختلاف‌های طبقاتی.....
۱۸۴.....	۵. اصل اخوت.....
۱۸۴.....	اخوت ایمانی.....
۱۸۵.....	پیمان اخوت.....
۱۸۶.....	حقوق اخوت ایمانی.....
۱۸۶.....	اهمیت شناخت حقوق مؤمنان بر یکدیگر و ادای این حقوق.....

وظایف مؤمنان نسبت به یکدیگر.....	۱۸۷
عوامل دوستی، محبت، مسئولیت و پیوستگی.....	۱۸۷
مهرورزی، عطوفت و گرامی داشتن یکدیگر.....	۱۸۸
برآوردن نیازهای یکدیگر و تلاش در راه آن.....	۱۸۸
شاد کردن مؤمن.....	۱۸۸
عوامل کینه، دشمنی، پراکندگی و گسستگی.....	۱۸۹
خانواده اسلامی.....	۱۹۲

جلسه یازدهم

اهداف درس.....	۱۹۵
مروری بر مباحث پیشین.....	۱۹۵
۶. اصل تعاون، تکافل و مواسات.....	۱۹۵
جایگاه و اهمیت تعاون، تکافل و مواسات.....	۱۹۵
پیام آور تکافل و مواسات.....	۲۰۰
مواسات اهل ایمان.....	۲۰۲
مواسات علی (علیه السلام).....	۲۰۴
مواسات انصار با مهاجران.....	۲۰۴
مواسات اصحاب حسین (علیه السلام).....	۲۰۵
اقسام و ابعاد مواسات و تکافل.....	۲۰۶
تعاون، تکافل و مواسات در خانواده.....	۲۰۸

جلسه دوازدهم

اهداف درس.....	۲۱۱
مروری بر مباحث پیشین.....	۲۱۱
بخش چهارم: سیره مدیریتی و سیاسی.....	۲۱۲
۱. اصل اصلاح رابطه خود و خدا.....	۲۱۲
معنای عبد و عبودیت.....	۲۱۲
معنای رب و ربوبیت.....	۲۱۳
سیر عبودیت و کسب ربوبیت.....	۲۱۳
سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در اداره خلق.....	۲۱۵
تأکید بر اصلاح رابطه خود و خدا.....	۲۲۳

جلسه سیزدهم

اهداف درس.....	۲۲۹
مروری بر مباحث پیشین.....	۲۲۹
۲. اصل رحمت و محبت.....	۲۲۹
مفهوم و جایگاه رحمت.....	۲۲۹
نقش رحمت و محبت در اداره امور.....	۲۳۰
پیام آور رحمت و محبت.....	۲۳۳

۲۳۶	محبت اصحاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله)
۲۳۸	محبت راز تسخیر دل‌ها و رمز اطاعت
۲۳۹	بهترین راه هدایت
۲۴۱	سیره اوصیای پیامبر (صلی الله علیه وآله)
۲۴۳	تعامل دوجانبه در سیره مدیریتی اوصیای پیامبر (صلی الله علیه وآله)
	جلسه چهاردهم
۲۵۱	اهداف درس
۲۵۱	مروری بر مباحث پیشین
۲۵۲	۳. اصل شرح صدر
۲۵۲	معنا و مفهوم شرح صدر
۲۵۳	نقش شرح صدر در دعوت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)
۲۵۵	مهم‌ترین ابزار مدیریت
۲۵۷	شرح صدر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)
۲۵۹	نشانه‌های شرح صدر
	جلسه پانزدهم
۲۶۹	اهداف درس
۲۶۹	مروری بر مباحث پیشین
۲۶۹	۴. اصل رعایت اهلیت
۲۶۹	رعایت اهلیت، سنتی الهی
۲۷۲	سپردن مسئولیت‌ها به عنوان امانت به اهلیت
۲۷۴	ضرورت رعایت اهلیت در مدیریت
۲۷۹	پرهیز از تصدّی امور بدون اهلیت لازم
۲۸۰	پرهیز از سپردن امور به ناهالان
۲۸۱	پرهیز از سپردن امور به افراد، با وجود شایسته‌تر از ایشان
۲۸۳	پرهیز از تقدّم و تأخّرات نادرست
۲۸۴	رعایت اهلیت‌ها در مدیریت پیامبر
	جلسه شانزدهم
۲۸۹	اهداف درس
۲۸۹	مروری بر مباحث پیشین
۲۸۹	۵. اصل تصمیم‌گیری
۲۸۹	جایگاه تصمیم‌گیری در مدیریت
۲۹۰	کسب اطلاعات برای تصمیم‌گیری
۲۹۱	مشورت در تصمیم‌گیری
۲۹۷	تدبّر و عاقبت‌اندیشی در تصمیم‌گیری
۲۹۹	بهره‌گیری از تجربه در تصمیم‌گیری
۳۰۱	یافتن بهترین راهکار و روش مناسب در تصمیم‌گیری

۳۰۲	حفظ جهت در تصمیم‌گیری‌ها
۳۰۳	عنایت به کیفیت امور در تصمیم‌گیری
۳۰۵	قاطعیت در تصمیم‌گیری
۳۰۶	توکل در تصمیم‌گیری

جلسه اول

سیره شناسی

اهداف درس

- ✓ آشنایی با ضرورت، جایگاه و اهمیت سیره پیشوایان دینی در زندگی انسان‌ها و خصوصاً مسلمانان و شناخت سیره آن‌ها به عنوان منطق عملی اسلام؛
- ✓ درک این حقیقت مهم که سیره پیشوایان دینی با یکدیگر وحدت ذاتی و جوهری دارد و مشی آن‌ها یکی است؛
- ✓ معرفی انسان به عنوان موجودی که به طور فطری الگو طلب و الگو پذیر است و معرفی پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عنوان نمونه‌ای تام و حسنه در قرآن برای پاسخ به این نیاز.

بخش اول: سیره‌شناسی

معنا و مفهوم واژه سیره

واژه سیره اسم مصدر نوع از ماده سیر است. «س ی ر» ریشه‌ای است که بر گذشتن، روان شدن و حرکت کردن دلالت می‌کند.^۱ همچنین به معنای رفتن و سیر کردن در زمین است.^۲ راغب اصفهانی می‌نویسد: «سیر یعنی حرکت روی زمین، در زمین راه رفتن و گذشتن و عبور کردن».^۳

سه حرف «س ی ر» به صورت «سیر»، هم حرکت در روز و هم حرکت در شب را معنا می‌دهد در حالی که به صورت «سری» تنها حرکت در شب را می‌رساند،^۴ چنان‌که در آیه نخست سوره اسراء در معنای اخیر آمده است.

سیره یعنی نوع خاص حرکت انسان، نوع رفتار و حالتی که انسان دارد. سیره بر وزن فَعْلَة است مثل فِطْرَة، که در این وزن، واژه بر نوع عمل دلالت می‌کند؛^۵ جَلَسَة یعنی نشستن، جُلُوسَة یعنی نوع نشستن و سیره

۱. معجم مقاییس اللغة، أبو الحسین أحمد بن فارس، بتحقيق و ضبط عبد السلام محمد هارون، الطبعة الثانية، شركة مكتبة و مطبعة الحلبي، مصر، ۱۳۸۹ هـ ج ۳، ص ۱۲۰.

۲. لسان العرب، جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور، نسقه و علق عليه و وضع فهرسه على شيري، الطبعة الأولى، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۸ هـ ج ۶، ص ۴۵۳.

۳. المفردات في غريب القرآن، أبو القاسم الحسين بن محمد الراغب الإصفهاني، تحقيق و ضبط محمد سيد غيلاني، دار المعرفة، بيروت، ص ۲۴۷.

۴. كتاب العين، أبو عبد الرحمن الخليل بن أحمد الفراهيدي، تحقيق مهدى المخزومي، ابراهيم السامرائي، افست مؤسسة دار الهجرة، قم، ۱۴۰۵ هـ ج ۷، ص ۲۹۱؛ ادب الكاتب، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت، ص ۲۳۱؛ لسان العرب، ج ۶، ص ۴۵۴.

۵. وَفَعَلْتُ لِمَرَّةٍ كَجَلَسَهُ وَفَعَلْتُ لِهَيْئَةٍ كَجَلَسَهُ؛ الفية ابن مالك في النحو و الصرف، جمال الدين محمد بن عبد الله بن مالك الاندلسي، دار الكتب المصرية، القاهرة، ۱۳۴۸ هـ ص ۴۱؛ نیز ر.ک: الميزان في تفسير القرآن، السيد محمد حسين الطباطبائي، دار الكتاب الاسلامي، قم، ۱۳۹۳ هـ ج ۱۶، ص ۱۷۸.

نوع حرکت است^۶ لذا اهل لغت در توضیح معنای آن گفته‌اند: سیره به معنی طریقه، هیئت و حالت است^۷ و نیز آن را سنت، مذهب، روش، رفتار، راه و رسم، سلوک و طریقه معنا کرده‌اند و از سیره فرد به صحیفه اعمال او و کیفیت سلوکش میان مردم تعبیر کرده‌اند.^۸

معنا و مفهوم واژه سبک

«سبک در لغت به معنی گداختن و ریختن زر و نقره است و "سبیکه" پاره نقره گداخته را گویند. ولی ادبای اخیر سبک را مجازاً به معنی "طرزی خاص از نظم و نثر" استعمال کرده‌اند و تقریباً آن را در برابر استیل (Style) اروپاییان قرار داده‌اند؛ استیل (Style) در زبان‌های اروپایی از لغت استیلوس یونانی مأخوذ است به معنی "ستون" و در عرف ادب روش نگارشی است که به وسیله خواص ممتاز خویشتن مشخص باشد. سبک در اصطلاح ادبیات عبارت است از روش خاص ادراک و بیان افکار به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر.»^۹

سیره‌شناسی به معنای سبک‌شناسی در وجه رفتاری است و آن در واقع روش خاص عمل و موضع‌گیری و حرکت در امور مختلف است. همان‌طور که کلمه style به معنای ستون و نیز سبک و معانی ذکر شده برای آن، نوعی صلابت و محکمی و استواری را افاده می‌کند، در مفهوم سیره نیز این استواری و صلابت نهفته است. با این تعبیر در مفهوم سیره، ثبات حالت و هیئت و روش مستتر است و این آن چیزی است که یافتنش مهم و ارزشمند است.

تعریف سیره

با توجه به آنچه از اهل لغت ذکر شد که سیره را به معنای سنت، روش، مذهب، هیئت، حالت، طریقه و راه و رسم گفته‌اند می‌توان سیره را نوع رفتار و سبک رفتار و طریقه خاص زندگی معنا کرد.^{۱۰}

۶. لسان العرب، ج ۶، ص ۴۵۴؛ تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی الزبیدی، دار مکتبه الحیاة، بیروت، ج ۳، ص ۲۸۷.

۷. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۲۱؛ فخر الدین بن محمد الطریحی، مجمع البحرین، المکتبه المرتضویه، طهران، ۱۳۶۵ ش، ج ۳، ص ۳۴۰؛ تاج العروس، ج ۳، ص ۲۸۷.

۸. أساس البلاغة، جار الله محمود بن عمر الزمخشري، تحقیق عبد الرحیم محمود، دار المعرفة، بیروت، ص ۲۲۶؛ اقرب الموارد، سعید الخوری الشرتونی، افست مکتبه المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۳ هـ، ج ۱، ص ۵۶۲؛ المنجد، لويس معلوف اليسوعي، الطبعة الحادية والعشرون، دار المشرق، بیروت، ۱۹۷۳ م. ص ۳۶۸.

۹. سبک‌شناسی، محمد تقی بهار، چاپ چهارم، سازمان کتاب‌های پرستو، تهران، ۱۳۵۵ ش. مقدمه، ص ۴ - ۳.

۱۰. در ادب فارسی نیز سیرت در همین معنا به کار گرفته شده است، یعنی رفتار، عادت، طریقه، روش و هیئت، چنان‌که ناصر خسرو گوید:

چون سیرت چرخ را بدیدم کو کرد نژند و خشکسارم

یا:

ببین گرت باید که بینی به ظاهر ازو صورت و سیرت حیدری را

لغت‌نامه، علی‌اکبر دهخدا، چاپ اول، سازمان لغت‌نامه دهخدا، تهران، ۱۳۵۲ - ۱۳۲۵ هـ ش، ذیل واژه سیرت.

پیشینه کاربرد اصطلاحی واژه سیره

سیره هنگامی که به عنوان یک رشته از مباحث تاریخی^{۱۱} موضوع بحث مورخان قرار گرفت، به سبب نوپایی آن چیزی را که می‌بایست در بر می‌گرفت، شامل نشد. مورخانی که در احوال پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) کتاب نوشتند، عنوان تاریخ خود را *سیره النبی* گذاشتند^{۱۲} و شاید نخستین رشته تاریخی که مورد توجه و نظر مسلمانان قرار گرفت همین *علم السیره* باشد. محتمل است که آنان می‌خواستند سبک و رفتار یا رفتارشناسی (مبانی و معیارهای) سیره پیامبر را بیان کنند، اما به صرف نقل رفتار قناعت کرده‌اند.^{۱۳} آنان سیره را به معنای شرح وقایع زندگی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به کار بردند: حوادث پیش از بعثت، بعثت و حوادث پس از آن و جنگ‌های پیامبر.^{۱۴}

چنان‌که از خبر ابوالفرج اصفهانی در کتاب *الأغانی* به روشنی بر می‌آید، استعمال واژه سیره در مفهوم اصطلاحی آن (تاریخ زندگی پیامبر) در زمان محمد بن شهاب زهّری (۱۲۴ - ۵۸ هـ) معمول و متداول بوده است.^{۱۵} ابو الفرج اصفهانی از قول مدائنی ضمن اخبار خالد بن عبد الله قسری می‌نویسد:

ابن شهاب مرا خبر داد که خالد بن عبد الله قسری به من گفت: کتابی در باره انساب برایم بنویس. من کار را با نوشتن نسب مضر آغاز کردم و هنوز آن را به پایان نبرده بودم که گفت: این کار را قطع کن که خداوند بن و ریشه آن‌ها را قطع کند. برای من سیره (شرح حال پیامبر) را بنویس.^{۱۶}

بدین ترتیب واژه سیره در مفهوم اصطلاحی آن، در قالب شرح احوال و تاریخ زندگی پیامبر استعمال شد و در همین مفهوم تداوم یافت و به عنوان رفتارشناسی و روش‌شناسی مورد عنایت جدی قرار نگرفت.

۱۱. رشته‌های تاریخی مورد توجه مسلمانان در قرون نخستین عبارت‌اند از: سیره، مغازی، فتوح، تراجم و طبقات، انساب، خراج، مقاتل، فتن و حروب و حوادث، ادیان و فرق و مذاهب، بلاد، فرق و احزاب سیاسی و تاریخ عمومی. ر. ک: *علم تاریخ در اسلام*، صادق آئینه‌وند، چاپ اول، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۰ هـ ش. ص ۵۸ - ۴۲.

۱۲. ر. ک: *سیری در سیره‌نویسی و مروری بر احوال و آثار باره‌ای از سیره‌نویسان*، سید محمد باقر حجتی، چاپ اول، کنگره جهانی حضرت رضا (علیه السلام)، ۱۳۷۱ هـ ش، ص ۲۳۶ - ۸۸.

۱۳. استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می‌فرماید: «سیر یعنی رفتار، سیره یعنی نوع رفتار، و آنچه مهم است شناختن سبک رفتار پیغمبر است. علمایی که سیره نوشته‌اند در حقیقت رفتار پیامبر را نوشته‌اند و کتاب‌هایی که ما به نام سیره داریم سیر است نه سیره. "سیره حلیه" سیر است نه سیره، رفتار پیامبر نوشته شده است نه سبک در رفتار، نه اسلوب و متد رفتار پیغمبر». *سیره نبوی*، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۱۳ - ۱۲.

۱۴. *سیره النبی*، أبو محمد عبد الملك بن هشام، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، دار الفکر، بیروت، ج ۱، مقدمه، ص ۱۵.

۱۵. *المغازی*، أبو عبد الله محمد بن عمر الواقدي، تحقیق مارسدن جونز، الطبعة الثانية، مؤسسه الأعلمی للطبوعات، بیروت، ۱۴۰۹ هـ، ج ۱، مقدمه، ص ۱۹.

۱۶. *الأغانی*، أبو الفرج علی بن الحسین بن محمد الاصفهانی، شرحه و کتب هوامشه عبدعلی مهنا و سمیر جابر، الطبعة الأولى، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷ هـ، ج ۲۲، ص ۲۱.

سیره‌شناسی

با توجه به آنچه گذشت، سیره‌شناسی به معنای رفتارشناسی است و در واقع شناخت اصول، معیارها و روش‌هایی است که یک فرد [صاحب اصول و روش] در رفتار و کردار خود دارد و سیره‌شناسی در حقیقت امر، سبک‌شناسی است. استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می‌فرماید:

سیره‌شناسی یعنی سبک‌شناسی و این یک کلیتی دارد. سلاطین عالم به طور کلی یک سبک و یک سیره و یک روش مخصوص به خود دارند. فلاسفه یک سبک مخصوص به خود دارند. ریاضت‌کشندگان هم یک سبک مخصوص به خود دارند. پیامبران هم به طور کلی یک سبک مخصوص خود دارند و سپس هر کدام از آنان جداگانه سبکی مخصوص به خویش دارد، مثلاً پیامبر اسلام یک رفتار و یک سبک مخصوص به خویش داشتند.

در نثر هم سبک وجود دارد، نثر را آن وقت انسان می‌تواند بشناسد که سبک نثرهای مختلف را به دست بیاورد و شعر را آن وقت می‌تواند بشناسد که سبک‌های مختلف شعر را به دست بیاورد.

هنر؛ برای انسانی که وارد هنر نیست، هنر بنا و ساختمان و کاشیکاری و کتیبه‌نویسی جلوه می‌کند، ولی آن‌گاه که به سراغ هنرشناس‌ها می‌رود، می‌بیند ده‌ها سبک در دنیا وجود دارد و صنعت‌ها و هنرها هر کدام دارای سبکی مخصوص هستند ...

سبک یک عالم استدلال و قیاس است ... دیگری سبکش سبک تجربی است ...، یا آن‌که یک عالم سبکش عقلی است و دیگری سبکش نقلی است و در همه مسائل اعتمادش به منقولات است و به غیر از منقولات به هیچ چیزی دیگر اعتماد ندارد. مثلاً مرحوم مجلسی، او اگر طب هم بخواهد بنویسد می‌خواهد طبی بنویسد که بر اساس منقولات باشد و چون تکیه‌اش روی منقولات است، به صحیح و ضعیف آن هم خیلی اهمیت نمی‌دهد یا لااقل آن روایات را در کتاب‌هایش جمع‌آوری می‌کند یا اگر می‌خواهد در سعد و نحس آیام هم چیزی بنویسد، باز به منقولات استناد می‌کند. همچنین رفتارها هم سبک‌های مختلفی دارد.

آنچه ذکر شد که در هنر سبک‌ها مختلف است، در شعر سبک‌ها مختلف است، در تفکر سبک‌ها مختلف است، در عمل سبک‌ها مختلف است، همه و همه برای انسان‌هایی است که سبک داشته باشند و الا اکثر مردم سبک ندارند، خیلی از افرادی که شعر می‌گویند سبک ندارند. خیلی از هنرمندان سبک را درک نمی‌کنند. خیلی از مردم در تفکراتشان سبک و منطق ندارند. گاهی به تفکر استناد می‌کنند و گاهی به عقل، یک دفعه حسّی می‌شوند و یک دفعه عقلی؛ این‌ها مادون منطق هستند. در رفتار هم اکثر قریب به اتفاق مردم سبک ندارند. اگر از ما بپرسند که سیره و سبک خودتان را بیان کنید که در حل مشکلات زندگی چه می‌کنید غالباً نمی‌دانیم، مگر گروهی قلیل از مردم هستند که در راهی که می‌روند چون هدف دارند، سبک و روش هم دارند ...^{۱۷}

۱۷. سیره نبوی، ص ۱۹ - ۱۵ [با اندکی تصرف].

بنا بر این در رفتار و عملکردها می‌توان سبک‌ها را یافت؛ یعنی همان‌طور که در شعر و ادب، در نثر، در هنر و در تفکر سبک وجود دارد، در رفتار و عملکرد فردی، خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی و همچنین در رهبری و حکومت نیز سبک وجود دارد و سیره‌شناسی به معنای جست و جو در رفتار و حرکت و سیر یک امر و استخراج سبک آن امر است. بدین ترتیب اگر سیره‌شناسی را سبک‌شناسی معنا کنیم، کاری درست است.

سیره یا منطق عملی

با توجه به آنچه ذکر شد، سیره در واقع اصولی است پایدار که تعیین‌کننده سبک رفتار در حوزه‌ای معین باشد، به عبارت دیگر سیره منطق عملی است.

مرحوم مطهری می‌فرماید که سیره همان منطق عملی است. توضیح ایشان این است که ما همان‌طور که منطق نظری داریم، صاحب منطق عملی نیز هستیم. منطق نظری مجموعه قواعدی است که اگر رعایت شود، صورت فکر را از خطا حفظ می‌کند و نه ماده آن را و چون شکل استنتاج، ما را از خطا حفظ می‌کند به آن منطق صوری گویند. ایشان می‌فرمایند منطق عملی یعنی مجموعه قواعدی که اگر آن‌ها را بشناسیم و رعایت کنیم، عملکرد ما را از خطا حفظ می‌کند یا خطای ما را کم‌تر می‌کند و هرچه بیش‌تر رعایت شود، خطا کم‌تر می‌شود. یعنی یک قواعد عملی و یک ترازوی عملی داریم که از آن تعبیر به منطق عملی می‌کنند.

سیره مجموعه‌ای جهت کشف ضوابط کلان و قواعد کلی است که انسان بتواند زندگی‌اش را با آن محک بزند و آن معیاری است برای زندگی انسان. آنچه مهم است یافتن آن اصول و پای‌بندی بدان‌ها است که فرد را صاحب منطق عملی می‌سازد، رفتار او را اصول‌مند می‌کند؛ اصولی که راهنمای عمل است و حافظ سلامت و صلابت او؛ این اصول تابع احساسات و عواطف فرد نیست، با تغییر موقعیت‌ها تغییر نمی‌کند، در اوج قدرت همان است که در مظلومیت و محرومیت.

اصول محکم، مثل اصول برهانی و اصول ریاضی است که به اختیار فرد نیست که بخواهد تغییر بدهد. دل‌خواهی نیست و به عاطفه هم مربوط نیست.

پیغمبر یعنی کسی که چنین اصولی دارد.

علی یعنی کسی که چنین اصولی دارد.

حسین یعنی کسی که چنین اصولی دارد.

بلکه پیروان ایشان؛ سلمان، ابوذر، مقداد، شیخ مرتضی انصاری و ... یعنی کسانی که چنین اصولی دارند.^{۱۸}

چنین کسانی به دلیل پیروی از این اصول، ثابت‌قدم می‌شوند، یعنی همان‌گونه که برهان، محکم، باصلابت، قاطع و مستقیم است، آنان نیز این‌گونه‌اند. صاحب سیره و منطق عملی‌اند، مبادی و اصول مشخص دارند رفتار و کردارشان دارای منطقی روشن است و مواضع و عملکردشان قابل پیش‌بینی است.

بنا بر این مراد از سیره، منطق عملی و اصول عملی است و شناخت سیره نبوی یعنی شناخت این اصول و

منطق.

اسلام مکتب منطق عملی

از ویژگی‌ها و مختصات برجسته اسلام، منطق عملی آن است که قدرت و قابلیت عینیت بخشیدن به این مجموعه هدایتی را فراهم ساخته است. بدین معنا که در اسلام اصولی محکم، مانند اصولی برهانی در وجوه مختلف رفتاری وجود دارد؛ در رفتار فردی، اجتماعی، خانوادگی، مدیریتی، تبلیغی، نظامی و سیاسی اعم از داخلی، خارجی، اقتصادی و فرهنگی. به عبارت دیگر اسلام در همه این وجوه دارای سیره است؛ سبک مخصوص به خود دارد و همچنان که از واژه سبک مفهوم صلابت، محکمی و استواری، بقا و دوام برداشت می‌شود،^{۱۹} این سیره‌ها نیز اصولی پا برجا و با ثبات و مستحکم دارند. یعنی جزئیات، شکل‌ها و حتی احکام ممکن است عوض شود، ولی جهات کلی تغییری نمی‌کند. این همان منطق عملی است و اگر از این رو اسلام را مکتب منطق عملی، که وجه تمایز شاخص آن با سایر مکتب‌ها است، بنامیم، گزاف نگفته‌ایم.

انسان، فطرت و سرشت و ساختمان‌های دارد که همچنان که می‌تواند در منطق نظری از منطقی پیروی کند که پولادین و غیرقابل تغییر است، در منطق عملی هم می‌تواند به مرتبه‌ای رسد که هیچ قدرتی نتواند او را متزلزل کند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیش‌تر مردم نمی‌دانند.^{۲۰}

راهی که به انسان ارائه می‌شود راه فطرت است و دعوت به دینی قیّم که مطابق فطرت او است؛ دعوت به اصولی محکم که راهی برای همه نسل‌ها در همه عصرها و مصرها است. راهی قابل ارائه و سیر برای همه، در همه جا و در کلیه ادوار. راهی لا تبدل و لا تغیر که لا تبدل لِخَلْقِ اللَّهِ .

بنا بر این انسان دارای فطرتی مخصوص به خویش است که او را به سوی سنتی خاص در زندگی هدایت می‌کند و راهی معین دارد که به غایت و مقصدی مشخص منتهی می‌شود، که راهی جز آن راه را نمی‌تواند در پیش گیرد و این معنای سخن خداوند است که: فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا. پس انسان از این جهت که انسان است، بیش از یک سعادت و یک شقاوت ندارد و چون چنین است، لازم است که در مرحله عمل تنها یک سنت ثابت برایش مقرر شود تا آن سنت وی را به یک هدف ثابت هدایت کند و باید این هادی همان فطرت و نوع خلقت باشد و به همین جهت دنبال فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا اضافه کرد که: لا تبدل لِخَلْقِ اللَّهِ .

اما بیان این حقیقت که نوع انسان دارای یک سعادت و شقاوت است، بدین جهت است که اگر سعادت افراد انسان به خاطر اختلافی که با هم دارند مختلف می‌شد، جامعه‌ای صالح و واحد که سعادت افراد آن جامعه را تضمین کند، تشکیل نمی‌شد و نیز اگر سعادت انسان‌ها به اقتضای زمان‌ها مختلف می‌شد، یعنی اعصار و قرون یگانه اساس

۱۹. کتاب‌العین، ج ۵، ص ۳۱۷؛ أساس البلاغة، ص ۲۰۱؛ لسان‌العرب، ج ۶ ص ۱۶۲.

۲۰. روم/۳۰؛ (در باره آیات قرآن از ترجمه‌های زیر استفاده شده است: ترجمه محمد مهدی فولادوند؛ ترجمه سید جلال الدین مجتبی؛ ترجمه ناصر مکارم شیرازی).

سنت دینی می‌گشت، باز انسان‌های قرون و اعصار نوعی واحد نمی‌شدند و انسان هر عصر و زمانی غیر انسان زمان و عصر دیگر می‌شد و اجتماع انسانی سیر تکامل نمی‌داشت و انسانیت از نقص متوجه به سوی کمال نمی‌شد، چون دیگر نقص و کمالی وجود نداشت، زیرا وقتی انسان قرن گذشته غیر از انسان فعلی باشد، نقص و کمال او مخصوص به خودش می‌شود و نقص و کمال این نیز مخصوص خودش می‌گردد. وقتی انسانیت به سوی کمال سیر می‌کند که یک جهت مشترک و ثابت بین همه انسان‌های گذشته و آینده باشد.

البته مراد از این سخن آن نیست که اختلاف افراد و مکان‌ها و زمان‌ها هیچ تأثیری در برقراری سنت دینی ندارد، بلکه فی الجمله و تا حدی آن را قبول داریم، چیزی که هست می‌خواهیم ثابت کنیم که اساس سنت دینی عبارت است از ساختمان و بنیه انسانیت؛ آن بنیه‌ای که حقیقتی است واحد و مشترک بین همه افراد و اقوام و ثابت در همه. می‌خواهیم بگوییم که انسانیت خود سنتی است واحد و ثابت به ثبات اساسی که همان انسان است ...^{۲۱}

بر اساس این فطرت است که منطق عملی استوار گردیده است و انسان مؤمن در این چارچوب محکم و راسخ و پولادین است، چنان‌که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «الْمُؤْمِنُ نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ»^{۲۲} مؤمن وجودش از سنگ سخت، سخت‌تر و محکم‌تر است.

در این باره از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ، الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ»^{۲۳} مؤمن از کوه محکم‌تر است، زیرا از کوه چیزی برگرفته شود ولی از دین مؤمن چیزی برگرفته نشود.

انسان‌های واجد سیره این‌گونه‌اند، چنان‌که پس از شهادت علی بن ابی طالب (علیه السلام) آن حضرت چنین توصیف شده است: «كُنْتُ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»^{۲۴} تو مانند کوه بودی که طوفان‌ها و بادهای سخت نتوانند آن را به حرکت در آورند.

۲۱. تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۹.

۲۲. الکافی، أبو جعفر محمد بن یعقوب الكليني، صححه و علّق عليه علي أكبر الغفاري، دار الكتب الإسلامية، طهران، ۱۳۸۸ هـ ج ۲، ص ۲۲۷؛ نهج البلاغة، أبو الحسن محمد بن الحسين الموسوي (الشریف الرضي)، ضبط نصّه و ابتكر فهرسه العلمیة صبحي الصالح، الطبعة الأولى، دار الكتاب اللبناني، بیروت، ۱۳۸۷ هـ حکمت ۳۳۳؛ شرح غرر الحکم و درر الکلم، جمال الدین محمد خوانساری، با مقدمه و تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ هـ ش. ج ۲، ص ۱۲۴.

۲۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ بحار الانوار الجامعة لعلوم الأئمة الأطهار، محمد باقر المجلسي، الطبعة الثالثة، دار إحياء التراث العربي، بیروت، ۱۴۰۳ هـ ج ۶۷، ص ۳۶۲؛ نیز از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعَزُّ مِنَ الْجَبَلِ إِنَّ الْجَبَلَ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ»^{۲۴} الکافی، ج ۵، ص ۶۳؛ تهذیب الاحکام، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، حقه و علّق عليه السيد حسن الخراسان، دار الكتب الإسلامية، طهران، ۱۳۹۰ هـ ج ۶، ص ۱۷۹؛ همین سخن از امام کاظم (علیه السلام) نیز روایت شده است. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، أبو الحسين ورام بن أبي فراس المالکي، دار صعب، دار التعارف، بیروت، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۵.

انسان منظور نظر اسلام، انسانی است دارای منطق عملی و در نتیجه استوار و ثابت قدم. مکتبی که منطق عملی، بر اساس فطرت، دارد، انسانی تربیت می‌کند که در وجوه مختلف رفتاری خویش، دارای اصولی مسلم است و بر مبنای آن اصول عمل می‌کند. اگر زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و برترین نمونه‌های تربیت‌یافته مدرسه آن حضرت، علی (علیه السلام) و فرزندان گرامی‌اش از آغاز تا پایان بررسی شود، به وضوح ملاحظه می‌شود که آنان در همه وجوه پای‌بند اصولی ثابت و لایتغیر بودند؛ هرگز غدر و خیانت نورزیدند، بلکه آن را مطلقاً محکوم می‌دانستند. هیچ‌گاه از حق قدمی منحرف نشدند، به حق و حریم آن تجاوز نکردند، حدود را زیر پا نگذاشتند، هرگز استرحام نکردند، در برابر مخلوق گردن کج نکردند و هرگز انضام نمودند، تن به ستم ندادند، از اعتدال خارج نشدند، ساده‌زیستی را ترک نکردند، حریت و استقلالشان را نشکستند، با ظالمان و ستمگران مداهنه و سازش نکردند، برای رسیدن به مقاصد و اهداف خویش وسیله نامقدس به کار نگرفتند، هرگز استبداد نکردند و ...

منطق عملی اسلام بر این اساس استوار است و مراد ما نیز از سنت عملی پیشوایان حق، سنتی است که مشتمل بر تعالیم کامل آنان در همه وجوه است؛^{۲۰} تعالیمی که راهنمای عمل برای همه مردمان در همه دوران‌ها است.

سیره ثابت است یا متغیر

این مسئله به این پرسش بر می‌گردد که آیا در اسلام و در سیره نبوی با اصول ثابت و دائمی و به عبارت دیگر، مطلق رو به رو هستیم، یا این که اساساً اصولی وجود ندارد؟ یا آنچه هست اصولی تابع اوضاع و احوال و نسبی است.

بحث نسبی بودن یا مطلق بودن سیره و منطق عملی بحث نسبی بودن اخلاق را پیش می‌کشد که تفصیل آن در جایی دیگر باید بررسی شود، ولی به اجمال آنچه از مسائل دین روشن می‌گردد این است که اخلاق به طور کلی نسبی نیست. شهید مطهری در این باره می‌گوید:

امروزه در عصر ما مسئله‌ای در زبان‌ها افتاده است و چون درست این مسئله را ادراک نکرده‌اند سبب یک سلسله بدآموزی‌ها شده است و آن مسئله، مسئله نسبیت اخلاق است، یعنی معیارهای انسانی و این که چه چیز خوب است و چه چیز بد است، خوب است انسان چگونه باشد و خوب است چگونه نباشد؛ آیا این یک امر نسبی است یا یک امر مطلق است؟ ...

گروهی معتقدند که به طور کلی اخلاق و معیارهای خوب و بد اخلاقی نسبی است؛ به عبارت دیگر «انسان بودن» امری است نسبی و معنای نسبیت این است که در زمان‌ها و مکان‌های مختلف تغییر می‌کند. به این معنا که یک چیز، در یک زمان و در یک شرایط از نظر اخلاقی خوب است ولی همان چیز در زمان دیگر و شرایط دیگر ضدّ اخلاق است و این معنای نسبیت اخلاق است ...

۲۰. Henri Corbin, Histoire de la philosophie Islamique, Galimard, Paris, 1964, vol. 1. p. 44. نیز ر. ک: أفعال

الرسول و دلائلها علی أحكام الشرعیة، محمد سلیمان الاشقر، مؤسسه الرسالة، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ج ۱، ص ۱۸.

اصول اولیّه اخلاق و معیارهای اولیّه انسانیت به هیچ وجه نسبی نیست، ولی معیارهای ثانوی نسبی است و در اسلام هم ما با این مسئله مواجه هستیم ...

در سیره رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) یک سلسله اصولی را می‌بینیم که این‌ها اصول باطل و ملغی است. یعنی پیغمبر در سیره و روش عملی خودش هرگز از این روش‌ها در هیچ شرایطی استفاده نکرده‌اند. همان‌گونه که ائمه (علیهم السلام) هم از آن‌ها استفاده نکرده‌اند و از نظر اسلام در تمام شرایط و زمان‌ها و مکان‌ها مطرود است ...

همچنین تجاوز کردن از حد و اصل، در هیچ موردی جایز نیست و هر چیزی میزان و حدّی دارد و به آن حد که رسید از آن حد نباید تجاوز کرد. یک سلسله اصولی هم هست که از این اصول همیشه استفاده کرده‌اند، ولو به صورت نسبی.^{۲۶}

بنا بر این در سیره نبوی با یک سلسله اصولی مواجه‌ایم که این اصول مسلم‌اند، یا به این صورت که ملغی و باطل‌اند و پیامبر و ائمه (علیهم السلام) هرگز در منطق عملی و روش خودشان از این روش‌ها در هیچ اوضاع و احوالی استفاده نکرده‌اند، مانند انظلام (تن به ظلم دادن) یا استرحام (ترحم طلبی)، یا به این صورت که مطلقاً عمل می‌کرده‌اند و در هیچ اوضاع و احوالی آن‌ها را زیر پا نگذاشته‌اند، مانند اصل عدالت، حفظ حدود و اصول، که این‌ها اصول مطلق‌اند و با یک سلسله اصولی مواجه‌ایم که اصول نسبی‌اند، مثل اصل قدرت و اعمال زور. آن جا که لازم بوده اعمال شده است و آن جا که لازم نبوده اعمال نشده است؛ آن جا هم که اعمال شده به صورت نسبی اعمال شده است. و این اصول، چنان‌که در بحث گذشته آمد بر اساس اموری حقیقی و بر مبنای دینی قیّم و فطرتی الهی وضع شده است. در نتیجه سیره ثابت است و به دلیل ثابت بودنش قابل پیروی و تبعیت است.

وحدت سیره پیشوایان دینی

اگر دوران پیامبری حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و دوران حضور ائمه (علیهم السلام) را با هم جمع کنیم، به طور کلی ۲۷۳ سال جامعه از وجود معصومان (علیهم السلام) بهره‌مند بوده است. هنگامی که این ۲۷۳ سال را با این جهت‌گیری که قواعد کلی زندگی را از آن استخراج کنیم، ملاحظه و دنبال کنیم، به یک وحدت می‌رسیم. یعنی میان روش زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و قواعد زندگی ایشان و قواعد زندگی سایر معصومان (علیهم السلام) تنافر و تضاحم و اختلافی نیست و همه یکی است. مثل این است که یک انسان ۲۷۳ سال زندگی کرده و شرایط مختلف را درک کرده است. شرایط و موانع فرق کرده ولی اصول کلی ثابت مانده است، سنگر عوض شده، شکل و مقتضیات عوض شده است، ولی اصول کلی ثابت مانده است. مثلاً شکل دوره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با شکل دوره امام علی (علیه السلام) با شکل دوره امام صادق (علیه السلام) فرق می‌کند ولی باز قواعد کلی ثابت مانده است و این مطلب برای ما مهم است که ما یک وحدت رویه، یک وحدت هدف و یک وحدت اصول را در زندگی معصومان (علیهم السلام) می‌بینیم و همین نکته کارساز است.

۲۶. سیره نبوی، ص ۴۵ - ۳۹ (با تصرف و تلخیص).

این تصور که برخی فکر می‌کنند مشی زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با مشی زندگی امام علی (علیه السلام) متفاوت است، به هیچ وجه صحیح نیست و برعکس این‌ها کاملاً بر هم منطبق است و همین نکته است که سیره را کارساز می‌کند. یعنی در می‌یابیم که در شرایط مختلف چیزهای ثابت وجود دارد، یک جهت‌گیری‌های کلی پایداری وجود دارد که می‌تواند برای ما بسیار مفید باشد و همین وحدت سیره پیشوایان دینی ما است که سیره را در عصرهای متفاوت با شرایط مختلف، کاربردی و کارساز می‌کند و در غیر این صورت سیره هر کدام از معصومان (علیهم السلام) محدود به دوره خویش می‌شد و برای عصرهای بعد مفید و کارساز نبود.

وجوه سیره

با توجه به مجموعه رفتار پیشوایان دینی می‌توان قائل به یک تقسیم‌بندی اعتباری به صورت زیر شد:

۱. سیره فردی؛
۲. سیره اجتماعی؛
۳. سیره مدیریتی؛
۴. سیره خانوادگی؛
۵. سیره سیاسی؛
۶. سیره نظامی؛
۷. سیره اقتصادی.

برای مطالعه آزاد

ضرورت، جایگاه و اهمیت سیره

به منظور تبیین هدف و مقصود این مباحث لازم است به جایگاه و اهمیت بحث و نیاز انسان به نمونه و اسوه پرداخته شود. آیه ۲۱ سوره احزاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را یک اسوه حسنه تام و تمام معرفی می‌کند:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ
كَثِيرًا؛ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکو است برای آن کس که به
خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند .

یعنی پیامبر برای مسلمانان منبع، معدن و مرکزی است که می‌توانند کلیه اعمال، رفتار و وظایف خود را از این منبع و معدن استخراج کنند،^{۲۷} خود را در همه امور منطبق با آن حضرت بسازند و به گفتار و رفتار ایشان تاسی کنند و این امری ثابت و همیشگی است.^{۲۸}

۲۷. ر. ک: افعال الرسول، ج ۱، ص ۲۰۱ - ۱۸۹.

۲۸. تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۸۸.

معرفی پیامبر به عنوان اسوه حسنه در واقع بیان بزرگ‌ترین تفاوت میان مکتب انبیا و غیر آن است، زیرا مکتب انبیا از خصوصیت عملی بودن و به عینیت توجه داشتن برخوردار است و در آن نمونه‌ای برای پیروی عملی ارائه می‌شود، نمونه‌ای که روش‌های عملی او در کلیه شئون فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... قابل دستیابی و پیروی عملی و عمل از جانب پیروان مکتب است.

این موضوع در دین اسلام شاخص‌تر، جدی‌تر و روشن‌تر مطرح است، زیرا اسلام آخرین دین الهی است و لازم است امت، نمونه‌ای تمام‌عیار و قابل پیروی برای همه زمان‌ها در هر اوضاع و شرایط مکانی داشته باشند. بدین ترتیب با ارائه یک نمونه جامع و کامل در همه وجوه و در عینیت امور، مسلمانان مأمور اقتدای مطلق به آن وجود گرامی‌اند و کسی که پا در جای پای او گذارد محبوب‌ترین بندگان نزد حضرت حق است و این همان بیان کلام خداوند است که فرمود:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ؛ بگو: «اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد»^{۲۹}.

با تأسی به این نمونه کامل و کافی است که انسان به سوی کمال مطلق هدایت می‌شود و وجوب اقتدا برای همین است.^{۳۰}

نیاز به نمونه

در پاسخ به این پرسش که چرا خداوند پیامبر را به عنوان اسوه حسنه معرفی می‌کند و چرا امیر مؤمنان (علیه السلام) رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به عنوان نمونه کافی ارائه می‌نماید، باید به این امر توجه داشت که مسأله نمونه‌ها از مسائل بسیار مهم و اساسی دین است، زیرا نمونه‌طلبی و نمونه‌پذیری امری فطری است و انسان بدون اسوه و مقتدا توانایی سیر به سوی کمال را ندارد. از امام سجّاد (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يَرْشِدُهُ»^{۳۱}؛ آن کس که حکیمی راهنما و رشددهنده ندارد، هلاک گردد.

اسلام برای هدایت انسان‌ها به سرمنزل مقصود و سیر از ملک تا ملکوت، در قالب کلمات، به صورت قرآن و در قالب اعمال، به صورت اسوه حسنه (پیامبر یا امام) ظهور یافته است. اگر انسان اسوه حسنه را نشناسد و او را مقتدای خویش در همه زمینه‌ها نداند، حتماً نمونه‌های منفی و کاذب را مقتدای خویش می‌گیرد، زیرا بدون اسوه نمی‌توان زندگی کرد. فقدان نمونه مناسب در طی طریق کمال بدان معنا است که انسان اسیر شیاطین شود و خلأ وجودی اسوه حسنه را در همه وجوه اعم از فردی، اجتماعی، سیاسی و

۲۹. آل عمران / ۳۱.

۳۰. شرح نهج البلاغه، کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۲ هـ ش، ج ۳، ص ۲۸۵؛ نیز ر. ک: دلائل النبوة، أبو نعیم أحمد بن عبد الله بن أحمد الإصبهانی، تحقیق محمد رؤاس قلعه‌جی، عبد البر عباس، الطبعة الثانية، دار النفائس، بیروت، ۱۴۰۶ هـ ج ۱، ص ۴۶؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، أبو الفضل عیاض بن موسی بن عیاض الیحصبی (القاضي عیاض)، تحقیق علی محمد البجاوی، دار الکتب العربی، بیروت، ج ۲، ص ۵۶۲-۵۴۶. (فی وجوب اتباعه و امتثال امره و الاقتداء بهدیه)، السيرة النبویة، أحمد بن زینی دحلان، بهامش السيرة الحلبیة، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ج ۳، ص ۳۱۲. (باب وجوب طاعته و محبته و اتباع طریقته و سنته).

۳۱. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۵۹.

اقتصادی با اسوه‌های سینه پر سازد و مناسبات فردی و اجتماعی خویش را بر آن مبنا ایجاد کند، زیرا: «مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ فَشَيْخُهُ الشَّيْطَانُ»؛^{۳۲} هر که را مرشد و راهبری [حقیقی] نباشد، مرشد و راهبر او شیطان خواهد بود.

نمونه‌ها در قرآن

با توجه به اهمیت و جایگاه این امر، قرآن کریم در آیات متعدّد و در وجوه مختلف اسوه‌ها را معرفی می‌کند که به برخی از آن‌ها ذیلاً اشاره می‌شود:

نمونه در کفر و ایمان: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَمَهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ؛ خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند زن نوح و زن لوط را مثال آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آن‌ها خیانت کردند و کاری از دست [شوهران] آن‌ها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد با داخل‌شوندگان داخل آتش شوید.^{۳۳}

نمونه در انفاق: وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا؛ و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند. ما برای خشنودی خدا است که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.^{۳۴}

نمونه در تولی و تبری: قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُوكُمْ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ؛ قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکو است، آن‌گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم، به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید.^{۳۵}

نمونه در عبادت و عبودیت: كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ؛ و از شب اندکی را می‌غنودند و در سحرگاهان [از خدا] طلب آمرزش می‌کردند و در اموالشان برای سائل و محروم حقی [معین] بود.^{۳۶}

نمونه در کسب و کار و تجارت: رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ؛ مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شود، می‌هراسند.^{۳۷}

۳۲. لطایف معنوی، عبد اللطیف بن عبد الله عباسی، ص ۶۰ به نقل از بدیع الزمان فروزانفر، / حدیث مثنوی، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱ ه. ش، ص ۳۰.

۳۳. تحریم / ۱۰.

۳۴. دهر / ۸ - ۹.

۳۵. ممتحنه / ۴.

۳۶. ذاریات / ۱۹ - ۱۷.

۳۷. نور / ۳۷.

و مواردی دیگر در آیات قرآن کریم که بیانگر جایگاه این حقیقت است.

لزوم اتخاذ موضع عملی صحیح و مشخص

با توجه به آنچه ذکر شد، ارائه اسوه و شناخت روش‌های یک اسوه در وجوه گوناگون فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیره از اهمّ اموری است که باید به طور جدّی بدان پرداخته شود. به علاوه اتخاذ موضع عملی صحیح و مشخص از لوازم ایمان و اعتقاد و التزام عملی به دین است؛ بدین معنا که انسان پس از ایمان به خدا و اسلام و شریعت و بعد از درک این امر که به حکم عبودیت و بندگی در برابر خدا در قبال امتثال اوامر و اجرای احکام مسئول است، باید خود را و رفتار و سلوک خویش را در کلیه صحنه‌ها و مراحل زندگی با قوانین اسلام و اصول عملی آن هماهنگ و همراه سازد و همچنین باید به حکم تبعیت از شریعت به اتخاذ موضع عملی مشخص دست یازد. از این رو ضرورت تعیین موضع عملی و معرفت به چگونگی اتخاذ موضع در هر امری روشن می‌شود.^{۳۸}

پیوند ایمان و عمل و میزان عمل ایمانی

دین امری ذهنی نیست، بلکه به صراحت آیات و روایاتی بسیار، پیوند ایمان و عمل پیوندی اجتناب‌ناپذیر است:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ؛ [که] به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم، سپس او را به پست‌ترین [مراتب] پستی باز گردانیدیم، مگر کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداشی بی‌منت خواهند داشت.^{۳۹}

این پیوند آن چنان است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در باره آن فرمودند: «الْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ أَخَوَانٌ شَرِكَانِ فِي قَرْنٍ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَحَدَهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِهِ»؛^{۴۰} ایمان و عمل دو برادر همراه در یک رشته و هم‌دوشند و خداوند هیچ یک از آن دو را جز با هم‌دوش خود نمی‌پذیرد.

ایمان و عمل همراه و دوشادوش یکدیگرند و نمی‌توان آن دو را تفکیک کرد. میان ایمان و عمل صالح رابطه‌ای دوسویی برقرار است و از یکی به دیگری راه برده می‌شود، چنان‌که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرموده است:

فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ؛^{۴۱} [انسان] در پرتو

۳۸. دروس فی علم الاصول، محمد باقر الصدر، الطبعة الاولى، دار الكتاب اللبناني، بیروت، ۱۹۷۸ م، ج ۱، ص ۳۵.

۳۹. تین / ۶ - ۴.

۴۰. الجامع الصغير فی احادیث البشیر النذیر، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی، الطبعة الاولى، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۱ هـ، ج ۱، ص ۴۷۹؛ علاء الدین بن حسام الدین المتقی الهندی، کنز العمال فی احادیث الاقوال و الافعال، مؤسسه الرسالة، بیروت، ۱۴۰۹ هـ، ج ۱، ص ۹۵؛ همین بیان شریف از امیر مؤمنان (علیه السلام) بدین گونه وارد شده است: «الْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ أَخَوَانٌ تَوَّامَانِ وَرَفِیقَانِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَحَدَهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِهِ» (ایمان و عمل دو برادر هم‌زاد و دو همراه جدایی‌ناپذیرند و خداوند هیچ یک از آن دو را جز با هم‌دوش خود نمی‌پذیرد). شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۱۳۶.

۴۱. نهج البلاغه، کلام ۱۵۶؛ قریب به همین: الکافی، ج ۲، ص ۵۰؛ الاُمالی، أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادي الملقب بالمفید، منشورات جماعة المدرسين، قم، ۱۴۰۳ هـ، ص ۲۷۷؛ الاُمالی، أبو جعفر محمد بن حسن الطوسی، چاپ سنگی، طهران، ۱۳۱۳ هـ، ص ۲۳؛ شرح غرر الحکم، ج ۳، ص ۲۰۴.

ایمان به عمل صالح راه می‌یابد و با اعمال صالح راه به ایمان می‌برد.

همچنین در بیان امام صادق (علیه السلام) آمده است که ایمان به تمامی عمل است: «الْإِيْمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ»؛^{۴۲} ایمان همه عمل و کردار است.

بنا بر این آنچه مقبول و مطلوب نظام دین است، عمل ایمانی است و عمل ایمانی نیازمند میزان‌های عملی است و ملاک عملی می‌خواهد. سیره، ارائه این ملاک‌ها است و پیروی از آن، عمل مبتنی بر میزان است. از این رو باید به بهترین و محکم‌ترین ملاک‌ها دست یافت و آن جز در الگویی تام و کامل یافت نمی‌شود، چنان‌که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرموده است: «وَأَقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ وَاسْتَتُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ»؛^{۴۳} به راه و رسم (سیره) پیامبرتان اقتدا کنید که بهترین راه و رسم‌ها است و رفتارشان را با روش پیامبر تطبیق دهید که هدایت‌کننده‌ترین روش‌ها است.

طریق نجات عمل ایمانی برخاسته از ملاک‌های روشن و گام در جای پای «نمونه تام و حسنه» نهادن است. تمسک درست به کتاب خدا و سیره جامع پیامبر راه‌گشا است. با چنگ زدن به این دو منبع اساسی است که بصیرت لازم برای عمل ایمانی حاصل می‌شود.

با توجه به مباحث ذکر شده اهمیت و جایگاه سیره به خوبی مشخص می‌شود، پس بر ما است که به خدا و سنت معصومان (علیهم السلام) رجوع کنیم و از این پرچم‌های برپای حق و نشانه‌های روشن دین و چراغ‌های هدایت راه جوییم و مسیر خود را اصلاح کنیم و به سیره نبوی بازگشت نماییم. بازگشت به سیره نبوی بازگشت به حریت، عزت و سعادت است و همه رفیت‌ها، ذلت‌ها و شقاوت‌ها به سبب دور شدن از آن سرچشمه زلال است.

۴۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۴.

۴۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰؛ تحف العقول عن آل الرسول، أبو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرّانی، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۹۴ هـ، ص ۱۰۰.

جلسه دوم

سیره فردی و تربیتی
اصل حفظ حدود الله

اهداف درس

- ✓ آشنایی با حفظ حدود الله به عنوان اولین اصل از سیره فردی و تربیتی؛
- ✓ درک جایگاه مهم این اصل در زندگی هر فرد مسلمان و آگاهی از شأن مؤمن؛
- ✓ آشنایی با مشی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) در رعایت این اصل؛
- ✓ دستیابی به این نتیجه ارزشمند و مهم که حفظ حدود الله راه سعادت فرد و جامعه است.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه پیشین به این مباحث اشاره داشتیم:

۱. معنا و مفهوم واژه سیره و این که سیره همان سبکشناسی و رفتارشناسی است.
۲. سیره در واقع اصولی پایدار و مجموعه قواعدی است که اگر آن‌ها را بشناسیم و رعایت کنیم عملکرد ما را از خطا حفظ می‌کند و به عبارت دیگر سیره همان منطق عملی است.
۳. اسلام مکتبی است که دارای این اصول و قواعد است و برای پیروی نمونه عملی ارائه می‌دهد، یعنی دارای اصولی مسلم در وجوه مختلف رفتاری (فردی، اجتماعی، خانوادگی و ...) است. به عبارت دیگر اسلام در همه این وجوه دارای سیره است و این سیره‌ها نیز اصولی پابرجا و محکم است و انسان منظور نظر اسلام، انسانی است دارای منطق عملی و در نتیجه استوار و ثابت قدم.
۴. سیره از حیث اصول و مبانی ثابت است و در نتیجه قابل استفاده برای همه نسل‌ها در همه عصرها؛ در عین توجه به جنبه متغیر آن.
۵. وجوه سیره بر اساس یک تقسیم‌بندی اعتباری عبارت‌اند از: فردی، اجتماعی، مدیریتی، خانوادگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی.
۶. بررسی ضرورت، جایگاه و اهمیت سیره و این که انسان به طور فطری موجودی الگوپذیر و الگوطلب است، پس برای سیر به سوی کمال نیاز به الگو دارد و معرفی شدن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در قرآن به عنوان اسوه حسنه برای پاسخ به این نیاز است.
۷. و در آخر به این موضوع پرداختیم که پیوند ایمان و عمل امری اجتناب‌ناپذیر و طریق نجات، عمل ایمانی است. عمل ایمانی هم نیازمند ملاک عملی است و سیره ارائه این ملاک‌ها است.

بخش دوم

سیره فردی و تربیتی

۱. اصل حفظ حدود الله

جایگاه حفظ حدود الله

کلمه حد به معنای حاجز، مانع، فصل و پرده میان دو چیز است که اجازه نمی‌دهد یکی با دیگری اختلاط پیدا کند؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «حدّ زمین» یعنی آن مرزی که این زمین را از زمین دیگر جدا می‌کند. حدّ شیء توصیف و خصوصیتی است که آن شیء را از اشیای دیگر جدا می‌کند و تمیز می‌دهد.

در این بحث حفظ حدود الله به معنای حفظ حرمت‌ها، کرامت‌ها و پای‌بندی به حدود، حقوق و رعایت موازین و قوانین است، و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نمونه‌ای اعلا و جامع حفظ حدود الله بود و هرگز در این باره کوتاهی روا نداشت و در کم‌ترین حدی از آن تجاوز نکرد. حسین (علیه السلام) گوید: از پدرم از سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در خارج از منزل پرسیدم که چگونه بود؟ فرمود: «لَا يَقْصُرُ عَنِ الْحَقِّ وَلَا يُجَاوِزُهُ [لَا يَجُوزُهُ]»؛^{۴۴} هرگز در باره حق کوتاهی نمی‌کرد و از آن تجاوز نمی‌نمود.

۴۴. المَوْقِفَات، الزَّيْبِر بن بكار، تحقيق سامي مكّي العارفي، الطبعة الاولى، افست منشورات الشريف الرضي، قم، ۱۴۱۶ هـ ص ۳۵۷؛ اخلاق النبي و آدابه، أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيّان الإصبهاني المعروف بأبي الشيخ، دراسة و تحقيق السيّد الجميلي، الطبعة الثالثة، دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۴۰۹ هـ ص ۲۴؛ عيون اخبار الرضا، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق)، عني بتصحيحه و تذييله مهدي الحسيني اللاجوردی، انتشارات جهان، ج ۱، ص ۳۱۸؛ معاني الأخبار، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق)، عني بتصحيحه علي أكبر الغفاري، مكتبة الصدوق، طهران، ۱۳۷۹ هـ ش، ص ۸۲؛ دلائل النبوة، أبو بكر أحمد بن الحسين البيهقي، وثق اصوله و خرج حديثه و علّق عليه عبدالمعطي قلعه‌جي، الطبعة الاولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۵ هـ ج ۱، ص ۲۸۹ - ۲۹۰؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۲۰۵؛ مكارم الاخلاق، رضي الدين أبو نصر الحسن بن الفضل الطبرسي، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ۱۳۹۲ هـ ص ۱۴؛ مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر، جمال الدين محمد بن مكرم ابن منظور، الطبعة الاولى، دار الفكر، دمشق، ۱۴۰۸ - ۱۴۰۴ هـ ج ۲، ص ۷۸؛ الوفاء بأحوال المصطفى، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي ابن الجوزي، تحقيق مصطفى عبد الواحد، الطبعة الاولى، دار الكتب الحديثة، مصر، ۱۳۸۶ هـ ج ۲، ص ۴۶۹؛ صفة الصفوة، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي ابن الجوزي، حققه و علّق عليه محمود فاخوري، خرج أحاديثه محمد رؤاس قلعه‌جي، الطبعة الرابعة، دار المعرفة، بيروت، ۱۴۰۶ هـ ج ۱، ص ۱۵۹؛ كتاب الحديث في علم الحديث و الزهديات، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي ابن الجوزي، حققه و علّق عليه مصطفى السبكي، الطبعة الاولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۸ هـ ج ۱، ص ۲۶۲؛ اسد الغابة في معرفة الصحابة، عز الدين أبو الحسن علي بن محمد المعروف بابن الاثير، دار الفكر، بيروت، ۱۴۰۹ هـ ج ۱، ص ۳۲ [لَا يَتَجَاوَزُهُ]؛ نهاية الارب في فنون الادب، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النويري، الطبعة الاولى، دار الكتب المصرية، ۱۴۰۵ - ۱۳۴۱ هـ ج ۱۸، ص ۲۷۷؛ عيون الاثر في فنون المغازي و السمائل و السير، محمد بن عبد الله بن يحيى بن سيّد الناس، دار الحضارة، بيروت، ۱۴۰۶ هـ ج ۲، ص ۴۱۵؛ تهذيب الكمال في أسماء الرجال، جمال الدين أبو الحجاج يوسف المزي، تحقيق بشار عوّد معروف، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۰۶ هـ ج ۱، ص ۲۱۷؛ تاريخ الاسلام و طبقات المشاهير و الاعلام، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، تحقيق عمر عبد السلام تدمري، الطبعة الثانية، دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۴۰۹ هـ ج ۱، ص ۴۴۷؛ مرآة الجنان و عبرة اليقضان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان، أبو حمزة محمد بن أسعد اليافعي، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ۱۳۹۰ هـ ج ۱، ص ۲۴؛ شمائل الرسول، أبو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي، شرح و تحقيق مصطفى عبد الواحد، دار الرائد العربي، بيروت،



ابن سعد و بلاذری نیز از حسین (علیه السلام) از امیر مؤمنان (علیه السلام) در باره سیره پیامبر آورده‌اند: «لَا يَقْصُرُ عَنِ الْحَقِّ وَلَا يَجُوزُ الدِّينَ»؛^{۴۵} هرگز در باره حق کوتاهی روا نمی‌داشت و از دین پا فراتر نمی‌گذاشت.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حافظ حدود دین بود، چون حافظ دین و اسلام بود و اسلام به تمامی حد و مرز است.

آنچه در زندگی پیامبر به عنوان اصلی مطلق در تمام امور و کلیه مراحل مشاهده می‌شود، اصل حفظ حدود و مرزهای الهی است. این اصل نه تنها در برخورد با مؤمنان و مسلمانان که در برخورد با کافران و مشرکان و حتی دشمنان حربی نیز لازم است، رعایت شود. همه چیز باید در مرز خویش و حدود تعیین شده قرار گیرد و هیچ کس حق تعدی از آن‌ها را ندارد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ این است حدود [احکام] الهی، پس از آن تجاوز مکنید و کسانی که از حدود [احکام] الهی تجاوز کنند آنان همان ستمکارانند.^{۴۶}

بنا بر این باید مرزها را شناخت و مرزبان بود. مرزشناسی از مبانی اعتقادی است و اسلام مجموعه‌ای از مرزها است و مؤمن راهرو در مرز، هرگز مرزها را نمی‌شکند و از آن‌ها عدول نمی‌کند، زیرا حرکت در مرزها حرکت در صراط و قدم زدن در بهشت الهی است. و خروج از مرزها، خروج از صراط و گام نهادن در جهنم است.

خداوند این چنین بر حفظ حدود خود تأکید می‌کند تا اهل ایمان مرزهای الهی را بشناسند و آن‌ها را پاس دارند. مرزبان‌ترین بنده خدا رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در باره خود می‌فرمود: «أَنَا أَتَقَاكُمُ لِلَّهِ وَأَعْلَمُكُمْ لِحُدُودِ اللَّهِ»؛^{۴۷} من خداترس‌ترین شما و عالم‌ترینتان به حدود خدا هستم.

تربیت‌یافتگان حقیقی مدرسه پیامبر برترین حافظان حدود خدا بودند و به راه آن حضرت می‌رفتند. والاترین تربیت‌یافته مکتب پیامبر، امام علی (علیه السلام)، می‌فرماید:

وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ.^{۴۸}

→ ۱۴۰۷ هـ ص ۶۷؛ السيرة النبوية، همو، ضبطه و صححه احمد عبد الشافي، دار الكتب العلمية، بيروت، ج ۲، ص ۶۰۳؛ البداية و النهاية، همو، تحقيق على شيرى، الطبعة الاولى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۰۸ هـ ج ۶ ص ۳۷؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نور الدين علي بن ابي بكر الهيثمي، دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۴۰۲ هـ ج ۸، ص ۲۷۴؛ المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء، محمد بن المرتضى المدعو ملا محسن الفيض الكاشاني، صححه و علق عليه علي اكبر الغفاري، الطبعة الثانية، دفتر انتشارات اسلامي، ج ۴، ص ۱۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۵۱؛ محمد يوسف الكاندهلوي، حياة الصحابة، دار الفكر، بيروت، ۱۴۰۸ هـ ج ۱، ص ۲۵.

۴۵. الطبقات الكبرى، أبو عبد الله محمد بن سعد، دار بيروت للطباعة و النشر، بيروت، ۱۴۰۵ هـ ج ۱، ص ۴۲۴؛ أنساب الأشراف، أبو الحسن احمد بن يحيى البلاذري، ج ۱، تحقيق محمد حميد الله، الطبعة الأولى، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۵۹ م. ص ۳۸۸.

۴۶. بقره/ ۲۲۹.

۴۷. كنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۱۹.

به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفت‌گانه را با آنچه در زیر آسمان‌های آنها است به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد.

شأن مؤمن

شأن مؤمن مرزبانی است و متقی در همه امور، حتی در رویارویی با دشمن، مرزبان و مرزنگهدار است. استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می‌گوید:

آیا آن جایی که دشمن مشرک است و ضد ماست حدی در کار است؟ آری، قرآن می‌فرماید: وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛ و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید ولی از اندازه درنگزید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.^{۴۹}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) در جنگ‌ها توصیه می‌کردند، مثلاً اگر دشمن افتاده است و مجروح است و دیگر دستی ندارد که با شما بجنگد، به مجروح آسیبی نرسانید و کاری نداشته باشید. آب را به روی آنها نیندازید، از گاز سمی استفاده نکنید، ...^{۵۰}

۴۸. نهج البلاغه، کلام ۲۲۴؛ ربیع‌الابرار و نصوص الأخبار، جار الله محمود بن عمر الزمخشري، تحقيق سليم النعيمي، افست دار الذخائر للمطبوعات، قم، ۱۴۱۰ هـ ج ۳، ص ۵۰۳؛ تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۵۶؛ ارشاد القلوب، أبو محمد الحسن بن محمد الديلمي، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ۱۳۹۸ هـ ج ۲، ص ۲۱۷؛ الصراط المستقيم الى مستحقى القديم، زين الدين أبو محمد علي بن يونس العاملي النباطي البياضي، تحقيق محمد باقر البهبودي، الطبعة الاولى، المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۴ هـ ج ۱، ص ۱۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۳۴۸.

۴۹. بقره/ ۱۹۰

۵۰. سيرة پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین بود که وقتی فرماندهی را به کسی وامی‌گذاشت، آنان را جمع می‌کرد و اخلاق نظامی اسلام و حدود الهی را به ایشان تذکر می‌داد. از امام صادق (علیه السلام) در این باره روایت شده است که فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) إِذَا أَرَادَ أَنْ يَبْعَثَ سَرِيَّةً دَعَاهُمْ فَاجْلَسَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ: سِيرُوا بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، لَا تَغْلُوا وَلَا تَمْتَلُوا وَلَا تَعْدُوا وَلَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَإِنِّي وَلَا صَبِيًّا وَلَا امْرَأَةً وَلَا تَقْطَعُوا شَجَرًا إِلَّا أَنْ تَضْطَرُّوا إِلَيْهَا؛ سيرة رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین بود که هرگاه تصمیم می‌گرفت گروهی را برای پیکار اعزام کند، آنان را فرا می‌خواند و برابر خود می‌نشاند، آن‌گاه می‌فرمود: حرکت کنید به نام خدا و برای خدا و در راه خدا و بر آیین رسول خدا. ناجوانمردانه نیرنگ موزید، مثله (بریدن اعضای بدن) نکنید، خلاف پیمان نکنید، پیرمردها و کودکان و زنان را نکشید و درختان را قطعه قطعه نکنید و از بریدن و تباہ ساختن آن‌ها پرهیز کنید مگر آن‌که چاره‌ای جز آن نباشد؛/ الکافی، ج ۵، ص ۲۷؛ تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۱۳۸؛ وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن الحسن الحر العاملي، بتصحيح و تحقيق و تذييل عبد الرحيم الرباني الشيرازي، داراحياء التراث العربي، بيروت، ج ۱۱، ص ۴۳؛ ركن الموطأ، أبو عبد الله مالك بن أنس، صححه و رقه و خرجه أحاديثه و علق عليه محمد فؤاد عبد الباقي، داراحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۶ هـ ج ۲، ص ۴۴۸ - ۴۴۷؛ صحيح البخاري، أبو عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري، شرح و تحقيق قاسم الشماعي الرفاعي، الطبعة الاولى، دار القلم، بيروت، ۱۴۰۷ هـ ج ۴، ص ۴۷۸؛ صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري، شرح النووي، دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۴۰۷ هـ ج ۱۱، ص ۳۷؛ سنن الدارمي، عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي السمرقندي، داراحياء السنه النبوية، ج ۲، ص ۲۸۴؛ سنن ابن ماجه، أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني المعروف بابن ماجه، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، داراحياء التراث العربي، بيروت، ۱۳۹۵ هـ ج ۲، ص ۹۴۷؛ سنن أبي داود، أبو داود سليمان بن

آیا می‌شود گفت که از حد تجاوز کردن در مواردی جایز است؟ هرگز، از اصل تجاوز کردن در هیچ موردی جایز نیست. ^{۵۱}...

مؤمن چنین شأنی دارد و حافظ حدود الله است؛ پس تا آن جا که دین اجازه داده است می‌توان پیش رفت و بیش از آن خیر. خداوند می‌فرماید:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛ و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید ولی از اندازه درنگزدید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد ^{۵۲}.

کارزار در راه خدا، یعنی کارزار در مرزها و گرنه تجاوز از حق است و دیگر نمی‌توان آن را فی سبیل الله محسوب کرد. این حدود تا آن جا است که علما و فقهای اسلام می‌فرمایند در جنگ و نبرد ناچار نیز باید ابتدا دعوت به اسلام و محاسن آن باشد و این حدود رعایت شود، آن‌گاه در صورت عدم پذیرش کارزار مطرح است. فاضل مقداد سیوری می‌نویسد:

اعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ الْمُحَارَبَةُ وَالْمُقَاتَلَةُ لِلْكَفَّارِ وَالْبُغَاةِ إِلَّا بَعْدَ الدُّعَاءِ إِلَى مَحَاسِنِ الْإِسْلَامِ وَإِقَامَةِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ. ^{۵۳}

الأشعث السجستاني، الطبعة الاولى، شركة مكتبة و مطبعة الحلبي، مصر، ۱۳۷۱ هـ ج ۲، ص ۵۰ - ۴۹؛ عيون الاخبار، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، دار الكتاب العربي، بيروت، ج ۱، ص ۱۰۷؛ المحاسن، أبو جعفر احمد بن محمد بن خالد البرقي، به اهتمام جلال الدين الحسيني المحدث، دار الكتب الاسلامية، طهران، ۱۳۷۰ هـ ص ۲۹۴؛ المعجم الصغير، أبو القاسم سليمان بن احمد الطبراني، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۳ هـ ج ۱، ص ۱۲۳ - ۴۵؛ دلائل الاسلام و ذكر الحلال و الحرام و القضايا و الاحكام، أبو حنيفة النعمان بن محمد التميمي، تحقيق أصف بن علي اصغر فيضي، دار المعارف، القاهرة، ۱۳۸۹ هـ ج ۱، ص ۳۷۷؛ السنن الكبرى، أبو بكر احمد بن الحسين البيهقي، دار المعرفة، بيروت، ج ۹، ص ۴۹؛ تاريخ بغداد أو مدينة السلام، أبو بكر احمد بن علي الخطيب البغدادي، دار الكتب العلمية، بيروت، ج ۳، ص ۳۹۰، ج ۴، ص ۲۹۶ و ج ۶ ص ۳۷۷؛ المهذب، عبد العزيز بن البراج الطرابلسي، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ۱۴۱۰ هـ ج ۱، ص ۳۰۳؛ المبسوط، شمس الدين أبو بكر محمد بن احمد بن سهل السرخسي، دار المعرفة، بيروت، ۱۴۰۶ هـ ج ۱۰، ص ۵؛ السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، أبو جعفر محمد ابن ادریس الحلبي، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ۱۴۱۰ هـ ج ۲، ص ۸ - ۷؛ المقتنع، موفق الدين أبو محمد عبد الله بن احمد بن قدامة المقدسي، المطبعة السلفية، ج ۱، ص ۴۸۴ - ۴۸۳؛ الحسبة في الاسلام أو وظائف الحكومة الاسلامية، تقي الدين أبو العباس احمد بن تيمية، مطبعة المؤيد، مصر، ۱۳۱۸ هـ ص ۸۰؛ زاد المعاد في هدى خير العباد، شمس الدين محمد بن أبي بكر (ابن قيم الجوزية)، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۳۹۱ هـ ج ۲، ص ۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۱۸ - ۳۱۵؛ المطالب العلية بزوائد المسانيد الثمانية، شهاب الدين أحمد بن علي بن حجر العسقلاني، تحقيق حبيب الرحمن الاعظمي، دار المعرفة، بيروت، ج ۲، ص ۱۵۰؛ كنز العمال، ج ۴، ص ۳۸۰، ۴۷۸ و ۴۸۰؛ الوافي، محمد بن مرتضى المدعو ملأ محسن الفيض الكاشاني، مكتبة المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۴ هـ ج ۲، ابواب الجهاد، ص ۱۷؛ نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار من أحاديث سيد الاخير لابن تيمية، محمد بن علي بن محمد الشوكاني، دار الحديث، القاهرة، ج ۷، ص ۲۴۹ - ۲۳۰؛ فقه السنة، السيد السابق، الطبعة الرابعة، دار الفكر، بيروت، ۱۴۰۳ هـ ج ۳، ص ۳۱ - ۲۸؛ روائح البيان، محمد علي الصابوني، الطبعة الثالثة، مكتبة الغزالي، مؤسسة مناهل العرفان، بيروت، ۱۴۰۰ هـ ج ۱، ص ۲۳۴ - ۲۳۳.

۵۱. سيرة نبوي، ص ۴۵ - ۴۳.

۵۲. بقره/ ۱۹۰.

۵۳. كنز العرفان في فقه القرآن، جمال الدين الفاضل المقداد بن عبد الله السيوري، علّق عليه محمد باقر شريفزاده، أشرف على تصحيحه و اخراج احاديثه محمد باقر البهودي، الطبعة الاولى، المكتبة المرتضوية، طهران، ۱۳۸۴ هـ ج ۱، ص ۳۹۲.

جنگ و محاربه با کفار و اهل بغی جایز نیست، مگر پس از دعوت به محاسن اسلام و اقامه حجت بر آنان.

یعنی ابتدا باید دشمن را به حق و پذیرش آن دعوت کرد که اگر پذیرفت مقصود حاصل شده است وگرنه آن گاه پس از اتمام حجت می توان کارزار کرد. رعایت این امور حفظ حدود و اصول است. رفتار و عملکرد امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز در همه وجوه سرشار از روحیه حفظ حدود الله بود، حتی در رویارویی با دشمن کافر حربی یا اهل بغی خروج کرده بر حق و حکومت حق.

امیر مؤمنان و حافظ حدود دین، آن هنگام که جاریه بن قدامه^{۵۴} را برای دفع گروه های غارتگر قاسطین اعزام می کرد، وقت مشایعت و به هنگام وداع به او چنین گفت:

اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَلَا تَحْتَقِرْ مُسْلِمًا وَلَا مُعَاهِدًا وَلَا تَغْصِبَنَّ مَالًا وَلَا وَلَدًا وَلَا دَابَّةً وَإِنْ حَفِيتَ وَتَرَجَّلْتَ وَصَلَّ الصَّلَاةَ لَوْ قَتَلَتْهَا.^{۵۵}

از خدایی که بازگشتت به سوی او است پروا کن و مبادا که مسلمان یا [کافر] هم پیمانی را خوار بداری و مبادا که مال و فرزند و چارپای کسی را غصب کنی، اگرچه برهنه پای و پیاده مانده باشی و نماز را در وقت ادا کن!

تربیت یافته مدرسه پیامبر (صلی الله علیه وآله) این گونه مرزبانی می آموخت و مرزبان قرآنی تربیت می کرد. قرآن کریم مرزبانی و مرزبانان حدود الهی را این گونه توصیف می کند:

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ این ها احکام الهی است و هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند وی را به باغ هایی در آورد که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. در آن جاودانه اند و این همان کامیابی بزرگ است.^{۵۶}

۵۴. جاریه بن قدامه سعدی هم از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و هم از اصحاب امیر مؤمنان (علیه السلام) بود، از افرادی که در تمام سختی ها همراه حضرت و وفادار به او بود. در سه جنگ جمل و صفین و نهروان در کنار امام بود. در دورانی که گروه های غارتگر سپاه شام به فرمان معاویه به سرزمین های تحت حکومت امام تهاجم می کردند و قتل و غارت می کردند و مردم در دفاع سستی نشان می دادند، او بر سر پیمان خویش با امام (علیه السلام) استوار ایستاد و به عنوان فرمانده از جانب امام عازم تعقیب گروه های غارتگر و پیکار با آنان شد. علی (علیه السلام) او را فردی نیکو سیرت و پاکبخت و از خاندانی صالح نامید. پس از شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام) همو بود که از مردم مدینه و مکه برای حسن بن علی (علیه السلام) بیعت گرفت. وی در روزگار یزید بن معاویه درگذشت. ر.ک: الغارات، أبو اسحاق ابراهیم بن محمد الکوفی المعروف بابن هلال النقفی، با مقدمه و حواشی و تعلیقات جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، چاپ دوم، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵ ه. ش. ج ۲، ص ۶۲۸ - ۶۲۳؛ اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، صححه و علّق علیه و قدّم له حسن المصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه. ش. ص ۱۰۵ - ۹۱؛ الاستیعاب فی أسماء الأصحاب، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر القرطبی المالکی، بهامش الإصابه، دار الكتاب العربی، بیروت، ج ۱، ص ۲۴۸ - ۲۴۷؛ أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۳۱۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۳۶۶ - ۳۶۴؛ الإصابه فی تمییز الصحابة، شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، دار الكتاب العربی، بیروت، ج ۱، ص ۲۲۰ - ۲۱۹؛ معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، السید أبوالقاسم الموسوی الخوئی، دار الزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ج ۴، ص ۳۲ - ۳۱.

۵۵. الغارات، ج ۲، ص ۶۲۴.

۵۶. نساء/ ۱۳.

قرآن کریم نقطه مقابل اینان را چنین وصف می‌کند:

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید، وی را در آتشی در آورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفت‌آور است.^{۵۷}

آنان که مرزهای الهی را می‌شکنند و به آن مرزها توهین می‌کنند و آن را خوار می‌دارند، در پی ایشان عذابی توهین‌آمیز و خوارکننده است.

آموزش مرزبانی

بیان این حقایق از جهتی آموزش مرزبانی و ایجاد تقوای لازم برای حفظ حدود است. واجبات و محرّمات، مستحبات و مکروهات، مرز است؛ مستحبات و مکروهات مرزهایی است که انسان را برای رفتن به مراتبی بالاتر تمرین می‌دهد، البته در پی رعایت واجبات و محرّمات؛ زیرا به دلیل فرمایش ارزشمند و راه‌گشای امام علی (علیه السلام) که می‌فرماید: «إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضُوهَا»^{۵۸} اگر مستحبات به واجبات زیان رساند مستحبات را واگذارید.

بسیاری از امور جزئی و دستور العمل‌های مربوط بدان تمرین مرزبانی است؛ از این امور آغاز می‌کنی تا آن‌گاه که بتوانی مرزهای مهم را خوب حفظ کنی. عمل به حدود و حفظ شرایع و سنن موجد کمال ایمان است و آن که حافظ حدود نیست انتظار سیر کمالی نیز نباید داشته باشد.^{۵۹} البته گاهی برخی دچار مشکلات بینشی و منطقی در حفظ حدود و مرزها می‌شوند. بعضی مرز مستحبات و مکروهات را رعایت می‌کنند اما مرز واجبات و محرّمات را رعایت نمی‌کنند. این بدان معنا است که شخص هدف را هیچ دریافته است، به اشتباه رفته و در بیراهه سیر کرده است. انسانی که بدون بصیرت عمل می‌کند، مانند کسی است که در بیراهه می‌رود و هرچه سریع‌تر حرکت کند از هدف و مقصد دورتر شده است،^{۶۰} اینان اساساً مرزبان نیستند.

۵۷. نساء/ ۱۴.

۵۸. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۹.

۵۹. عمر بن عبد العزیز گفته است: «إِنَّ لِلْإِسْلَامِ حُدُودًا وَشَرَائِعَ وَسُنَنًا، فَمَنْ عَمِلَ بِهَا اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا لَمْ يَسْتَكْمِلِ الْإِيمَانَ.» سیره عمر بن عبد العزیز علی مارواه الامام مالک بن انس و أصحابه، أبو محمد عبد الله بن عبد الحكم، نسخها و صحّحها و علّق علیها احمد عبید، عالم الکتب، ۱۴۰۴ هـ ص ۶۰.

۶۰. «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ، لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا؛ عَمَلُ كُنْهٍ بِدُونِ بَصِيرَةٍ چُونِ رُونْدِه در بیراهه است که سرعت حرکت برایش جز دوری [از مقصد] نیاورد.» امام صادق (علیه السلام)؛ فقه الرضا، الامام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، تحقیق مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، الطبعة الاولى، نشر المؤتمر العالمي للامام الرضا (علیه السلام)، مشهد، ۱۴۰۶ هـ ص ۳۸۱؛ المحاسن، ص ۱۹۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳؛ الامالی، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمي (الصدوق)، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ هـ ص ۳۴۴؛ تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۶۹؛ کنز الفوائد، محمد بن علی بن عثمان الکرّاجکی، تحقیق عبد الله نعمة، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ج ۲، ص ۱۰۹؛ روضة الواعظین، أبو علی محمد بن الفتال النیسابوری، الطبعة الاولى، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ هـ ص ۱۵؛ مشکاة الأنوار فی غرر الاخبار، رضي الدين أبو الفضل علي بن أبي نصر الطبرسي، الطبعة الثالثة، مؤسسه النور للمطبوعات، بیروت، ص ۱۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۴۴؛ در برخی منابع «کالسائر علی سراب بقیعة» آمده است: امالی المفید، ص ۴۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۲۲.

عده‌ای نیز همه مرزها را با نگرشی اباحی^{۶۱} می‌نگرند و همه چیز را بر خود مباح می‌دانند. این گروه به هیچ وجه برای خود مرزی بر اساس دین قائل نیستند. اینان در اعتقاد، قول و فعل خویش مقید به قیودی مشخص و ثابت نیستند. مجاز و غیر مجاز با ملاک‌های فردگرایانه آنان تعیین می‌شود و مرز معروف و منکر منافع و تعلقات آنان است. همه چیز بر مدار هواهای نفسانی آنان می‌گردد. این گروه خود را میزان و معیار همه چیز می‌دانند و خود امام خویش‌اند:

لَا يَقْتَصُونَ أَثَرَ نَبِيٍّ وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَلَا يَعْقُونَ عَنْ غَيْبٍ، يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ. الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا، مَفْزَعُهُمْ فِي الْمَعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهْمَاتِ عَلَى آرَائِهِمْ، كَأَنَّ كُلَّ أَمْرٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرَى ثِقَاتٍ وَأَسْبَابِ مُحْكَمَاتٍ.^{۶۲}

گام بر جای گام پیامبر نمی‌نهند و از عمل وصی پیامبر پیروی نمی‌کنند، به غیب ایمان نمی‌آورند و خود را از عیب برکنار نمی‌دارند، به شبهات عمل می‌کنند و در گرداب شهوات غوطه‌ورند. نیکی در نظرشان همان است که خود نیک می‌شمارند و زشتی آن است که خود زشت می‌انگارند. در حل مشکلات به خود پناه می‌برند و در مبهمات تنها به رأی خویش تکیه می‌کنند. گویا هر یک امام خویش‌اند که به دستگیره‌های مطمئن و اسبابی محکم [که خود می‌اندیشند و خود ساخته‌اند] چنگ زده‌اند.

در برابر این گروه گروهی دیگر وجود دارد که از سر جمود، خشک مغزی و تحجر در همه جزئیات طالب تکلیف معین و مشخص‌اند، بدون در نظر گرفتن اصول کلی و حاکم که بالطبع با توجه به آن‌ها و رعایت و حفظ اصول کلی امور جزئی جایگاه خود را می‌یابد. البته اسلام در بسیاری موارد افراد را آزاد گذاشته است و این خود بهترین زمینه رشد با توجه به جهت‌گیری‌ها و گرایش‌ها و اصول کلی است. حفظ حدود و دینداری به معنای جمود و خشک مغزی در دین نیست، آن گونه که خوارج کج می‌فهمیدند و رفتار می‌کردند. از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «الدِّينُ أَوْسَعُ وَلَكِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ مِنْ جَهْلِهِمْ»؛^{۶۳} دین وسیع و باز است و لیکن خوارج به سبب جهالت و نادانی‌شان [امور را] بر خود سخت و تنگ می‌گرفتند. آموزش مرزبانی از مهم‌ترین امور دینداری است. در این باره از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت شده است که فرمود:

۶۱. اباحی از ماده بوح است که اصل این واژه به معنای ظاهر شدن و آشکار گشتن است و از آن اباحت گرفته شده است که به معنای همه چیز را مباح و جایز دانستن و قائل به هیچ محذور و قیدی نبودن است و اباحی کسی را گویند که مرتکب معاصی می‌شود و همه چیز را برخود و دیگران حلال و روا می‌داند. معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۳۱۵؛ المنجد، ص ۵۴.

۶۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۸.

۶۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۵؛ همچنین از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «إِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِجَهْلَتِهِمْ، إِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ» (همانا خوارج به سبب نادانی و جهالتشان امور را بر خود سخت و تنگ می‌گرفتند، در حالی که دین وسیع‌تر و بازتر از آن است). قرب الاسناد، أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميري القمي، مكتبة نينوي الحديث، طهران، ص ۱۷۳؛ من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق)، صححه و علّق عليه علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، منشورات جماعة المدرسين، قم، ۱۴۰۴ هـ، ج ۱، ص ۲۵۸؛ تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۳۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۸۱، ج ۸۰، ص ۸۲، ج ۱۰۳، ص ۷۰.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُخْصِهِ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِعَزَائِمِهِ، إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ دِينَ إِبْرَاهِيمَ.^{۶۴}

خداوند دوست دارد در اموری که مردم را آزاد گذاشته است آنان آزاد باشند، همان طور که دوست دارد اموری که مشخص و تعیین کرده است، رعایت گردد [و زیر پا گذاشته نشود]، همانا خداوند مرا به دین حنیف و آسان ابراهیم برانگیخته است.

آن گاه این آیه را خواند:

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ و در دین بر شما سختی قرار نداده است؛^{۶۵}

امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز در این باره فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ، فَلَا تُضَيِّعُوهَا، وَحَدَّ لَكُمْ حُدُودًا، فَلَا تَعْتَدُوهَا؛ وَنَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ، فَلَا تَنْتَهِكُوهَا؛ وَسَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَهَا نِسْيَانًا، فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا.^{۶۶}

خداوند تکالیفی بر شما واجب کرده است، آن ها را ضایع نکنید و حد و مرزهایی برای شما تعیین کرده است، از آن ها تجاوز نکنید و از چیزهایی شما را نهی کرده است، حرمت آن ها را نگاه دارید و در باره اموری سکوت فرموده است نه از سر فراموشکاری، پس خود را در باره آن ها به زحمت نیفکنید.

خداوند اموری را مسکوت نهاده است، نه از این رو که فراموش کرده باشد یا چشم پوشی صورت گرفته باشد، بلکه خواسته است مردم در آن امور آزاد و مختار و اهل انتخاب باشند؛ با توجه به آن که میزان های کلی مشخص ارائه کرده است، بنا بر این لازم است مرزها شناخته و تفکیک شود و در این میان مهم ترین موضوع شناخت اصول کلی عملی است؛ اصولی که پاسخگوی حرکت به سوی کمال و راهنمای عمل ایمانی است. باید همه این مرزها را پاس داشت تا به کمال رسید. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ رَسُولًا وَانْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا وَأَنْزَلَ فِي الْكِتَابِ كُلَّ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَجَعَلَ لَهُ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَلِمَنْ جَاوَزَ الْحَدَّ حُدًّا.^{۶۷}

خداوند پیامبری فرستاد و بر او کتابی نازل کرد و در آن کتاب آنچه مورد احتیاج [مردم] است قرار داد و برای آن راهنمایی قرار داد و برای هر چیزی حدی و مرزی تعیین کرد و برای هر که از حد و مرز پا فراتر نهد حدی (مجازات) معین کرد.

۶۴. کنز العمال، ج ۳، ص ۶۶۹؛ ر.ک: الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، الامیر علاء الدین علی بن بلبان الفارسی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ج ۱، ص ۲۸۴؛ بلوغ المرام من ادلة الاحکام، شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، غنی بتصحیحه و التعلیق علیه محمود حامد الفقی، دار الفکر، بیروت، ص ۸۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۸۱.

۶۵. حج / ۷۸.

۶۶. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۵؛ خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، أبو الحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی)، الطبعة الثانية، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ هـ ش، ص ۷۲؛ غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد التمیمی الآمدی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۷ هـ ج ۱، ص ۲۳۲.

۶۷. الکافی، ج ۷، ص ۱۷۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۱۱ - ۳۱۰؛ الوافی، ج ۲، ابواب الحدود، ص ۳۳.

پس هم باید مرزهای کلی را پاس داشت و هم مرزهای جزئی را؛ زیرا گذشته از مقام عمل و اعتباری که حد و مرزهای جزئی نسبت به خود دارند، مقدماتی برای حدود و مرزهای بالاتر و مراتب بالاترند و در همه این‌ها نیز باید روح دین و هدف و غایت آن که بندگی و عبودیت است، حفظ گردد که حدود و اصول نیز در این جهت مقرر شده است. بدین ترتیب اسلام دین اصول و دین حدود است. نقل کرده‌اند که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ^{۶۸} هیچ چیزی نیست مگر آن که برای آن حدی است.

آنان که فاقد منطق عملی‌اند، یا منطق عملی‌شان با مرزهای سود و تمتع و قدرت‌طلبی نقش می‌بندد، به اصولی مشخص و معین پای‌بند نیستند. برای آنان هیچ قاعده اخلاقی معنا ندارد و زیر پا گذاشتن همه چیز، امری سهل، بلکه نشانه خرد و زیرکی است؛ یعنی اگر منافع به گونه‌ای اقتضا کرد در همان جهت موضع بگیر و اگر اوضاع و احوال تغییر کرد به گونه‌ای دیگر جهت خود را تغییر ده، در راستایی جدید متناسب با منافع خویش قرار گیر. هیچ اصل ثابتی وجود ندارد. حدود، اصول و مبانی اخلاقی، دینی و سیاسی بی‌معنا است. آنچه اصل است حفظ موقعیت‌ها و منافع بر اساس اصالت سود و تمتع است و در این راه مرزی و حدی وجود ندارد.

در برابر چنین نگرشی نمونه‌ای اعلای مدرسه پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، زندگی، قدرت، حکومت و همه چیز را در خدمت حق و برای برپایی آن می‌بیند و می‌خواهد و جز به برپایی حدود الله و عدالت نمی‌اندیشد. ابن عباس گوید:

در منزل ذی‌قار^{۶۹} بر امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شدم در حالی که مشغول وصله کردن کفش خود بود. به من فرمود: «قیمت این کفش چقدر است؟» گفتم: بهایی ندارد. فرمود: «وَاللَّهِ لَهِیَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا»^{۷۰} به خدا سوگند همین کفش [بی‌ارزش] برایم از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر آن که [با این حکومت] حدی از حدود خدا را برپا سازم یا باطلی را دفع کنم.

علی (علیه السلام) به وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برپایی همه حدود خدا^{۷۱} سخت پای‌بند بود و حکومت را برای اقامه حدود و برپایی مرزهای الهی می‌خواست، زیرا سعادت فرد و جامعه در گرو آن است و شقاوت آن‌ها نیز در شکستن حدود خدا و زیر پا گذاشتن مرزهای الهی است. از علی (علیه السلام) وارد شده است: «لَا يَسْعُدُ أَحَدٌ إِلَّا بِإِقَامَةِ حُدُودِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَلَا يَشْقَى أَحَدٌ إِلَّا بِإِضَاعَتِهَا»^{۷۲} هیچ کس نیکبخت نمی‌شود

۶۸. المحاسن، ص ۲۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۷۰.

۶۹. ذی‌قار محلی است نزدیک بصره، همان جایی که میان اعراب و سپاه ایران قبل از اسلام جنگ درگرفت و سپاه عرب پیروز شد. عز الدین عبد الحمید بن هبة الله ابن أبي الحديد المعتزلی، شرح نهج البلاغة، بتحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، الطبعة الاولى، دار احیاء الکتب العربیة، مصر، ۱۳۷۸ هـ، ج ۲، ص ۱۸۶.

۷۰. ربیع الابرار، ج ۵، ص ۳۳۹؛ در نهج البلاغة (خطبة ۳۳) و تنبیه الخواطر (ج ۲، ص ۹). عبارت دوم چنین آمده است: «إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا».

۷۱. خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۴۲.

۷۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۳۶۴.

مگر با برپایی حدود خداوند سبحان، و هیچ کس بدبخت نمی‌شود مگر به تباه کردن آن‌ها.

از آن جا که سبقت در خیر از ارزش‌های والا و گران قدر است،^{۷۳} از مصادیق اساسی آن سبقت در اقامه حدود الله و حفظ حدود الله است، زیرا بدین ترتیب است که حدود خدا برپا می‌شود و حرمت‌های دینی شأن و عظمت می‌یابد^{۷۴} و سلامت فرد و جامعه تأمین می‌گردد.^{۷۵} بنا بر این جهت‌گیری تربیتی و برنامه سیر تکاملی باید آن‌چنان تنظیم شود که فرد حافظ حدود الله و قائم بدان پرورش یابد و البته بالاترین حدود الله عدالت و گران قدرترین قیام، قیام در جهت اقامه عدل^{۷۶} است: قیام لله.

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى؛ بگو من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید.^{۷۷}

تربیت‌شدگان سیره نبوی چنین بودند: پاسداران حدود و قائمان به قسط؛ و هیچ چیز برای آنان از نگرهبانی و حراست اصول و ارزش‌ها و حدود مهم‌تر نبود.

تصلب در حفظ حدود الله و اجرای آن

موضوع مهم در این بحث تصلب و سخت‌کوشی در حفظ حدود و اجرای آن با توجه به روح دین و هدف قوانین است. خداوند مؤمنان را به تصلب در حفظ و اجرای حدود و قوانین دعوت می‌کند و این که در این وادی جای تساهل و تسامح و رفق و مدارا نیست. آن جا که حفظ حرمت‌های الهی مطرح است باید سخت‌کوش بود: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ؛ محمد (صلی الله علیه وآله) پیامبر خدا است و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند.^{۷۸}

۷۳. وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ؛ و برای هر کسی قبله‌ای است که وی روی خود را به آن [سوی] می‌گرداند پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. بقره/۱۴۸.

۷۴. رسول خدا (صلی الله علیه وآله): «إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِعْظَامٌ لِلْمَحَارِمِ»؛ جامع/الاخبار، محمد بن محمد الشعیری، تحقیق حسن المصطفوی، مرکز نشر الكتاب، طهران، ۱۳۸۲ هـ ص ۱۴۳؛ نهج/البلاغه، علی (علیه السلام)، حکمت ۲۵۲.

۷۵. ر. ک: کتاب/الحيوان، أبو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، تحقیق و شرح عبد السلام هارون، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۸۸ هـ ج ۲، ص ۸۸؛ البیان والتبيين، أبو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، تحقیق علی أبو ملحم، الطبعة الثانية، دار و مكتبة الهلال، بیروت، ۱۴۱۲ هـ ج ۲، ص ۲۱۶؛ جوامع الجامع في تفسير القرآن المجید، أمين الاسلام أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ج ۱، ص ۱۲۲؛ التشریع الجنائي الاسلامي مقارناً بالقانون الوضعي، عبد القادر عودة، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ص ۹۰.

۷۶. «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّي؛ وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛ تمام اعمال نیک و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون قطره‌ای است در برابر دریای پهناور؛ امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد و اما از همه این‌ها برتر سخنی است که برای دفاع از عدالت در برابر پیشوایی ستمگر گفته می‌شود»؛ نهج/البلاغه، حکمت ۳۷۴؛ قریب به همین: ربیع/الابرار، ج ۲، ص ۴۰۷.

۷۷. سبأ/۴۶.

۷۸. فتح/۲۹.

زمانی که جای سختگیری و شدت است، در برابر دشمنان خدا و متجاوزان و متعدیان و هنگام حفظ مرزها و حدود الهی، باید سختگیر بود و شدت عمل نشان داد.

در کتاب و سنت تأکیدی بسیار بر تصلب در حفظ حدود الله و اجرای حدود و پرهیز از تساهل و تسامح در آن شده است، در باره موازین و قوانین و حدود الهی باید سخت بود و دقیق، زیرا هرگونه گذشتن از حدود و موازین و نادیده گرفتن و زیر پا گذاشتن آن تجاوز و تعدی است^{۷۹} و برای هر تعدی حدی است. امام صادق (علیه السلام) فرموده است:

إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَمَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ كَانَ لَهُ حَدٌّ^{۸۰}؛ برای هر چیزی حدی وجود دارد و هر که از آن حد تجاوز کند برای آن نیز حدی وجود دارد.

مؤمنان به خدا و معاد اهل تصلب در حفظ حدود الله مبتنی بر بصیرت و جامع‌نگری‌اند و هرگز در مرزهای اصلی و اساسی تسامحی روا نمی‌دارند. این تصلب را در سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و آنان که پای در جای پای او گذاشتند به روشنی می‌توان دید.

مشى رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

پیام‌آور حق و عدل در حفظ حدود الله سخت‌کوش و پای‌بند و سازش‌ناپذیر بود. بیست و سه سال در این راه تلاش کرد و حتی قدمی عقب نگذاشت و هرگز سست نگشت. امیر مؤمنان (علیه السلام) آن حضرت را چنین توصیف می‌کند:

الْمُعْنَى الْحَقُّ بِالْحَقِّ، وَالِدَّافِعُ جَيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ، وَالِدَّامِغُ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ، كَمَا حُمِلَ فَاضْطَلَعَ، قَائِمًا بِأَمْرِكَ، مُسْتَوْفِرًا فِي مَرْضَاتِكَ، غَيْرَ نَاكِلٍ عَنْ قُدَمٍ، وَلَا وَاهٍ فِي عَزْمٍ، وَأَعْيَا لَوْحِيكَ، حَافِظًا لِعَهْدِكَ، مَاضِيًا عَلَى نَفَازِ أَمْرِكَ؛ حَتَّى أَوْرَى قَبَسَ الْقَابِسِ، وَأَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْخَاطِطِ، وَهَدَيْتَ بِهِ الْقُلُوبَ بَعْدَ خَوْصَاتِ الْفِتَنِ وَالْأَثَامِ، وَأَقَامَ بِمُوضِحَاتِ الْأَعْلَامِ، وَنَيِّرَاتِ الْأَحْكَامِ.^{۸۱}

آشکارکننده حق به وسیله حق و شکست‌دهنده لشکریان باطل و در هم کوبنده شوکت گمراهان. با تمام قدرت سنگینی بار رسالت را تحمل کرد و به فرمانت قیام نمود و به سرعت در راه رضا و خشنودیت گام برداشت و حتی یک قدم عقب نگذاشت و از هیچ تصمیمی سست نگشت. پذیرای وحیات با دل و جان، حافظ عهدت [با اراده محکم]، و پیشرو برای اجرای فرمانت؛ تا آن‌که شعله فروزان حق را برافروخت و راه را برای هر گمشده روشن کرد و دل‌هایی که در فتنه و گناه فرو رفته بودند، به واسطه او هدایت شدند. پرچم‌های حق را برافراشت و احکام نورانی اسلام را برپا ساخت.

۷۹. «كُلُّ شَيْءٍ جَاوَزَ الْحَدَّ فَقَدْ طَغَى». فقه اللغة و سر العربیة، أبو منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعیل الثعالبی، حقه و رتبه و وضع چهارسه مصطفی السقا، ابراهیم الایاری، عبد الحفیظ شلی، الطبعة الثالثة، شركة مكتبة و مطبعة الحلبي، مصر، ۱۳۹۲ هـ، ص ۴۲.

۸۰. الكافي، ج ۷، ص ۱۷۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۱۲ - ۳۱۱.

۸۱. نهج البلاغه، خطبة ۷۲؛ باختصار اختلاف در لفظ: دستور معالم الحكم و مأثور مكارم الشیم من كلام أمير المؤمنين علی بن أبی طالب كرم الله وجهه، أبو عبد الله محمد بن سلامة القضاعی، مطبعة السعادة، مصر، ۱۳۳۲ هـ، ص ۱۲۰.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در تمام دوران رسالت هرگز برای خود خشمگین نشد و تندی نکرد، اما چون حدی از حدود خدا زیر پا گذاشته می‌شد و حرمتی از حرمت‌های الهی دریده می‌شد و مرزی از مرزهای دین نادیده گرفته می‌شد، سخت به خشم می‌آمد و از هیچ چیز پروا نداشت و ملاحظه کسی را نمی‌کرد تا حدود الله را اعاده کند. در خبری از عایشه آمده است که گفت: «هرگز ندیدم که رسول خدا مادام که چیزی از حرمت‌های الهی هتک نشده بود، به خاطر ستمی که به شخص او روا شده بود در صدد احقاق حق برآید، اما اگر به چیزی از حرمت‌های الهی تجاوز می‌شد در باره آن خشمگین‌ترین افراد بود».^{۸۲}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با تعطیل شدن حدود الله به شدت مقابله می‌کرد و به هیچ کس اجازه تخطی نمی‌داد. آن حضرت استوارترین مردم در حفظ حدود الله بود و در تمام دوران رسالت خود به خاطر هیچ کس حدی از حدود خدا را فرو نگذاشت.^{۸۳} رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به هیچ وجه اجازه تعطیل شدن حدود الله را نمی‌داد، در اجرای حدود تبعیض روا نمی‌داشت، ملاحظه کسی را نمی‌کرد، شفاعت نمی‌پذیرفت و تحت تأثیر گروه‌های فشار و مصلحت‌اندیشی‌های دنیایی قرار نمی‌گرفت. از امام صادق (علیه السلام) وارد شده است که در باره مشی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أَنَّهُ نَهَى عَنْ تَعْطِيلِ الْحُدُودِ»؛^{۸۴} رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از تعطیل شدن حدود نهی می‌کرد.

آن حضرت اجازه نمی‌داد هیچ حدی، چه بزرگ و چه کوچک ضایع شود: «كَرِهَ أَنْ يَبْطُلَ حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ تَعَالَى»؛^{۸۵} ناشایست می‌دانست که حدی از حدود خدای متعال ضایع گردد.

این همه تأکید از آن رو است که سعادت و شقاوت فرد و جامعه و راستی و ناراستی حکومت و دولت به اقامه حدود و تصلب در حفظ و اجرای آن یا تساهل در آن و ضایع گردانیدنش وابسته است. به همین سبب برپا داشتن حدی از حدود خدا از ده‌ها سال عبادت بالاتر و والاتر شمرده شده است، زیرا تأثیرات تهذیبی آن بیش‌تر و نقش ترکیه‌کننده‌اش افزون‌تر است، همان‌گونه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در آموزشی والا فرمود: حَدٌّ يَقَامُ فِي الْأَرْضِ أَزْكَى مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً؛^{۸۶} تأثیر پاک‌کننده حدی که در زمین برپا شود از شصت سال عبادت بیش‌تر است.

آن‌ان که این حقایق را دریافتند هرگز در حفظ حدود الله کوتاهی روا نداشتند و به سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تأسی کردند. راه و رسم علی (علیه السلام)، نمونه‌ای اعلای تربیت نبوی، بهترین سرمشق برای تصلب در حفظ حدود الله است.

۸۲. الشرائع النبویة، أبو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی، الادارة الدینیة لمسلمی آسیا الوسطی و قازاقستان، طشقند، ۱۴۰۰ هـ، ص ۱۷۰؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۲۵.

۸۳. ر. ک: الأئم، محمد بن ادریس الشافعی، اشرف علی طبعه و باشر تصحیحه محمد زهری النجار، دار المعرفة، بیروت، ج ۶، ص ۱۶۶.

۸۴. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۴۲؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی، الطبعة الثانية، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۸ هـ، ج ۱۸، ص ۷.

۸۵. المقنع، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، مؤسسه المطبوعات الدینیة و المكتبة الاسلامیة، طهران، ۱۳۷۷ هـ، ص ۱۴۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۹.

۸۶. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۹.

مشى امير مؤمنان (عليه السلام)

آن جلوه تام حق و مظهر جامع جمال و جلال الهی در حفظ حدود الله سخت سازش ناپذیر بود و در مرزبانى حدود به هیچ عنوان ملاحظه خوشایند و خشم این و آن را نمى کرد، بلکه تنها حق را ملاحظه مى کرد. او این گونه بود و در باره خود مى فرمود: «لَا يَضِيعُ لِلَّهِ حَدٌّ وَأَنَا حَاضِرٌ»^{۸۷} در حضور من حدی از حدود الهی ضایع نمى شود».

یعنى با بودن من و امکان اقدام هرگز حدی از حدود خدا زیر پا گذاشته نمى شود. البته تذکر این مطلب لازم است که میان اسلام در حاکمیت و اسلام در محکومیت باید تفکیک کرد. آن زمان که اسلام در محکومیت، است طبیعتاً پیشوایان حق و عدل قدرت برپا داشتن حدود الهی را ندارند و باید تلاش شود تا اسلام در حاکمیت قرار گیرد، زیرا در صورت حاکم نبودن اسلام اجازه پیاپی شدن حدود و برپا داشتن آنها نیست و بالاترین حدود اقامه عدل و دفع باطل است. پس ممکن است امام (علیه السلام) باشد ولی اسلام در محکومیت به سر برد و حکومت جور حاکم باشد و اسلام اجرا نشود و حدود الهی برپا نشود، همان طور که از زبان امير مؤمنان (عليه السلام) اشاره شد که فرمود:

پروردگارا تو مى دانی آنچه ما انجام دادیم نه برای این بود که ملک و سلطنتی به دست آوریم و نه برای این که از متاع پست دنیا چیزی تهیه کنیم، بلکه به خاطر این بود که نشانه های از بین رفته دینت را باز گردانیم و اصلاح را در شهرهای آشکار سازیم، تا بندگان ستم دیده ها در ایمنی قرار گیرند و قوانین و مقرراتی که به دست فراموشی سپرده شده بار دیگر عملی گردد.^{۸۸}

در این جا حضرت به صراحت بیان مى کند که تلاش ما برای این مقصد بوده است که حدود تعطیل شده الهی را دوباره برپا کنیم،^{۸۹} یعنى امام (عليه السلام) بوده است و حدود الهی برپا نبوده است. اما زمانی که امام در رأس امور است و قدرت اجرایی دارد، همه تلاشش در این جهت است که حدود الله را برپا دارد. حکومت اسلامی حکومت برپایی حدود الهی است، حکومت اقامه عدل و دفع ظلم است، برای برپایی عدالت اجتماعی است. حکومت و عدالت در اسلام غیرقابل تفکیک اند و اجرای حدود در این جهت است که این امر (عدالت در همه وجوهش) تحقق یابد و تصلب در حفظ حدود الله ضامن رسیدن به این مقصد و سبب بقای آن است.

علی (عليه السلام) در حفظ حدود الله و مرزهای الهی بسیار سختگیر و اهل تعصب و تصلب بود و به هیچ وجه در آن نسبت به خودی، بیگانه، دوست و دشمن سازشی روا نمى داشت. هرگز برای زیر پا نهادن

۸۷. تلخیص الشافعی، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، منشورات العزیزی، قم، ۱۳۹۴ هـ ج ۲، ص ۱۵۶.

۸۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱؛ المعیار و الموازنه، أبو جعفر محمد بن عبد الله الاسکافی، تحقیق محمد باقر المحمودی، بیروت، ۱۴۰۲ هـ ص ۲۷۷؛ تحف العقول، ص ۱۷۰.

۸۹. پس از پیامبر، اسلام دچار دگرگونی های فراوان شد و بسیاری از حدود خدا معطل و ضایع گشت، چنان که از امام صادق (عليه السلام) روایت شده است که فرمود: «إِنَّ النَّاسَ بَعْدَ نَبِيِّ اللَّهِ (ص) رَكِبَ اللَّهُ بِهِ سَنَةً مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَغَيَّرُوا وَبَدَّلُوا وَحَرَّفُوا وَزَادُوا فِي دِينِ اللَّهِ وَنَقَصُوا مِنْهُ، فَمَا مِنْ شَيْءٍ عَلَيْهِ النَّاسُ الْيَوْمَ إِلَّا وَهُوَ مُنْحَرَفٌ [مُحَرَفٌ - خ] عَمَّا نَزَلَ بِهِ الْوَحْيُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛ به یقین که مردم پس از پیامبر راه امت های پیشین را طی کردند، پس دین خدا را تغییر دادند و آن را مبدل به امری دیگر کردند و تحریف ساختند و بدان چیزهایی افزودند و از آن مطالبی کاستند؛ بنا بر این امروز هیچ چیز از امر دین در دست مردم نیست مگر آن که تحریف شده آن چیزی است که از جانب خدا نازل گشته است». رجال الکشی، ص ۱۴۰.

حدود خدا به توجیه متوسل نمی‌شد و در این امر اهل هیچ‌گونه چشم‌پوشی نبود، در باره هر کسی و هر شخصیتی.^{۹۰} او به تمام معنا حافظ حدود الله بود. امیر مؤمنان (علیه السلام) در حفظ حدود الله این‌گونه بود، استوار، محکم و سازش‌ناپذیر. آن حضرت معتقد بود: «لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ»^{۹۱}

فرمان خدا را تنها کسی می‌تواند اجرا کند که سازش‌کار نباشد و به روش اهل باطل عمل نکند و پیرو فرمان طمع نگردد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) حاضر نبود با زیر پا گذاشتن حدود الهی، خود و حکومتش را حفظ کند و با تعطیل کردن حدود و احکام و سرازیر کردن بیت المال در حلقوم این و آن، بقا و استمرار حکومت خود را جوید و این بر بسیاری ناخوشایند بود. آنان که از علی (علیه السلام) ناراضی شدند، همگی خواهان زیر پا گذاشتن حدود الهی بودند و او حافظ حدود بود.

حفظ حدود الله، راه سعادت

این همه تأکید در حفظ حدود الله از آن رو است که سعادت فرد و جامعه در گرو آن است. با حفظ حدود است که جامعه نظام واقعی خود را می‌یابد و عدالت در معنای حقیقی‌اش تحقق پیدا می‌کند و اساساً سیر به سوی جامعه آرمانی جز در این صورت ممکن نخواهد شد. سخنی از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده است که شاید ناظر به همین حقیقت باشد:

لَوْ حَفِظْتُمْ حُدُودَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لَعَجَّلَ لَكُمْ مِنْ فَضْلِهِ الْمَوْعُودُ؛^{۹۲} اگر حدود خدا را حفظ کنید خداوند از کرمش [در ارسال] موعود به شما شتاب خواهد کرد.

در شرح غرر/الحکم ذیل کلام فوق چنین آمده است:

اگر نگهداری کنید شما حدهای خدای سبحانه را، هر آینه تعجیل فرماید از برای شما از فضل خود [که] وعده کرده شما را. مراد به «حدهای خدای سبحانه» همه حدود و آداب شرعیه است که در عبادات و غیر آنها قرار داده یا خصوص حدودی که از برای بعضی محرمات مقرر فرموده و مراد این است که رعایت و حفظ آنها یا این‌ها باعث می‌شود که حق تعالی تعجیل کند از راه فضل خود در رسانیدن روزی بندگان که وعده کرده و فرموده که در آسمان است ... و ممکن است که مراد به «وعده کرده شده» استجاب دعا باشد ... و نیز ممکن است که مراد به «موعود» ظهور حضرت قائم باشد (صلوات الله وسلامه علیه) و نگهداری جمعی از مردم حدود حق تعالی را چنان‌که باید

۹۰. «وَأَمَّا أَنَّهُ (ع) أَحْرَصُ الصَّحَابَةِ عَلَى إِقَامَةِ حُدُودِ اللَّهِ فَظَاهِرٌ فَإِنَّهُ مَا دَافَعَ عَنْ أَحَدٍ أَقِيمَتَ عَلَيْهِ شَهَادَةٌ فِي حَدٍّ وَلَا سَلَكَ مَسْلَكَ التَّوْبِيلِ وَالِاسْتِصْلَاحِ فِي إِسْقَاطِ حَدٍّ عَنْ أَحَدٍ، صَدِيقٍ أَوْ عَدُوٍّ، قَرِيبٍ أَوْ بَعِيدٍ، كَمَا كَانَ يَفْعَلُ غَيْرُهُ، وَلَا أَغْضَى عَنْ حَقٍّ عِنْدَ أَحَدٍ كَائِنًا مَنْ كَانَ، وَلَمْ يَلْتَفِتْ فِي إِقَامَةِ حُدُودِ اللَّهِ لِعُضَبِ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا رِضَاهُ.» منار الهدى فی النص علی امامة الائمة /لائسی عشر، علی بن عبد الله بن علی البحرانی، تحقیق عبد الزهراء الخطیب، دار المنتظر، بیروت، ۱۴۰۵ هـ، ص ۲۹۸.

۹۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۰؛ ر.ک: کتاب الخراج، القاضي أبویوسف یعقوب بن ابراهیم، دار المعرفة، بیروت، ۱۳۹۹ هـ، ص ۱۵.

۹۲. غرر/الحکم، ج ۲، ص ۱۴۴.

هرگاه به قدری باشند که آن کافی باشد در نصرت آن حضرت، سبب تعجیل در ظهور آن حضرت گردد.^{۹۳}

آنان که مؤمن و پروا پیشه‌اند و حدود خدا را حفظ می‌کنند، برکت‌های زمین و آسمان بر ایشان گشوده می‌شود^{۹۴} و سعادت این جهانی و آن جهانی نصیبشان می‌گردد^{۹۵} و وعده حق الهی به سویشان می‌شتابد.

۹۳. شرح غرر/الحکم، ج ۵، ص ۱۱۶ - ۱۱۵.

۹۴. وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ (و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم.) اعراف/ ۹۶.

۹۵. وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ (و برخی از آنان می‌گویند: پروردگارا، در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار.) بقره/ ۲۰۱.

جلسه سوم

اصل کیفیت استخدام وسیله

اهداف درس

- ✓ آشنایی با اصل کیفیت استخدام وسیله به عنوان دومین اصل سیره فردی و تربیتی؛
- ✓ درک جایگاه و اهمیت رعایت این اصل در دستیابی به اهداف الهی و لزوم سنخیت بین وسیله و هدف؛
- ✓ نفی اباحت وسیله در جهت نیل به اهداف و بخصوص اهداف پاک و مقدس.

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین اصل حفظ حدود الله به این مباحث اشاره داشتیم:

۱. منظور ما از حدود در این بحث، (حفظ حدود الله) به معنای حفظ حرمت‌ها، کرامت‌ها و پای‌بندی به حدود و حقوق و رعایت موازین و قوانین الهی است.
۲. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) مرزبان‌ترین مردم بود. هرگز در حفظ حدود الله کوتاهی روا نداشت و از آن تجاوز نکرد. از تعطیل حدود الله به شدت نهی می‌کرد و رعایت این اصل در زندگی ایشان به عنوان اصلی مطلق در تمام امور مشاهده می‌شد.
۳. شأن مؤمن مرزبانی و مرز نگهداری است و متقی راهرو در مرز است و هرگز از آن تجاوز نمی‌کند (حتی در رویارویی با دشمن) او تا آن جا که دین اجازه داده است پیش می‌رود و بیش از آن خیر.
۴. بسیاری از امور جزئی و دستور العمل‌های مربوط بدان تمرین مرزبانی است، زیرا عمل به حدود و شرایع و سنن موجد کمال ایمان است.
۵. خداوند در باره اموری سکوت کرده (با آن که میزان‌های کلی را ارائه کرده است) و این امر نه از سر فراموشی، بلکه بدان جهت است که مردم در آن امور آزاد و مختار و اهل انتخاب باشند.
۶. تصلب و سخت‌کوشی در حفظ حدود الله از امور بسیار مهم است و خداوند به هیچ وجه اجازه نداده که در اجرای آن تساهل و تسامح ورزند، زیرا تنها در سایه حفظ حدود الله است که حدود خدا برپا شده و حرمت‌های دینی شأن و عظمت می‌یابد و سلامت فرد و جامعه تأمین می‌شود.

۲. اصل کیفیت استخدام وسیله

جایگاه کیفیت استخدام وسیله

میان هدف و وسیله سنخیتی تمام وجود دارد و نمی‌توان به مقاصدی الهی با ابزاری غیر الهی دست یافت، نمی‌توان با کاشتن بذر باطل حق درو کرد و ممکن نیست به وسیله ستم عدالت برپا شود. سنت الهی این است و خداوند نیز اجازه نداده است که برای رسیدن به اهداف پاک از ابزار ناپاک بهره برد و برای مقاصد مشروع به وسایل نامشروع تمسک جست حتی می‌فرماید: وَمَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصْدًا؛ و من آن نیستم که گمراه‌گران را همکار خود بگیرم.^{۹۶}

می‌دانیم اصولاً خداوند نیاز به معین و یاور و کمک‌کار ندارد تا چه رسد به این‌که از گمراهان باشد یا نباشد اما این درسی است برای همه طالبان حق و حقیقت که در رسیدن به اهداف متعالی ابزار نادرست و افراد مضل را دستیار و یاور خود قرار ندهند.^{۹۷}

آن‌که به کیفیت استخدام وسیله معتقد است در هر کار راه حق و درست را می‌جوید و هرگز برای رسیدن به مقصد حق به باطل و وسیله نادرست چنگ نمی‌زند و تکیه نمی‌کند.

وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ؛ و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود و سرانجام یاری نخواهید شد.^{۹۸}

چون آدمی به کژی و ناراستی و ستم‌گرایی نمی‌تواند درستی و راستی و داد برپا دارد.

به کژی و ناراستی کم‌گرایی جهان از پی راستی شد بیای^{۹۹}

چون آدمی به کفر و باطل‌گرایی و آن را محملی برای رسیدن به مقصد حق سازد، رنگ کفر و باطل به خود می‌گیرد و با آن هم‌سنخ می‌شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آن‌ها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود. آری خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید.^{۱۰۰}

محبت و دوستی هر چیز سبب نزدیکی و اتحاد با آن چیز می‌شود. گرایش و دوستی موجب جذب روح‌ها و ارتباط جان‌ها می‌شود که سبب تأثیر و تأثر و همرنگی اخلاقی است و گرایش به باطل و دوستی اهل باطل حال افراد و اجتماع را از سیرت دینی، که بر پایه سعادت پیروی از حق است به سیرت کفر، که بر پایه پیروی از هوا و عبادت شیطان و بیرون رفتن از راه مستقیم زندگی فطری است دگرگون می‌کند. محبت و دوستی هر چیز سنخیت و پیوند با آن چیز را سبب می‌شود، زیرا محبت و دوستی متفرقات را جمع می‌کند و روح‌های گوناگون را متحد می‌سازد و در نتیجه ادراکات را هم یکسان می‌کند و اخلاق را به هم پیوند می‌دهد و افعال و کارها را مشابه و همانند می‌سازد.^{۱۰۱}

۹۷. ر.ک: تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، با همکاری جمعی از نویسندگان، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ج ۱۲، ص ۴۶۸ - ۴۶۷.

۹۸. هود/ ۱۱۳.

۹۹. فرهنگ فارسی، ابو شکور بلخی، به نقل از محمد معین، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰ ه. ش، ج ۳، ص ۳۲۲۵.

۱۰۰. مائده/ ۵۱.

۱۰۱. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۷۲ - ۳۷۱.

به کار گرفتن وسایل باطل برای رسیدن به حق سبب گرایش به باطل و دوستی و پیوند و همسانی با آن می‌شود. باید حق را به حق جست و سعادت را از راهش طلب کرد و عزّت را از مالک حقیقی درخواست کرد.

ملازمه کیفیت هدف و وسیله در همه امور دین جاری است و هر چه هدف برتر و والاتر باشد وسیله نیز باید به تناسب آن اختیار شود، به گونه‌ای که خداوند فرموده است: *لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ*^{۱۰۲}؛ هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.

در اسلام همان‌گونه که هدف‌ها مقدّس است و انسان باید در انتخاب اهدافش مسلّم و مؤمن باشد، در استخدام وسیله برای رسیدن به آن هدف‌ها نیز باید مسلّم و مؤمن باشد. برخی از مردم از نظر هدف مسلمان نیستند، در زندگی مقصدی جز خور و خواب و خشم و شهوت ندارند، دنیا همه همّت ایشان است، به تعبیر امیر مؤمنان (علیه السلام) همّت و مقصدشان خوراک و تعلّقات پست مادی‌شان است در حالی که انسان برای این هدف‌ها آفریده نشده است و مقصد او این امور نیست:

فَمَا خُلِقْتُ لِشُغْلِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هَمُّهَا عَلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةُ شُغْلُهَا تَقْمُمُهَا، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا^{۱۰۳}؛

من آفریده نشده‌ام که خوردن خوراکی‌های پاکیزه مرا به خود مشغول دارد، همچون حیوان پرواری که تمام همّش علف است یا همچون حیوان رها شده‌ای که شغلش چریدن و خوردن و پر کردن شکم است.

انسان مسلمان هدف و مقصدش امور پست نیست، بلکه دارای هدف‌های عالی و مقدّسی است که در خداوند و رضای او خلاصه می‌شود.

دسته دوم انسان‌هایی هستند که هدفشان خوب است، از نظر هدف مسلمانند، به دنبال هدف‌های پاک و عالی و مقدّسند، اما در استخدام وسایل و انتخاب راه و به کارگیری روش برای رسیدن به آن اهداف مسلمان نیستند.

دسته سوم آنان‌اند که هم در هدف مسلمان‌اند و هم در کیفیت استخدام وسیله و این گروه مؤمن واقعی‌اند.

کافی نیست که انسان فقط به دنبال هدف‌های والا برود، بلکه لازم است اسباب و وسایلی که در رسیدن به آن هدف‌ها به کار می‌گیرد با آن هدف‌ها مناسب و سازگار باشد و هدف و وسیله با هم سنخیت داشته باشند.^{۱۰۴} اگرچه این حقیقت روشن و بدیهی است اما پای‌بندی بدان در عمل دشوار است. در مقام بیان همگان بدان معترف‌اند، اما هنگام عمل به آن بی‌توجه‌اند. امیر بیان، علی (علیه السلام) به درستی فرمود: *«فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ»*^{۱۰۵}؛ حق در توصیف از هر چیز وسیع‌تر است ولی در عمل کم‌وسعت‌ترین عرصه‌ها است.

۱۰۲. آل عمران / ۹۲.

۱۰۳. نهج / البلاغه، نامه ۴۵.

۱۰۴. ر.ک: سیره نبوی، ص ۶۱ - ۶۰.

۱۰۵. نهج / البلاغه، خطبه ۲۱۶.

آنان که تربیت قرآنی را به جان گرفتند، حق را از راه حق جستند و بدان پیوستند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که اخلاقی قرآن بود، در تمام زندگی پر برکتش هیچ‌گاه از رعایت این اصل غفلت نورزید و این از مهم‌ترین و با ارزش‌ترین اموری است که از سیره آن حضرت باید آموخت.

سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هرگز از آن راهی که او را به غایت و هدف مطلوبش می‌رساند بیرون نشد، نه در اعتقاد و نه در عمل و هرگز وسیله‌ای باطل را به یاری نگرفت. پیام‌آور حق نه در هدف مطلوب خود، یعنی سعادت انسان که همان عبودیت خدای متعال است، به خطا رفت و نه در راهی که بدان هدف منتهی می‌شد.^{۱۰۶}

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛ [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن نمی‌گوید، این سخن به جز وحیی که وحی می‌شود نیست.^{۱۰۷}

خداوند فرستاده گرامی‌اش را این‌گونه معرفی می‌کند: او پیوسته در مسیر حق گام بر می‌دارد و در گفتار و کردارش کم‌ترین انحرافی نیست.^{۱۰۸} همه چیز آن حضرت منطبق بر حق است، نه فقط آنچه می‌گوید بلکه سیره و سنت وی نیز بر طبق وحی الهی و حق است.^{۱۰۹}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حق را با حق برپا ساخت و دین خدا را با سخن حق و استوار و با درستی آشکار کرد.^{۱۱۰} هرگز از حق دور نشد و برای رسیدن به هدف از آن دست نکشید و پیوسته در راه حق با راستی و درستی و استواری عمل کرد.^{۱۱۱} خود نیز می‌فرمود که جز به فرمان خدا عمل نمی‌کند.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای اهداف الهی هرگز ابزار غیر الهی را به کار نگرفت. آن حضرت پیوسته حق را رعایت می‌کرد. محدثان و سیره‌نویسان در این‌باره می‌نویسند: سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین بود که حق را رعایت می‌کرد، اگرچه اجرای حق به زیان خود و یارانش منجر می‌شد؛ به آن حضرت گفته شد که با کمک و یاری گرفتن از مشرکان به جنگ مشرکان بروند، ولی پیامبر با وجود این که حتی به یک تن در پیشبرد هدف الهی‌اش سخت محتاج بود آن پیشنهاد را نپذیرفت و فرمود:

۱۰۶. تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷.

۱۰۷. نجم / ۴ - ۲.

۱۰۸. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۷۹.

۱۰۹. همان، ص ۴۸۱.

۱۱۰. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، السید حبیب الله الهاشمی الخوئی، مؤسسة دار العلم، قم، ۱۳۷۹ هـ، ج ۵، ص ۱۹۵.

۱۱۱. جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، أبو جعفر محمد بن جریر الطبری، الطبعة الأولى، بولاق، مصر، ۱۳۲۳ هـ، افست دار المعرفة، بیروت، ۱۴۰۶ هـ، ج ۲۷، ص ۲۵.

لَا أَسْتَنْصِرُ بِمُشْرِكٍ؛^{۱۱۲} من هرگز از مشرکان یاری نمی‌جویم.

این سخن پیامبر هنگام جنگ احد گفته شده است که سخت نیازمند کمک بودند. در آن هنگام انصار به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گفتند: «از یهودیان هم‌پیمان خود کمک نخواهیم؟» فرمود: «نیازی به ایشان نداریم.»^{۱۱۳}

این درسی است اساسی برای همه تا برای دستیابی به اهداف و پیشبرد مقاصد خویش هر وسیله و ابزاری را به یاری نگیرند.^{۱۱۴}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هرگز برای ترویج دین و آیین و تحکیم قدرت و حکومت از وسیله غیر حق استفاده نکرد. سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و منطق عملی آن حضرت چنین بود و تمام تربیت‌یافتگان مدرسه پیامبر بر همین راه روشن سیر می‌کردند و هرگز وسایل نامقدس را برای اهداف مقدس به کار نگرفتند و برای رسیدن به خیر دست به شر نیالودند، برای تحقق عدالت به ستم متوسل نشدند، برای محکم کردن پایه‌های حکومت استبداد روا نداشتند، برای پیشبرد امور به ستمگران تکیه نکردند و به روش‌های باطل چنگ نزدند.

سیره اوصیای پیامبر (صلی الله علیه وآله)

برترین نمونه تربیت یافته مدرسه پیامبر (صلی الله علیه وآله) یعنی علی (علیه السلام) درست به همان راهی رفت که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رفته بود. شیخ طوسی به اسناد خود از جبلة بن سحیم^{۱۱۵} از پدرش نقل کرده است که پس از بیعت مردم با امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب (علیه السلام) به حضرت خبر

۱۱۲. المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۲۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۴۵ [«إِنَّا لَا نَسْتَعِينُ بِمُشْرِكٍ»]؛ جوامع السيرة النبوية، أبو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم الأندلسی، الطبعة الثالثة، دار الجیل، بیروت، ص ۳۳ [«إِنَّا لَا نَسْتَنْصِرُ بِمُشْرِكٍ»]؛ احیاء علوم الدین، أبو حامد محمد بن محمد الغزالی، صحیح باشراف عبد العزیز عز الدین السیروان، دار القلم، بیروت، ج ۲، ص ۳۳۲ [«أَنَا لَا أَسْتَنْصِرُ بِمُشْرِكٍ»].

۱۱۳. سيرة النبي، أبو محمد عبد الملك بن هشام، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، دار الفکر، بیروت، ج ۳، ص ۸.
۱۱۴. امام خمینی نیز در تأسی به سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وقتی در پاریس از ایشان سؤال شد که با توجه به فقدان روابط سازمانی، آیا یک اتحاد تاکتیکی را با مارکسیست‌ها برای سرنگون کردن شاه مد نظر دارید؟ فرمودند: «نه، ما حتی برای سرنگون کردن شاه با مارکسیست‌ها همکاری نخواهیم کرد. من به هواداران خود گفته‌ام که این کار را نکنند. ما با طرز تلقی و مفاهیم آن‌ها مخالف هستیم. ما می‌دانیم که آن‌ها از پشت به ما خنجر می‌زنند و اگر روزی به قدرت برسند، رژیم دیکتاتوری برقرار خواهند کرد که مخالف حقوق اسلام است.» صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، امام روح الله موسوی خمینی، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ - ۱۳۶۱ ه. ش، ج ۲، ص ۴۵.

۱۱۵. جبلة بن سحیم تیمی (شیبانی) کوفی از بزرگان تابعین و راویان ثقه و مورد اعتماد اهل سنت است که در سال ۱۲۵ یا ۱۲۶ ه. در فتنه ولید بن یزید درگذشته است. شیخ طوسی و عماد الدین طبری در اسناد خود از عمرو بن ثابت از او از پدرش از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت کرده‌اند. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۱۲؛ مالی الطوسی، ج ۱، ص ۸۵؛ بشارة المصطفی لشعبة المرتضی، عماد الدین أبو جعفر محمد بن أبی القاسم الطبری، الطبعة الثانية، المكتبة الحیدریة، النجف، ۱۳۸۳ ه. ص ۲۶۳؛ سیر اعلام النبلاء، شمس الدین أبو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، اشرف علی تحقیق الکتاب و خرج احادیثه شعيب الأرناؤوط، الطبعة الثامنة، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۲ ه. ج ۵، ص ۳۱۵؛ تهذیب/تهذیب، شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۴ ه. ج ۲، ص ۵۴ - ۵۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۳؛ مستدرکات علم رجال الحديث، علی النمازی الشاهرودی، الطبعة الاولى، تهران، ج ۲، ص ۱۱۶.

دادند که معاویه از بیعت خودداری کرده و گفته است اگر علی حکومت مرا در شام با آنچه عثمان مرا بر آن حاکم کرده بود بپذیرد و تأیید کند، با او بیعت خواهم کرد. پس مُغْبِرَةُ بْنُ شُعْبَةَ^{۱۱۶} نزد امام آمد و گفت: معاویه کسی است که شما او را خوب می‌شناسید و عثمان پیش از شما او را حاکم شام و والی آن نواحی قرار داده بود. صلاح شما در این است که بگذارید معاویه والی بماند تا اوضاع استوار شود و حکومت شما پا بگیرد. وقتی اوضاع رو به راه شد او را عزل کنید. امام (علیه السلام) فرمود: آیا تو تضمین می‌کنی که من تا آن وقت زنده بمانم؟ تو ضمانت می‌کنی که در فاصله حاکم کردن او تا خلعش زنده باشم، سپس بتوانم برکنارش کنم؟ گفت: خیر. حضرت فرمود: خدای بزرگ نمی‌خواهد و راضی نیست که او حتی یک شب ظلمانی بر دو مسلمان حاکم باشد، خداوند به من اجازه نمی‌دهد که حتی یک شب او را والی مسلمانان گردانم. سپس این آیه را تلاوت کرد: وَمَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصْدًا؛ و من آن نیستم که گمراه‌گران را همکار خود بگیرم.^{۱۱۷}

آن‌گاه فرمود: لیکن کسی نزد او می‌فرستم و او را به آنچه از حق در اختیارم است فرا می‌خوانم، پس اگر پذیرفت همچون دیگر مسلمانان خواهد بود که سودشان سود او و زیانشان زیان او است و اگر نپذیرفت به حکم خدا واگذارش می‌کنم.^{۱۱۸}

امیر مؤمنان (علیه السلام) معتقد بود که پیروزی به وسیله ستم و بقای حکومت به بهای زیر پا گذاشتن قرآن و سنت عین شکست و نابودی است: «مَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْإِثْمُ بِهِ وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ»؛^{۱۱۹} آن که بر گناه دست یافت روی پیروزی ندید و آن که بدی بر او چیره گشت مغلوب گردید.

پیشوای موحدان، علی (علیه السلام)، وفادار به سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله)، بر اصل کیفیت استخدام وسیله پایدار بود و تزویر دشمنان و مصلحت اندیشی دوستان او را به سازش در این اصل نکشاند. پس از بیعت مردم با امیر مؤمنان (علیه السلام) در روز جمعه، هجده ذیحجه سال سی و پنج هجری،

۱۱۶. مُغْبِرَةُ بْنُ شُعْبَةَ بْنِ أَبِي عَامِرٍ مَسْعُودٍ ثَقَفِيٍّ از زیرکان و سیاستمداران عرب شمرده شده است، همان زیرکی که معاویه بن ابی سفیان بیش از هر کس دارا بود و همان سیاستمداری که معاویه در آن مقام پیشوایی داشت. مُغْبِرَةُ در سال پنجم هجری اسلام آورد و در صلح حدیبیه حضور داشت. در جنگ‌های یمامه و فتوح شام شرکت کرد و در قادسیه و نهاوند و همدان و جز آن نیز شرکت داشت. در زمان عمر والی بصره شد و چند شهر را فتح کرد. عمر او را از ولایت بصره عزل کرد و بر کوفه گماشت. در دوره عثمان ولایت او بر کوفه ادامه یافت و پس از مدتی عزلش کرد. هنگام درگیری علی (علیه السلام) با معاویه، مُغْبِرَةُ خود را کنار کشید و معاویه نیز او را والی کوفه کرد و تا هنگام مرگ، در سال ۵۰ هجری، والی کوفه بود. داستان فساد او مشهور است. ر. ک: السنن الکبری، أبو بکر احمد بن الحسین البیهقی، دار المعرفة، بیروت، ج ۸، ص ۲۳۵؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۴۷۳ - ۴۷۱؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۳۱؛ الاصابه، ج ۳، ص ۴۳۳ - ۴۳۲؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، عبد الحسین الأمینی، الطبعة الخامسة، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۳ هـ، ج ۶، ص ۱۴۱ - ۱۳۷؛ قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، الأعلام، خیر الدین الزرکلی، الطبعة الثامنة، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۹ م. ج ۷، ص ۲۷۷.

۱۱۷. کشف / ۵۱.

۱۱۸. مالی الطوسی، ج ۱، ص ۸۵؛ بشاره المصطفی، ص ۲۶۳؛ ر. ک: مناقب آل ابی طالب، أبو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ هـ، ج ۳، ص ۱۹۵؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۴؛ الغدیر، ج ۶، ص ۱۴۲.

۱۱۹. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۷.

بنا بر قول مشهور^{۱۲۰} آن حضرت بلافاصله اصلاحاتی اساسی را در وجوه سیاسی، مالی، حقوقی، اداری، فرهنگی و اجتماعی آغاز کرد: عزل کارگزاران فاسد و نصب کارگزاران صالح، مصادره اموال نامشروع، مساوات اجتماعی، اصلاح فرهنگ عمومی، اصلاح نظام بیت المال و مساوات مالی.^{۱۲۱} امام (علیه السلام) از ابتدای حکومت در باره بخشش و عطای بیت المال و صدقات و غنائم به مساوات عمل کرد و سرانۀ بیت المال را میان مردم بالسویه تقسیم کرد و اشخاصی را که در اسلام سبقت داشتند یا از اشراف و بزرگان بودند بر موالی و عجم برتری نداد.^{۱۲۲} همین امر موجب مخالفت‌های بسیار شد.^{۱۲۳} برخی نزد امام رفتند و با حضرت صحبت کردند که شما از این اموالی که در اختیار دارید مقداری به کسانی بدهید که از جانبشان نگرانی هست، به آنان که اگر سبیلشان چرب نشود می‌گریزند و به معاویه پناهنده می‌شوند و جبهه «شیطان»^{۱۲۴} را تقویت می‌کنند. پیشوای حق‌خواهان در مقابله با دشمن نیز جز از راه حق دست به عمل نزد و حاضر نشد برای چیره شدن بر دشمن وسیله‌ای ناحق را به کار گیرد. جنگ نزد علی (علیه السلام) امری الهی و مقدس است و نمی‌توان از ابزار نامقدس برای پیروزی سود برد. در چنین امری انتقام‌جویی ناشی از خصلت‌های حیوانی و به کار گرفتن وسایل نامشروع را راهی نیست. مبارزه و جنگیدن، برای اجرای فرمان الهی است، نه برای ارضای شهوات نفسانی.

علی (علیه السلام) غیر حق را نمی‌دید و جز به حق عمل نمی‌کرد و اباحت^{۱۲۵} وسیله برای رسیدن به هدف در سیره او جایی نداشت. سیره معاویه و پیروان او سیره اباحت وسیله است و عدم پای‌بندی به اصول و معیارهای محکم و جاودان اخلاقی. امیر مؤمنان (علیه السلام) در این باره فرموده است:

۱۲۰. البداية و النهاية، ج ۷، ص ۲۵۲؛ طبری (تاریخ الرسل و الملوك (تاریخ الطبري)، أبو جعفر محمد بن جریر الطبري، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، الطبعة الرابعة، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۷۹ م، ج ۴، ص ۴۳۶؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر (عزّ الدین أبو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ هـ، ج ۳، ص ۱۹۴)، آن را پنج روز مانده از ذی الحجة ذکر کرده‌اند و یعقوبی (تاریخ یعقوبی، احمد بن أبي یعقوب بن جعفر بن واضح الیعقوبی، دارصادر، بیروت، ج ۲، ص ۱۷۸)، روز بیعت با امام را سه‌شنبه هفت روز مانده از ذی الحجة آورده است.

۱۲۱. ر.ک: المعیار و الموازنة، ص ۱۰۹؛ الکافي، ج ۸، ص ۶۱ - ۶۰؛ تحف العقول، ص ۱۲۶ - ۱۲۴؛ امالی الطوسی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ شرح ابن أبي الحديد، ج ۷، ص ۴۰ - ۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۸ - ۱۸؛ نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة، محمد باقر المحمودی، الطبعة الأولى، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، مؤسسة التضامن الفکري، بیروت، ۱۳۹۷ - ۱۳۸۵ هـ، ج ۱، ص ۲۰۶ - ۲۰۰، ۲۱۲.

۱۲۲. الغارات، ج ۱، ص ۱۱۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۰ - ۱۱۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۸۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۹۱ - ۹۰.

۱۲۳. المعیار و الموازنة، ص ۱۰۹؛ شرح ابن أبي الحديد، ج ۷، ص ۳۷.

۱۲۴. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) معاویه را «شیطان» نامیده است و در نامه‌ای که به زیاد بن ابیه نوشته و او را از معاویه برحذر داشته چنین آورده است: «هُوَ الشَّيْطَانُ يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ لِيَفْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَيَسْتَلْبَ غَرَّتَهُ» (او شیطان است که نزد آدمی می‌آید و از پیش رو و پشت سر و راست و چپ او می‌آید تا در حال غفلت بر وی بتازد و خردش را تاراج کند). نهج البلاغة، نامه ۴۴؛ ر.ک: پانوش نهج السعادة، ج ۵، ص ۱۹۴.

۱۲۵. اباحت به معنای مباح کردن، جایز دانستن و نیز عبارت است از نداشتن اعتقاد به وجود تکلیف و روا داشتن ارتکاب محرمات، ر.ک: فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۱۶.

وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةَ بَادَهَىٰ مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ. وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ اَدَهَى النَّاسِ؛ وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ. وَلِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَاللّٰهُ مَا اُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ، وَلَا اُسْتَعْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ^{۱۳۶}؛

به خدا سوگند معاویه زیرک‌تر (سیاستمدارتر) از من نیست، لیکن شیوه او پیمان‌شکنی و گنهکاری است [و برای رسیدن به هدف خویش مرتکب انواع گناه و خیانت می‌شود] و اگر پیمان‌شکنی ناپسند و ناشایست نبود زیرک‌تر از من کسی نبود (من در این میدان نیز سیاستمدارترین مردم بودم)، اما هر پیمان‌شکنی گناه است و هر گناهی نوعی کفر. روز رستاخیز پیمان‌شکن را درفشی است افروخته و او بدان درفش شناخته. به خدا مرا با فریب غافلگیر نتوانند کرد و با سختگیری ناتوانم نتوانند شمرد.

تربیت‌شدگان مدرسه پیامبر هرگز برای پیشبرد امور خود به گناه و تباهی توسل نجستند و کار خود را بر پایه مکر و دروغ استوار نکردند و برای اصلاح امور به روش‌های فاسد نزدیک نشدند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در سخنی والا این حقیقت را چنین بیان کرده است: «لَا أَرَىٰ إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي»^{۱۳۷} من اصلاح شما را با تباه ساختن خویش جایز نمی‌شمارم.

امیر مؤمنان (علیه السلام) این سخن را زمانی گفت که در سخت‌ترین اوضاع به سر می‌برد. پس امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به کارگزارانش می‌آموخت که این‌گونه عمل کنند و قائل به اباحت وسیله برای رسیدن به مقصود نباشند. در عهدنامه مالک اشتر چنین فرمود:

إِنَّ شَرَّ وَزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا، وَمَنْ شَرَّكَهُمْ فِي الْأَنَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بَطَانَةً، فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ، وَإِخْوَانُ الظُّلْمَةِ، وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ أَرْئِهِمْ وَنَفَادِهِمْ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَصَارِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ وَأَثَامِهِمْ مِمَّنْ لَمْ يُعَاوَنْ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ، وَلَا أَثَمًا عَلَى إِثْمِهِ. أُولَئِكَ أَخَفُّ عَلَيْكَ مَوْئِنًا، وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً، وَأَخْنَىٰ عَلَيْكَ عَطْفًا، وَأَقْلُّ لِعَيْرِكَ إِلْفًا. فَاتَّخِذْ أُولَئِكَ خَاصَّةً لِّخُلُوتِكَ وَحَفَلَاتِكَ^{۱۳۸}

بدترین وزیران تو کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده و آن‌که در گناهان آنان شرکت نموده است. پس مبدا چنین کسان محرم تو باشند که آنان یاوران گناهکارانند و ستم‌کاران را کمک کار؛ و تو جانشینی بهتر از ایشان خواهی یافت که در رأی و گزاردن کار چون آنان بود و گناهان و کردار بد آنان را برعهده ندارد. آن‌که ستمکاری را در ستمش یاری نکرده و گناهکاری را در گناهش مدد نرسانده است بار اینان بر تو سبک‌تر است و یاری ایشان بهتر و مهربانی‌شان بیش‌تر و دوستی‌شان با جز تو کم‌تر. پس اینان را خاص خلوت خودگیر و در مجلس‌هایت بپذیر.

۱۳۶. نهج البلاغه، کلام ۲۰۰: ر. ک: المعیار و الموازنة، ص ۱۶۶: /الکافی، ج ۲، ص ۳۳۸: بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۹۷، ۴۵۴: ج ۴۰، ص ۱۹۳؛ ج ۴۱، ص ۱۲۹؛ ج ۴۳، ص ۱۷۹؛ ج ۷۵، ص ۲۹۱ - ۲۹۰.

۱۳۷. نهج البلاغه، کلام ۶۹: نیز فرموده است: «إِنِّي لَا أُصْلِحُكُمْ بِفَسَادِي» /أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۶۷.

۱۳۸. نهج البلاغه، نامه ۵۳: تحف العقول، ص ۸۶.

امیر مؤمنان (علیه السلام) به مالک می‌آموزد که در به کار گرفتن وسیله برای مقاصد اصلاحی خود این چنین دقت کند. حضرت به مالک تأکید می‌کند که تو می‌خواهی حکومتی بر اساس حق به پا داری، ستم‌های گذشته را جبران کنی، حدود خدا را برپا داری، برای محرومان و ستم‌دیدگان آسایش و رفاه فراهم آوری، پس گمان مکن که می‌توانی این کار را با مدد از ستمگران و گناهکاران انجام دهی. کارگزاران و مسئولان فاسد و فاسق و ظالم نمی‌توانند وسیله رسیدن به این مقاصد باشند. اوصیای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر این حقیقت سخت تأکید داشتند و پیروان خود را بدان هدایت می‌کردند. از قول امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شده است که فرمود: «مَنْ اسْتَهْدَى الْغَاوِيَ عَمِيَ عَنْ نَهْجِ الْهُدَى»؛^{۱۲۹} هر که از گمراه هدایت جوید از راه هدایت کور ماند.

این تأکید را در برترین نهضت و مقدس‌ترین قیام، (حماسه حسینی) به روشنی می‌توان مشاهده کرد. حسین (علیه السلام) به قصد اصلاح دین جدش قیام کرد و خواهان امر به معروف و نهی از منکر بود و این که به روش جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پدرش علی مرتضی (علیه السلام) رفتار کند^{۱۳۰} و این مقصد مقدس را به هیچ آلودگی نیالود و برای رسیدن بدان ذره‌ای از وسایل ناپاک سود نبرد.

پیشوایان حق و عدل این‌گونه بر اصل کیفیت استخدام وسیله، پایدار بودند و پیروان حقیقی ایشان نیز به آنان تأسی کردند و به اباحت وسیله برای رسیدن به مقصد تن ندادند.

برای مطالعه آزاد

اباحت وسیله پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جمله انحراف‌های اساسی که میان مسلمانان بروز کرد، اباحت وسیله برای رسیدن به مقصد بود. جمعیتی چنین گمان کردند که اگر نام دین در میان باشد هر کاری مجاز است؛ به نام دیانت، دین را از محتوا تهی کردند^{۱۳۱} و به نام خلافت خودکامگی نمودند و هر ستم و بی‌دادی روا داشتند.^{۱۳۲} کار بدان جا رسید که بسیاری فارغ از لزوم سنخیت هدف و وسیله برای نیل به مقاصد خویش هر روشی را به خدمت گرفتند، حتی بسیاری از اهل زهد و تنسک به دلیل آن که در این امر حیاتی اباحی

۱۲۹. غرر/الحکم، ج ۲، ص ۱۹۹؛ ابو حیان توحیدی چنین آورده است: «مَنْ اسْتَهْدَى الْعَمَى عَمِيَ عَنْ الْهُدَى»/الإمتاع و المؤانسة، أبو حیان علی بن محمد التوحیدی، تحقیق احمد امین، احمد الزین، منشورات المكتبة المصرية، بیروت، ج ۲، ص ۶۲

۱۳۰. ر.ک: الفتوح، أبو محمد احمد بن أعثم الکوفی، دار الندوة الجديدة، بیروت، ج ۵، ص ۳۳؛ مقتل/الحسین، أبو المؤید الموفق بن احمد الحنفی المعروف بأخطب خوارزم (الخوارزمی)، تحقیق و تعليق محمد السماوی، مكتبة المفید، قم، ج ۱، ص ۱۸۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۹

۱۳۱. ر.ک: نهج/البلاغه، خطبة ۱۵۰؛ النص و الاجتهاد، عبد الحسين بن يوسف شرف الدين الموسوي العاملي، الطبعة الرابعة، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بیروت، ۱۳۸۶ هـ، ص ۲۸۹ - ۷۶

۱۳۲. ر.ک: الإمامة و السياسة، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، مكتبة الحلبي، مصر، ۱۳۸۸ هـ، ج ۱، ص ۱۲؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ تاريخ/اليقوبي، ج ۲، ص ۱۲۶؛ تاريخ/الطبري، ج ۳، ص ۲۰۲؛ العقد/الفريد، أبو عمر احمد بن محمد بن عبدربه الأندلسي، شرحه و ضبطه و عنون موضوعاته احمد امين، احمد الزين، ابراهيم الأبياري، الطبعة الأولى، دار الأندلس، بیروت، ۱۴۰۸ هـ، ج ۳، ص ۲۷۳؛ شرح/ابن أبي الحديد، ج ۶، ص ۵۱ - ۱۴

مذهب بودند، برای اهداف دینی و مقدّس به اعمالی شرم‌آور دست زدند. با بررسی و سیری در کتاب‌های تاریخ و حدیث نمونه‌هایی فراوان از چنین اندیشه و رفتاری به دست می‌آید. علامه امینی به مناسبتی در کتاب *الغدیر* اسامی هفتصد تن از دروغگویان و جاعلان حدیث را ذکر کرده است. آن‌گاه به ذکر گروهی جاعل حدیث پرداخته که برای تقرّب به خدا حدیث جعل کرده‌اند (زهاد کذاب)! کسانی که برای خدمت به دین راه خیانت پیش گرفته‌اند. یحیی بن سعید قطّان گفته است: «صالحان را در چیزی دروغ‌گوتر از ایشان در حدیث ندیدم».^{۱۳۳} همچنین از وی نقل شده است که گفت: «اهل خیر را در چیزی دروغ‌گوتر از ایشان در حدیث ندیدم».^{۱۳۴} و نیز: «دروغ را در کسی بیش‌تر از آن کسی که منسوب به خیر و زهد است ندیدم».^{۱۳۵} البته ضرر و زبانی که از این زاهدان نادان، که قائل به چگونگی استخدام وسیله نبوده‌اند، به دین وارد آمده به مراتب بیش‌تر از دیگران بوده است.

هدف این اشخاص تبلیغ دین بوده است، اما با چه وسیله‌ای؟ گویا دروغ و تهمت و گفتار نادرست و اباطیل از کارهای زشت و منکر نبوده است و اگر برای رسیدن به هدفی درست استخدام شود کوچک‌ترین نقصی نداشته، با فضایل انسانی و کرامت و صحت نفس منافاتی ندارد.^{۱۳۶}

این روند انحرافی در وجوه مختلف زندگی و رفتار مسلمانان باقی ماند و آنان را از سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دور ساخت. برای بازگشت به سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که تنها راه نجات و سعادت است باید به این رکن رکین توجّهی تام و تمام کرد و اجازه نداد به نام دیانت خیانت شود و به اسم مقدّسات ترّهات ترویج گردد که از آن جمله تحریفات عاشورا است.

اباحت وسیله در موضوع عاشورا

از نمونه‌های بارز عدم رعایت اصل کیفیت استخدام وسیله، موضوع عاشورا است.^{۱۳۷} حماسه عاشورا مقدس‌ترین حماسه انسانی است و ذکر مصائب حسین (علیه السلام) و ابلاغ پیام عاشورا و یادآوری حماسه حسینی امری بسیار با ارزش و مقدّس است و چیزی مانند آن شور آفرین نیست. اما چگونه باید ذکر مصیبت کرد و پیام آن نهضت والا را ابلاغ کرد؟ چگونه باید یادآور آن حماسه شد و آن صحنه‌ها را بازگو کرد؟ چگونه باید از این همه معنا بهره گرفت و دیده‌ها را گریان کرد و دل‌ها را متقلب ساخت و تأسی به حسین (علیه السلام) و یارانش را فراهم آورد؟ با هر وسیله‌ای و از هر راهی؟ این امر که خلاف مقصد و خواست آن حماسه سازان الهی بوده است. نمی‌توان رو به مقصد آنان کرد و پای در جای پای آنان گذاشت، مگر از همان راهی که ایشان رفتند و اگر جز این باشد انجام دادن هر کاری مجاز است. استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می‌فرماید:

عده‌ای گفتند موضوع امام حسین و گریه بر او ثوابش آن قدر زیاد است که از هر وسیله‌ای برای این کار می‌شود استفاده کرد. یک حرفی امروزی‌ها در مکتب «ماکیاول» در آورده‌اند که می‌گویند: «هدف وسیله را

۱۳۳. مقدّمه صحیح مسلم؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۹۸، به نقل از *الغدیر*، ج ۵، ص ۲۷۵.

۱۳۴. مقدّمه صحیح مسلم، به نقل از *الغدیر*، ج ۵، ص ۲۷۵.

۱۳۵. *الآلئ/المصنوعة للسيوطي*، ج ۲، خاتمه کتاب به نقل از *الغدیر*، ج ۵، ص ۲۷۵.

۱۳۶. *الغدیر*، ج ۵، ص ۲۷۶.

۱۳۷. ر.ک: *تحریفات عاشورا*، مرتضی مطهری، حزب جمهوری اسلامی، ص ۸۹ - ۴.

مباح می‌کند.» هدف خوب باشد، وسیله هر چه شد، شد! گفتند ما یک هدف مقدس و منزّه داریم و آن این است که گریستن بر امام حسین کاری بسیار خوب است و باید گریست. با چه وسیله بگریانیم؟ با هر وسیله که شد! هدف که مقدس است، وسیله هر چه شد، شد! اگر تعزیه درآوریم، یک تعزیه‌های اهانت آور، درست است یا نه؟ گفتند: اشک جاری می‌شود یا نه؟ همین قدر که اشک جاری شود، اشکال ندارد! شیپور بزنیم، طبل بزنیم، معصیت‌کاری بکنیم، به بدن مرد لباس زن بپوشانیم، عروسی قاسم درست کنیم، جعل کنیم، تحریف کنیم در دستگاه امام حسین این حرف‌ها مانعی ندارد. دستگاه امام حسین از دستگاه دیگران جدا است. در این جا دروغ گفتن بخشوده است. هر گناهی که این جا کردید، بخشوده است [زیرا] هدف خیلی مقدس است! در نتیجه افرادی دست به جعل و تحریف این قضیه زده‌اند که انسان تعجب می‌کند ...

این موضوع که دستگاه امام حسین دستگاهی جدا است و از هر وسیله‌ای برای گریاندن مردم می‌شود استفاده کرد، این توهّم و خیال دروغ و غلط، عاملی بزرگ برای جعل و تحریف شد! مرحوم حاجی نوری، این مرد بزرگوار، استاد مرحوم حاج شیخ عباس قمی که حتی بر حاج شیخ عباس ترجیح داشته است به اعتراف خود حاج شیخ عباس و دیگران مردی فوق العاده متبحر و باتقوا است. ایشان این مطلب را در کتاب خودشان مطرح کردند که اگر این حرف درست باشد که هدف وسیله را مباح می‌کند، پس اساساً چیزی در دنیا باقی نمی‌ماند. من این جور می‌گویم: یکی از هدف‌های اسلامی ادخال سرور در قلب مؤمن است، یعنی انسان کاری کند که مؤمنی خوشحال شود. من برای این که مؤمنی را خوشحال کنم، در حضور او غیبت می‌کنم، چون از غیبت خیلی خوشش می‌آید! اگر بگوئید مرتکب گناه می‌شوی، می‌گویم خیر هدفم مقدس است، من که غیبت می‌کنم می‌خواهم او را خوشحال کنم! از هر وسیله‌ای جایز است استفاده کردن برای گریاندن مردم در سوگ امام حسین؟ به خدا قسم بر خلاف گفته امام حسین است. امام حسین شهید شد که اسلام بالا برود: "وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ".^{۱۳۸}

امام حسین کشته شد که سنن اسلامی، مقررات اسلامی، قوانین اسلامی زنده شود، نه این که بهانه‌ای شود که پا روی سنن اسلامی بگذارند. امام حسین را ما، العیاذ بالله، به صورت اسلام خراب‌کن درآورده‌ایم. امام حسینی که ما در خیال خودمان درست کرده‌ایم، اسلام خراب‌کن است. حاجی نوری در کتابش نوشته است یکی از طلبان نجف اهل یزد برایم نقل کرد در جوانی سفری پیاده از راه کویر به خراسان می‌رفتم. در یکی از دهات نیشابور مسجدی بود و من چون جایی نداشتم در مسجد رفتم و پیشنهاد آمد و نماز خواند و بعد منبر رفت. در این بین با کمال تعجب دیدم فراش مسجد مقداری سنگ آورد و تحویل پیشنهاد داد. وقتی روضه را شروع کرد، دستور داد چراغ‌ها را خاموش کردند. چراغ‌ها که خاموش شد سنگ‌ها را به طرف مستمعین پرتاب کرد که صدای فریاد مردم بلند شد. چراغ‌ها که روشن شد دیدم سرهای مردم شکسته و مجروح شده است و در حالی که اشکشان می‌ریخت از مسجد بیرون رفتند. رفتم نزد پیشنهاد و به او گفتم: این چه کاری بود که کردی؟! گفت: من امتحان کرده‌ام که این مردم با هیچ روضه‌ای گریه نمی‌کنند. چون

۱۳۸. المهدّب، ج ۱، ص ۲۸۵؛ مفاتیح الجنان، عباس بن محمد رضا القمّی، ترجمه مهدی الهی قمشاهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴ ش، ص ۸۱۱؛ مفتاح الجنّات فی الأدب و الأعمال و الصلوات و الزیارات، السید محسن الامین العاملی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ج ۲، ص ۵۵، ۳۷۳.

گریه بر امام حسین اجر و ثواب زیاد دارد و من دیدم که راه گریاندن این‌ها منحصر است به این که سنگ به کله‌شان بزنم، از این راه این‌ها را می‌گریانم!

هدف وسیله را مباح می‌کند؛ هدف گریه بر امام حسین است ولو این که یک دامن سنگ به کله مردم بزند!»^{۱۳۹}

حسین (علیه السلام) برای احیای اصول سیره پیامبر قیام کرد^{۱۴۰} و عده‌ای به نام آن حضرت و با هدف بزرگداشت آن نهضت به محو اصول سیره پیامبر کمر همت بستند، زیرا پای‌بند کیفیت استخدام وسیله نیستند، و چون این پای‌بندی نباشد، نه در این وجه که در همه وجوه، هر کاری مجاز است و همه اعمال زشت و منکر توجیه می‌شود.

تقید به دین و تعهد در کیفیت استخدام وسیله

لازمه دینداری و پای‌بندی به اصول آن، تعهد در کیفیت استخدام وسیله است و با پشت کردن به این تعهد، تقید دینی نیز رنگ می‌بازد و دین وسیله‌ای می‌شود در خدمت دنیای مردمان.^{۱۴۱} مقصد دین آن است که راه سعادت آدمیان را هموار سازد و در بستر عدالت عبودیت فراهم کند و مردمان را به صفات و کمالات الهی متصف گرداند. هر چه تقید دینی بیش‌تر و تعهد به اصول محکم‌تر شود، راه رسیدن به این مقصد هموارتر می‌گردد. آنان که متصف به همه صفات و کمالات الهی بودند (پیشوایان حق و عدل) بیش‌ترین پای‌بندی به دین و کیفیت استخدام وسیله را داشتند و سیره آنان هرگز به اباحت و بی‌توجهی به کیفیت استخدام وسیله آلوده نشد. آنان متخلق به اخلاق الهی بودند،^{۱۴۲} خلقشان قرآن بود و سیره حق چنین است: وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا.

۱۳۹. تحریفات عاشورا، ص ۴۲ - ۳۹.

۱۴۰. ر.ک: همان، ص ۶۱.

۱۴۱. حسین (علیه السلام) پس از ورود به کربلا فرمود: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالِدِّينُ لِعِقْ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحْطُونَهُ مَا دَرَتْ مَعَايِشُهُمْ.» (مردم بندگان دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان، حمایت و پشتیبانی آن‌ها از دین تا آن جا است که زندگی‌شان در رفاه است.) تحف العقول، ص ۱۷۴؛ مقتل الخواری، ج ۱، ص ۲۳۷.

۱۴۲. آنان نمونه‌های اعلای تخلّق به اخلاق الهی و اتصاف به صفات خدایی‌اند و گفته شده است: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» (به اخلاق خدا متخلّق شوید)، پس آن اسوه‌ها را سرمشق قرار دهید و چون آنان به اخلاق الهی و صفات خدایی متصف شوید. ر.ک: تمهیدات، أبو المعالی عبد الله بن محمد میانجی همدانی ملقب به عین القضاة، با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عقیق عسیران، چاپ دوم، کتابخانه منوچهری، ص ۲۲، ۶۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۷۱ و ۳۰۰؛ فیه ما فیه، جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه. ش، ص ۱۲۳؛ نفحة الروح و تحفة الفتوح، أبو عبد الله مؤید الدین بن محمود بن صاعد جندی، با تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، چاپ اول، انتشارات مولی، ۱۳۶۲ ه. ش، ص ۵۴؛ جامع الأسرار و منبع الأنوار، السید حیدر الآملی، با تصحیحات و مقدمه هانری کربن و عثمان یحیی، چاپ دوم، انجمن ایرانشناسی فرانسه و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۳۶۳؛ أسرار الشریعة و أطوار الطریقة و أنوار الحقیقة، السید حیدر الآملی، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲ ه. ش، ص ۲۷، ۱۱۶ و ۲۱۳؛ تفسیر القرآن الکریم، صدر الدین محمد بن ابراهیم الشیرازی (صدر المتألّهین)، تصحیح محمد خواجوی، الطبعة الأولى، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۳ ه. ش، ج ۳، ص ۱۹۱، ج ۷، ص ۱۶۴ و ۲۱۷.

جلسه چہارم

اصل اعتدال

اهداف درس

- ✓ آشنایی با اصل اعتدال به عنوان سومین اصل از سیره فردی و تربیتی؛
- ✓ شناخت جایگاه این اصل نزد معصومین (علیهم السلام)؛
- ✓ آشنایی با مفاهیمی چون شاکله اعتدال، نمونه اعتدال و امت معتدل؛
- ✓ شناخت وجوه مختلف اعتدال در آیات قرآن کریم.

مروری بر مباحث پیشین

در جلسه پیشین در تبیین اصل کیفیت استخدام وسیله به این نکات اشاره داشتیم:

۱. میان هدف و وسیله سختی تمام وجود دارد و نمی‌توان برای رسیدن به اهداف پاک از ابزار ناپاک بهره برد.
۲. ملازمه کیفیت هدف و وسیله در همه امور دین جاری است.
۳. سیره معصومین (علیهم السلام) مبتنی بر رعایت کامل این اصل در تمام شرایط بوده است.
۴. اباحت وسیله از جمله انحراف‌های اساسی است که پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در میان مسلمانان بروز کرد و از بارزترین نمونه‌های آن، اباحت وسیله در موضوع عاشورا می‌باشد.
۵. لازمه دینداری تقید به دین و تعهد در کیفیت استخدام وسیله است.

۳. اصل اعتدال

اعتدال در لغت به معنای حدّ میانه و میانه‌روی و در اصطلاح به معنای حاکمیت میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط است.^{۱۴۳}

جایگاه اصل اعتدال

اصل اعتدال از اصولی است که در قرآن کریم بدان عنایتی زیاد شده است و در زندگی سراسر نور پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و ائمه هدی (علیهم السلام) در کلیه اعمال و رفتارشان به روشنی دیده می‌شود. آنان هرگز در هیچ امری از اعتدال خارج نشدند. سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در همه وجوه، سیره‌ای معتدل بود، همان‌طور که علی (علیه السلام) در باره آن حضرت فرموده است: «سیرته الْقَصْدُ»؛^{۱۴۴} سیره و رفتار او میانه‌روی است.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در رفتار فردی، در خانواده و اجتماع، در اداره همه امور، سیاست و حتی در رویارویی با دشمنان و در میدان نبرد، اعتدال را پاس می‌داشت و از افراط و تفریط در هر کاری پرهیز می‌کرد. در خبر مشهور و متفق شیعه و سنی آمده است که حسین (علیه السلام) گفت: از پدرم امیر مؤمنان

۱۴۳. ر.ک: فرهنگ معین، ج ۱، ص ۳۰۱.

۱۴۴. نهج البلاغه، خطبه ۹۴.

(علیه السلام) در باره سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در خارج از منزل پرسیدم فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) مُعْتَدِلَ الْأَمْرِ غَيْرَ مُخْتَلِفٍ»؛^{۱۴۵} رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در همه امور معتدل و میانه‌رو بود، گاهی افراط و گاهی تفریط نمی‌کرد.

متأسفانه بیش‌تر انسان‌ها و بسیاری از جوامع در حیات خود فاقد این اصل بوده و هستند، از این رو یا به دامن افراط افتاده یا در دام تفریط غلطیده‌اند و از مسیر صحیح و طریق کمال و هدایت خارج شده‌اند. ریشه بسیاری از انحرافات فردی و اجتماعی را می‌توان در عدم رعایت اصل اعتدال جست؛ چه مشکلاتی که انسان در رابطه با خود پیدا می‌کند و نمی‌تواند آن‌ها را حل کند و چه مشکلاتی که در خانواده و روابط خانوادگی پیدا می‌شود و چه مشکلاتی که در جوامع به سبب عدم رعایت این اصل ظهور و بروز دارد. اصولاً شأن عقل اعتدال است و شأن جهل عدم اعتدال، یعنی انسان عاقل انسانی متعادل است و انسان جاهل انسانی غیر معتدل. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در باره انسان جاهل همین شأن را بیان می‌فرماید: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفْرِطًا»؛^{۱۴۶} جاهل را نمی‌بینی مگر این‌که یا افراط می‌کند یا تفریط.

شاکله اعتدال

در قرآن کریم آیاتی متعدّد در باره اصل اعتدال در همه امور فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و جز این‌ها آمده و لزوم رعایت این اصل را در همه وجوه زندگی گوشزد کرده است. جهت‌گیری تربیت اسلامی این‌گونه است که انسانی معتدل در همه وجوه تربیت کند، انسانی که شاکله^{۱۴۷} اش معتدل باشد و مشی و راه و رسم او اعتدال باشد؛ همان‌طور که لقمان حکیم فرزند خود را به چنین راه و رسمی فرا خوانده است: «وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» و در راه رفتن خود میانه‌رو باش^{۱۴۸}.

واژه قصد در هر چیز به معنای حد اعتدال در آن چیز است و معنای میانه‌روی می‌دهد و اقتصاد نیز از همین ماده است.^{۱۴۹} واژه مشی ممکن است به معنای راه رفتن و سیر باشد و ممکن است به معنای روش و رفتار به طور عموم. بنا بر این آیه شریف یا به طور عموم به اعتدال و میانه‌روی در روش و رفتار دعوت می‌کند یا در خصوص راه رفتن دستور اعتدال می‌دهد.^{۱۵۰}

۱۴۵. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۴۲۴؛ الموفقیات، ص ۳۵۷؛ أخلاق النبی و آدابه، ص ۲۴؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۸؛ معانی الأخبار، ص ۸۲؛ دلائل النبوة البیهقی، ج ۱، ص ۲۸۹؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۷۸؛ الوفاء بأحوال المصطفی، ج ۲، ص ۴۶۹؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۱۵۹؛ اسد الغابة، ج ۱، ص ۳۲؛ نهایة الارب، ج ۱۸، ص ۲۷۷؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۴۱۵؛ تهذیب الکمال، ج ۱، ص ۲۱۷؛ تاریخ الإسلام و طبقات المشاهیر و الأعلام، ج ۱، ص ۴۴۷؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۲۴؛ شمائل الرسول، ص ۶۷؛ البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۷۴؛ المحجّة البیضاء، ج ۴، ص ۱۶۱؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۱؛ حیاة الصحابة، ج ۱، ص ۲۵ - ۲۴.

۱۴۶. نهج البلاغه، حکمت ۷۰.

۱۴۷. قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكَلَتِهِ؛ (بگو هر کس بر حسب ساختار [روانی و بدنی] خود عمل می‌کند). اسراء/ ۸۴.

۱۴۸. لقمان/ ۱۹.

۱۴۹. المفردات، ص ۴۰۴؛ نیز ر. کة زید بن علی بن الحسین (علیه السلام)، تفسیر غریب القرآن [المنسوب]، تحقیق محمد جواد الحسینی الجلالی، الطبعة الأولى، مکتب الأعلام الإسلامی، قم، ۱۴۱۴ هـ، ص ۳۲۱.

۱۵۰. ر. کة پاسدار/ اسلام، ماهنامه دفتر تبلیغات اسلامی قم، ش ۲۶، ۱۳۶۲ هـ ش، ص ۳۲.

در هر صورت تلاش تربیتی دین بر این است که فرد و جامعه، شاکله‌ای معتدل پیدا کنند تا همه وجوه زندگی معتدل شود و بدین منظور خداوند نمونه‌ای معتدل در همه وجوه معرفی می‌کند تا بدو تأسی شود.

نمونه اعتدال

خدای متعال امت اسلامی را امتی وسط و معتدل خطاب می‌کند^{۱۵۱} تا امتی نمونه باشند و نیز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را نیز اسوه آن‌ها معرفی می‌کند:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا
وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ
كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوُّفٌ
رَحِيمٌ؛ و بدین‌گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما
گواه باشد و قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که
از پیامبر پیروی می‌کند از آن کس که از عقیده خود بر می‌گردد بازشناسیم. البته [این
کار] جز بر کسانی که خدا هدایت [شان] کرده سخت گران بود و خدا بر آن نبود که
ایمان شما را ضایع گرداند، زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است.^{۱۵۲}

در حقیقت قرآن می‌خواهد رابطه‌ای میان همه برنامه‌های اسلامی معرفی کند، یعنی همان‌طور که قبله مسلمانان قبله‌ای میانه است، تمام برنامه‌ها و تعلیمات اسلام نیز این صفت را دارا است، زیرا که قبله نشانه مقصد است و جهت‌گیری را مشخص می‌سازد.^{۱۵۳} در حدیثی که ابوسعید خدری در این‌باره از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت کرده است همین معنا مشخص است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در باره امت وسط فرموده است: «الْوَسْطُ الْعَدْلُ»؛^{۱۵۴} وسط اعتدال است.

واژه عدل به معنای نهادن هر چیز به جای خود و حد متوسط میان افراط و تفریط در هر امری و اندازه و حد اعتدال است؛^{۱۵۵} و امت نمونه امتی است که در همه شئون خود در حد اعتدال باشد.

امت معتدل

اعتدال اصلی است که بر تمام تعلیمات اسلام احاطه دارد: اعتدال در عقیده یعنی نه غلو و نه شرک، نه جبر و نه تفویض، نه تشبیه و نه تعطیل هیچ کدام در عقاید اسلامی راه ندارد؛ اعتدال در برنامه‌های اجتماعی یعنی نه فقط به امور مادی توجه شود، همچون یهود و نه فقط به امور معنوی توجه شود و رهبانیت و کناره‌گیری از اجتماع توصیه گردد، همچون برخی از روحانیان نصارا، اعتدال در شیوه‌های اخلاقی اعتدال در عبادت و بالاخره اعتدال در همه برنامه‌ها. بدین ترتیب یک مسلمان واقعی نمی‌تواند انسانی تک ساحتی باشد

۱۵۱. تفسیر الطبري، ج ۲، ص ۶؛ روائع البيان، ج ۱، ص ۱۱۹؛ نیز رکن القرطین أو کتابي مشکل القرآن و غریبه لابن قتیبة، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن مطرف الكناني، مكتبة الخانجي، القاهرة، ۱۳۵۵ هـ، ج ۱، ص ۶۳.

۱۵۲. بقره/۱۴۳.

۱۵۳. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۵۴ - ۳۵۳؛ فی ظلال القرآن، سید قطب، الطبعة الخامسة عشرة، دار الشروق، بیروت، ۱۴۰۸ هـ، ج ۱، ص ۱۳۱ - ۱۳۰.

۱۵۴. المسند، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني، دار إحياء التراث العربي، بیروت، ج ۳، ص ۳۲ - ۳۱.

۱۵۵. فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۲۸۲.

و تنها به جهت ماده یا به جهت معنا یا تنها به جنبه‌های فردی و یا اجتماعی نظر کند، بلکه انسانی است همه جانبه، متفکر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز و در عین حال اهل معنویت و بندگی خدا و اهل زندگی و فعالیت و معاشرت. چنین انسانی می‌تواند نمونه باشد، شاهدهی باشد برای دیگران و اسلام چنین انسانی می‌خواهد: لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ یعنی میانه بودن امت اسلامی سبب می‌شود که آن‌ها گواه بر مردم باشند و پیامبر گواه بر آن‌ها.

در روایاتی متعدّد آمده است که ائمه اهل بیت (علیهم السلام) می‌فرمودند: این آیه در باره ما نازل شده است: «نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ»^{۱۵۶} و این سخن با آنچه در بالا گفته شد منافات ندارد، زیرا تطبیق آیات بر فرد کامل در بسیاری از روایات دیده می‌شود و از آن جا که ائمه (علیهم السلام) نمونه کامل امت اسلامی‌اند، تطبیق آیه بر آنان کاملاً به جا است.^{۱۵۷}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت آن حضرت مصادیق اصلی و نمونه‌های کامل اعتدالند، همان‌طور که امام صادق (علیه السلام) در باره مصادیق اتم آیه شریف فرمود: «نَحْنُ الْأُمّةُ الْوَسْطُ وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ»^{۱۵۸} ما امت میانه‌ایم و گواهان خدا بر خلقش و حجت او در زمینش.

امت معتدل امتی است که پیامبر و اوصیای او را سرمشق خود قرار دهند و پا در جای پای ایشان گذارند. آنان ما را دعوت می‌کنند که بدیشان تمسک جوئیم و خود را از جهالت افراط و تفریط و هلاکت نجات دهیم از این رو است که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر بدو چنین فرمان می‌دهد: «وَلْيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ»^{۱۵۹} و باید از کارها آن را بیش‌تر دوست بداری که نه از حق بگذرد و نه فرو ماند.

راه رشد، عدالت، درستی و کمال راه اعتدال است و انسانی بهره‌درست از زندگی این جهانی و آن جهانی خواهد برد که در این مسیر سیر کند و در همه امور اعتدال را حفظ و رعایت نماید، زیرا هرگونه بیرون شدن از مرزهای اعتدال سبب آسیب دیدن و تباهی می‌شود.

۱۵۶. تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، صحّحه و علّق علیه و اشرف علی طبعه هاشم الرسولي المحلّاتی، دار الکتب العلمیة، قم، ج ۱، ص ۱۳۴؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمد رضا القمی المشهّدی، تحقیق حسین درگاهی، الطبعة الأولى، مؤسّسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، ۱۴۰۹ - ۱۴۱۱ هـ ج ۲، ص ۱۷۸.

۱۵۷. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۵۵ - ۳۵۴.

۱۵۸. بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)، أبو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفّار، تقدیم و تعلیق و تصحیح محسن کوچه‌باغی، مؤسّسة الأعلمی، طهران، ۱۴۰۴ هـ، ص ۸۳؛ تفسیر فرات الکوفی، أبو القاسم فرات بن إبراهیم الکوفی، تحقیق محمد کاظم، الطبعة الأولى، مؤسّسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، طهران، ۱۴۱۰ هـ، ص ۶۲؛ تفسیر العیاشی، أبو النضر محمد بن مسعود بن عیاش السّلمی المعروف بالعیاشی، تحقیق هاشم الرسولي المحلّاتی، المكتبة العلمیة الإسلامیة، طهران، ج ۱، ص ۶۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۹؛ کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، محمد بن المرتضی المدعو ملّا محسن الفیض الکاشانی، تصحیح حسن الحسینی اللواسانی النجفی، چاپ پنجم، المكتبة الإسلامیة، طهران، ۱۳۵۶ هـ، ج ۱، ص ۱۴۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم بن سلیمان الحسینی البحرانی، مؤسّسة مطبوعات اسماعیلیان، قم، ج ۱، ص ۱۶۰ [از امام باقر (علیه السلام)].

۱۵۹. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

برای مطالعه آزاد

جهت‌گیری تربیتی دین

انبیا و اولیای الهی همه تلاششان بر این بوده است که انسان را در صراط اعتدال که استوارترین راهها است ببرند و به فلاح و رستگاری رهنمون شوند که تربیت الهی چنین است و خداوند رحمان در کتاب مبینش انسان را به همین راه دعوت می‌کند و اساساً سیره مؤمن اعتدال و میانه‌روی است، چنان‌که از امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شده است: «الْمُؤْمِنُ سِيرَتُهُ الْقَصْدُ»؛^{۱۶۰} مؤمن راه و رسمش میانه‌روی است.

در قرآن کریم آیاتی متعدد با این جهت‌گیری تربیتی آمده است و خداوند مؤمنان را در امور مختلف فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی به رعایت اعتدال فراخوانده است. هدف آن است که انسان شاکله اعتدال یابد و در نتیجه مشی معتدل در همه امور حاصل آید. اکنون به مواردی از نظام تربیتی اسلام با جهت‌گیری اعتدال اشاره می‌شود. محصول این نظام تربیتی کسی است که پای در جای پای نمونه اعتدال یعنی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گذارد و به او تأسی کند.

اعتدال در روابط خانوادگی

از جمله اموری که در قرآن کریم بسیار ظریف و زیبا بیان شده است اعتدال در خانواده و چگونگی رابطه افراد این مجموعه با یکدیگر و اعتدال محبت در این کانون است. قرآن کریم این حقیقت را بسیار زیبا ترسیم کرده است و خطر عدم اعتدال در کانون خانواده را که موجب تباهی آن می‌شود، به سبک خاص خود بیان می‌کند. در این باره دو گروه آیه را مشاهده می‌کنیم، گروهی خطاب به پدر و مادر در باره فرزندان و گروهی خطاب به فرزندان در باره پدر و مادر.

گروه الف: آیاتی است خطاب به پدر و مادر و از موضع تحذیر بیان می‌کند که فرزندان فتنه، آزمایش، خطر و مانند این‌هایند:

۱. وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ؛ و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایش [شما] هستند.^{۱۶۱}

۲. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید [زنهار] اموال شما و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نگرداند و هر کس چنین کند آنان خود زیانکارانند.^{۱۶۲}

در این آیات فرزندان را وسیله آزمون و خطر مطرح کرده و در کنار اموال قرار داده است. شیطان از این دو راه به خوبی می‌تواند در انسان نفوذ کند و به وسیله این‌ها انسان را به دنبال خودش بکشد. این آیات بیانگر این حقیقت است که نباید به اموال و فرزندان دل بست و تعلق پست پیدا کرد، بلکه باید مراقبت کرد که آن‌ها انسان را از خدا به خود مشغول نسازند و از یاد حق غافل نکنند.

۱۶۰. غرر/الحکم، ج ۱، ص ۷۴.

۱۶۱. انفال / ۲۸.

۱۶۲. منافقون / ۹.

گروه ب: آیاتی است خطاب به فرزندان و از موضع تشویق بیان می‌کند که پدر و مادر مستحق نیکی‌اند و بر احسان به ایشان تأکید دارد، تا آن جا که جایگاه این امر را پس از بندگی خدا و البته در طول آن معرفی می‌کند:

۱. **وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ...** ؛ و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید ^{۱۶۳}.

۲. **وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرَهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا؛** و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید، اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آن‌ها [حتی] اوف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آن‌ها سخنی شایسته بگوی ^{۱۶۴}.

در این آیات بر نیکی به پدر و مادر و احترام ایشان به شدت تأکید شده است، به طوری که در سوره لقمان شکر پدر و مادر را مانند شکر خدا مطرح کرده است، بلکه شکر پدر و مادر، خود شکر خدا است، زیرا که منتهی و وصل به سفارش و انجام دادن فرمان خدای متعال است بنا بر این شکر پدر و مادر در واقع عبادت خدا و شکر او است. ^{۱۶۵}

هنگامی که این دو گروه آیات را با هم در نظر می‌گیریم و مقایسه می‌کنیم، به یک اصل بسیار ظریف تربیتی دست می‌یابیم: اصل اعتدال. خداوند کانون خانواده را به اعتدال در روابط و مناسبات و محبت و مودت توصیه می‌کند؛ از یک سو پدر و مادر را که زمینه افراط در محبت و دلبستگی دارند به اعتدال می‌کشد و از سوی دیگر فرزندان را که زمینه تفریط و گستاخی و کم محبتی دارند به مرز اعتدال می‌رساند. تا در نتیجه کانونی معتدل حاصل شود و خانواده در سایه چنین اصلی رشد کند.

اعتدال در روابط اجتماعی

به طور کلی در تمام روابط اجتماعی و در دوستی‌ها و دشمنی‌ها باید اعتدال و میانه‌روی رعایت شود، نه تنها در نسبتی که انسان با دوستان و خویشان خود برقرار می‌کند، بلکه در نوع ارتباطی که با غیر و دشمنان برقرار می‌سازد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است ^{۱۶۶}.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ

۱۶۳. نساء / ۳۶.

۱۶۴. اسراء / ۲۳.

۱۶۵. تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

۱۶۶. مائده / ۸.

تُعَرِّضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد. اگر [یکی از دو طرف دعوا] توانگر یا نیازمند باشد، باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است؛ پس، از پی هوس نروید که [در نتیجه از حق] عدول کنید. و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.^{۱۶۷}

در آیه نخست بغض افراطی مذمت شده و در آیه دوم حب افراطی سرزنش گردیده است، که ریشه بسیاری از انحراف‌ها و مفاسد در همین افراط‌ها است و آن هم ریشه در پیروی از هوا و هوس دارد که این سرچشمه ستم‌ها و تباهی‌ها است: «اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ»؛^{۱۶۸} پیروی خواهش نفس آدمی را از راه حق باز می‌دارد.

انسان عاقل چه در دوستی و چه در دشمنی، مآل‌اندیش است و از خواهش نفس پیروی نمی‌کند و از مرزهای اعتدال بیرون نمی‌رود. پیروی از خواهش نفس و تابع احساسات شدن آدمی را به افراط و تفریط می‌کشد. امام صادق (علیه السلام) برخی اصحاب خود را چنین نصیحت کرده است:

«لَا تَطْلُعْ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَىٰ مَا لَوْ أَطْلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ فَإِنَّ الصَّدِيقَ رَبُّمَا كَانَ عَدُوُّكَ»؛^{۱۶۹} دوست خود را از اسرار تو آگاه مکن، مگر آن سِرِّ که اگر به فرض دشمنت بداند به تو زیان نمی‌رسد، زیرا دوست کنونی ممکن است [روزی] دشمن تو گردد.

انسان عاقل و معتدل کسی است که نه تنها در رفاقت و دوستی بی‌اندازه اعتماد نمی‌کند، بلکه در ایام جدایی و دلتنگی هرگز در اظهار گله و شکایت از رفیق دیروز خود تندروی نمی‌کند و با اعمال ناپخته و افراطی راه رفاقت مجدد را نمی‌بندد و کاملاً مسدود نمی‌سازد. نتیجه محبت افراطی، پشیمانی و حاصل دشمنی افراطی، شرمندگی است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) در این باره چنین توصیه کرده‌اند:

۱۶۷. نساء / ۱۳۵.

۱۶۸. به نقل از رسول خدا (صلی الله علیه وآله): *الخصال*، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القم (الصدوق)، صححه و علّق علیه علی اکبر الغفّاری، مکتبة الصدوق، طهران، ۱۳۸۹ هـ ج ۱، ص ۵۱ [بدون «اتّباع» آمده است]؛ از علی (علیه السلام): *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۰۹؛ *المحاسن*، ص ۲۱۱ [«فإنه یرد» آمده است]؛ *تنبيه الغافلين بأحادیث سید الانبیاء والمرسلین*، نصر بن محمد بن ابراهیم السمرقندی، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۶ هـ ص ۸۹؛ *نهج البلاغه*، خطبة ۴۲؛ *خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام*، ص ۷۲؛ *امالی المفید*، ص ۹۳؛ *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، محمد بن النعمان البغدادي الملقّب بالمفید، مؤسّسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۹ هـ ص ۲۶؛ *امالی الطوسی*، ج ۱، ص ۱۱۷؛ *الجواب الکافی لمن سأل عن الدواء الشافی*، شمس الدین محمد بن أبی بکر (ابن قیّم الجوزیة)، دار الوفاق، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ص ۴۱؛ *منیة المرید فی آداب المفید والمستفید*، زین الدین بن علی بن أحمد العاملی (الشهید الثاني)، اعداد السید أحمد الحسینی، مجمع الذخائر الإسلامية، قم، ۱۴۰۲ هـ ص ۵۱؛ *الأربعین*، بهاء الدین محمد بن حسین العاملی (البهائی)، چاپ سنگی، ۱۲۷۴ هـ ص ۱۵۱؛ *معالم الدین و ملاذ المجتهدین*، الحسن بن زین الدین الجبعی العاملی (ابن الشهید الثاني)، مؤسّسة مطبوعات دار العلم، قم، ص ۱۵.

۱۶۹. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۰۲.

«أَحِبُّ حَبِيبِكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا وَأَبْغِضُ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا»^{۱۷۰} دوست خود را دوست بدار از سر اعتدال (او را بر همه اسرار آگاه مساز) شاید روزی از روزها دشمنت شود [و پشیمان شوی] و دشمنت را دشمن دار از روی میانه روی (پرده‌داری مکن) شاید روزی از روزها دوستت شود [و شرم‌منده شوی].

از این‌ها بالاتر حبّ و بغض افراطی سبب هلاکت و نابودی انسان است، چنان‌که امیر مؤمنان (علیه السلام) در این باره فرموده است: «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ»^{۱۷۱} دو گروه به خاطر من تباه شدند: دوست غلو کننده و دشمن بدخواه.

انسان غلو کننده و افراط‌گر اولیای خدا را از حدّ بشری خارج می‌کند و همردیدف خداوند قرار می‌دهد که این کفر صریح است و مستلزم هلاکت؛ و انسان مبغض و تفریط کننده در حقّ اولیای خدا، هلاک می‌شود زیرا بغض به اولیای خدا مستلزم عداوت و دشمنی با آنان است و هرکه با ولی خدا دشمنی کند با خداوند قهّار ستیزه و دشمنی کرده و خود را در هلاکت افکنده است.^{۱۷۲} ادارهٔ درست زندگی بر اساس روابطی معتدل میسر می‌شود و فزون‌خواهی و بینوایی (افراط و تفریط در امور اقتصادی) آن را آشفته می‌سازد. از این رو جهت‌گیری دین در امور اقتصادی بر اعتدال استوار است.

اعتدال در امور اقتصادی

اوضاع اقتصادی و شکل معیشت آدمی یکی از اساسی‌ترین زمینه‌های تربیت است. نوع زندگی و نحوهٔ برخورداری از امکانات آن و میزان ثروت و تلقّی از آن در شکل‌گیری تربیت انسان و نوع سلوک او نقشی عمده دارد. فقر ذلّت‌آور و اسیر کننده و غنای افزون بر کفاف و سیری‌ناپذیر، فرد و جامعه را از اعتدال خارج می‌کند و به تباهی می‌کشاند.

۱۷۰. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله): /*لادب المفرد*، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، نشره قصي محب الدين الخطيب، القاهرة، ۱۳۷۹ هـ ص ۴۴۷؛ *سنن الترمذي*، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي، دار الفكر، بيروت، ج ۴، ص ۳۱۶؛ *ذيل الأُمالي والنوادر*، أبو علي القالي إسماعيل بن القاسم البغدادي، دار الكتاب العربي، بيروت، ص ۱۷۱؛ *كنز الفوائد*، ج ۲، ص ۱۵۱؛ *أدب الدنيا والدين*، أبو الحسن علي بن محمد بن حبيب الماوردي، دار مكتبة الحياة، بيروت، ۱۹۸۷ م، ص ۱۷۷؛ *مسند الشهاب*، أبو عبد الله محمد بن سلامة القضاعي، بتحقيق عبد الحميد السلفي، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۰۷ هـ ج ۱، ص ۴۳۱؛ *تاريخ بغداد*، ج ۱۱، ص ۴۲۸؛ *الشفاء بتعريف حقوق المصطفى*، ج ۱، ص ۱۰۴؛ *مجمع الزوائد*، ج ۸، ص ۸۸؛ *المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية*، ج ۳، ص ۹؛ *الجامع الصغير*، ج ۱، ص ۳۹؛ و از علی (علیه السلام): *الظرف والظرفاء*، أبو الطيب محمد بن أحمد الوشاء، تحقيق و دراسة فهمي سعد، الطبعة الأولى، عالم الكتب، بيروت، ۱۴۰۵ هـ ص ۸۳؛ *الجعفریات (الأشعثيات)*، أبو علي محمد بن الأشعث الكوفي، مكتبة نينوى، طهران، ص ۲۳۳؛ *نهج البلاغة*، حکمت ۲۶۸؛ *المناقب*، أبو المؤيد الموفق بن أحمد الحنفي المعروف بأخطب خوارزم (الخوارزمي)، قدم له محمد رضا الموسوي الخراسان، مكتبة نينوى الحديثة، طهران، ص ۲۶۵؛ *وسائل الشيعة*، ج ۸، ص ۵۰۲.

۱۷۱. *نهج البلاغة*، حکمت ۱۱۷؛ *ربيع الأبرار*، ج ۱، ص ۴۵۷؛ *ترجمة الامام علي بن أبي طالب عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق*، أبو القاسم علي بن الحسن المعروف بابن عساكر، تحقيق محمد باقر المحمودي، الطبعة الثانية، مؤسسة المحمودي للطباعة والنشر، بيروت، ۱۳۹۸ ق. ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۰؛ *نيز ر. كد أنساب الأشراف*، ج ۲، ص ۱۲۱ - ۱۱۹؛ *الغارات*، ج ۲، ص ۵۸۸؛ *تحف العقول*، ص ۱۳۸؛ *العقد الفريد*، ج ۳، ص ۳۱۳؛ *ربيع الأبرار*، ج ۱، ص ۴۵۷؛ *المطالب العالية*، ج ۴، ص ۶۵.

۱۷۲. ر. ک: *شرح نهج البلاغة ابن ميثم*، ج ۵، ص ۳۰۴.

خدای رحمان اموال و دارایی‌ها را وسیله‌ای برای برپایی امور آدمیان و بستری مناسب برای حرکت متعالی و رشد آنان قرار داده است، نه آن که اموال و دارایی‌ها وسیله‌ای باشد برای گنجینه‌سازی و فسادانگیزی و تباهگری. اموال و دارایی‌های اجتماعی باید در دست کسانی باشد که با تدبیر صحیح آن را در جهت اصلاح امور و ایجاد اعتدال برای سیری متعالی به کار گیرند.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا؛ و اموال خود را - که خداوند آن را وسیله قوام [زندگی] شما قرار داده - به سفیهان مدهید^{۱۷۳}.

با وجود آن که آیه فوق در باره یتیمان بحث می‌کند، اما بیانگر حکمی کلی و قاعده‌ای فراگیر است که انسان نباید در هیچ حال و در هیچ مورد، اموالی را که تحت سرپرستی او است یا زندگی او به نوعی به آن بستگی دارد، به دست افراد کم‌خرد و غیر رشید بسپارد و در این موضوع میان اموال خصوصی و اموال عمومی فرقی وجود ندارد.

قرآن کریم مال و دارایی و امور اقتصادی را وسیله‌ای برای برپایی انسان در جهت کمال می‌داند و به صراحت مالک اصلی همه چیز را خداوند معرفی می‌کند و به انسان‌ها اجازه می‌دهد که اموال و دارایی‌ها را در این جهت با رعایت حدود و مرزهایی مشخص تملک کنند.

بنا بر این اموال و دارایی‌ها امانت‌هایی است در دست مردمان تا با بهره‌گیری درست و متعادل از آن زمینه تربیت و کمال را فراهم کنند، نه آن که وسیله فساد و عدم اعتدال گردد و زمامداران ستم‌پیشه آن را به خود اختصاص دهند یا در میان عده‌ای خاص دست به دست بگردد.

خدای متعال به وسیله قوانین عادلانه‌ای که وضع کرده اموال را میان انسان‌ها طوری تقسیم کرده است که ریشه‌های فساد برکنده شود و اعتدال اقتصادی در جامعه برقرار گردد و هرگونه تصرفی که بر خلاف آن قوانین انجام شود ناحق و باطل خواهد بود.^{۱۷۴} خدای متعال فرموده است:

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتَدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و [به عنوان رشوه قسمتی از] آن را به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید در حالی که خودتان [هم خوب] می‌دانید^{۱۷۵}.

فزون‌خواهی و تکاثرطلبی و کنز کردن اموال و دارایی‌ها فرد و جامعه را به سوی تباهی می‌کشاند و خداوند صریحاً ثروت‌اندوزی و گنجینه‌سازی اموال را تحریم کرده است و به مسلمانان فرمان می‌دهد که اموال خویش را در راه خدا و در طریق بهره‌گیری بندگان خدا به کار اندازند و از اندوختن و ذخیره‌کردن و خارج ساختن آن‌ها از گردش معاملات به شدت بپرهیزند، در غیر این صورت باید منتظر عذابی دردناک باشند.^{۱۷۶}

۱۷۳. نساء / ۵.

۱۷۴. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵۲.

۱۷۵. بقره / ۱۸۸.

۱۷۶. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۹۳.

وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ؛ کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده؛ روزی که آن [گنجینه]ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آن‌ها داغ کنند [و گویند] این است آنچه برای خود اندوختید پس [کیفر] آنچه را می‌اندوختید بچشید.^{۱۷۷}

فزون‌داری و فزون‌خواهی موجب تباهی قلب و فراموشی حق و غفلت می‌شود. اَلْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ؛ تفاخر به بیش‌ترداشتن شما را غافل داشت.^{۱۷۸}

در این باره از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) وارد شده است: «كَثْرَةُ الْمَالِ يُفْسِدُ الْقُلُوبَ وَيَنْسِي الذُّنُوبَ»؛^{۱۷۹} فراوانی مال قلب‌ها را تباه می‌کند و گناهان را به فراموشی می‌سپارد.

فزون‌داری و فزون‌خواهی، آدمی را اسیر خود می‌سازد و این‌گونه است که مبدأ و معاد فراموش می‌شود و دنیا آغاز و انجام فرد می‌گردد و دوستی مال تباهش می‌کند. از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده است: «حُبُّ الْمَالِ يُوْهِنُ الدِّينَ وَيُفْسِدُ الْيَقِينَ»؛^{۱۸۰} دوستی مال دین را سست می‌کند و یقین را تباه می‌کند.

آدمی چون خود را بی‌نیاز بیند، حق را فراموش می‌کند و سر به طغیان بر می‌دارد. كُلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ؛ حَقَّا كَمَا اسْتَعْنَى؛ حقا که انسان سرکشی می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز پندارد.^{۱۸۱}

این احساس بی‌نیازی انسان را از اعتدال خارج می‌کند و او را به سوی هلاکت سوق می‌دهد. بسیاری از جوامع بر همین اساس هلاک شدند. خروج از اعتدال در امور اقتصادی و فزون‌داری و فزون‌خواهی آن‌ها را به نافرمانی حق کشید و ستمگری و بیدادی که روا داشتند تباهشان کرد.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا؛ و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم [زیرا] زندگی خوش، آن‌ها را سرمست کرده بود.^{۱۸۲}

همان‌گونه که انبوهی مال و دارایی و فزون‌داری و فزون‌خواهی، فرد و جامعه را از سیر کمالی باز می‌دارد، فقر مفرط و ناداری و پیوسته گرفتار دغدغه معاش بودن و اسارت در چنگال تنگ‌دستی نیز مانعی برای حرکت کمالی است. فقر مفرط انسان را متوقف و منکسر می‌سازد، ایمان و یقینش را متزلزل می‌کند، و

۱۷۷. توبه/ ۳۴ و ۳۵.

۱۷۸. تکاثر/ ۱.

۱۷۹. غرر/الحکم، ج ۲، ص ۱۰۱.

۱۸۰. غرر/الحکم، ج ۱، ص ۳۴۲.

۱۸۱. علق/ ۶ و ۷.

۱۸۲. قصص/ ۵۸.

کمالات اخلاقی را در او به تباهی می‌کشاند. سخن مشهور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در این باره کاملاً گویا است: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»؛^{۱۸۳} نزدیک است کار فقر به کفر بکشد.

پیامدهای این امر چنان است که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در وصیتی به فرزندش حسن (علیه السلام) فرموده است:

يَا بُنَيَّ مَنْ ابْتُلِيَ بِالْفَقْرِ فَقَدْ ابْتُلِيَ بِأَرْبَعٍ خَصَالٍ: بِالضَّعْفِ فِي يَقِينِهِ، وَالنَّقْصَانِ فِي عَقْلِهِ، وَالرَّقَّةِ فِي دِينِهِ، وَقِلَّةِ الْحَيَاءِ فِي وَجْهِهِ، فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفَقْرِ^{۱۸۴}.

فرزندم! هر که دچار فقر شود به چهار خصلت گرفتار می‌شود: ضعف در یقین، نقصان در عقل، سستی در دین و کم حیایی در چهره؛ پس به خدا پناه می‌برم از فقر.

بسیاری از تباهی‌ها ریشه در فقر مفرط دارد و برای سامان دادن زندگی بشر به مقصد بندگی و اتصاف به صفات الهی باید آن را زدود.

بنا بر این هیچ نداشتن و کمبود داشتن (مسکنت و فقر) از یک سو و فراوان داشتن و افزون بر غنای مشروع نگاه داشتن (غنای تکاثری و غنای وافر) از دیگر سو، موانعی بزرگ بر سر راه تربیت کمالی آدمیان است و در این میان غنای مشروع (غنای کفافی) مقتضی تربیت است.^{۱۸۵} عفاف و کفاف و قناعت و قصد بهترین زمینه اقتصادی برای کمال آدمی و دستیابی به زندگی سعادت‌آمیز است. از امیر مؤمنان (علیه السلام) در باره تفسیر این آیه سؤال شد که خداوند فرموده است: فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً؛ قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی] بخشیم^{۱۸۶}.

علی (علیه السلام) فرمود: «هِيَ الْقَنَاعَةُ»؛^{۱۸۷} زندگی پاک و خوش قناعت است.

آسایش و آرامش حقیقی که بستر مناسب رشد و کمال است، در سایه غنای مشروع (غنای کفافی) حاصل می‌شود، چنان که امیر بیان، علی (علیه السلام)، فرموده است: «مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ انْتَضَمَ الرَّاحَةُ وَتَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ»؛^{۱۸۸} آن کس که به مقدار نیاز اکتفا کند، آسایش و راحتی خود را فراهم آورد و گشایش و آرامش را به دست آورد.

خدای متعال مردمان را به زندگی پاک و معیشت حلال و عدم پیروی از شیطان فرا خوانده است تا راه رشد بر آنان گشوده شود.

۱۸۳. الخصال، ج ۱، ص ۱۲؛ امالی الصدوق، ص ۲۴۳؛ حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، أبو نعیم أحمد بن عبد الله بن أحمد الاصبهانی، دار الفکر، بیروت، ج ۸، ص ۲۵۳؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۳۴۳؛ احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۱۸۲؛ عوالی اللآلی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، محمد بن علی بن ابراهیم الاحسائی المعروف بابن أبي جمهور، تحقیق آقا مجتبی العراقی، قدم له شهاب الدین المرعشی النجفی، مطبعة سیدالشهداء، قم، ۱۴۰۳ هـ، ج ۱، ص ۴۰، ج ۲، ص ۷۱. سفینة البحار و مدینة الحکم و الآثار، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۶۶؛ عباس بن محمد رضا القمی، مؤسسه انتشارات فراهانی، تهران، ج ۲، ص ۳۷۸.

۱۸۴. جامع الاخبار، ص ۱۲۹ - ۱۲۸؛ بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۸ - ۴۷.

۱۸۵. ر.ک: گزارشی در باره الحیاة، محمد رضا حکیمی، چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹ ش. ص ۳۱ - ۲۸.

۱۸۶. نحل / ۹۷.

۱۸۷. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹.

۱۸۸. همان، حکمت ۳۷۱.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شما است.^{۱۸۹}

زندگی پاک و سالم همان راه قصد و میانه بر اساس کفاف است.

كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ؛ بخورید و بیاشامید و[الی] زیاده‌روی نکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.^{۱۹۰}

در تأیید همین معنا از علی (علیه السلام) وارد شده است: «مَا فَوْقَ الْكَفَافِ إِسْرَافٌ»^{۱۹۱} آنچه بیش از اندازه مورد نیاز است، اسراف است.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سه چیز را سبب نجات معرفی کرده است که یکی از آن سه چیز اعتدال در امور اقتصادی است: «الْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ»^{۱۹۲} اعتدال و میانه‌روی در فقر و غنا.

پیشوایان عدل و نمونه‌های کامل مدرسه پیامبر به همین راه فرا خوانده‌اند و از غیر آن پرهیز داده‌اند.

لازمه نیکو زیستن، پای‌بندی به اعتدال اقتصادی در همه وجوه آن است و این امر از چنان اهمیتی برخوردار است که خدای متعال خطاب به پیامبر گرامی‌اش می‌فرماید:

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَحْسُورًا؛ و دست را به گردنت زنجیر مکن و بسیار [هم] گشاده‌دستی منما تا ملامت‌شده و حسرت‌زده بر جای مانی.^{۱۹۳}

خداوند به بیانی زیبا و لطیف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و پیروان آن حضرت را به اعتدال و میانه‌روی در انفاق می‌خواند: وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ. این تعبیر کنایه‌ای لطیف است از این‌که دست دهنده داشته باش و همچون بخیلان که گویی دست‌هایشان به گردنشان با غل و زنجیر بسته است و قادر به کمک و انفاق نیستند مباش. از سوی دیگر دست خود را فوق العاده گشاده مدار و بذل و بخشش بی‌حساب مکن که سبب شود از کار بمانی و مورد ملامت این و آن قرار گیری و از مردم جدا شوی وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَحْسُورًا.

در روایتی می‌خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در خانه بود سائلی به در خانه آمد چون چیزی برای بخشش آماده نبود و او تقاضای پیراهن کرد، پیامبر پیراهن خود را به او داد و همین امر سبب شد که نتواند آن روز برای نماز به مسجد رود. این پیشامد زبان کفار را باز کرد. گفتند: محمد خواب مانده یا مشغول لهو و سرگرمی است و نمازش را به دست فراموشی سپرده است. بدین ترتیب این کار هم ملامت و شماتت دشمن

۱۸۹. بقره/ ۱۶۸.

۱۹۰. اعراف/ ۳۱.

۱۹۱. غرر/الحکم، ج ۲، ص ۲۵۹.

۱۹۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۱.

۱۹۳. اسراء/ ۲۹.

و هم انقطاع از دوست را در پی داشت و مصداق ملوم محسور شد. آیه فوق نازل گردید و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) هشدار داد که این کار تکرار نشود.^{۱۹۴}

خداوند در باره اعتدال در هزینه کردن اموال به عنوان یکی از ویژگی‌های بندگان نمونه (عباد الرحمن) می‌فرماید:

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا؛ و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو [روش] حد وسط را بر می‌گزینند.^{۱۹۵}

واژه انفاق به معنای بذل و بخشش مال و هزینه کردن و صرف آن در رفع حوائج خویش یا دیگران است.^{۱۹۶} و واژه اسراف به معنای خروج از حد است، اما آن خروج و بیرون شدن از حد که در جهت زیاده‌روی است، خروج از حد اعتدال به سمت افراط.^{۱۹۷} در انفاق رعایت حد اعتدال سزاوار و پسندیده است و زیاده‌روی و تجاوز از آن حد، اسراف است. ملاحظه می‌شود در امر انفاق که شرع مقدس آن همه بر آن تأکید دارد، باید اعتدال رعایت شود و انسان مؤمن نه دچار اسراف شود و نه در دامن اقتار افتد.

اعتدال در انفاق و ایثار

با توجه به آنچه مطرح شد این پرسش پیش می‌آید که آیا رعایت اصل اعتدال در انفاق با ایثار در تضاد نیست؟ و چگونه می‌توان توصیه به اعتدال در انفاق و ایثار را با هم جمع کرد؟ آیات بحث شده به رعایت اعتدال در انفاق فرمان می‌دهد و در آیاتی دیگر از جمله آیات هشتم و نهم سوره دهر و آیه نهم سوره حشر و برخی احادیث به ستایش و مدح ایثارگران پرداخته شده است، ایثارگرانی که حتی در نهایت سختی از خود می‌گیرند و به دیگران می‌دهند؛ این دو چگونه با هم سازگار است؟

دقت در شأن نزول آیات بحث شده و همچنین قرائن دیگر، پاسخ این پرسش را روشن می‌کند و آن این که فرمان به رعایت اعتدال در جایی است که بخشش فراوان سبب نابسامانی‌های فوق العاده‌ای در زندگی خود انسان گردد و به اصطلاح قرآن ملوم و محسور شود یا ایثار سبب ناراحتی و فشار بر خانواده او گردد و نظام خانوادگی‌اش را به خطر افکند یا حتی بزرگ‌تر (حق جامعه) را آسیب زند و در صورتی که هیچ یک از این‌ها تحقق نیابد، مسلماً ایثار بهترین راه است. از این گذشته رعایت اعتدال حکمی عام است و ایثار حکمی خاص که مربوط به مواردی معین است و این دو حکم با هم تضادی ندارند،^{۱۹۸} چنان که وقتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پرسش شد که عدل یا بخشش کدام بهتر است، فرمود:

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَالْعَدْلُ سَائِسُ عَامٍ وَالْجُودُ عَارِضُ خَاصٍّ. فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا.^{۱۹۹}

۱۹۴. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۹۲ - ۹۰ (با اندکی تصرف).

۱۹۵. فرقان/ ۶۷.

۱۹۶. المفردات، ص ۵۰۲.

۱۹۷. همان، ص ۲۳۰.

۱۹۸. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۹۸.

۱۹۹. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

عدالت کارها را بدان جا می‌نهد که باید و بخشش آن را از جایش برون نماید. عدالت تدبیرکننده‌ای است به سود همگان و بخشش به سود خاصگان. پس عدالت شریف‌تر و با فضیلت‌تر است.

برای مطالعه آزاد

اعتدال در دینداری

اصل اعتدال از چنان اهمیت و جامعیتی برخوردار است که حتی در عبادت و پرستش خداوند، که از همه چیز والاتر و بالاتر و مقصود آفرینش آدمی است، نیز باید اصل اعتدال رعایت شود. در این باره آیاتی از کتاب خدا به طور مستقیم یا غیرمستقیم دعوت به رعایت اعتدال می‌کند، از جمله این آیه: **وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا**؛ و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن و میان این [و آن] راهی [میانه] جوی^{۲۰۰}.

در باره شأن نزول این آیه^{۲۰۱} از ابن عباس روایت شده است که پیامبر در دوران دعوت مخفیانه در مکه وقتی به نماز می‌ایستاد قرائت آن را به صدای بلند می‌خواند، مشرکان می‌شنیدند و او را شماتت می‌کردند و اذیت می‌نمودند و می‌گفتند: او نماز خود را بلند می‌خواند و ما را ناراحت می‌کند این چه عبادتی است؟ این چه برنامه‌ای است؟ و خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد: «نمازت را زیاد بلند مخوان زیاد هم آهسته مخوان بلکه میان این دو راه اعتدال را انتخاب کن».

بنا بر این آیه فوق ارتباطی به مسأله نمازهای جهریه و اخفاتی به اصطلاح معروف فقهی ندارد، بلکه ناظر به افراط و تفریط در بلند خواندن و آهسته خواندن است. می‌گوید: نه بیش از حد بلند بخوان و فریاد بزن و نه بیش از حد آهسته که تنها حرکت لب‌ها مشخص شود و صدایی به گوش نرسد.^{۲۰۲}

اما این که حد اعتدال در این جا چگونه است و جهر و اخفاتی که از آن نهی شده است چیست، ظاهراً این است که جهر به معنی فریاد کشیدن است و اخفات به معنی آهسته خواندن آن چنان که خود انسان هم نشنود. در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود:

الْجَهْرُ بِهَا رَفْعُ الصَّوْتِ وَالتَّخَافُ بِهَا مَا لَمْ تَسْمَعْ نَفْسَكَ (بِأَذْنِكَ) وَأَقْرَأَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ؛^{۲۰۳}

جهر این است که صدا را زیاد بلند کنی و اخفات آن است که حتی خودت نشنوی [هیچ یک از این دو را انجام مده بلکه] حد وسط میان آن دو را انتخاب کن.

۲۰۰. اسراء/ ۱۱۰.

۲۰۱. ر. ک: تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۱۹ - ۳۱۸؛ أسباب النزول، أبو الحسن علی بن أحمد الواحدی النیشابوری، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۳۹۵ ق، ص ۲۰۰؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۹۹۹؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۵۳؛ نمونه بینات در شأن نزول آیات، محمد باقر محقق، چاپ دوم، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹ ش. ص ۵۱۴.

۲۰۲. ر. ک: تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۱۹ - ۳۱۸؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۹۹۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۳۴ - ۲۳۳؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۷، ص ۵۳۷ - ۵۳۴؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۵۳.

۲۰۳. تفسیر القمّی، أبو الحسن علی بن ابراهیم القمّی، صحّحه و علّق علیه و قدّم له السید طیب الموسوی الجزائری، الطبعة الأولى، دار السورور، بیروت، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۲۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۳۴؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۷، ص ۵۳۶.

در باره اعتدال و میانه‌روی در عبادات روایاتی بسیار در کتب حدیث نقل شده است. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

اجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ وَأَنَا شَابٌ. فَقَالَ لِي أَبِي (عليه السلام): يَا بُنَيَّ دُونَ مَا أَرَاكَ تَصْنَعُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا رَضِيَ عَنْهُ بِالْيُسِيرِ؛^{۲۰۴}

من جوان بودم و در عبادت مستحب بسیار کوشا. پدرم به من فرمود: فرزندم از این کم‌تر عمل کن وقتی بنده‌ای محبوب خدا باشد خدا با عمل کم از او راضی می‌شود. همچنین از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «لَا تُكْرِهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ».^{۲۰۵} عبادت را به خود مکروه و ناپسند ندارید و با فشار خود را وادار به انجام دادن عبادات نکنید.

در بیان علت این امر از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین وارد شده است:

إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَاً وَإِدْبَاراً، فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ؛^{۲۰۶}

دل‌ها را روی آوردن و روی برگرداندنی است، اگر دل روی آورد، آن را به مستحبات وادارید و اگر روی برگرداند، بر انجام دادن واجباتش بسنده دارید.

یعنی در دل‌ها حالات رغبت و بی‌رغبتی است، در موقع رغبت و میل، به مستحبات اقدام کنید و در بی‌رغبتی و بی‌میلی، به واجبات اکتفا کنید، زیرا واجبات به اندازه‌ای قرار داده شده است که همگان می‌توانند آن را انجام دهند ولی برای بیش از آن باید زمینه را آماده کرد و میل دل را فراهم ساخت که در غیر این صورت، سبب رنجش و بیزاری از آن می‌شود و عملی کور و بی‌نور خواهد بود.^{۲۰۷}

در این جا نیز استناد به این رهنمود ارزشمند امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) مناسب است:

إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضُوهَا؛^{۲۰۸}

هرگاه مستحبات به واجبات زیان رساند آن‌ها را ترک کنید.

بسیاری از افراد و نیز پدران و مادران و مربیان، این اصل را رعایت نمی‌کنند و نه تنها از تلاش خویش نتیجه‌ای نمی‌گیرند، بلکه گاهی رفتارشان سبب واکنش و نتایج منفی می‌شود.

با توجه به این‌گونه پیامدها است که پیشوایان حق در باره افراط و تفریط در دینداری هشدارهای فراوان داده‌اند و به طور کلی هرگونه بیرون شدن از اعتدال، بیراهه رفتن است و خود را از کمالات و فضایل انسانی محروم ساختن.

۲۰۴. الکافی، ج ۲، ص ۸۷؛ الوافی، ج ۱، کتاب الایمان و الکفر، ص ۷۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۸۲.

۲۰۵. الکافی، ج ۲، ص ۸۶؛ الوافی، ج ۱، کتاب الایمان و الکفر، ص ۷۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۸۲.

۲۰۶. نهج البلاغه، حکمت ۳۱۲.

۲۰۷. ر.ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۱؛ منهاج البراعة الخوئی، ج ۲۱، ص ۲۶۸ - ۲۶۷.

۲۰۸. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۹.

اساس اخلاق نیکو

حکما اساس اخلاق نیکو را اعتدال در خوی‌ها و صفات می‌دانند و برای نجات و رستگاری انسان و رساندن او به سعادت راه اعتدال را توصیه می‌کنند.^{۲۰۹} ملّا مهدی نراقی در این باره می‌نویسد:

بر هر خردمندی واجب است که در اکتساب فضایل اخلاقی که حدّ وسط و اعتدال در خوی‌ها و صفات است و از جانب شریعت [مقدّس اسلام] به ما رسیده است، کوشا باشد و از ردّایل که افراط و تفریط است، اجتناب کند و اگر در این راه کوتاهی و تقصیر کند، هلاکت و شقاوت ابدی گریبانگیرش شود.^{۲۱۰}

برای اتصاف به این اعتدال بهترین و کوتاه‌ترین راه تأسی به نمونه کامل اعتدال است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به کمال اعتدال در اخلاق نیکو و خوی‌ها و صفات دست یافته بود، و هر که در این امر بدو نزدیک است به میزان نزدیکی به او به خدا نزدیک باشد^{۲۱۱} و به سعادت دست یابد و هر که در این امر از او دور است به همان میزان از خدا دور باشد و از سعادت محروم شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اوصیای آن حضرت جلوه کامل صراط مستقیم‌اند^{۲۱۲} و تأسی به اخلاق معتدل آنان راه رستگاری است. آن که خلّقی معتدل می‌یابد در صراط مستقیم گام می‌گذارد.

هرگونه انحراف (زیاده‌روی و کاستی) آدمی را از راه راست بیرون می‌برد و به تباهی می‌کشاند بنا بر این باید فرد و جامعه را به سیره نیکوی اعتدال که چون صراط مستقیم است، فرا خواند و زمینه‌های تحقق آن را فراهم کرد. امام باقر (علیه السلام) در همین جهت به حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: «يَا بُنَيَّ عَلَيْكَ بِالْحَسَنَةِ بَيْنَ السَّيِّئَتَيْنِ تَمْحُوهُمَا»؛ فرزندم! بر تو باد [که مراقب باشی] به نیکویی [اعتدال] میان دو بدی [افراط و تفریط] که بدی‌ها را از بین می‌برد. حضرت صادق (علیه السلام) از پدر پرسید که این امر چگونه است و امام باقر (علیه السلام) فرمود:

مِثْلُ قَوْلِ اللَّهِ: وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا لَا تَجْهَرْ بِصَوْتِكَ سَيِّئَةً وَلَا تُخَافُ بِهَا سَيِّئَةً وَأَبْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا حَسَنَةً وَمِثْلُ قَوْلِهِ: وَلَا تَجْعَلَ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ وَمِثْلُ قَوْلِهِ: وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا

۲۰۹. ر.ک: تهذیب/الأخلاق و تطهیر/الأعراف، أبو علی أحمد بن محمد مسکویه الرازی، قدّم له حسن تمیم، دار مكتبة الحياة للطباعة و النشر، بیروت، ص ۴۶ - ۴۵؛/اخلاق ناصری، نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی، به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی، علی رضا حیدری، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰ ش. ص ۱۳۱؛/الشفاء، أبو علی حسین بن عبد الله (ابن سینا)، راجعه و قدّم له إبراهيم مذكور، تحقیق جماعة من العلماء، القاهرة، ۱۳۸۰ هـ، افست مكتبة المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۵ هـ، الالهيات، ص ۴۵۵؛ گوهر مراد، عبد الرزاق بن علی بن حسین لاهیجی، چاپ سنگی، طهران، ۱۳۰۱ هـ، ص ۲۵۴؛ شرح نبراس، اسرار الأساس فی رموز الطاعات و/إشارات العبادات، هادی بن مهدی السبزواری، چاپ سنگی، طهران، ۱۳۱۷ هـ، ص ۱۸ - ۱۷؛ جامع السعادات، محمد مهدی بن ابی ذر النراقی، تحقیق السيد محمد کلانتر، الطبعة الثالثة، منشورات جامعة النجف الدينية، ۱۳۸۳ هـ، ج ۱، ص ۹.

۲۱۰. علم/اخلاق/اسلامی، محمد مهدی بن ابی ذر نراقی، ترجمه سید جلال الدین مجتوبی، چاپ اول، انتشارات حکمت، ۱۴۰۵ هـ، ج ۱، ص ۴۲ - ۴۱؛ و برای تحقیق در باره «حدّ وسط و اطراف آن (افراط و تفریط)» ر.ک: همان، ص ۱۰۹ - ۱۰۵.

۲۱۱. /حیاء العلوم، ج ۳، ص ۵۵؛/المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۹۸.

۲۱۲. علی بن ابراهیم قمی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «نَحْنُ وَاللَّهُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» (به خدا سوگند که ما و خدا صراط مستقیم). تفسیر/القمی، ج ۲، ص ۶۵.

فَأَسْرِفُوا سَيِّئَةً وَافْتَرُوا سَيِّئَةً وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا حَسَنَةً؛ فَعَلَيْكَ بِالْحَسَنَةِ بَيْنَ السَّيِّئَتَيْنِ؛^{۲۱۳}

مانند این سخن خداوند: «نماز خویش به آواز بلند بخوان و آن را آهسته هم بخوان» که به آواز بلند و آهسته خواندن همان بدی است و «میان این دو راهی [معتدل] برگزین» همان نیکویی است و مانند این سخن خداوند: «هرگز دستت را به گردنت مبنده و آن را یکسره مگشای» و مانند این سخن: «و آنان که چون هزینه کنند، نه اسراف کنند و نه تنگ گیرند» که اسراف کردن و تنگ گرفتن همان بدی است «و میان این دو به راه اعتدال باشید» همان نیکویی است؛ پس بر تو باد به نیکویی میان دو بدی.

هر صفت و رفتاری طرف افراط و تفریط دارد و رسیدن به حدّ وسط سخت و دشوار است. حدّاقل باید تلاش کنیم هر چه بیش‌تر خود را به وسط نزدیک‌تر کنیم و از افراط و تفریط دوری جویم.^{۲۱۴} پیشوایان حق در همهٔ امور به رعایت حدّ وسط و اعتدال توصیه کرده‌اند.

تربیت‌یافتگان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در همهٔ امور معتدل بودند و از اندازه خارج نمی‌شدند.

انسان در اعتدال بیم و امید به خوبی حرکت می‌کند و شأن مؤمن آن است که بیم و امیدش در اعتدال است. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که گفت: پدرم می‌فرمود:

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا [و] فِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورٌ خَفِيفٌ وَنُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وَزَنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وَزَنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا.^{۲۱۵}

هیچ بندهٔ مؤمنی نیست مگر آن‌که در دلش دو نور است: نور بیم و نور امید، که اگر این وزن شود از آن بیش‌تر نباشد و اگر آن وزن شود از این بیش‌تر نباشد.

اگر بیم آدمی از اندازه بیش‌تر شود متوقف می‌گردد و به رکود و سکون کشیده می‌شود و اگر امیدش از اندازه بیش‌تر شود، گستاخ می‌گردد و به بی‌پروایی و بی‌بندوباری کشیده می‌شود. بهترین زمینه برای رشد و تعالی فرد و جامعه اعتدال است. امیر مؤمنان (علیه السلام) در بیانی لطیف جهت‌گیری هدایت، مدیریت و رهبری‌های اجتماعی را مشخص می‌کند:

الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤَيِّسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ.^{۲۱۶}

دانای فهمیده و زیرک کسی است که مردم را از آمرزش خدا مأیوس نسازد و از مهربانی او نومیدشان نکند و از عذاب ناگهانی وی ایمنشان ندارد.

۲۱۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۱۹؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۹۹۹؛ تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۵۴ - ۴۵۳؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۴۶.

۲۱۴. ر.ک: فلسفه اخلاق، سید محمد رضا مدرّسی، چاپ اول، انتشارات سروش، ۱۳۷۱ ه. ش، ص ۱۸۸.

۲۱۵. الکافی، ج ۱، ص ۶۷.

۲۱۶. نهج البلاغه، حکمت ۹۰.

بهترین راه و روش در هدایت فرد و جامعه سیر دادن مردمان در اعتدال است. خداوند رحمان نیز آدمیان را در چنین زمینه‌ای به سوی کمال سیر می‌دهد، چنان‌که در کتاب الهی کنار آیات عذاب (بیم) آیات تشویق (امید) قرار دارد و شأن فرستاده گرمی‌اش بشارت و انداز است.^{۲۱۷}

خداوند انسان‌های والا را با ویژگی اعتدال توصیف می‌کند، چنان‌که در شأن انسان عالم با بیانی ارزشی می‌فرماید:

أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ؛ [آیا چنین کسی بهتر است] یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام، اطاعت [خدا] می‌کند [و] از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد. بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند. تنها خردمندان اند که پندپذیراند.^{۲۱۸}

در این جا انسان عالم عابد معرفی می‌شود که شأن او اعتدال است، همان طور که در بیان مصداق‌های آیه فوق وارد شده است. جابر از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه روایت کرده است که فرمود: «تَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَعَدُونَا الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛^{۲۱۹} ما بیم آنان که می‌دانند و دشمنان ما آنانند که نمی‌دانند.

پیشوایان حق نمونه‌های کمال اعتدال‌اند، هم در خوی‌ها و صفات و هم در رفتارها و روش‌ها. برای سیر به سوی کمال مطلق هر دو وجه لازم است. بیرون شدن از اعتدال، چه در خوی‌ها و صفات، و چه در رفتارها و روش‌ها، سبب اختلال در اخلاق و رفتار آدمی می‌شود. بسیاری از انسان‌ها در وجوه مختلف فاقد اعتدال‌اند. برخی خود را کم می‌انگارند، قدر خود را نمی‌دانند، ارزش‌های خویش را نمی‌شناسند، ناتوان و ضعیف و بی‌اراده‌اند. برخی دیگر خود را زیاده می‌انگارند، آنان نیز قدر خود را نمی‌دانند، در خودبینی و خودخواهی فرو رفته‌اند، گردنکش و گردن فرازند. هر دو از اعتدال بیرونند و باید هر یک را به سوی مرز اعتدال کشید. به انسان خودخواه خودبین باید گفت:

مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ، أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَآخِرُهُ جِيفَةٌ، لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ.^{۲۲۰}

آدمی را با بزرگ‌منشی چه کار که آغازش نطفه بوده است و پایانش مردار است. نه می‌تواند به خود روزی دهد و نه مرگ را از خود براند.

۲۱۷. إِنْ أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا؛ ما تو را بحق فرستادیم تا بشارتگر و بیم دهنده باشی. بقره/ ۱۱۹، فاطر/ ۲۴.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا؛ و تو را جز بشارتگر و بیم دهنده نفرستادیم. فرقان/ ۵۶.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنْ أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا؛ ای پیامبر ما تو را [به سمت] گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم. احزاب/ ۴۵.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا؛ و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم. سباء/ ۲۸.

۲۱۸. زمر/ ۹.

۲۱۹. التبیان فی تفسیر القرآن، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۹، ص ۱۳؛ و نیز ر. ک: تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۴۹؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، امین الاسلام أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، مکتبه المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۳ ق، ج ۴، ص ۴۹۱.

۲۲۰. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۴.

آدمی این است، به چه چیز خود می‌بالد؟ آغازش این (نطفه‌ای گندیده) و انجامش آن (مرداری پلید) است. پس گردن‌فرازی فرو گذارد و به اعتدال آید. اما آن که قدر خویش گم کرده است و نمی‌داند کیست، مظهر چیست و جلوه کدام اسم است؟ باید بدو گفت که ارزش‌های خود را بشناس: «كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ»^{۲۲۱} در نادانی انسان همین بس که ارزش‌های خود را نشناسد.

انسان از جهان قدس و طهارت است و از جایگاه نور و کرامت.^{۲۲۲} انسان عالم اکبر، کون جامع، مظهر اسم‌الله، خلیفه خداوند و مسجود فرشتگان است.^{۲۲۳} نباید سرمایه‌های گرانقدر وجود خویش را ارزان از دست دهد، به بیان امیر مؤمنان (علیه السلام): «إِنَّهُ لَيْسَ لَنَا نَفْسُكُمْ تَمَنُّ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»^{۲۲۴} برای شما بهایی جز بهشت نیست، پس خود را جز بدان مفروشید.

بدین ترتیب در زمینه اعتدال است که تربیت درست فراهم می‌شود و وظیفه مربی آن است که متربی را به اعتدال کشاند تا بتواند او را در مسیری درست سیر دهد.^{۲۲۵}

راه اصلاح فرد و جامعه راه اعتدال است و هرگونه افراط و تفریط مانع کمال است و باید یادآور شد که همیشه افراط زمینه‌ساز تفریط است و بالعکس. افراط در امور اجتماعی موجب واکنش در جهت تفریط می‌شود، همچنان که تفریط موجب واکنش در جهت افراط می‌شود و این روند ناسالم جامعه را دچار پریشانی و تزلزل می‌سازد و تا زمانی که راه نیکوی اعتدال میان افراط و تفریط آشکار و پایدار نشود، حرکت به سوی کمال ناممکن خواهد بود.

اعتدال، زندگی را سالم و عاری از تکلف و سختی می‌سازد. پیام‌آور اعتدال که خود نمونه‌ای اعلای اعتدال بود تأکید فراوان داشت که امتش به او تأسی جویند و از افراط و تفریط دوری کنند و سیرت میانه‌روی اختیار کنند و از همین رو با اصرار می‌فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، عَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ، عَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ، عَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ»^{۲۲۶} ای مردم، بر شما باد به اعتدال و میانه‌روی، به اعتدال و میانه‌روی، به اعتدال و میانه‌روی.

۲۲۱. علی (علیه السلام): دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۹۷؛ نهج البلاغه، خطبة ۱۶؛ كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين، جمال الدين الحسن بن يوسف المطهر (العلامة الحلي)، تحقيق حسين درگاهي، الطبعة الأولى، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، ۱۴۱۱ ق، ص ۱۸۶.

۲۲۲. شرح دعای سحر، امام روح الله موسوی خمینی، ترجمه سید احمد فهری، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۹ ش، ص ۲۷۱.

۲۲۳. ر.ک: همان، ص ۱۷ - ۱۰، ۱۴۳.

۲۲۴. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

۲۲۵. جاحظ در این باره می‌نویسد: «اخْلَطَ الْوَعْدَ بِالْوَعْدِ وَالْبَشْرَ بِالْبَشْرِ وَالْإِعْطَاءَ بِالْمَنْعِ وَالْحِلْمَ بِالْإِقَاعِ، فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَهَابُونَ وَلَا يُصْلِحُونَ إِلَّا عَلَى الصَّوَابِ وَالْعِقَابِ وَالْإِطْمَاعِ وَالْإِخَافَةِ...» كتاب الحيوان، ج ۲، ص ۸۸.

۲۲۶. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۱۷؛ الإحسان بترتيب صحيح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۸۵؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۱۲۱؛ كنز العمال، ج ۳، ص ۲۸؛ تاج العروس، ج ۲، ص ۴۶۷.

جلسه پنجم

اصل حریت و اصل استقلال

اهداف درس

- ✓ آشنا شدن با دو اصل حریت و استقلال به عنوان چهارمین و پنجمین اصول از سیره فردی و تربیتی پیشوایان دینی؛
- ✓ پی بردن به این حقیقت که آزادی واقعی در فرو نهادن بند و زنجیرها و گردن نهادن به بندگی خدا و استقلال حقیقی در تکیه به حق و گسستن از غیر خدا است؛
- ✓ آشنایی با این مهم که مقصد تربیت نبوی آزاد شدن انسان از بندهای غیرالهی و احیای شخصیتی مستقل در انسان است.

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین اصل اعتدال به این نکات اشاره داشتیم:

۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در همه امور معتدل بود و از افراط و تفریط در هر کاری پرهیز می کرد: «سیرته الْقَصْد».
۲. جهت گیری تربیتی اسلامی به گونه ای است که انسانی معتدل در همه امور تربیت کند، انسانی که شاکله اش اعتدال است.
۳. خداوند امت اسلامی را امت وسط و نمونه خطاب می کند و امت نمونه امتی است که در همه شئون خود در حد اعتدال باشد.
۴. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت آن حضرت (علیهم السلام) مصادیق اصلی و نمونه های کامل اعتدال اند.
۵. آیات متعددی از قرآن کریم مؤمنان را به رعایت اعتدال در وجوه مختلف دعوت می کند مانند: اعتدال در روابط خانوادگی، اعتدال در روابط اجتماعی، اعتدال در امور اقتصادی، اعتدال در انفاق و ایشار و اعتدال در دینداری.
۶. اساس اخلاق نیکو اعتدال در خوی ها و صفات است، و بهترین راه برای اتصاف به آن، تأسی به نمونه کامل است.

۴. اصل حریت

جایگاه حریت

حریت (آزادی معنوی) به معنای آزادگی و آزادمنشی است،^{۲۲۷} حریت یعنی: آزادی از بندگی غیرخدا،

۲۲۷. فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۳۵۱.

بیرون شدن از بندگی مخلوقات و بریدن از تعلقات^{۲۲۸} و انقطاع خاطر از تعلق به غیر خدا.^{۲۲۹}

حریت به معنای از بیگانه رستن و به دوست پیوستن است؛^{۲۳۰} طوق بندگی غیر خدا را باز کردن و بسته کمند محبوب حقیقی گشتن، اسیر عشق آن یکتای جمیل^{۲۳۱} شدن و از هر دو عالم آزاد گردیدن.^{۲۳۲}

انسان آن گاه که از دنیا آزاد می‌شود و به رستگاری می‌رسد، از خود خلاصی می‌یابد و عبد می‌شود، حر می‌گردد و هرچه در سیر بندگی بالا رود به مراتب والاتری از حریت می‌رسد. آن که خدا را نه به انگیزه پاداش و نه از ترس آتش می‌پرستد حر است. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرموده است:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَّكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ
وَإِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.^{۲۳۳}

۲۲۸. الرسالة/القشيرية، عبد الكريم بن هوازن القشيري، دار الكتاب العربي، بيروت، ص ۱۰۰؛ الفتوحات/المكية، محيي الدين أبو عبد الله محمد بن علي المعروف بابن عربي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ج ۲، ص ۲۲۷؛ فرهنگ معین، ص ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲.

۲۲۹. کشاف/اصطلاحات/الفنون، محمد بن علی التهانوی، به تصحیح مولوی محمد وجیه، مولوی عبد الحق، مولوی غلام قادر، به اهتمام الویس اسپرنگر و ویلیام ناسولیس، کلکته، ۱۸۶۲ م، افست انتشارات خیام، ۱۳۴۶ هـ ش، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲۳۰. ر. ک: آداب/الصلوة، امام روح الله موسوی خمینی، چاپ سوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲ هـ ش، ص ۱۶۳ - ۱۶۰.

۲۳۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ؛ خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد». المستدرک علی الصحیحین، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری، دار المعرفة، بیروت، ج ۱، ص ۲۶، ج ۴، ص ۱۸۱؛ النهاية فی غریب الحديث والأثر، مجد الدین أبو السعادات المبارك بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزري، تحقیق طاهر أحمد الزاوی، محمود محمد الطناحي، چاپ چهارم، افست انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ هـ ش، ج ۱، ص ۲۹۹؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۲۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۹۲؛ و از امیر مؤمنان (علیه السلام): الکافی، ج ۶، ص ۴۳۸؛ مکارم الأخلاق، ص ۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹۲؛ ج ۷۹، ص ۳۰۶؛ و از حسن بن علی (علیه السلام): تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۱۷۵.

۲۳۲. نه آن چنان که کارل بروکلمان [خاورشناس آلمانی در گذشته به سال ۱۹۵۶ م.] تصوّر کرده است که در اسلام میان بندگی خدا و آزادی تزامنی هست و در قرآن کریم گاه آزادی برای انسان وجود ندارد و زمانی نیز نفی نشده است چنان که در بحث «محمد و تعلیم او قرآن» می‌نویسد: «در این مورد استدلال و استنتاج وی خیلی روشن نیست، زیرا گاه در باره مردمی که ایمان آورده‌اند می‌گوید که به میل و اراده خداوند مشمول غفران و رحمت ابدی خواهند شد و آن‌ها که در کفر و زندقه باقی مانده‌اند گرفتار لعنت و عذاب جاودانی خواهند بود و گاه نیز منکر اختیار و آزادی بشر نمی‌شود و جای تعجب نیست اگر بعد از وی بین مسلمانان مشاجرات شدیدی در گرفته و عاقبت نظریه جبر ازلی غلبه نموده است و از آن پس اعتقاد به تقدیر و سرنوشت که یکی از مبانی و ارکان عقاید و افکار اسلامی در دنیا است پدیدار گشته است.» تاریخ دول و ملل/اسلامی، ترجمه هادی جزایری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ هـ ش، ص ۵۴. حال آن که انسان آزاد [از خدا] نیست آزاده است و به میزانی که از غیر خدا آزاد می‌شود آزادی می‌یابد و در عین حال که مختار و قادر و آزاد است از خود چیزی ندارد و هرچه هست از اوست که اساساً همه چیز مظاهر اسما و صفات او است و در این میان انسان است که می‌تواند مظهر همه اسما و صفات حق شود و در پی عبودیت به ربوبیت دست یابد. ر. ک: طلب و اراده، امام روح الله خمینی، ترجمه و شرح سید احمد فهری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ هـ ش، ص ۷۴ - ۷۲؛ آداب/الصلوة، ص ۹ - ۸.

۲۳۳. نهج/البلاغه، حکمت ۲۳۷.

مردمی خدا را به امید بخشش پرستیدند این پرستش بازگنان است و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند و این عبادت بردگان است و گروهی وی را برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است.

علی (علیه السلام)، تربیت شده مدرسه پیامبر و نمونه کامل حریت، در باره خود فرموده است:
مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛^{۲۳۴}
تو را به خاطر بیم از کيفرت یا به خاطر طمع در بهشت پرستش نکرده‌ام، بلکه تو را از آن رو پرستش کردم که شایسته پرستش یافتم.

دعوت به حریت، دعوت به آزادی حقیقی است یعنی فرو نهادن هرچه بند و زنجیر است و گردن نهادن به بندگی خدا.

انسان تربیت یافته آزاد نیست، آزاده است. انسان آزاد نیست زیرا در بند عقل است که عقل بند بر پای بستن است.^{۲۳۵} عقل عقّال (پای بند) انسان است. راغب اصفهانی می نویسد: «اصل عقل به معنای بند کردن و باز ایستادن است، «كَعَقْلِ الْبَعِيرِ بِالْعِقَالِ» (مانند بستن شتر با پای بند). عرب گوید: «عَقَلَ لِسَانَهُ» یعنی زبانش را نگه داشت و از سخن گفتن خودداری کرد و از این رو دژ و قلعه و زندان را مَعْقِل گفته اند.»^{۲۳۶}

با توجه به این امر حریت ملکه ای است نفسانی که نگهبان نفس است به نحو حراست جوهری نه صناعی و کسی که قوای عقلی او قوی تر باشد حریت او زیادتر است و به عکس کسی که قوای عقلی او کم تر باشد برده شهوات و امیال نفسانی است^{۲۳۷} بر این اساس آزادی در معنای درست آن زمانی تحقق می یابد که آدمی زنجیر بندگی غیر خدا را از گردن خویش بردارد و فقط بسته کمند رب العالمین گردد.

دعوت پیام آوران الهی به حریت، دعوت به آزادی از خدایان پراکنده و بندگی خدای یگانه بی همتا است.
ءَارْبَابُ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؛ آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟^{۲۳۸}

سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سیره حریت است و شأن او آزاد کردن انسان از همه بندها و زنجیرها است. رسالت آن حضرت و جهت گیری تربیتی اش این بود که انسان را به مقام حریت برساند.

برای مطالعه آزاد

تفاوت حریت با آزادی در معنای متداول آن

واژه آزادی به معنایی که امروز متداول است، بیش از چند قرن از عمرش نمی گذرد و این به دنبال

۲۳۴. اربعین البهائی، ص ۲۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۸۶، ۱۹۷ و ۲۳۴.

۲۳۵. فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۳۲۷.

۲۳۶. المفردات، ص ۳۴۲.

۲۳۷. الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة (الأسفار الأربعة)، صدر الدین محمد بن ابراهیم الشیرازی (صدر المتألهین)، مکتبة المصطفوی، قم، ۱۳۷۸ هـ ج ۹، ص ۸۸.

۲۳۸. یوسف / ۳۹.

رئسانس (نوزایی) غرب و پس از آن که انسان غربی جایگاه خود را نسبت به عالم و آدم و خدای عالم و آدم تغییر داد پدید آمد. آنان آگاهانه یا ناآگاهانه بنا را بر این گذاشتند که دیگر چیزی جز خود را نپرستند زیرا در دوره جدید حجاب را به جای حق دیدند و در حجاب حق را نیست انگاشتند. بشر جدید خود را عین حق پنداشت و به جای آن که خود را مخلوق و مظهر اسم او بداند، خدا را مخلوق خویش دانست و از زبان فویرباخ^{۲۳۹} رسماً اعلام کرد: «خدا بشر را به صورت خویش نیافریده بلکه بشر خدا را به صورت خود آفریده است.»^{۲۴۰}

بدین ترتیب بشر غربی خواسته یا ناخواسته به حقیقت خود پشت کرد و بنا را بر آن گذاشت که جز خود سروری و معبودی نگزیند.^{۲۴۱}

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛ پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته همراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟^{۲۴۲}

بشر جدید آگاهانه یا ناآگاهانه آزادی را به معنای پشت کردن به حق و استقلال از خدا و سر باز زدن از بندگی رب العالمین پنداشت در حالی که انسان عبد محض و مملوک مطلق برای خدای سبحان است و از هر جهت که فرض شود مملوک است و غیر از مملوکیت چیزی ندارد و از هیچ جهتی دارای استقلال نیست،

۲۳۹. لودویگ آندره آس فویرباخ (1872 - 1804 م) (Ludwig Andreas Feuerbach) فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم با آن که در دانشگاه هایدلبرگ از دانشجویان الهیات و فلسفه بود ولی از دین رسمی رویگردان شد و به فلسفه‌ای مادی گروید. ر. ک: *بزرگان فلسفه*، هنری توماس، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات کیهان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش، ص ۲۸۴.

۲۴۰. نقد تفکر فلسفی غرب از قرون وسطی تا اوائل قرن حاضر، اتین ژیلسون، ترجمه احمد احمدی، چاپ سوم، انتشارات حکمت، ۱۴۰۲ ه. ش، ص ۲۵۹.

۲۴۱. فویرباخ با اعلام این نحوه تفکر در باره خدا، هستی و انسان به بیان جایگاه بشر جدید و نسبتی که او با همه چیز برقرار کرده بود پرداخت. فویرباخ همه چیز را از این زاویه می‌دید و به طور کلی مفاهیم مطلق و غیر مادی را نفی می‌کرد و معتقد بود که انسان وجودی مستقل است و باید برپای خود بایستد و به خدا متکی بودن جز دست کشیدن از میزان و محک عقل نیست و آن را عملی کودکانه می‌دانست. او برای تفکر صرفاً به حس اعتماد داشت و قائل به حقیقتی ماورای محسوسات نبود و برقرار کردن پایه‌های اخلاق را بر الهیات خود فریبی می‌دانست و به آزادی از خدای زائیده ذهن بشر دعوت می‌کرد و معتقد بود که تصور وجود خدا محصول اشتیاق آدمی به سازش دادن میان عناصر متضاد زندگی‌اش است. او اظهار می‌کرد چون به خدا می‌اندیشیم، پس خدا مخلوق اندیشه بشر است و اقرار به وجود خدا دلیل فقر فکری و عاطفی انسان است و هر چه انسان تهی‌تر و فقیرتر باشد خدایش بزرگتر و غنی‌تر است. انسانی که آرزوها و نیازهایش برآورده نشده است برای رفع آن خدا را بر صورت خویش آفریده و جامعه عادلانه را به صورت بهشت آن جهانی متصور ساخته است. سخنان فویرباخ بیان تلقی جدید از انسان و آزادی انسان بود که پس از رنسانس ظهور کرده بود و فویرباخ با صراحت تمام بیان‌کننده آن بود. ر. ک:

،۷۱۴-۱۰۴Bibliothek, Reclam, Stuttgart, _Ludwig Feuerbach, Das Wesen des christentums, Universal
۷۳۱ - ۴۳۱، ۶۵ - ۳۵، ۵۲ - ۳۲. pp. ۹۶۹۱.

۲۴۲. جائیه/ ۲۳.

همچنان که خدای متعال از هر جهت که فرض شود مالک او است و او است که از هر جهت دارای استقلال است و روشن است که کمال هر چیزی در خالص بودن آن، هم در ذات و هم در آثارش است، پس کمال انسان در این است که خود را مملوک و بنده خدا ببیند و هیچ استقلالی [در برابر او] برای خود قائل نباشد و از صفات به آن صفتی متصف باشد که مناسب عبودیت است مانند: خضوع و خشوع و ذلت و استکانت و فقر در برابر ساحت عظمت و عزت و غنای خداوند؛ و افعال و اعمال خود را طبق خواست او انجام دهد نه هرچه خود خواست.^{۲۴۳}

البته واژه آزادی از دورترین زمان‌ها در فکر و ذهن آدمی جلوه داشته و در افق آرزوهای او می‌درخشیده است و این معنی ناشی از اصلی طبیعی و تکوینی است که به نام «اراده» در نهاد انسان به ودیعه گذاشته شده است و همین اراده است که انسان‌ها را به عمل وادار می‌کند و این اراده، مستقل از اراده حق نیست و جلوه‌ای از جلوه‌های او است که از کار انداختن و سرکوب کردن آن موجب از بین رفتن حس شعور و بالاخره انسانیت خواهد بود. مطلبی که باید در نظر داشت این‌که چون انسان موجودی اجتماعی است، طبعاً به سوی اجتماع سوق داده شده و به دلیل ویژگی اجتماعی بودنش همیشه اراده و افعال خود را در ضمن اراده و افعال دیگران قرار داده است و همین موجب شده است که در برابر قانون نیز خضوع کند و تسلیم باشد، زیرا این قانون است که با ایجاد حد و مرز اراده و اعمال انسان‌ها را تعدیل می‌کند و آن‌ها را در حدی معین نگه می‌دارد. پس همان طبیعتی که آزادی اراده و عمل را ایجاب می‌کند، همان موجب محدودیتش می‌شود و آن آزادی ابتدایی را محدود می‌کند. اما تمدن جدید چون وضع قانون را بر اساس بهره‌مندی از لذایذ مادی می‌داند، از این رو انسان‌ها را در امور دینی و اخلاقی آزاد می‌گذارد و چنین می‌گوید که انسان در خارج از چارچوب قانون از آزادی کامل برخوردار است هرچه خواست انجام دهد و هرچه نخواست انجام ندهد. معنای آزادی در تمدن جدید این است. ولی اسلام قانون‌گذاری خود را اولاً بر اساس توحید و ثانیاً بر اساس فضایل اخلاقی قرار داده است. قانون اسلام به تمام شئون فردی و اجتماعی انسان‌ها توجه کرده و در هر امری چه بزرگ و چه کوچک نظر داده است. قانون اسلام در باره هر موضوعی که به نحوی با انسان ارتباط داشته باشد اظهار نظر کرده است. بدین ترتیب پیدا است آزادی به آن معنی که گذشت، به طور کلی در اسلام وجود ندارد، چیزی که در این مکتب وجود دارد آن است که آدمی در تمام اعمال و اراده‌های خود از قید عبودیت غیرخدا آزاد است.^{۲۴۴}

رسالت پیامبران

رسالت همه پیام‌آوران الهی این بوده است که آدمی را به آزادی حقیقی (حریت) برسانند و مردمان را از بندگی غیرخدا آزاد سازند و به بندگی خدا برسانند که میان عبودیت و حریت ملازمه‌ای تنگاتنگ برقرار است و انسان به هر میزانی که عبد شود حر می‌شود. از این روست که دعوت همه انبیا به عبودیت الله و نفی بندگی غیر خدا است.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛ و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را پرستید و از طاغوت [فریگیر] پرهیزید.^{۲۴۵}

۲۴۳. تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۱۷.

۲۴۴. همان، ج ۴، ص ۱۱۷ - ۱۱۶.

۲۴۵. نحل / ۳۶.

اساس کار پیامبران بر دعوت به عبودیت‌الله و اجتناب از طاغوت است، زیرا در برابر انسان دو راه بیش‌تر وجود ندارد، یا عبودیت طاغوت یا عبودیت‌الله و مادام که انسان به آن پشت نکند و به این روی نکند اصلاحی انجام نمی‌شود. نظام تربیتی انبیا و سیره تربیتی ایشان بر همین استوار است. ریشه همه مفاسد در این است که بشر خود را مستقل می‌انگارد خود را آزاد می‌داند خود را خدای خود می‌شمارد یا مطیع و اسیر طاغوت‌های دیگر می‌شود و مادام که چنین حاکمیتی وجود دارد اسارت نیز هست و هر روزنه‌ای بسته گردد راهی دیگر باز می‌شود. تلاش همه پیامبران در جهت نفی بندگی غیر خدا و اثبات بندگی خدا بوده است، چنان که آیات قرآن مبین این حقیقت است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ؛ و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا بپرستید ^{۲۴۶}.

خداوند در قرآن کریم جوهر و سیر دعوت یک یک پیامبران بزرگ را بیان می‌کند تا رسالت آنان روشن شود.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ؛ همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس گفت: ای قوم من خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست ^{۲۴۷}.

وَالِإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ؛ و به سوی عاد برادرشان هود را [فرستادیم] گفت: ای قوم من خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست ^{۲۴۸}.

وَالِإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ؛ و به سوی [قوم] ثمود برادرشان صالح را [فرستادیم] گفت: ای قوم من خدا را بپرستید برای شما معبودی جز او نیست ^{۲۴۹}.

وَأِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ؛ و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: خدا را بپرستید ^{۲۵۰}.

وَالِإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ؛ و به سوی [مردم] مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم] گفت: ای قوم من خدا را بپرستید که برای شما هیچ معبودی جز او نیست ^{۲۵۱}.

۲۴۶. انبیاء / ۲۵.

۲۴۷. اعراف / ۵۹، مؤمنون / ۲۳.

۲۴۸. اعراف / ۶۵، هود / ۵۰.

۲۴۹. اعراف / ۷۳، هود / ۶۱، نحل / ۴۵.

۲۵۰. عنکبوت / ۱۶.

۲۵۱. اعراف / ۸۵، هود / ۸۴، عنکبوت / ۳۶.

وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ؛ مسیح می‌گفت: ای فرزندان اسرائیل پروردگار من و پروردگار خودتان را بپرستید که هرکس به خدا شرک آورد، قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست.^{۲۵۲}

این است خط پیامبران و مسیر دعوت و راه تربیتشان. آنان یکی پس از دیگری قیام کردند و فریاد رسای خود را در جهت عبودیت الله و گسستن بندهای رقت و پرستش و بندگی غیر خدا به گوش همگان رساندند و آخرین ایشان حضرت ختمی مرتبت این رسالت را به تمام معنا داشت رسالت آزاد کردن مردمان از همه اسارت‌ها و رساندنشان به مقصد بندگی خدا.

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند آنان همان رستگارانند.^{۲۵۳}

اسلام حریت را با عبودیت الله معنا می‌کند، یعنی نفی هر معبودی و سر فرو نیاوردن و خضوع نکردن در برابر غیر خدا. آزادی حقیقی همین است و خداوند آنان را که در برابر غیر خدا خضوع می‌کنند و از ایشان انتظار اجابت خواسته‌هایشان را دارند سرزنش می‌کند.^{۲۵۴}

خداوند پیامبر گرامی اسلام را فرمان می‌دهد که مردم را به آزادی از معبودهای مجازی بخواند و یادآور شود که خدای یکتای قادر بسنده است.^{۲۵۵}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اوصیای آن حضرت مردمان را به حریتی تام و تمام دعوت کرده‌اند. رسالت آنان آزاد کردن انسان از هرگونه بندگی غیر خدا، اوهام و خرافات، عادات و رسوم غلط، اندیشه‌های باطل و سر خم کردن در برابر غیر خدا است. بر همین اساس و مبتنی بر همین نگرش مولای موحدان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نامه‌ای که پس از بازگشت از نهروان نوشت و فرمان داد هر روز جمعه برای مردم بخوانند،^{۲۵۶} این حقیقت را گوشزد کرد:

۲۵۲. مائده / ۷۲.

۲۵۳. اعراف / ۱۵۷.

۲۵۴. ر. ک: النظام السیاسی فی الاسلام، باقر الشریف القرشی، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۲ هـ، ص ۱۸۵.

۲۵۵. ر. ک: مفاهیم القرآن فی معالم التوحید، جعفر سبحانی، انتشارات توحید، ۱۴۰۴ هـ، ص ۵۱۰.

۲۵۶. ر. ک: الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۵۹ - ۱۵۴؛ الغارات، ج ۱، ص ۳۲۲ - ۳۰۲؛ المسترشد فی امامة علي بن أبي طالب عليه السلام، أبو جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبري الامامي، المطبعة الحيدرية، النجف، ۱۳۶۸ هـ، ص ۱۰۴ - ۹۵؛ كشف المحجة لثمره المهجة، رضي الدين أبو القاسم علی بن موسى ابن طاووس، تحقیق محمد الحسن، الطبعة الأولى، مرکز النشر، مکتب الاعلام الإسلامي، قم، ۱۴۱۲ هـ، ص ۱۸۹ - ۱۷۳؛ نهج السعادة، ج ۵، ص ۲۵۶ - ۱۹۴.

إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ: «الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِعَتَقِ الرَّقَابِ مِنَ النَّارِ وَأَعْتَقَهَا مِنَ الرِّقِّ فَكَانَ لِلنَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَلَاءُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَكَانَ لِي بَعْدَهُ مَا كَانَ لَهُ.^{٢٥٧}

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ولایت از آن کسی است که آزاد ساخته باشد.» رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای آزاد ساختن گردن‌ها از آتش آمد و انسان‌ها را از قید بندگی [غیر خدا] آزاد کرد بنا بر این ولایت این امت را پیامبر دارد و هر حقی که او داشت پس از او از آن من است.

این همان حقیقتی است که در غدیر خم بر زبان مبارک حضرت ختمی مرتبت جاری شد: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؛^{٢٥٨} هر که را من مولای اویم علی مولای او است، خداوندا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن دار.

٢٥٧. کشف المحجّة، ص ١٧٨؛ نهج السعادة، ج ٥، ص ٢١٤ - ٢١٣.

٢٥٨. حدیث شریف غدیر خم را ١١٠ نفر از صحابه پیامبر و ٨٤ نفر از تابعین و ٣٦٠ نفر از عالمان قرن دوم تا چهاردهم هجری روایت کرده‌اند. این حدیث از اندازه تواتر در گذشته و هیچ حدیثی چون حدیث غدیر این قدر از طرق مستقل و صحیح روایت نشده است. این حدیث با اندکی اختلاف در لفظ در منابعی بسیار وارد شده است از جمله: تاریخ خلیفه بن خیاط، أبو عمرو خلیفه بن خیاط بن ابي هبيرة الليثي (خلیفة العصفري)، راجعه و ضبطه و وثقه و وضع حواشيه و فهرسه مصطفى نجيب فواز، حکمت کشلی فواز، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٥ هـ، ص ٢٩٣؛ المعيار و الموازنة، ص ٢١٠؛ مسند احمد بن حنبل، ج ١، ص ٨٤، ١١٩، ١٥٢، ٣٣١، ج ٤، ص ٢٨١، ٣٦٨، ٣٧٠، ٣٧٢، ج ٥، ص ٣٤٧، ٣٥٠، ٣٥٨، ٣٦١، ٣٦٦، ٣٦٩؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٣، ٤٥؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٥٩١؛ أنساب الاشراف، ج ٢، ص ١١٢ - ١٠٦؛ الغارات، ج ٢، ص ٦٥٩؛ تاريخ اليعقوبي، ج ٢، ص ١١٢؛ أبو العباس احمد بن يحيى ثعلب، مجالس ثعلب، شرح و تحقيق عبد السلام محمد هارون، الطبعة الرابعة، دار المعارف، القاهرة، ١٤٠٠ هـ، ج ٢، ص ٤٥٨؛ أبو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي، خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، دار مكتبة التبرية، بيروت، ١٩٨٧ م. ص ٨، ١٣، ٣٢ - ٢٨؛ قرب الاسناد، ص ٢٩؛ الكافي، ج ١، ص ٢٨٧، ٢٩٦ - ٢٩٤، ٤٢٠؛ تفسير فرات الكوفي، ص ١٢٤، ١٣٠، ١٣١؛ أبو حنيفة النعمان بن محمد التميمي، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الاطهار، تحقيق السيد محمد الحسيني الميلاني، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١٤ هـ، ج ١، ص ١٠٩ - ١٠٠؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ١٩؛ الخصال، ج ١، ص ٦٦، ٢١١، ٢١٩، ٣١١، ج ٢، ص ٤٧٩، ٤٩٦، ٥٧٨؛ أمالي الصدوق، ص ١٢، ٨١، ١٠٦، ١٠٧، ٢٨٤، ٢٩١؛ معاني الأخبار، ص ٧٤ - ٦٥؛ علل الشرايع، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق)، قدّم له السيد محمد صادق بحر العلوم، الطبعة الثانية، المكتبة الحيدرية، النجف، ١٣٨٦ - ١٣٨٥ هـ، افست دار احياء التراث العربي، بيروت، ج ١، ص ١٤٤؛ كمال الدين و تمام النعمة، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق)، مكتبة الصدوق، طهران، ١٣٩٥ هـ، ج ١، ص ٢٣٥؛ الغيبة، محمد بن ابراهيم النعماني، تحقيق علي أكبر الغفاري، مكتبة الصدوق، طهران، ص ٦٩؛ مستدرک الحاكم، ج ٣، ص ١١٦؛ أمالي المفيد، ص ٥٨؛ الاختصاص، أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادي الملقب بالمفيد، صححه و علّق عليه علي أكبر الغفاري، منشورات جماعة المدرسين، قم، ص ٧٩؛ الإرشاد، ص ١١، ٩٤، ١٨٥؛ النور المشتعل من كتاب ما نزل من القرآن في علي عليه السلام، أبو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد الاصبهاني، جمعه و رتبّه و قدّم له و علّق عليه محمد باقر المحمودي، الطبعة الأولى، منشورات مطبعة وزارة الإرشاد الإسلامي، ١٤٠٦ هـ، ص ٥٧؛ حلية الاولياء، ج ٤، ص ٥، ٢٣، ٢٧؛ كنز الفوائد، ج ٢، ص ٩٧ - ٨٤؛ أمالي الطوسي، ج ١، ص ٢٣١، ٢٥٢، ٢٦٠، ٢٦٨، ٣٤٣ - ٣٤١، ٣٥٣؛ ج ٢، ص ١٦٠، ١٦٨، ١٧١؛ الرسائل العشر، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ص ١٣٣؛ مناقب الامام علي بن أبي طالب، أبو الحسن علي بن محمد الشافعي المعروف بابن المغازلي، تحقيق محمد باقر البهبودي، دار الاضواء، بيروت، ١٤٠٣ هـ، ص ١٨، ٢٧؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في آيات النازلة في اهل البيت عليهم السلام، أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله المعروف بالحاكم الحسكاني، بتحقيق محمد باقر المحمودي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات،



بيروت، ١٣٩٣ هـ ج ١، ص ١٩٠ - ١٥٧؛ *إعلام الوري بأعلام الهدى*، أمين الاسلام أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي، تصحيح و تعليق علي اكبر الغفاري، دار المعرفة، بيروت، ١٣٩٩ هـ ص ١٣٩، ١٦٩؛ *مناقب الخوارزمي*، ص ٩٤، ١٣٠؛ *مقتل الخوارزمي*، ج ١، ص ٤٧؛ *مختصر تاريخ دمشق*، ج ١٧، ص ٣٣٣ - ٣٣٤؛ *مناقب ابن شهر آشوب*، ج ٣، ص ٤٤ - ٢١؛ *صفة الصفوة*، ج ١، ص ٣١٣؛ *كتاب الحقائق*، ج ١، ص ٣٨٨ - ٣٨٧؛ *بشارة المصطفى*، ص ١٠٤، ١٢٤، ١٣٧، ١٤٨؛ *عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار*، يحيى بن الحسن الاسدي الحلبي المعروف بابن البطريق، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤٠٧ هـ ص ١١١ - ٩٢؛ *التفسير الكبير*، فخر الدين محمد بن عمر الخطيب الرازي، الطبعة الثالثة، ج ١٢، ص ٤٩؛ *اسد الغابة*، ج ١، ص ٣٦٤، ٤٣٩؛ *تذكرة الخواص*، شمس الدين أبو المظفر يوسف بن قزأوغلي (سبط ابن الجوزي)، مؤسسة اهل البيت، بيروت، ١٤٠١ هـ ص ٤٠ - ٣٥؛ *كشف الغمة في معرفة الأئمة*، أبو الحسن علي بن عيسى الإربلي، مكتبة بني هاشم، تبريز، ١٣٨١ هـ ج ١، ص ٢٨٣، ٢٩٢ - ٢٨٩؛ *محَب الدين أبو جعفر أحمد بن عبد الله الطبري*، ذخائر العقبي في مناقب ذوي القربى، دار المعرفة، بيروت، ص ٦٧؛ *همو، الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرين بالجنة*، دار الندوة الجديدة، بيروت، ١٤٠٨ هـ، ج ٣، ص ١١٧ - ١١٣؛ *جامع الأخبار*، ص ١٢؛ *المختصر في أخبار البشر* (تاريخ أبي الفداء)، أبو الفداء اسماعيل بن علي بن محمود، طبع مصر، ج ١، ص ١٩١؛ *منهاج الكرامة في إثبات الإمامة*، جمال الدين الحسن بن يوسف المطهر (العلامة الحلبي)، چاپ سنگي، دار الطباعة حاجي ابراهيم، تبريز، ١٢٩٠ هـ ص ٣٥؛ *همو، نهج الحق و كشف الصدق*، علّق عليه عين الله الحسنى الأرموي، الطبعة الرابعة، دار الهجرة، قم، ١٤١٤ هـ ص ١٩٢؛ *كشف اليقين*، ص ٢٤٢، ٢٥٤؛ *الاحسان بترتيب صحيح ابن حبان*، ج ٩، ص ٤٢؛ *دول الإسلام*، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٥ هـ ص ٢٤؛ *شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي*، *تذكرة الحفاظ*، تصحيح عبدالرحمن بن يحيى المعلمي، دار الكتب العلمية، بيروت، ج ١، ص ١٠؛ *مرآة الجنان*، ج ١، ص ١٠٩؛ *البداية و النهاية*، ج ٥، ص ٢٣٣ - ٢٢٧؛ *سيرة ابن كثير*، ج ٢، ص ٤٤٩ - ٤٤٥؛ *مجمع الزوائد*، ج ٩، ص ١٠٤ - ١٠٩؛ *الجواهر الثمين في سير الملوك و السلاطين*، صارم الدين ابراهيم بن محمد المعروف بابن دقماق، تحقيق محمد كمال الدين عزّ الدين علي، الطبعة الأولى، عالم الكتب، بيروت، ١٤٠٥ هـ ج ١، ص ٦٠؛ *الاصابة*، ج ٢، ص ٥٠٢؛ *تهذيب التهذيب*، ج ٧، ص ٢٩٦؛ *المطالب العالية*، ج ٤، ص ٦٠؛ *الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة عليهم السلام*، علي بن محمد بن أحمد المالكي الشهير بن الصباغ، منشورات الاعلمي، طهران، ص ٤٢ - ٤٠؛ *وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى*، نور الدين علي بن أحمد السمهودي، تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، الطبعة الرابعة، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٤ هـ ج ٣، ص ١٠١٨؛ *تاريخ الخلفاء*، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي، حقّقه وقَدّم له وخرّج آياته قاسم الشماعي الرفاعي، محمد العثماني، الطبعة الأولى، دار القلم، بيروت، ١٤٠١ هـ ص ١٨٩ - ١٨٨؛ *الدر المنثور في التفسير بالمأثور*، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي، افست مكتبة المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٤ هـ ج ٢، ص ٢٥٩؛ *الجامع الصغير*، ج ٢، ص ٦٤٢؛ *الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع و الزندقة*، أحمد بن محمد بن حجر الهيتمي، تخريج و تعليق عبد الوهاب بن عبد اللطيف، الطبعة الثانية، مكتبة القاهرة، مصر، ١٣٨٥ هـ ص ١٢٠؛ *كنز العمال*، ج ١١، ص ٣٣٢، ٦٠٢، ٦٠٩، ٦١٠؛ *ج ١٣*، ص ١٣١، ١٣٤، ١٣٧، ١٥٥، ١٥٧، ١٥٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١؛ *حقائق الحق و ازهاق الباطل*، القاضي نور الله الشوشتری، مع تعليقات السيد شهاب الدين المرعشي النجفي، مكتبة المرعشي النجفي، قم، ج ٢، ص ٤٦٥ - ٤٢٦، ج ٣، ص ٣٢٧ - ٣٢٢، ج ٤، ص ٣٤٤ - ٢٢٦؛ *بحار الأنوار*، ج ٢، ص ٢١١، ٢٢٦؛ *ج ٤*، ص ٢٠٣؛ *ج ٥*، ص ٢١، ٦٩؛ *ج ١٠*، ص ٢٦٦؛ *ج ٢١*، ص ٣٨٧؛ *ج ٢٢*، ص ٤٩٠؛ *ج ٢٣*، ص ١٠٣، ١٤١، ١٤٥، ٣٧٥؛ *ج ٢٥*، ص ٣٨٤؛ *ج ٢٧*، ص ٦٥٣؛ *ج ٢٨*، ص ٩٨، ١٨٧، ٢٢٢، ٢٣١؛ *ج ٣٢*، ص ١٨٨؛ *ج ٣٣*، ص ٣٠، ٥٢، ١٤٧، ٢١٨، ٢٦٦، ٣٢٧؛ *ج ٣٤*، ص ٢٨٧، ٣٢٦، ٣٤١؛ *ج ٣٥*، ص ١٨٤، ١٨٦، ١٨٧، ٢١١، ٢٨٢، ٣٧٠؛ *ج ٣٦*، ص ٧، ٣٠، ٣١؛ *ج ٣٧*، ص ٢٥١ - ١٠٨، ٣٠٥؛ *ج ٣٨*، ص ٩٥، ١٠٠، ١٢٣، ١٣٠، ١٤٢، ١٥٢، ٣٣٩، ٣٤٤؛ *ج ٣٩*، ص ٢٨، ٨٥، ١٦٢؛ *ج ٤٠*، ص ٩، ١٠، ١٥، ٢٥، ٤١، ٥١، ٥٣، ٨٨؛ *ج ٤١*، ص ٢٠٦ - ٢٠٤، ٢١٣؛ *ج ٤٢*، ص ١٤٨، ١٤٩؛ *ج ٤٨*، ص ١٤٧؛ *ج ٤٩*، ص ٣٨؛ *ج ٥٠*، ص ٢٩٠؛ *ج ٥٣*، ص ١٨٥، ٢٣٨؛ *ج ٥٧*، ص ١٧٠؛ *ج ٧٢*، ص ١٤٥، ١٧١؛ *ج ٩٧*، ص ١١٠؛ *ج ٩٨*، ص ٣٠٤، ٣٢١؛ *ج ١٠٠*، ص ٢٢٥، ٣٦٣؛ *ج ١٠٢*، ص ١٠٦؛ *ج ١٠٧*، ص ١١٧؛ *البيان و التعريف في أسباب ورود الحديث الشريف*، ابراهيم محمد بن كمال الدين الحسيني الحنفي المعروف بابن حمزة، المكتبة العلمية، بيروت، ١٤٠٢ هـ ج ٣، ص ٢٣٣؛ *تفسير المنار*،

آنان مولایند یعنی آزادکننده انسان‌ها از همهٔ بند و زنجیرها و این رسالت حرّیت است.

نام خود و آن علی مولا نهاد	زین سبب پیغمبر با اجتهاد
ابن عم من علی مولای اوست	گفت هر کو را منم مولا و دوست
بند رقیّت ز پایت بر کند	کیست مولا آن که آزادت کند
مؤمنان را ز انبیا آزادی است	چون به آزادی نبوت هادی است
همچو سرو و سوسن آزادی کنید ^{۲۵۹}	ای گروه مؤمنان شادی کنید

راهی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اوصیایش برای نجات و سعادت انسان نشان دادند، راه آزادی انسان از قید بندگی غیر خدا (حرّیت) است. اسلام با عبودیت الله حرّیت را فراهم می‌کند و در حقیقت اقرار و اعتراف به بندگی خداوند است که موجب آزادی انسان از بندگی دیگران می‌شود و موجب کرامت شخصیت او می‌گردد و او را شایسته و لایق مقام انسانیت و فردی صالح در جامعهٔ برتر می‌سازد.^{۲۶۰}

پیام‌آور حرّیت

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نمونهٔ کامل حرّیت است زیرا در بندگی خدا سرور همهٔ بندگان بود. علی (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَسَيِّدُ عِبَادِهِ؛^{۲۶۱} گواهی می‌دهم که محمد (صلی الله علیه وآله) بندهٔ او و فرستادهٔ او است و مهتر بندگانش.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در تمام دوران زندگی، در همهٔ فراز و نشیب‌ها، در دوران رسالت، در عصر مکی و مدنی، در محکومیت و حاکمیت آزاده بود. آزادگی پیامبر در حدّ کمال بود و این خود نشانهٔ کمال بندگی آن حضرت است.^{۲۶۲} آن وجود مقدّس بندگی خدا را بر هر چیز ترجیح می‌داد^{۲۶۳} و می‌فرمود: «أَكُلُ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ وَأَجْلِسُ كَمَا يَجْلِسُ الْعَبْدُ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ»؛^{۲۶۴} غذا می‌خورم آن‌چنان‌که بنده غذا می‌خورد و می‌نشینم آن‌چنان‌که بنده می‌نشیند چون فقط بندهٔ خدایم.

→ محمد رشید رضا، الطبعة الثانية، دار المعرفة، بیروت، ج ۶ ص ۲۶۵ - ۲۶۴؛ فضائل الخمسة، السيد مرتضى الحسيني الفيروزآبادي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۲ هـ ج ۱، ص ۴۳۱ - ۳۹۹؛ الغدير، ج ۱، ص ۱۵۱ - ۹.

۲۵۹. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی (مولوی)، به کوشش توفیق - ه. سبحانی، چاپ دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ هـ ش، دفتر ششم، ج ۳، ص ۵۳۵.

۲۶۰. ر.ک: النظام السياسي فی الاسلام، ص ۱۸۶.

۲۶۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۱۴.

۲۶۲. فیض القدير، شرح الجامع الصغير للسيوطي، محمد عبد الرؤوف المناوي، دار الفكر، بیروت، ۱۳۹۱ هـ ج ۱، ص ۵۵.

۲۶۳. ر.ک: الفتوحات المكية، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲۶۴. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۷۱؛ نیز ر. ک: الزهد، أبو محمد حسين بن سعيد الكوفي الأهوازي، تحقيق و اخراج و تنظيم غلام رضا عرفانيان، الطبعة الأولى، المطبعة العلمية، قم، ۱۳۹۹ هـ ص ۱۷؛ البيان والتبيين، ج ۲، ص ۲۱؛ عيون الأخبار، ج ۱، ص ۲۶۶؛ أخلاق النبي و آدابه، ص ۶۱؛ تنبيه الغافلين، ص ۷۰؛ إحياء العلوم، ج ۴، ص ۲۱۶؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۱۳، ۱۶۸؛ المستطرف في كل فن مستظرف، شهاب الدين محمد بن احمد الابشيهي، دار الندوة

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آن قدر نماز می‌گزارد که پاهایش آماس می‌کرد و متورم می‌شد و گاهی آن قدر می‌گریست که بیهوش می‌شد و وقتی عرض شد چرا با آن مقام چنین می‌کنید فرمود: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟»^{۲۶۵} آیا بنده شکرگزار خدا نباشم؟

آن که هر دو گیتی از وجودش نام یافت^{۲۶۶} فقیر الی الله^{۲۶۷} بود و بدان افتخار می‌کرد و می‌فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي»^{۲۶۸} فقر افتخار من است.

→ الجديدة، بیروت، ج ۱، ص ۷۷: الجامع الصغير، ج ۱، ص ۷: بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶ – ۲۲۵: البيان و التعريف، ج ۱، ص ۴۰ – ۳۹.

۲۶۵. مصباح الشریعة [منسوب به امام صادق (علیه السلام)]، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ هـ، ص ۱۷۰: الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۸۴: مسند أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۵۱: صحيح البخاري، ج ۲، ص ۴۹۴: ج ۶، ص ۵۱۰: عيون الأخبار، ج ۲، ص ۲۹۹ – ۲۹۸: تنبيه الغافلين، ص ۲۱۲: المؤلف والمختلف، أبو الحسن علي بن عمر الدارقطني، تحقيق موفق بن عبد الله بن عبد القادر، الطبعة الأولى، دار الغرب الإسلامي، بیروت، ۱۴۰۶ هـ، ج ۱، ص ۵۳۸: حلیة الأولیاء، ج ۸، ص ۲۸۹: دلائل النبوة البيهقي، ج ۱، ص ۳۵۴: کتاب الحدائق، ج ۱، ص ۲۹۱: تاريخ الذهبی، ج ۱، ص ۲۷۶: مرآة الجنان، ج ۱، ص ۲۹: إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۱: عوالي الآلي، ج ۱، ص ۳۲۶: بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۲: مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۴۷: کحل البصر في سيرة سيد البشر، عباس بن محمد رضا القمي، انتشارات الرسول المصطفی (صلی الله علیه وآله)، قم، ۱۴۰۴ هـ، ص ۷۸.

۲۶۶. هر دو گیتی از وجودش نام یافت عرش نیز از نام او آرام یافت

منطق الطیر، فرید الدین ابو حامد محمد بن ابی بکر (عطار نیشابوری)، به اهتمام محمد جواد مشکور، چاپ سوم، کتابفروشی تهران، تبریز، ۱۳۴۷ هـ ش، ص ۱۷.

۲۶۷. يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ (ای مردم شما به خدا نیازمندید و خدا است که بی‌نیاز ستوده است.) فاطر/ ۱۵. وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ؛ (خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید.) محمد/ ۳۸.

۲۶۸. تمهیدات، ص ۲۰، ۳۱۴: نقض معروف به بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، نصیر الدین ابو الرشید عبد الجلیل بن ابی الحسین قزوینی رازی، به تصحیح میرجلال الدین محدث، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ هـ ش، ص ۶۲۶: گشایش نامه [منسوب]، نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن طوسی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ هـ ش، ص ۲۳۲: الانسان الكامل، عزیز الدین بن محمد نسفی، به تصحیح و مقدمه مارثان موله، چاپ دوم، انتشارات طهوری، ۱۳۶۲ هـ ش، ص ۳۳۲: عدّة الدّاعی و نجاح السّاعی، أحمد بن فهد الحلّی، صحّحه و علّق علیه أحمد الموحّدي القمي، الطبعة الأولى، دار المرتضى، دار الكتاب الإسلامي، بیروت، ۱۴۰۷ هـ، ص ۱۲۳: أسرار الشریعة، ص ۸: عوالي الآلي، ج ۱، ص ۳۹: الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة، کمال الدین حسین کاشفی بیهقی سبزواری، به تصحیح و تعلیق سید جلال الدین محدث، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴ ش. ص ۱۵۳: الکشکول، بهاء الدین محمد بن الحسین العاملي (البهائي)، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ هـ، ج ۳، ص ۲۷۸، ۴۳۵: أسرار العبادات و حقیقة الصلوة، القاضي سعید محمد بن محمد مفید القمي، با تصحیحات و حواشی و مقدمه سید محمد باقر سبزواری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ هـ ش، ص ۱۰۴: بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۵۵: جامع السّعادات، ج ۲، ص ۸۳: معراج السّعادة، أحمد بن محمد مهدی نراقی، کتابفروشی محمدعلی علمی، ۱۳۳۲ هـ ش، ص ۲۵۰: شرح مثنوی معنوی، هادی بن مهدی سبزواری، انتشارات کتابخانه سنائی، ص ۶۷: أسرار الحكم، هادی بن مهدی السبزواری، با مقدمه توشیهیکو ایزوتسو، به کوشش ح. م. فرزاد، انتشارات مولی، ۱۳۶۱ هـ ش، ص ۵۰: مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۳: سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۸: تعلیقات علی شرح فصوص الحكم و مصباح الانس، الامام روح الله الخميني، الطبعة الأولى، مؤسسة پاسدار اسلام، ۱۴۰۶ هـ، ص ۶۵: الحیة، محمد رضا الحکیمی، محمد الحکیمی، علی الحکیمی، ج ۴، الطبعة الأولى، مکتب نشر الثقافة الإسلامية، طهران، ۱۴۰۸ هـ، ص ۴۳۸. البته برخی از اهل حدیث این سخن را حدیث ندانسته و از موضوعات شمرده‌اند چنان که ابن تیمیه می‌نویسد: «كَذِبٌ لَا يُعْرَفُ فِي شَيْءٍ مِنْ كُتُبِ الْمُسْلِمِينَ.» علم الحدیث، تقی الدین أبو العباس

از همین رو آن پیامبر گرامی نهایت حریت را داشت.

انسان هرچه بیش‌تر فقیر الی الله و بسته کمند دوست باشد آزادتر است و همه خوبی‌ها و نیکی‌ها از آزادی است. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهَا فَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتِعٌ أُولَئِكَ الْوَفَاءُ وَالثَّانِيَةُ
التَّوْبَةُ وَالثَّلَاثَةُ الْحَيَاءُ وَالرَّابِعَةُ حَسَنُ الْخُلُقِ وَالْخَامِسَةُ - وَهِيَ تَجَمُّعُ هَذِهِ الْخِصَالِ -
الْحُرِّيَّةُ. ۳۶۹

پنج خصلت است که هر کس این پنج خصلت را نداشته باشد بهره‌ای درست و سودی فراوان از او برده نشود اول وفا، دوم تدبیر، سوم حیا، چهارم خوش اخلاقی، پنجم، که جامع همه این‌ها است، حریت.

جهت‌گیری تربیتی سیره پیشوایان دینی (علیهم السلام)

جهت‌گیری تربیتی سیره پیشوایان دینی (علیهم السلام) این است که انسان چنان تربیت شود که واجد همه صفات کمالی باشد و تا انسان حر نشود کمالات الهی در او متجلی نمی‌گردد. در تربیت نبوی مقصد آن است که انسان از بندهای غیرالهی آزاد شود و با زدودن رنگ همه تعلقات از او رنگ فطرت الهی‌اش ظاهر گردد.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ؛ [این است] نگارگری الهی و کیست خوش نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانیم. ۳۷۰

تربیت‌شده سیره پیامبر حر است و رنگ و بوی حق دارد. برترین انسان تربیت‌شده در مدرسه پیامبر - علی (علیه السلام) - بدین آزادی می‌خواند:

أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ الْأَمَّاظَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لَنَا نَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا؛ ۳۷۱ آیا آزاده‌ای نیست که این خرده طعام مانده در کام (دنیا) را بيفکند و برای آنان که در خور آنند وانهد؟ جان‌های شما را بهایی نیست جز بهشت جاودان پس مفروشیدش جز بدان.

→ احمد بن تیمیة، تحقیق و تعلیق موسی محمدعلی، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۵ هـ، ص ۱۷۰؛ و همچنین ابن حجر در *الذلی المنشورة* و ابن ربیع در *تمییز الطیب من الخبیث فیما یدور علی السنة الناس من الحدیث* و سخاوی در *المقاصد الحسنة* همین نظر را دارند. ر.ک: *كشف الخفاء و مزيل الالباس عما اشتهر من الاحاديث علی السنة الناس*، إسماعیل بن محمد العجلونی، اشرف علی طبعه و تصحیحه و التعلیق علیه أحمد القلاش، مكتبة التراث الإسلامي، الحلب، ج ۲، ص ۱۱۳؛ اما بسیاری از بزرگان اهل معرفت و حدیث این سخن را در آثار خود آورده و در معنایی که آیات شریف مربوط به فقر بدان اشاره دارد به کار برده‌اند. فقیه و عارف بی‌بدیل شیعه سید حیدر آملی در رساله‌ای اختصاصاً به این سخن و دو حدیث دیگر پرداخته و نام آن را «رسالة الفقر و تحقیق الفخر» نهاده است. همچنین محدث نوری رحمة الله علیه پس از آوردن حدیثی که این جزو آن است می‌نویسد: «وَرَوَاهُ الْعَالِمُ الْمُتَبَحِّرُ السَّيِّدُ حَيْدَرُ الْأَمَلِيِّ فِي كِتَابِ أَنْوَارِ الْحَقِيقَةِ وَ أَطْوَارِ الطَّرِيقَةِ وَ أَسْرَارِ الشَّرِيعَةِ قَالَ: وَ يَعْضُدُ ذَلِكَ كُلُّهُ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ». مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۳. در شرح و معنای آن ر.ک: بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۴ - ۳۰؛ الحیة، ج ۴، ص ۴۶۰ - ۴۳۸.

۳۶۹. الخصال، ج ۱، ص ۲۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۷۵.

۳۷۰. بقره/۱۳۸.

۳۷۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶؛ تنبیہ الخواطر، ج ۱، ص ۶۸؛ از امام کاظم (علیه السلام): تحف العقول، ص ۲۹۲.

اوصیای پیامبر تلاششان بر این بود که همهٔ مردمان را از اسارت‌ها آزاد کنند و به مقام حریت برسانند. حسین (علیه السلام) قیام کرد تا همگان را از بند و زنجیرهای جهالت و گمراهی برهاند و همگان را حرّ سازد: وَبَدَّلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ؛^{۲۷۲} او جان (خون قلب) خود را در راه تو داد تا بندگان را از جهالت و نادانی و سرگردانی در گمراهی برهاند.

حرّ بن یزید ریاحی به دعوت حسین بن علی (علیه السلام) پاسخ مثبت داد و حرّ شد. حرّ آن زمان که طوق بندگی غیر خدا را از گردن باز کرد حرّ شد.^{۲۷۳}

زمانی که اوضاع و احوال بر حسین (علیه السلام) تنگ شد حرّ خود را میان انتخابی سخت یافت. او که هرگز در هیچ میدانی نه‌راسیده بود، او که از دلاورترین مردم کوفه بود لرزه بر اندامش افتاد خود را در پرتگاه جهنّم می‌دید. مهاجر بن اوس که او را چنین یافت گفت: «من در کار تو در مانده‌ام تو را چه می‌شود؟ این چه حالی است که تو پیدا کرده‌ای، حال آن که دلاورترین افراد کوفه‌ای؟» حرّ پاسخ داد: «وَاللّٰهُ إِنِّي أَخِيرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَوَ اللّٰهُ لَا أَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئاً وَلَوْ قُطِعَتْ وَحَرِّقْتُ؛ به خدا سوگند خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می‌یابم و به خدا سوگند اگر چه پاره پاره شوم و بیکرم به آتش بسوزد جز راه بهشت را اختیار نخواهم کرد.» آن‌گاه به سوی امام حق رفت و از امام کفر و باطل جدا شد و با حالی زار تقاضای توبه کرد.

حسین (علیه السلام) فرمود: «نَعَمْ يَتُوبُ اللّٰهُ عَلَيْكَ؛ آری خدا توبهٔ تو را می‌پذیرد.»^{۲۷۴} و این چنین بود که حرّ، آزاده بودن، رفتن و به دوست پیوستن را انتخاب کرد. پس از آن که آتش جنگ شعله‌ور شد و جمعی کشته شدند حرّ حمله کرد و در پی نبردی سخت و قهرمانانه به شهادت رسید. حسین (علیه السلام) در باره‌اش فرمود: أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّكَ أُمُّكَ حُرّاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛^{۲۷۵} همچنان که مادرت تو را حرّ نامید، تو واقعاً در دنیا و آخرت حرّی.

حرّ این چنین آزاده گشت و آنان که در صف مقابل حسین (علیه السلام) ایستادند، خود را از تعهد الهی آزاد ساخته بودند و با نفس امارهٔ خویش پیمان بسته بودند از این رو خود را به بهایی اندک فروختند. آنان آزاد

۲۷۲. مفاتیح الجنان، ص ۸۵۶؛ مفتاح الجنات، ج ۲، ص ۳۷۰؛ [زیارت اربعین].

۲۷۳. تفاوت انسان حر و انسان اباحی آن است که اباحی همه چیز را بر خود مباح می‌شمارد و خود را از هر قید و بندی آزاد می‌انگارد، اما انسان حر از همه چیز جز خدا گسسته می‌شود.

۲۷۴. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۸ - ۴۲۷؛ الإرشاد، ص ۲۳۵؛ مقتل الخواری، ج ۲، ص ۱۰؛ اللّٰهوف علی قتلی الطفوف (آهی سوزان بر مزار شهیدان)، رضی الدین ابو القاسم علی بن موسی ابن طاووس، ترجمهٔ سید احمد فهری زنجانی، انتشارات جهان، تهران، ص ۱۰۳ - ۱۰۲؛ عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال، عبد الله بن نور الدین البحرانی الاصفهانی، الطبعة الأولى، مدرسة الامام المهدي، قم، ۱۴۰۷ هـ، ج ۱۷، ص ۱۶۸؛ مثير الا حزان فی احوال الأئمة الاثني عشر امناء الرحمن، شریف بن عبد الحسین بن محمد حسن صاحب الجواهر، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ هـ، ص ۶۹؛ نفس المهموم فی مصیبة سیدنا الحسین المظلوم، عباس بن محمد رضا القمی، تحقیق رضا استادی، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۴۰۵ هـ، ص ۲۵۵ - ۲۵۴؛ ادب الطّف أو شعراء الحسین (علیه السلام)، جواد شبر، دار المرتضی، بیروت، ۱۴۰۹ هـ، ج ۱، ص ۸۷.

۲۷۵. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۸۹؛ الأخبار الطوال، ص ۲۵۶؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۸؛ فتوح ابن أعمش، ج ۵، ص ۱۸۶؛ امالی الصدوق، ص ۱۳۶؛ الإرشاد، ص ۲۳۵؛ روضة الواعظین، ص ۲۰۵؛ مقتل الخواری، ج ۲، ص ۱۱؛ اللّٰهوف، ص ۱۰۴؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۵۸؛ مثير الا حزان، ص ۷۰؛ نفس المهموم، ص ۲۵۶؛ أدب الطّف، ج ۱، ص ۸۹ [با اندکی اختلاف در لفظ در برخی منابع].

بودن از خدا را به آزاد بودن در هوا و هوس خود ترجیح دادند و مسیر گمراهی را برگزیدند و دعوت حسین (علیه السلام) به آزاده بودن را پاسخ ندادند و به تربیت نبوی پشت کردند.

برای مطالعه آزاد

ویژگی های انسان حرّ

حرّیت چشمه های کمال را در آدمی می گشاید و اخلاق نیک و کرامت های انسانی را متجلی می سازد که به برخی از آن اشاره می شود.

خوشرویی و گشاده رویی

خوشرویی و گشاده رویی از ویژگی های انسان آزاده است چنان که در سخنان امیر بیان علی (علیه السلام) آمده است:

الطَّلَاقَةُ شِيْمَةُ الْحُرِّ؛^{۲۷۶} گشاده رویی صفت و راه و رسم انسان آزاده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نمونه جامع حرّیت چنین بود:

كَانَ عَظِيمَ الْخُلُقِ، لَيِّنَ الْجَانِبِ؛^{۲۷۷} خویی پسندیده داشت و خوش برخورد و ملایم بود.
كَانَ أَكْثَرَهُمْ تَبَسُّمًا وَأَطْلَقَهُمْ وَجْهًا وَأَحْسَنَهُمْ بَشَرًا؛^{۲۷۸} متبسم ترین مردم و گشاده روترین و خوشروترین آنان بود.

امام حسین (علیه السلام) گوید: از پدرم امیر مؤمنان (علیه السلام) در باره سیره پیامبر با همنشینانش پرسش کردم، فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دَائِمَ الْبُشْرِ سَهْلَ الْخُلُقِ لَيِّنَ الْجَانِبِ لَيْسَ بِفَطٍّ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا صَخَّابٍ وَلَا فَحَّاشٍ وَلَا عِيَّابٍ وَلَا مَدَّاحٍ.^{۲۷۹}

۲۷۶. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۹.

۲۷۷. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲۷۸. فضائل الخمسه، ج ۱، ص ۱۶۰؛ نیز ر. ک: الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۸؛ تهذيب الكمال، ج ۱، ص ۲۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷.

۲۷۹. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۴۲۴ [بدون «وَلَا مَدَّاحٍ»]؛ السّمائل النبویة، ص ۱۷۱؛ [به جای «وَلَا مَدَّاحٍ» «وَلَا مُشَاحٍ» آمده است]؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۸۹؛ أخلاق النبی و آدابہ، ص ۲۵؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۸؛ معانی الأخبار، ص ۸۳؛ دلائل النبوة أبي نعيم الاصبهاني، ج ۲، ص ۶۳۱؛ [به جای «وَلَا مَدَّاحٍ» «وَلَا مَزَّاحٍ» آمده است]؛ دلائل النبوة البيهقي، ج ۱، ص ۲۹۱؛ [به جای «وَلَا مَدَّاحٍ» «وَلَا مَزَّاحٍ» آمده است]؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۲۰۷ - ۲۰۶؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۷۹؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۷۰؛ [با قدری اختلاف]؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۱۶۰ - ۱۵۹؛ کتاب الحدائق، ج ۱، ص ۲۶۳؛ اسد الغابة، ج ۱، ص ۳۳؛ نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۸؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۴۱۶؛ تهذيب الكمال، ج ۱، ص ۲۱۹؛ تاریخ الذهبی، ج ۱، ص ۴۴۸؛ [به جای «وَلَا مَدَّاحٍ» «وَلَا مَزَّاحٍ» آمده است]؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۲۹ - ۲۸؛ شمائل الرسول، ص ۶۸؛ سيرة ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۰۳؛ [به جای «وَلَا مَدَّاحٍ» «وَلَا مَزَّاحٍ» آمده است]؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۷۵؛ [به جای «وَلَا مَدَّاحٍ» «وَلَا مَزَّاحٍ» آمده است]؛ المحجّة البيضاء، ج ۴، ص ۱۶۱.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیوسته خوشرو و خوش خوی و خوش برخورد و ملایم بود، خشن، درشتخو، سبکسر، فحاش، عیبجو و مداح نبود.

ابن قتیبه دینوری می نویسد:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) - وَلَنَا فِيهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ - يَمْزَحُ وَلَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا.^{۲۸۰}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) - که [ویژگی‌ها و روش] او نمونه و سرمشق نیکو و پسندیده‌ای برای ما است - مزاح می کرد و جز سخن حق چیزی نمی گفت.

آن حضرت خود می فرمود: «إِنِّي لَأَمْزَحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا»؛^{۲۸۱} من مزاح می کنم و جز سخن حق نمی گویم.

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا مرا سفارش و نصیحتی کن. پیامبر فرمود: «إِلْقِ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسِطٍ»؛^{۲۸۲} برادرت را با چهره گشاده ملاقات کن.

همچنین فضیل از امام باقر (علیه السلام) یا از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:

صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ وَحُسْنُ الْبُشْرِ يَكْسِبَانِ الْمَحَبَّةَ وَيُدْخِلَانِ الْجَنَّةَ وَالْبُخْلُ وَعَبُوسُ الْوَجْهِ يُبْعِدَانِ مِنَ اللَّهِ وَيُدْخِلَانِ النَّارَ.^{۲۸۳}

احسان‌های نیکو و خوشرویی، جلب محبت می کند و سبب ورود به بهشت می شود و بخل و ترشرویی موجب دوری از خدا و ورود در آتش می شود.

آزاده از خشونت و درشتخویی و ترشرویی آزاد است و به اخلاق نیکو آراسته است، فروتن و خوشروی و خوشخوی است. اصحاب امام صادق (علیه السلام) از آن حضرت پرسیدند که اندازه حسن خلق چیست؟ فرمود: «تَلِينُ جَنَاحِكَ وَتَطْيِيبُ كَلَامِكَ وَتَلَقَّى أَخَاكَ بِبُشْرٍ حَسَنٍ»؛^{۲۸۴} خوش برخورد و ملایم باشی و خوش سخن باشی و با برادرت با خوشرویی برخورد کنی.

حیا و عفت

حیا و عفت از ویژگی‌های بارز مؤمنان و آزادگان است که بهترین ملاک تشخیص ایمان و حریت است. از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) وارد شده است:

۲۸۰. أدب الکاتب، ص ۱۱؛ نیز ر.ک: سنن الترمذی، ج ۴، ص ۳۱۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲۸۱. أخلاق النبی و آدابه، ص ۷۸؛ عمل الیوم و اللیلة، سلوک النبی (صلی الله علیه وآله) مع ربّه، أبو بکر أحمد بن محمد بن اسحاق (ابن السنّی)، تحقیق عبد القادر أحمد عطاء، الطبعة الأولى، دار ابن زیدون، بیروت، ۱۴۰۷ هـ ص ۱۴۴؛ بستان العارفین، نصر بن محمد بن ابراهیم السمرقندی، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۶ هـ ص ۶۴؛ کتاب الجامع فی السنن و الآداب و المغازی و التاریخ، أبو محمد عبد الله بن أبی زید القیروانی، تحقیق محمد أبو الاجفان، عثمان بطّیخ، الطبعة الثالثة، مؤسسة الرسالة، بیروت، المكتبة العتیقة، تونس، ۱۴۰۶ هـ ص ۱۷۰؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۷۸؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۱؛ الفردوس بمأثور الخطاب، أبو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی، تحقیق السعید بن بسیونی زغلول، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۶ هـ ج ۱، ص ۵۶؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۸۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۰۲.

۲۸۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۳؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۱۲.

۲۸۳. همان.

۲۸۴. همان.

إِنَّ الْحَيَاءَ وَالْعِفَّةَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ وَإِنَّهُمَا لَسَجِيَّةُ الْأَحْرَارِ؛^{۲۸۵} همانا حیا و پاکدامنی از ویژگی‌های ایمان و خوی آزادگان است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که ایمان و آزادگی را در والاترین مرتبه داشت حیا و پاکدامنی را نیز در بیش‌ترین اندازه داشت. امام صادق (علیه السلام) در خطبه‌ای که احوال و صفات پیامبر و ائمه را بیان کرده است، در باره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: «شِيمَتُهُ الْحَيَاءُ»؛^{۲۸۶} حیا صفت و راه و رسم پیامبر بود.

دین و ایمان بدون حیا معنا ندارد و میزان تعهد دینی و پیوند با ایمان به میزان حیای آگاهانه است که چون حیا برود چیزی برای انسان باقی نمی‌ماند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده است:

الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ فَلَبَّاسُهُ الْحَيَاءُ؛^{۲۸۷} اسلام برهنه است و پوشش آن حیا است.

قِلَّةُ الْحَيَاءِ كُفْرٌ؛^{۲۸۸} کمبود حیا نشانه کفر است.

آن‌گاه که حیا نباشد همه کار مجاز می‌شود زیرا انسان آزاد از خدا و اباحی مذهب هیچ قید و بندی بر خود نمی‌بیند مگر آنچه حافظ منافع دنیوی و تعلقات نفسانی اوست. ابن مسعود گوید: آخرین سخنی که از سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) حفظ گردیده است این سخن است که فرمود: «إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ»؛^{۲۸۹} چون حیا نداشتی پس هرچه خواهی انجام ده.

آن که حیا ندارد هر کاری را بر خود روا می‌دارد و این همان آزاد شدن از قیود الهی و اسارت در بند امیال نفسانی است و این بدترین درد برای فرد و جامعه است که بی‌حیایی دردی بی‌درمان است.

همه تلاش پیشوایان حق آن بود که مردمان را به کمالات الهی و صفات عالی انسانی برسانند و حیا و پاکدامنی از برترین کمالات و صفات است. عاقل آن است که خود را به زینت حیا آراسته کند و هرچه عقل فزونی یابد حیا افزون شود. از امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شده است: «أَعْقَلَ النَّاسِ أَحْيَاهُمْ»؛^{۲۹۰} عاقل‌ترین مردمان با حیاترین آن‌ها است.

هرچه حیای کسی بیش‌تر باشد از کمال عقلی و ایمان قلبی بیش‌تری برخوردار است. از امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شده است: «كَثْرَةُ حَيَاءِ الرَّجُلِ دَلِيلُ إِيْمَانِهِ»؛^{۲۹۱} فزونی حیای انسان نشانه ایمان او است.

به سبب حیا است که انسان خود را حفظ می‌کند و به پستی و گناه تن در نمی‌دهد:

۲۸۵. غرر/الحکم، ج ۱، ص ۲۳۳.

۲۸۶. الکافی، ج ۱، ص ۴۴۴؛ بحار/الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۶۹.

۲۸۷. الکافی، ج ۲، ص ۴۶؛ مالی/الصدوق، ص ۲۲۱؛ أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، المواعظ، ترجمه عزیزالله عطاردی، انتشارات مرتضوی، ص ۲۹.

۲۸۸. عیون/الأخبار، ج ۱، ص ۲۷۸؛ أدب الدنيا والدين، ص ۲۴۹؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۲۴.

۲۸۹. عیون/الأخبار، ج ۱، ص ۲۷۹؛ أدب الدنيا والدين، ص ۲۴۸ - ۲۴۷؛ در مصباح الشریعة، ص ۱۸۹ بدین صورت آمده است: «إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ».

۲۹۰. غرر/الحکم، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲۹۱. همان، ج ۲، ص ۱۰۱.

الْحَيَاءُ مِنَ اللَّهِ يَمْحُو كَثِيرًا مِّنَ الْخَطَايَا؛^{۲۹۲} حیا از خدا بسیاری از گناهان را از بین می‌برد. آن که حیا را زیرپا می‌گذارد پوشش انسانی از تن به در می‌کند و جامه ناراستی در بر می‌کند که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ فَلَا خَيْرَ فِيهِ»؛^{۲۹۳} آن که حیا ندارد خیری در او نیست. این حقیقت بدان سبب است که حیا تقید در برابر حق است و هرچه عظمت حق بیش‌تر ادراک شود حیا بیش‌تر جلوه می‌کند و منشأ نیکی می‌گردد.

آن که از حیا برخوردار است از پاکدامنی بهره‌مند است. حیای در اندیشه پاکی اندیشه را سبب می‌شود و حیای در گفتار موجب پاکی گفتار است و حیای در کردار پاکی کردار می‌آورد. حیا و عفت چنان در پیوند با یکدیگرند که گویا دو روی یک سکه‌اند، دوشادوش یکدیگرند و از هم جدایی‌ناپذیراند و در واقع پاکدامنی ثمره و میوه حیا است. در سخنان نورانی علی (علیه السلام) در این باره چنین آمده است:

ثَمَرَةُ الْحَيَاءِ الْعِفَّةُ؛^{۲۹۴} ثمره حیا عفت است.

الْعَفَافُ يَصُونُ النَّفْسَ وَيَنْزِهَا عَنِ الدُّنْيَا؛^{۲۹۵} پاکدامنی انسان را از گناه باز می‌دارد و از زشتی‌ها و پستی‌ها پاکیزه می‌سازد.

پس رسول حق به درستی فرمود که: «الْحَيَاءُ نِظَامُ الْإِيمَانِ»؛^{۲۹۶} حیا نظام ایمان است.

بنا بر این هر که به حیا دست یابد به همه ایمان دست می‌یابد و به کمالات الهی و صفات عالی انسانی متصف می‌شود که سیره نبوی بدان می‌خواند.

کینه نداشتن و فریب ندادن

آن که به حریت می‌رسد از تنگی‌های درون، کینه و فریب می‌رهد و به پاکی و راستی می‌رسد. از امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شده است:

الْحُرِّيَّةُ مَنْزَهَةٌ مِنَ الْغِلِّ وَالْمَكْرِ؛^{۲۹۷} آزادگی از کینه و فریب پاک و منزّه است.

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) که کمال حریت را داشت از هر کینه و فریبی آزاد بود. از عایشه نقل شده است که در توصیف پیامبر گفت:

مَا لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مُسْلِمًا مِنْ لَعْنَةٍ تُذَكَّرُ وَلَا انْتَقَمَ لِنَفْسِهِ شَيْئًا يُؤْتَى إِلَيْهِ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَاتُ اللَّهِ وَلَا ضَرْبَ بَيْدَةٍ شَيْئًا قَطُّ إِلَّا أَنْ يُضْرَبَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا سِئْلَ شَيْئًا قَطُّ فَمَنْعَهُ إِلَّا أَنْ يُسْأَلَ مَائِمًا فَإِنَّهُ كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ.^{۲۹۸}

۲۹۲. همان، ج ۱، ص ۷۷.

۲۹۳. همان، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲۹۴. همان، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲۹۵. همان، ص ۱۰۴.

۲۹۶. المجازات النبویة، أبو الحسن محمد بن الحسين الموسوي (الشریف الرضی)، شرح و تحقیق طه محمد الزيتي، دار الأضواء، بیروت، ۱۴۰۶ هـ، ص ۱۰۱.

۲۹۷. غرر الحکم، ج ۱، ص ۷۳.

۲۹۸. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۶۷؛ صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۸۳.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هرگز مسلمانی را لعنت نکرد و هیچ‌گاه در امور شخصی از کسی انتقام‌جویی نکرد مگر در آن اموری که حرمت‌های الهی دریده می‌شد و هرگز کسی را نزد مگر در راه خدا [و جهاد در راه او] و آنچه از او می‌خواستند در صورتی که حرام نبود، آن را برآورده می‌کرد ولی در کارهای حرام از همه بیش‌تر اجتناب می‌کرد.

پیامبر بزرگوار اسلام در امور شخصی خود هیچ‌کینه‌ای از کسی در دل نداشت و همه آن زجرها و تهمت‌ها و بدی‌ها را ندیده گرفت. آن حضرت بسط محض بود و هیچ قبضی در وجودش راه نداشت فقط برای حفظ حرمت الهی بود که غضبناک می‌شد. بخشش و گذشت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تا آن جا بود که در آنچه جزو حدود الله نبود و در کلیه اموری که برای آن‌ها در شرع حد معین نشده بود گذشت می‌کرد.^{۲۹۹} آن حضرت خدایین بود، نه خودبین تا در راه هدایت مردم برای خود خشم گیرد و کینه ورزد. مدرسه پیامبر به خدایینی می‌خواند و هر که از این مدرسه بهره‌مند شد از خودبینی آزاد شد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنان آزاده بود که راه خود را جز با قدم صدق طی نکرد و از هرگونه مکر سیئ^{۳۰۰} آزاد بود و می‌فرمود:

مَنْ كَانَ مُسْلِمًا فَلَا يَمْكُرُ وَلَا يَخْدَعُ فَإِنِّي سَمِعْتُ جِبْرِيلَ (عليه السلام) يَقُولُ: إِنَّ الْمَكْرَ
وَالْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ.^{۳۰۱}

آن که مسلمان است مکر و فریبکاری نمی‌کند که از جبرئیل (علیه السلام) شنیدم که می‌گفت: مکر و فریب در آتشند.

این ویژگی‌ها که برشمرده شد و همه کمالاتی که در سایه حریت برای انسان فراهم می‌شود ریشه در عبودیتی دارد که حریت زائیده آن است و دعوت همه انبیا به عبودیت بوده است تا باطن آن که آزادی و ربوبیت است، ظهور یابد. همانا موجد و مبقیه حریت عبودیت است.

برای سیر به سوی این مرتبه راهی جز گشودن همه بندها و رفع تمام موانع نیست و هر که خواهان چنین حریتی است، باید به راهی رود که نمونه کامل حریت راهبر آن است.

موانع حریت

در این مسیر موانعی بسیار سد راه است: دنیا و جلوه‌های ظاهری، اها و امیال بشری، جهالت و نادانی آدمی، کند و زنجیرهای اجتماعی، دلبستگی‌ها و وابستگی‌های مالی و صفات و خصوصیات نفسانی و سطحی‌نگری و قشری‌گرایی و ظاهربینی. خدای متعال همه مردم را حرّ آفریده است و آدمیان خود به دست

۲۹۹. «مَا أَتَى فِي غَيْرِ حَدِّ إِلَّا عَفَا عَنْهُ.» الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳۰۰. «مکر سیئ» (نیرنگ بد) در اسلام به شدت نفی و انکار شده است و مکاران نکوهش شده‌اند.

وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ؛ و کسانی که با حيله و مکر کارهای بد می‌کنند عذابی سخت خواهند داشت و نیرنگشان خود تباه می‌گردد؛ فاطر/ ۱۰.

وَمَكْرُ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ؛ و نیرنگ زشت بود و نیرنگ زشت جز [دامن] صاحبش را نگیرد. فاطر/ ۴۳.

۳۰۱. مالی/الصدوق، ص ۲۲۳؛ عیون/اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۴؛ نیز ر. ک: المراسیل، أبو داود سلیمان بن الأشعث السجستانی، تحقیق شعیب الارناؤوط، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۸ هـ، ص ۱۵۹؛ ربیع/الأبرار، ج ۴، ص ۲۶۹؛ المستطرف، ج ۱، ص ۲۹۹؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۷۰.

خویش طوق بندگی غیر برگردن می‌نهند و گوهر حریت را بی‌بها می‌کنند و کرامت خویش زیر پا می‌گذارند و به خواری در برابر مخلوق تن می‌دهند. علی (علیه السلام) در این باره فرموده است:

وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛^{۳۰۲} بنده دیگری مباش در حالی که خداوند تو را حرّ آفریده است.

انسان به دست خود خواسته یا ناخواسته به سبب انواع وابستگی‌ها و تعلقات از خویش سلب آزادی می‌کند و هرچه میزان وابستگی و تعلّقش بیش‌تر باشد، بندهای اسارتش محکم‌تر است. ریشه همه بندگی‌ها و اسارت‌ها و خواری‌ها، بندگی نفس و شهوات و دنیا است. تا بندهای حرص و ترس و طمع گشوده نشود آدمی روی آزادی به خود نمی‌بیند و از گوهر آزادی الهی بهره‌مند نمی‌شود. از قول امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شده است:

لَا يَسْتَرْفِقُكَ الطَّمَعُ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛^{۳۰۳} مبادا طمع تو را بنده خویش سازد که خداوند تو را آزاد آفریده است.

تا انسان چشمش به دست غیر خداست و دلش در هراس از غیر خدا است و فکرش مشغول به غیر خدا است در اسارت است و اگر حریت در میان نباشد همه چیز وبال آدمی است، حتی علم و معرفت فارغ از حریت جز حجابی غلیظ نخواهد بود. امام خمینی در باره این غل و زنجیر اساسی که بر دست و پای بسیاری بسته شده است و رهایی از آن سخت دشوار است می‌فرماید:

هر علمی را که یافته است ادراک کرده و خوانده است، همه کمالات را هم منحصر به آن می‌داند. فقیه خیال می‌کند غیر فقه چیز دیگری در عالم نیست، عارف هم خیال می‌کند غیر از عرفان چیزی نیست، فیلسوف هم خیال می‌کند غیر از فلسفه چیزی نیست، مهندس هم خیال می‌کند غیر از هندسه چیزی نیست و این به خاطر این است که علم را فقط عبارت از آن می‌داند که با مشاهده و تجربه و امثال آن باشد. این را علم می‌داند و مابقی را دیگر علم نمی‌داند. این حجاب بزرگی است برای همه. حجاب‌های زیادی هست که غلیظ‌تر از همه همین حجاب علم است، یعنی آن چیزی که باید به وسیله آن راه پیدا کند، همان مانع بشود. علمی که باید انسان را هدایت کند، مانع از هدایت بشود. و علم‌های رسمی همه همین‌طورند که انسان را از آنچه باید باشد محجوب می‌کنند، خودخواهی می‌آورند. وقتی علم در یک قلب غیر مهذب وارد بشود انسان را به عقب می‌برد. هر چه انباشت زیاده‌تر باشد، مصائبش زیاده‌تر است. وقتی یک زمین شوره‌زار [یا] سنگلاخ باشد هرچه در آن تخم بکارند نتیجه نمی‌دهد. یک زمین شوره‌زار یک قلب محجوب و غیر مهذب، قلبی که از اسم خدا هم می‌ترسد [بی‌حاصل است]. بعضی از مسائل فلسفی با این که فلسفه یک علم رسمی است، طوری رم می‌کنند که خیال می‌کنند ماری است، فیلسوف هم از عرفان این طور رم می‌کند، عارف هم همین‌طور از بالاتر. همه علوم رسمی سر به سر قیل است و قال.^{۳۰۴}

۳۰۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱؛ ربیع‌الابرار، ج ۱، ص ۴۰۷؛ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۷۲.

۳۰۳. غرر الحکم، ج ۲، ص ۳۲۹.

۳۰۴. تفسیر سورة حمد، امام خمینی (ره)، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ص ۶۹.

بدین ترتیب بهترین راه نجات پیروی از سیرهٔ پیامبری است که حریت را معنا بخشید و تأسی به او ضامن آزادی این جهانی و رستگاری آن جهانی است.

۵. اصل استقلال

جایگاه استقلال و حقیقت آن

استقلال به معنای ضابط امر خویش بودن و به خودی خود به کاری بر ایستادن است^{۳۰۵} به معنای تکیه نکردن به غیر و روی پای خود راست و استوار ایستادن است: «مُسْتَوًى عَلَى سَوْقِهِ».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نمونهٔ کامل انسان مستقل بود: راست و استوار ایستاده بر پای خویش و فقط متکی به خدا، بدون وابستگی به غیر. آن حضرت نمونهٔ اعلائی «مُسْتَوًى عَلَى سَوْقِهِ» بود؛ استقلالی که ناشی از وابستگی به خداوند است.

استقلال حقیقی در تکیه به حق و گسستن از غیر خدا است و تا انسان به خدا روی نکند و چشم امید از غیر نبندد، حقیقت استقلال را در نمی‌یابد. خداوند پیروان حقیقی پیامبر را مردمانی مستقل معرفی می‌کند که استقلال آنان نتیجهٔ بندگی حق و طلب فضل و خشنودی خدا است. پیروان پیامبر بر کافران سرسخت و سازش‌ناپذیر و در میان خود مهربان و ملایمند.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا؛ محمد [صلی الله علیه و آله] پیامبر خدا است و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می‌بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند^{۳۰۶}.

چنین انسان‌هایی به حقیقت استقلال دست می‌یابند زیرا تا انسان جز خدا را گردن می‌نهد و به جز او چشم امید دارد وابسته است.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در رفتار و کردار خود مسلمانان را متوجه این اصل با ارزش در زندگی انسان‌ها می‌کرد و عملاً شخصیت مستقل را در آنان احیا می‌کرد. سیرهٔ تربیتی آن حضرت در این جهت بود، یعنی تربیت انسانی که وابستگی به خود و غیر خود نداشته باشد تا مستقل گردد، زیرا ریشه و منشأ همهٔ وابستگی‌ها، وابستگی به خود است و استقلال فردی و نیز استقلال ملی^{۳۰۷} جز در سایهٔ این گونه تربیت حاصل نمی‌شود. آن که نمی‌تواند بر خود فرمان براند قطعاً فرمان‌پذیر غیر می‌شود.

۳۰۵. فرهنگ معین، ج ۱، ص ۲۵۶.

۳۰۶. فتح / ۲۹.

۳۰۷. «استقلال ملی» به معنای صاحب اختیاری و آزادی کامل یک کشور (دولت و ملت) در امور سیاسی و اقتصادی، بدون اعمال نفوذ خارجی (ظاهراً و باطناً) است. فرهنگ معین، ج ۱، ص ۲۵۷ - ۲۵۶.

سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سیره استقلالی بود و آن حضرت در روش و منش خود آن را می‌آموخت. استقلال رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ریشه در زهد آن حضرت داشت،^{۳۰۸} زیرا انسان روی کرده به دنیا و علاقه‌مند و وابسته به آن نمی‌تواند مستقل باشد.

مادام که این وابستگی در انسان حاصل نشود استقلال معنی نخواهد یافت. انسانی که مرعوب و مجذوب دنیا و مافیها است نمی‌تواند مستقل باشد.

انسان از همه اسمای الهی بهره دارد و می‌تواند مظهر همه اسمای جمال و جلال شود و اگر اسم حق در کسی محقق شود، دیگر در برابر باطل هیچ کرنشی نخواهد داشت و به هیچ وجه تغییر و تغیر در او راه نمی‌یابد، استقلال پیامبران و اولیای خدا از چنین مرتبه‌ای برخوردار بوده است.

برای مطالعه آزاد

استقلال پیامبران

پیام‌آوران الهی چشم از غیر خدا بر گرفتند و جز به خدا تکیه نکردند و از همین رو با استقلال پیش رفتند. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که لقمان حکیم در وصایای خود به فرزندش راز رشد و تعالی پیامبران و راست‌کرداران را در همین معرفی می‌کند:

فَإِنَّمَا بَلَغَ الْأَنْبِيَاءُ وَالصِّدِّيقُونَ مَا بَلَغُوا بِقَطْعِ طَمَعِهِمْ؛^{۳۰۹} به درستی که پیامبران و راست‌کرداران به آنچه دست یافتند جز به سبب قطع طمعشان نبود.

آنان میل به ماندن و ترس از رفتن را از دل بیرون کردند و تنها بر سر خوان حق نشستند و منت غیر او را از گردن برداشتند و بندگی دیگری را در بندگی او دخیل نساختند و به استقلال او مستقل شدند که همه عالم وابسته به او است و استقلالی در عالم نیست.

قرآن کریم سیره استقلالی پیامبران بزرگ را چنین تصویر می‌کند: سخن حضرت نوح (علیه السلام) با قومش این بود:

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ من برای شما فرستاده‌ای در خور اعتمادم از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم، اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست.^{۳۱۰}

چون حضرت هود (علیه السلام) برای نجات مردمان به پا خاست عیناً همین سخن را به قوم خود فرمود^{۳۱۱} و آن‌گاه که حضرت صالح (علیه السلام) برای رستگاری مردمان دعوت را آغاز کرد عیناً همین سخن تکرار شد^{۳۱۲} و زمانی که حضرت لوط (علیه السلام) به رسالت بر انگيخته شد عیناً همین سخن را

۳۰۸. ر.ک: نهج/البلاغه، خطبه ۱۶۰.

۳۰۹. بحار/الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۲۰.

۳۱۰. شعراء/ ۱۰۹ - ۱۰۷.

۳۱۱. شعراء/ ۱۲۷ - ۱۲۵.

۳۱۲. شعراء/ ۱۴۵ - ۱۴۳.

فرمود^{۳۱۳} و وقتی حضرت شعیب (علیه السلام) برای هدایت مردمان فرستاده شد باز عیناً همین سخن تکرار شد.^{۳۱۴}

آنان نشان دادند که بنده خالص پروردگار جهانیاوند و فقط او را می‌بینند و به او تکیه دارند و از همین رو پروردگار جهانیاوند تمام امور آنان را کفایت کرد. وعده خداوند این است که هر که به استقلال او مستقل شود خود، امور دنیا و آخرتش را کفایت کند.

پیامبران می‌آموزند که انسان با تکیه به خدا محکم می‌شود، روی پای خود می‌ایستد و به استقلال حقیقی می‌رسد؛ می‌آموزند که با ترک غیر و آزاد شدن از همه تعینات می‌توان مظهر همه اسماء و صفات خدا شد و شایسته جانشینی او گردید.

تا انسان نظرش به غیر است، روی پای خود نخواهد ایستاد^{۳۱۵} و مادام که انسان اتکای به غیر را از سر جهالت یا خیانت توجیه شرعی یا سیاسی می‌کند، بوی استقلال را نیز استشمام نخواهد کرد.^{۳۱۶}

همه پیامبران و فرستادگان الهی و جانشینان ایشان و بندگان صالح خدا نظر به غیر نداشتند و برای آن که استقلال خود را حفظ کنند کار می‌کردند و از دسترنج خود زندگی می‌کردند.

حضرت سلیمان بن داوود (علیه السلام) با آن زمامداری و قدرت و کشورداری، لباس ساده موین می‌پوشید و چون شب فرا می‌رسید دست‌ها را [از سر ادب] به گردن می‌بست و تا صبح به نماز و گریه مشغول بود و خرج خویش را از فروش زنبیل‌هایی که خود می‌بافت، تأمین می‌کرد.^{۳۱۷}

استقلال پیامبران ریشه در پارسایی و بندگی ایشان داشت. آنان ساده می‌زیستند و از دسترنج خود می‌خوردند تا ضابط امر خویش باشند و چشم به دیگری نداشته باشند و پیروان خود را می‌آموختند که به خود متکی باشند. زمانی حواریون عیسی (علیه السلام) از وی پرسیدند که ای روح خدا کدام یک از ما برتریم؟ فرمود: «أَفْضَلُ مِنْكُمْ مَنْ يَعْمَلُ بِيَدِهِ وَيَأْكُلُ مِنْ كَسْبِهِ»؛^{۳۱۸} برترین شما آن است که با دست خود کار کند و از حاصل دسترنج خود بخورد.

راه و رسم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بهترین نمونه و سرمشق است تا مسلمانان بدو دل بندند و پای بر جای پای او گذارند و روی پای خود بایستند و به استقلال حقیقی دست یابند.

۳۱۳. شعراء/ ۱۶۴ - ۱۶۲.

۳۱۴. شعراء/ ۱۸۰ - ۱۷۸.

۳۱۵. ر. ک: سرگذشت‌های ویژه/ از زندگی/ امام خمینی، به قلم جمعی از فضلا و یاران امام، جمع‌آوری و تنظیم م. وجدانی، چاپ اول، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۶۳ ه. ش، ج ۲، ص ۱۵ - ۱۴.

۳۱۶. ر. ک: شذرات/ المعارف، محمد علی شاه‌آبادی، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰ ه. ش، ص ۱۷ - ۱۶.

۳۱۷. «وَأَمَّا سُلَيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ كَانَ - مَعَ مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْمُلْكِ - يَلْبِسُ الشَّعْرَ وَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ شَدَّ يَدَيْهِ إِلَى عُنُقِهِ فَلَا يَزَالُ قَائِمًا حَتَّى يَصْبِحَ بِأَكْبَا وَكَانَ قُوَّتُهُ مِنْ سَفَائِكَ الْخُوصِ يَعْمَلُهَا بِيَدِهِ»/ ارشاد/ القلوب، ج ۱، ص ۱۵۷.

۳۱۸. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۴۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۳.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کارهای شخصی خود را به دیگران وا نمی گذاشت و خود انجام می داد. آنچه را که خود می توانست انجام دهد به دیگران واگذار نمی کرد و به هیچ وجه سربرار دیگران نبود. آن حضرت تربیت استقلالی را با رفتار و زندگی خود می آموخت. سیره نویسان در وصف پیامبر نوشته اند: «كَانَ يَخِيطُ ثَوْبَهُ وَيَخْصِفُ نَعْلَهُ وَكَانَ أَكْثَرَ عَمَلِهِ فِي بَيْتِهِ الْخِيَاطَةَ»؛^{۳۱۹} رسول خدا (صلی الله علیه وآله) لباس خود را می دوخت و پای افزار خویش را پینه می زد و بیش ترین کاری که در خانه انجام می داد دوزندگی بود.

از عایشه سؤال شد که پیامبر در خانه چه می کرد؟ گفت:

[كَانَ يُفْلِي ثَوْبَهُ وَيَحْلِبُ شَاتَهُ وَيَخْدُمُ نَفْسَهُ؛^{۳۲۰} لباس خود را پاکیزه می کرد و گوسفندش را می دوشید و کارهای خود را انجام می داد.

در همین باره از عایشه نقل شده است که گفت:

كَانَ فِي بَيْتِهِ فِي مِهْنَةِ أَهْلِهِ يُفْلِي ثَوْبَهُ وَيَحْلِبُ شَاتَهُ وَيَرْقَعُ ثَوْبَهُ وَيَخْصِفُ نَعْلَهُ وَيَخْدُمُ نَفْسَهُ وَيَقُمُ الْبَيْتَ وَيَعْقِلُ الْبَعِيرَ وَيَعْلِفُ نَاصِحَهُ وَيَأْكُلُ مَعَ الْخَادِمِ وَيَعَجِّنُ مَعَهُ وَيَحْمِلُ بِضَاعَتَهُ مِنَ السُّوقِ.^{۳۲۱}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در سرای خود در خدمت خانواده اش بود، لباس خود را پاکیزه می کرد، گوسفندش را می دوشید، جامه خود را وصله می کرد، پای افزار خویش را پینه می زد، خانه را جارو می کرد، شتر را می بست و شتر آبکش را علوفه می داد، با خدمتکارش غذا می خورد و با او آرد خمیر می کرد و کالای خویش را از بازار خود حمل می کرد.

راه و رسم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این بود که تا حد ممکن کارهای خویش را خود انجام دهد و به دیگران تکیه نکند. نوشته اند آن حضرت در سفری با اصحاب و یاران خود بود، در جایی که آب بود توقف کردند تا آماده نماز شوند. پیامبر که به سوی آب می رفت بدون آن که به کسی چیزی بگوید به سوی شتر خویش بازگشت. اصحاب که متوجه بازگشت وی شدند پرسیدند: «چه می خواهید؟» فرمود: «می خواهم زانوی شتر خویش را ببندم.» گفتند: «اجازه دهید ما این کار را برایتان انجام دهیم.» فرمود:

۳۱۹. ربیع الآخر، ج ۳، ص ۲۰۵؛ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۴۲؛ همین معنی از عایشه در پاسخ این پرسش که پیامبر در خانه چه می کرد وارد شده است. ر. ک: الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۶۶؛ کتاب الزهد، ص ۱۵؛ الادب المفرد، ص ۱۹۰؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۰۸؛ اصلاح المال، أبو بکر عبد الله بن محمد المعروف بابن أبي الدنيا، تحقيق و دراسة مصطفى مفلح القضاة، دار النشر للجامعات المصرية، ۱۴۱۰ هـ، ص ۲۱۰؛ مسند أبي يعلى الموصلي، أبو يعلى احمد بن علي بن المثنى التميمي الموصلي، حققه و خرّج أحاديثه حسين سليم اسد، الطبعة الثانية، دار المأمون للتراث، دمشق، ۱۴۱۰ هـ، ج ۸، ص ۱۱۷، ۲۸۸؛ اخلاق النبي وآدابه، ص ۲۳ - ۲۲؛ دلائل النبوة البيهقي، ج ۱، ص ۳۲۹ - ۳۲۸؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۲، ص ۲۲۱؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۳۶ - ۴۳۵؛ الاحسان بترتيب صحيح ابن حبان، ج ۸، ص ۱۱۹؛ تهذيب الكمال، ج ۱، ص ۲۳۱؛ تاريخ الذهبي، ج ۱، ص ۴۵۹؛ سيرة ابن كثير، ج ۲، ص ۶۱۴؛ شمائل الرسول، ص ۹۲؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۳۸۷.

۳۲۰. مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۵۶؛ دلائل النبوة البيهقي، ج ۱، ص ۳۲۸؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۲، ص ۲۲۱؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۳۵؛ تاريخ الذهبي، ج ۱، ص ۴۵۹؛ شمائل الرسول، ص ۹۳.

۳۲۱. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۷۱.

لَا يَسْتَعِينُ أَحَدُكُمْ بِالنَّاسِ وَلَوْ فِي قَضْمَةٍ مِنْ سِوَاكَ^{۳۲۲} هرگز در کارهای خود از دیگران کمک نخواهید [و به دیگران تکیه نکنید] اگر چه برای قطعه‌ای چوب مسواک باشد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تأکید می‌کرد که پیروانش روی پای خود بایستند و از سربار بودن بیرهیزند و از دسترنج خود بزنند. می‌فرمود: «كُلُّوا مِنْ كَدِّ أَيْدِيكُمْ»^{۳۲۳} از دسترنج خود بخورید.

از ابن عباس نقل شده است که وقتی کسی مورد علاقه پیامبر قرار می‌گرفت، حضرت سؤال می‌کرد که آیا او شغل و حرفه‌ای دارد؟ و اگر می‌گفتند خیر، می‌فرمود: «از چشمم افتاد.» و در پاسخ به این پرسش که چرا آن فرد از چشم شما افتاد؟ می‌فرمود: «لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ حِرْفَةٌ يَعِيشُ بِدِينِهِ»^{۳۲۴} زیرا مؤمنی که شغل و حرفه‌ای نداشته باشد از راه دینش زندگی خود را می‌گذراند.

مشخص است که این همه تأکید برای چیست. همه تباهی‌ها از سستی و وابستگی و سربار بودن بر می‌خیزد. از این رو بدترین مردمان کسی است که کار نکند و زحمت نکشد و از ثمره کار دیگران بخورد. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود:

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كُلَّهُ عَلَى النَّاسِ^{۳۲۵}؛ رانده از نیکی و رحمت است، رانده از نیکی و رحمت است آن که خود را سربار دیگران کند.

جهت‌گیری تربیتی پیامبر بر این بود که مردمانی مستقل و آزاده تربیت کند، مردمانی که روی پای خود بایستند و تا آن جا که ممکن است نیازهای خود را خود تأمین کنند که تا چنین روحیه‌ای در افراد پیدا نشود، استقلال فردی و ملی معنی نخواهد یافت. با همین جهت‌گیری بود که وقتی به پیامبر عرض شد که در یمن آینه می‌سازند اجازه دهید از آن جا آینه وارد کنیم فرمود: افرادی را اعزام کنید تا بیاموزند و در همین جا بسازند. پیامبر اصرار داشت که پیروانش با کار و تلاش خود زندگی خویش را تأمین کنند و آن قدر این روحیه و این گونه زیستن را ارج می‌گذاشت که می‌فرمود:

مَنْ أَكَلَ مِنْ كَدِّ يَدِهِ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ^{۳۲۶}؛ هر که از دسترنج خویش بخورد از صراط چون برق درخشان بگذرد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آن قدر بر روی پای خود ایستادن و به دیگران متکی نبودن اهمیت می‌داد که می‌فرمود:

مَنْ أَكَلَ مِنْ كَدِّ يَدِهِ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ ثُمَّ لَا يُعَذِّبُهُ أَبَدًا^{۳۲۷}؛ هر که از دسترنج خویش بخورد خداوند با نظر رحمت به او نگیرد، آن گاه هرگز او را عذاب نکند.

با همین نگرش به کار و تلاش و روی پای خود ایستادن و مستقل بودن می‌فرمود:

۳۲۲. کحل البصر، ص ۶۹ - ۶۸.

۳۲۳. بحار الأنوار، ج ۶۶ ص ۳۱۴.

۳۲۴. جامع الأخبار، ص ۱۶۳ - ۱۶۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۱.

۳۲۵. الکافی، ج ۴، ص ۱۲؛ ج ۵، ص ۷۲؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۸؛ تحف العقول، ص ۲۶؛ تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۳۲۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸؛ در برخی منابع یک بار «مَلْعُونٌ» آمده است.

۳۲۶. جامع الأخبار، ص ۱۶۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۳.

۳۲۷. جامع الأخبار، ص ۱۶۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۴.

الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛^{۳۲۸} تلاش کننده و زحمتکش در راه خانواده خویش چون مجاهد در راه خدا است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خود نمونه کامل کار و تلاش و روی پای خود ایستادن بود و اوصیای آن حضرت نمونه‌های شاخص مدرسه پیامبر بودند.

راه و رسم اوصیای پیامبر (صلی الله علیه وآله)

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) برترین تربیت شده پیامبر (صلی الله علیه وآله) شبیه‌ترین مردمان در راه و رسم به پیامبر بود، چنان که امام صادق (علیه السلام) می‌فرمود:

كَانَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَشْبَهَ النَّاسِ طُعْمَةً وَسَيِّرَةً رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ يَأْكُلُ الْخُبْزَ وَالزَّيْتَ وَيُطْعِمُ النَّاسَ الْخُبْزَ وَاللَّحْمَ. قَالَ: وَكَانَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَسْتَسْقِي وَيَحْتَطِبُ وَكَانَتْ فَاطِمَةُ (سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا) تَطْحَنُ وَتَعَجِّنُ وَتَخْبِزُ وَتَرْفَعُ.^{۳۲۹}

علی (علیه السلام) در خوراک و راه و رسم و روش خود شبیه‌ترین مردم به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود و چنان بود که خودش نان و روغن می‌خورد و به مردم نان و گوشت می‌خورانید. و فرمود: علی (علیه السلام) آب می‌کشید و هیزم می‌آورد و فاطمه (سلام الله علیها) آسیا می‌کرد و خمیر می‌ساخت و نان می‌پخت و جامه وصله می‌کرد.

کار و تلاش و سخت‌کوشی پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنان بود که جز علی (علیه السلام) کسی را تاب و توان همانند او کار کردن نبود. در باره راه و رسم آن حضرت چنین روایت شده است:

إِنَّهُ لَمَّا كَانَ يَفْرَغُ مِنَ الْجِهَادِ يَتَفَرَّغُ لِتَعْلِيمِ النَّاسِ وَالْقَضَاءِ بَيْنَهُمْ فَإِذَا فَرَغَ مِنْ ذَلِكَ اشْتَغَلَ فِي حَائِطٍ لَهُ يَعْمَلُ فِيهِ بِيَدِهِ وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ ذَاكِرُ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ.^{۳۳۰}

هرگاه از کار جهاد فارغ می‌شد و آسوده خاطر می‌گشت، به تعلیم و آموزش مردم و قضاوت در میان آنان مشغول می‌شد و هرگاه از این کار هم فارغ می‌شد، در باغی که داشت سرگرم کار می‌شد و در همان حال به یاد خدا و در حال ذکر بود.

امام صادق (علیه السلام) در باره روحیه تلاشگر و زندگی پرکار علی (علیه السلام) می‌فرماید:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَضْرِبُ بِالْمِرِّ وَيَسْتَخْرِجُ الْأَرْضِينَ ... وَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ مِنْ مَالِهِ وَكَدَّ يَدَهُ.^{۳۳۱}

۳۲۸. فقه الرضا، ص ۲۰۸؛ عده الداعی، ص ۸۲؛ عوالی اللالی، ج ۱، ص ۲۶۸، ج ۲، ص ۱۰۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۵۵؛ از امام صادق (علیه السلام): الکافی، ج ۵، ص ۸۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۸ [«مِنْ حَلَالٍ» اضافه دارد]؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۳.

۳۲۹. الکافی، ج ۸، ص ۱۶۵.

۳۳۰. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۹ - ۲۱۸ [«إِنَّهُ كَانَ إِذَا» آمده است]؛ عده الداعی، ص ۱۱۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۵.

۳۳۱. الکافی، ج ۵، ص ۷۴ [«بَابُ مَا يَجِبُ مِنَ الْإِفْتِدَاءِ بِالْأَنْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي التَّعَرُّضِ لِلرِّزْقِ»]؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۲.

امیر مؤمنان (علیه السلام) بیل می‌زد و زمین را شخم و استخراج می‌کرد ... و آن حضرت هزار برده را از مال و کار سخت خود آزاد کرد.

پیشوای مؤمنان علی (علیه السلام) در سخت‌ترین اوضاع و احوال کار کرد و روی پای خود ایستاد و مستقل زیست و هرگز به دیگران تکیه نکرد. از امام باقر (علیه السلام) چنین وارد شده است:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) يَخْرُجُ فِي الْهَاجِرَةِ فِي الْحَاجَةِ قَدْ كَفَاهَا يُرِيدُ أَنْ يَرَاهُ اللَّهُ يُتَعَبُ نَفْسَهُ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ.^{۳۳۲}

امیر مؤمنان (علیه السلام) در گرمای شدید برای رفع نیاز خود بیرون می‌رفت و می‌خواست خداوند او را ببیند که در طلب حلال زحمت می‌کشد و خود را به مشقت می‌اندازد.

این سیره همه اوصیای پیامبر بود که تلاش می‌کردند و با دست خویش کار می‌کردند و روی پای خود می‌ایستادند تا نیازمند دیگران نباشند و نگاهشان به غیر دوخته نشود. محمد بن منکدر^{۳۳۳} گوید:

در روزی بسیار گرم از مدینه بیرون رفتم، در یکی از نواحی مدینه ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین را دیدم که مردی فربه بود و به دو نفر غلام سیاه یا دو تن از موالی خود تکیه داده بود [و از سرکشی به مزرعه خویش باز می‌گشت]. با خود گفتم: سبحان الله مردی از بزرگان قریش در چنین وقتی و با این حالی که دارد در پی مال دنیا است! باید او را پند دهم. پیش رفتم و سلام کردم. با کمال خستگی در حالی که عرق از سر و رویش می‌ریخت پاسخ مرا داد. گفتم: «خدا کارت را اصلاح کند، آیا شخصیتی چون شما - بزرگی از بزرگان قریش - در این هنگام و با این حال در پی مال دنیا می‌رود؟ اگر در این حال مرگ تو در رسد چه می‌کنی؟ فرمود: «لَوْ جَاءَنِي الْمَوْتُ وَأَنَا عَلَى هَذِهِ الْحَالِ جَاءَنِي وَأَنَا فِي طَاعَةِ مَنْ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَكْفُ بِهَا نَفْسِي وَعِيَالِي عَنْكَ وَعَنِ النَّاسِ وَإِنَّمَا كُنْتُ أَخَافُ لَوْ أَنَّ جَاءَنِي الْمَوْتُ وَأَنَا عَلَى مَعْصِيَةِ مَنْ مَعْصِيَ اللَّهِ».^{۳۳۴}

اگر در همین حال مرگ من فرا رسد [هیچ بیمی ندارم زیرا] در حال طاعتی از طاعات خدا خواهم بود که بدین وسیله خود و خانواده‌ام را از تو و دیگر مردم بی‌نیاز می‌کنم. همانا از مرگ در آن حال بیمناکم که سرگرم گناهی از گناهان باشم.

۳۳۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۶۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳.

۳۳۳. ابو عبد الله محمد بن منکدر قرشی تمیمی از زاهدان و بزرگان اهل حدیث است. برخی از اصحاب پیامبر را درک کرده و از آنان روایت کرده است. حدود دویست حدیث از وی روایت شده است. بزرگان اهل سنت او را در نهایت زهد و استواری شمرده‌اند و مورد اعتماد و وثوق معرفی کرده‌اند. وی از جمله رجال عامه است که میل و محبتی شدید به ائمه (علیهم السلام) دارد. او در سال ۱۳۰ هجری درگذشته است. رکنه التاریخ الکبیر، ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۷ هـ، ج ۱، ص ۲۲۰ - ۲۱۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۵۸ - ۱۴۶؛ رجال الکشی، ص ۳۹۰؛ صفة الصفوة، ج ۲، ص ۱۴۴ - ۱۴۰؛ تاریخ الذهبی، ج ۸، ص ۲۵۸ - ۲۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۶۱ - ۳۵۳؛ الوافی بالوفیات، صلاح الدین خلیل بن ایوب الصفدی، دار النشر فرانز شاتینر بقیسبادن، ۱۴۰۱ هـ، ج ۵، ص ۷۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۹ - ۴۱۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۷۸؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۳۹.

۳۳۴. الکافی، ج ۵، ص ۷۴ - ۷۳؛ الإرشاد، ص ۲۶۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۲۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲ - ۱۱.

گفتم: «رحمت خدا بر تو باد گمان می‌کردم که باید شما را پند دهم ولی شما مرا پند دادی».^{۳۳۵}

همه پیشوایان حق چنین بودند. ابو عمرو شیبانی گوید:

امام صادق (علیه السلام) را دیدم در حالی که بیلی در دست داشت و لباسی خشن بر تن و در زمین خود کار می‌کرد و از پشت وی به شدت عرق جاری بود. عرض کردم: «فدایت شوم بیل را به من بده تا به جای شما کار کنم». فرمود: «إِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَتَأَدَّى الرَّجُلُ بِحَرِّ الشَّمْسِ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ»؛^{۳۳۶} دوست دارم که شخص برای تأمین مخارج خود از حرارت آفتاب آزار ببیند.

انسانی که روحیه کار کردن و روی پای خود ایستادن ندارد وابسته است و نمی‌تواند مستقل زندگی کند. تربیت استقلالی اوصیای پیامبر چنین بود و آنان با کردار و رفتار خویش آموزگار استقلال بودند. آن که از نظر مالی وابسته است از نظر فکری نیز وابسته است.

عبد الاعلی نقل می‌کند که روزی در یکی از راه‌های مدینه با امام صادق (علیه السلام) برخورد کردم و به او گفتم: «فدایت شوم با آن مقامی که شما نزد خدا دارید و قرابت و نزدیکی‌تان با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) باز هم در روزی به این گرمی کار می‌کنید؟ پاسخ حضرت چنین بود:

يَا عَبْدَ الْأَعْلَى! خَرَجْتُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ لِأَسْتَغْنِيَ عَنْ مِثْلِكَ؛^{۳۳۷} ای عبد الاعلی آمده‌ام تا در طلب رزق و روزی کار کنم تا از امثال تو بی‌نیاز باشم.

نمونه‌هایی متعدد از کار و تلاش اوصیای پیامبر نقل شده است که همه گویای آن است که آنان به جدّ می‌خواستند پیرو پیامبر و مستقل باشند و روی پای خود بایستند و از این رو چنین با همه همت خویش کار می‌کردند. در خبری حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش نقل می‌کند که امام کاظم (علیه السلام) را دیدم که در زمین خود سخت کار می‌کرد و از تمام وجود او عرق می‌ریخت. به او گفتم: فدایت شوم، مردان کجایند [تا شما را کمک کنند یا به جای شما کار کنند؟] فرمود:

يَا عَلِيُّ! قَدْ عَمِلَ بِأَيْدِي مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي فِي أَرْضِهِ وَمِنْ أَبِي. [فَقُلْتُ لَهُ: وَمَنْ هُوَ؟] فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَبَائِي (عليهم السلام) كُلُّهُمْ كَانُوا قَدْ عَمَلُوا بِأَيْدِيهِمْ وَهُوَ مِنْ عَمَلِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْأَوْصِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ.^{۳۳۸}

ای علی بدان که کسانی کار یدی می‌کرده‌اند که از من و پدر من برتر بوده‌اند. [گفتم: منظور شما چه کسانی‌اند؟] فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیر مؤمنان و تمام پدران من (عليهم السلام) کار یدی می‌کردند و این از اعمال پیامبران و فرستادگان است و تمام اوصیا و کلیه انسان‌های صالح.

۳۳۵. همان.

۳۳۶. الکافی، ج ۵، ص ۷۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳.

۳۳۷. الکافی، ج ۵، ص ۷۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۲۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۰.

۳۳۸. الکافی، ج ۵، ص ۷۶ - ۷۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳.

آری سیرهٔ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اوصیای آن حضرت سیرهٔ استقلال بود و آنان مصداق روشن و کامل «فَاسْتَوِ عَلَى سَوْبِهِ»^{۳۳۹} (بر ساقه‌های خود راست و استوار ایستاده) بودند که برای رشد و کمال و پرواز در فضای بی‌کران به بال و پری از خود نیاز است.

جلسهٔ نهم

اصل عزت

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اصل عزت به عنوان ششمین اصل از سیره فردی و تربیتی؛
- ✓ جایگاه و اهمیت اصل عزت در زندگی؛
- ✓ نهضت امام حسین (علیه السلام) به عنوان مدرسه عزت نبوی و امام حسین (علیه السلام) به عنوان مظهر عزت نبوی؛
- ✓ علل موجد و مبقیه عزت.

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین دو اصل حریت و استقلال به این نکات اشاره داشتیم:

۱. حریت (آزادی معنوی) به معنای آزادی از بندگی غیر خدا است.
۲. کمال انسان در این است که خود را مملوک و بنده ببیند.
۳. رسالت همه پیامبران رساندن انسان به آزادی حقیقی (حریت) بوده است، دعوت به عبودیت الله و اجتناب از طاغوت.
۴. استقلال حقیقی در تکیه به حق و گسستن از غیر خدا است.
۵. استقلال پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ریشه در پارسایی و بندگی ایشان داشت و سیره همه اوصیای پیامبر (صلی الله علیه وآله) استقلال و وابسته نبودن به غیر بود.

۶. اصل عزت

جایگاه عزت

اصل عزت از مهم‌ترین اصول سیره نبوی و از بنیادی‌ترین امور دین است. در اسلام اساس تربیت بر عزت است و اگر فرد با عزت رشد یابد و تربیت شود به حالتی دست می‌یابد که پیوسته و در هر اوضاع و احوالی راست و استوار باشد. جهت‌گیری اصلاحی در سیره پیامبر این گونه است که فرد مؤمن و جامعه ایمانی به عزت دست یابند که خداوند فرموده است:

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ؛ عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است.^{۳۴۰}

ریشه همه تباهگری‌ها در ذلت نفس است و از این رو بهترین راه اصلاح فرد و جامعه عزت‌بخشی و عزت‌آفرینی است. کاهش عزت در مردمان یا منتفی شدن آن سبب می‌شود که راه همه تباهگری‌ها بر آنان گشوده شود. اگر آدمیان ریاکاری می‌کنند، اگر گردنکشی و گردن‌فرازی می‌نمایند، اگر ستمگری و بیداد

می‌کنند، اگر ستم‌پذیری و سازشکاری می‌کنند، اگر مرتکب گناه می‌شوند و ... همه و همه ریشه در ذلت نفسشان دارد.

اگر آدمیان به عزت حقیقی دست یابند و از ذلت مجازی آزاد گردند، به تربیتی که هدف پیامبران بوده است می‌رسند؛ تربیتی که آدمی را در برابر غیر خدا سربلند و استوار و شکست‌ناپذیر و در برابر خدا ناچیز و ناتوان و خوار می‌سازد. آن که فقط در برابر خدا سر بندگی فرود می‌آورد و با قدم عبودیت سیر می‌کند و داغ ذلت بندگی را در پیشانی خود می‌نهد، به عزت ربوبیت دست می‌یابد^{۳۴۱} و صاحب اختیار خود و فراتر از آن می‌شود^{۳۴۲} و مقتدر و قاهر می‌گردد.^{۳۴۳} عزت حقیقی آدمی را به چنین مرتبه‌ای می‌رساند.

عزت چیست؟

عزت آن حالتی است در انسان که نمی‌گذارد مغلوب کسی گردد و شکست بخورد و اصل آن از این جا گرفته شده است که می‌گویند: «أَرْضُ عَزَازُ» یعنی زمین سخت و سفت؛ و می‌گویند: «تَعَزَّزَ اللَّحْمُ» یعنی گوشت نایاب شده است که نمی‌توان به آن دست یافت.^{۳۴۴} بنا بر این، عزت در اصل به معنی صلابت و حالت شکست‌ناپذیری است و بر همین اساس از باب توسعه در استعمال در معانی دیگر از جمله غلبه، صعوبت، سختی، غیرت و حمیت و مانند این‌ها به کار رفته است،^{۳۴۵} چنان که در قرآن کریم در این معانی آمده است.^{۳۴۶} همچنین به کسی که قاهر است و مقهور نمی‌شود عزیز گفته‌اند^{۳۴۷} و عزیز قوم هم آن کسی است که بر همه قاهر است و کسی بر او قاهر نیست، زیرا مقامی دارد که هر که قصد او کند جلوی او را می‌گیرند و از دسترسی به او باز می‌دارند و در نتیجه مقهورش می‌کنند و از همین رو است که هر چیز نایاب را عزیز الوجود می‌گویند؛ زیرا هر چه بر انسان گران آید و مشقت داشته باشد حتماً دستیابی به آن مشکل است، پس عزیز است^{۳۴۸} و اگر خدای متعال عزیز است، از این رو است که او ذاتی است که هیچ چیز از هیچ جهت بر او قهر و غلبه ندارد و او بر همه چیز و از هر جهت قهر و غلبه دارد.^{۳۴۹}

خداوند عزیز علی‌الاطلاق است و هر عزیز دیگری در برابر او ذلیل است؛ زیرا به غیر از خداوند همه موجودات ذاتاً فقیر و در نفس خویش ذلیل‌اند و مالک هیچ چیز برای خود نیستند، مگر آن که خدای متعال از سر رحمت خویش بهره‌ای از عزت به آنان بخشد^{۳۵۰} همچنان که این را با مؤمنان انجام داده و فرموده است:

۳۴۱. ر.ک: آداب الصلوة، ص ۹ - ۸.

۳۴۲. ر.ک: ولاءها و ولايتها، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۵۵ ه. ش، ص ۱۰۲ - ۸۴.

۳۴۳. ر.ک: معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۹ - ۳۸؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۱۸۵.

۳۴۴. المفردات، ص ۳۳۳ - ۳۳۲.

۳۴۵. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲.

۳۴۶. ر.ک: عنکبوت / ۲۶؛ ص / ۲۳؛ فصلت / ۴۱؛ توبه / ۱۲۸؛ ص / ۲.

۳۴۷. المفردات، ص ۳۳۳.

۳۴۸. ر.ک: لسان العرب، ج ۹، ص ۱۸۶ - ۱۸۵.

۳۴۹. التحقیق فی کلمات القرآن، حسن المصطفوی، الطبعة الأولى، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۳۷۱ - ۱۳۶۵ ش، ج ۸، ص ۱۱۵.

۳۵۰. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲.

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ؛ عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است.^{۳۵۱}

بنا بر این، عزت بالاصاله از آن خداوند است و بالافاضه از آن مؤمنان و فرموده است:
مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا؛ هر کس سربلندی می‌خواهد سربلندی یکسره از آن خداست.^{۳۵۲}

بدین ترتیب مؤمن باید بداند که عزت به سبب رحمتی از سوی خدای متعال از آن او است و او است که شایسته عزت است و در این صورت نه جای سستی برای او هست و نه اندوهی؛ که انسان با عزت برترین و والاترین است.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ و اگر مؤمنید سستی نکنید و غمگین مشوید که شما برترید.^{۳۵۳}

امام صادق (علیه السلام) فرموده است:
إِعْلَمُ أَنَّهُ لَا عِزَّ لِمَنْ لَا يَتَذَلُّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلَا رَفْعَةَ لِمَنْ لَمْ يَتَوَاضَعْ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلًّا.^{۳۵۴}
بدان که به راستی عزت ندارد آن که در پیشگاه خدا خواری نکند و برتری ندارد آن که برای خدا فروتنی نکند.

اظهار مذلت جز در برابر عزیز معنا ندارد و جز خدا عزیزی نیست و اگر هم به جز خدا کسی عزیز باشد، عزتش از او است.^{۳۵۵} هر که از راه بندگی خدا عزت جوید به عزت حقیقی رسد و خداوند او را استوار، نفوذناپذیر، راسخ و شکست‌ناپذیر سازد.^{۳۵۶} و این سنت او است.

پیام‌آور عزت

رسول خدا (صلي الله عليه وآله) که در بندگی حق به والاترین مرتبه رسیده بود برترین نمونه عزت الهی است. او پیام‌آور عزت بود و اساس رسالتش بر عزت قرار داشت.

میزان برای شناخت نهضت‌های اصلاحگر، عزت‌بخشی آن‌ها است و میزان قوت هر یک از آن‌ها در اندازه عزتی است که می‌بخشد و راهی است که برای عزت‌آفرینی می‌گشاید. آن نهضتی که عزت نمی‌بخشد یا مردمان را به ذلت می‌کشاند فاقد ماهیت اصلاحگری است و در میان نهضت‌های الهی هیچ نهضتی چون

۳۵۱. منافقون / ۸.

۳۵۲. فاطر / ۱۰.

۳۵۳. آل عمران / ۱۳۹.

۳۵۴. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۳.

۳۵۵. ر. ک: لسان العرب، ج ۹، ص ۱۸۵.

۳۵۶. ر. ک: لوامع البینات فی شرح اسماء الله و الصفات (شرح اسماء الله الحسنى)، فخر الدین محمد بن عمر الخطیب الرازی، تحقیق طه عبد الرؤف سعد، مکتبة الکلیات الازهریة، القاهرة، ۱۳۹۶ هـ، افسست، تهران، ۱۴۰۶ هـ، ص ۱۹۷؛ غائنة اللهفان من مصاید الشیطان، شمس الدین محمد بن ابی بکر (ابن قیّم الجوزیة)، تحقیق محمد حامد الفقی، دار المعرفة، بیروت، ج ۲، ص ۱۸۲ - ۱۸۳.

نهضت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مردمان را به عزت نرسانده و چون او راه عزت را نگشاده است. امیر مؤمنان (علیه السلام) در باره پیامبر و رسالت وی و آنچه آن حضرت تحقق بخشید، فرموده است:

مُسْتَقَرُّهُ خَيْرٌ مُسْتَقَرٍّ وَمَنْبَتُهُ أَشْرَفُ مَنْبَتٍ فِي مَعَادِنِ الْكَرَامَةِ وَمَمَاهِدِ السَّلَامَةِ قَدْ صُرِفَتْ
نَحْوُهُ أَفْئِدَةُ الْأَبْرَارِ وَثُبُتٌ إِلَيْهِ أَزْمَةُ الْأَبْصَارِ دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الضَّغَائِنَ وَأَطْفَأَ بِهِ الشَّوْائِرَ أَلْفَ بِهِ
إِخْوَانًا وَفَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا أَعَزَّ بِهِ الدَّلَّةَ وَأَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ.^{۳۵۷}

قرارگاه او بهترین قرارگاه و محل پرورشش شریف‌ترین پایگاه بود، در معدن ارجمندی و بزرگواری و مهد عفت و سلامت [رشد کرد]. دل‌های نیکوکاران شیفته او گشت و توجه دیده‌ها در پی او شد. خداوند کینه‌ها را بدو نابود ساخت و آتش دشمنی‌ها را بدو خاموش کرد، مؤمنان را بدو برادران هم‌کیش ساخت و جمع کافران را پریشان کرد، خواران را بدو ارجمند ساخت و عزیزان را بدو خوار گردانید.

آن‌که عزیزترین عزیزان بود ذلت و بیچارگی مؤمنان را به عزت و سروری و بزرگی، و گردنکشی کافران را به ذلت و خواری تبدیل کرد. رسالت او این بود که به مؤمنان عزت حقیقی بخشد و آنان را که به ستم برای خود عزت مجازی ایجاد کرده بودند، به پایین کشد. بدین ترتیب آن حضرت از مردمانی فرورفته در خواری امتی سربلند و آراسته به ارجمندی فراهم کرد و پیوسته پیروان خود را به عزت خواند. علل و اسباب ذلت فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را درهم شکست و زمینه عزت فرد و جامعه را فراهم ساخت. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پیروان خود را به عزت حقیقی رساند و مسلمانان را دعوت کرد که پیوسته و در همه حال عزت خویش را حفظ کنند. از این رو می‌فرمود: «أَطْلُبُوا الْحَوَائِجَ بِعِزَّةِ الْأَنْفُسِ»؛^{۳۵۸} نیازها و خواسته‌های خود را با عزت نفس بخواهید.

انسان جدای از دیگران و بریده از جامعه نیست اما در این ارتباط و در رفع نیازها و خواسته‌ها هرگز نباید خود را حقیر سازد و هرگز نباید نیاز خود را با شکستن عزتش تأمین کند که اگر عزت مؤمن بشکند همه چیز او فرو می‌ریزد؛ خودی او به عزت او است و با رفتن عزت حصارهای امنیت اعتقادی او فرومی‌ریزد و بی‌خودی و بی‌هویتی همه چیز او را فرا می‌گیرد از این رو برای هیچ مؤمنی روا نیست که خود را خوار سازد. نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»؛ برای مؤمن روا نیست که خود را خوار سازد. گفتند: «ای رسول خدا چگونه خود را خوار می‌سازد؟» فرمود: «يَعْرِضُهَا لِمَا لَا يُطِيقُ مِنَ الْبَلَاءِ»؛^{۳۵۹} خود را در معرض بلایی قرار می‌دهد که طاقت آن را ندارد.

مؤمن حق ندارد کاری کند که سبب خواری‌اش می‌شود، مسئولیتی را بپذیرد که طاقت انجام دادنش را ندارد و به ذلت کشیده می‌شود، تن به خواسته‌هایی دهد که حقیرش می‌سازد.

۳۵۷. نهج البلاغة، خطبة ۹۶.

۳۵۸. الجامع الصغير، ج ۱، ص ۱۶۸.

۳۵۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۱؛ نیز ر.ک: مسند الشهاب، ج ۲، ص ۵۲؛ تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۳۲.

مدرسه عزت

مؤمن مانند زمین سخت است که پستی را یارای نفوذ در آن نیست و حیات او به عزت او است از این رو خداوند به هیچ وجه اجازه ذلت‌پذیری و شکستن عزتش را به او نداده است. ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَضَّ إِلَى الْمُؤْمِنِ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا إِذْلالَ نَفْسِهِ؛^{۳۶۰} خدای تبارک و تعالی همه چیز را به مؤمن واگذارده است جز آن که خود را ذلیل کند.

خداوند مؤمنان را چنین می‌خواهد و دوست ندارد که راه ذلت بر خود گشایند. این عزتی است که ثمره اسلام و ایمان و بندگی است. مؤمن حق ندارد عزتی که خداوند بدو بخشیده است، زیر پا بگذارد و خود را در برابر غیر خدا ذلیل کند. تربیت‌شدگان مدرسه پیامبر و پیروان سیره آن حضرت کاری نمی‌کنند که موجبات ذلتشان را فراهم سازد. مفضل بن عمر گوید: «امام صادق (علیه السلام) فرمود: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ؛ سزاوار نیست که مؤمن خود را خوار سازد.» مفضل گوید: «عرض کردم: چگونه خود را خوار می‌سازد؟ فرمود: «يَدْخُلُ فِيمَا يَتَعَذَّرُ مِنْهُ»^{۳۶۱} در کاری وارد می‌شود که مجبور به عذرخواهی می‌گردد».

پیروان پیامبر عزت تن به خواری نمی‌دهند و عزت ایمانی خود را برای رسیدن به کالای بی‌ارزش دنیایی و امیال نفسانی تباه نمی‌کنند که هیچ چیز چون دنیا خوارکننده نیست. زید بن صوحان عبدی از امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، پرسید: «أَيُّ ذُلٍّ أَذِلُّ؟» کدام ذلت، ذلت بارترین است؟ فرمود: «الْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا»^{۳۶۲} حرص بر دنیا.

هیچ چیز چون میل به دنیا و طمع بدان آدمی را در چاه حقارت سرنگون نمی‌سازد. انسان تا از طمع دل نبرد نمی‌تواند عزت خود را حفظ کند. از این رو است که برترین تربیت‌شده مدرسه پیامبر، علی (علیه السلام)، چنین سفارش می‌کند:

التَّقَلُّلُ وَلَا التَّذَلُّلُ؛^{۳۶۳} قناعت به کم آری، اما ذلت و خواری هرگز.

سیره اوصیای پیامبر - برترین نمونه‌های مدرسه پیامبر - سیره عزت‌بخشی و عزت‌آفرینی است و آنان چنین می‌آموزند:

الْمَنِيَّةُ وَلَا الدَّيْنَةَ! وَالتَّقَلُّلُ وَلَا التَّوَسُّلُ؛^{۳۶۴} مرگ آری، اما تن دادن به پستی هرگز؛ قناعت به کم آری، اما دست نیاز به سوی دیگران دراز کردن هرگز.

این همه تأکید بر حفظ عزت برای این است که عزت مؤمن چیزی نیست که جانشینی داشته باشد. هیچ چیز جای عزت از دست رفته را پر نمی‌کند؛ زیرا از دست رفتن آن به معنای دفن حقیقت انسان است. حیات حقیقی زندگی با عزت است و ماندن بدون عزت و در سایه ذلت، مرگ واقعی است.

۳۶۰. الکافی، ج ۵، ص ۶۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۲۴.

۳۶۱. الکافی، ج ۵، ص ۶۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۰؛ مشکاة الأنوار، ص ۵۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۹۳؛ در برخی منابع «يَعْتَذِرُ» آمده است.

۳۶۲. امالی الطوسی، ج ۲، ص ۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۷۷.

۳۶۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۵.

۳۶۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶؛ غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۵؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۲۹۷.

پیام آور عزّت، رسول رحمت و قدرت، مدرسه‌ای بنا نهاد تا تربیت‌شدگان آن مدرسه با تصحیح نگاه خود به زندگی و مرگ، با دل‌کندن از کانون ذلّت‌سازی (دنیا) و با بندگی خدا به عزّت حقیقی رسند. تربیت‌شدگان این مدرسه برای ماندن و چند روزی بیش‌تر زیستن تن به ذلّت نمی‌دهند. آنان خوب می‌دانند که همه ذلّت‌ها از خواستن و داشتن و ماندن است، پس ماندن و داشتن و خواستن بدون عزّت را ترک کرده‌اند. آنان آموخته‌اند که اگر به چیزی دل‌بندند، باید به ذلّت تن دهند. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

در حکمت آل داود چنین نوشته شده است: «مَنْ أَحَبَّ الْحَيَاةَ ذُلٌّ؛^{۳۶۰} هر که به زندگی دل‌بندد خواری پذیرد».

برترین نمونه مدرسه پیامبر در حفظ عزّت و امتناع از ذلّت، حسین (علیه السلام) است و حماسه او حماسه عزّت مؤمنان در مکتب پیامبر است.

برای مطالعه آزاد

عزّت در حماسه حسینی

مؤمن پیوسته استوار و سازش‌ناپذیر است و در هر اوضاع و احوالی عزّت خود را حفظ می‌کند و آن‌جا که میان مرگ و ذلّت مخیر شود، مرگ را بر ذلّت ترجیح می‌دهد. این راه و رسم در حماسه حسینی بیش از هر چیز جلوه دارد که حسین (علیه السلام) از پیامبر عزّت چگونه زیستن، انتخاب کردن و مردن را آموخته بود. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

مَنْ أَقْرَبَ بِالذُّلِّ طَائِعًا فَلَيْسَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ؛^{۳۶۱} هر که پذیرای ذلّت شود از خاندان ما نیست.

هدف نهضت حسین (علیه السلام) بازگشت به سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) بود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مردم را از ذلّت بت پرستی و سرخم کردن در برابر غیر خدا و ذلّت جهالت و گمراهی رهانید و سردمداران کفر و شرک را به پایین کشانید. اینک حسین (علیه السلام) به همان راه می‌رفت و برای همین مقصد قیام می‌کرد؛ می‌رفت تا سیره فراموش‌شده پیامبر را به یادها آورد و راه و رسم آن حضرت را در عزّت‌آفرینی زنده کند. این‌گونه بود که حسین (علیه السلام) فرمود:

مَوْتُ فِي عَزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ؛^{۳۶۲} مرگ با عزّت از زندگی با ذلّت بهتر است.

حسین (علیه السلام) می‌آموزد که باید این‌گونه زیست: در برابر غیرخدا عزیز و در برابر خدا ذلیل. از این رو مرگ را بر تسلیم شدن به باطل ترجیح داد و دشمنان خود را دعوت کرد تا در برابر حق سرخم کنند و خود را از آتش برهانند. او برای همین برخاسته بود؛ این‌که مردمان را به عزّت بخواند که سربلندی این جهانی و سعادت آن جهانی‌شان در آن است. حماسه حسینی حماسه عزّت مؤمنان است انسان‌هایی که در مدرسه

۳۶۰. الخصال، ج ۱، ص ۱۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۲۱.

۳۶۱. تحف العقول، ص ۴۱.

۳۶۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۶۷؛ نفثة المصنوع، ص ۳۶۷. يتجدد به حزن يوم العاشور، عباس بن محمد رضا القمي، تحقيق رضا استادی، طبع يلي نفس المهموم، مكتبة بصيرتي، قم، ۱۴۰۵ هـ ص ۶۱۹.

پیامبر آموخته‌اند که سعادت حقیقی همان عزّت است و زندگی زیر بار ستم و در کنار ستمگران جز ذلّت و ننگ نیست و سزاوار آن است که انسان بمیرد و تن به ذلّت نسپارد. حسین (علیه السلام) بزرگ آموزگار این گونه زیستن و مردن است.

حسین بن علی (علیه السلام)، اسوه عزّت، همگان را به سیره حیات بخش خود دعوت می‌کند و به پیروی از راه خویش فرا می‌خواند:

فَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ^{۳۶۸} راه و رسم من برای شما نمونه و سرمشق است.

حسین (علیه السلام) چنان درس پیامبر را تحقّق عینی بخشید که سرمشقی روشن برای همه آزادگان و سنّتی پایدار برای مبارزان باشد. عزّت حقیقی که برخاسته از عبودیت حق است، انسان را در راه حق پایدار و شکست‌ناپذیر می‌سازد و نهضت حسینی برترین نمونه چنین عزّتی است.

پیام عاشورا پیام عزّتی است برخاسته از بریدن از تعلّقات دنیایی و پیوستن به حق، عزّتی که هیچ چیز نمی‌تواند آن را نابود سازد، حتی دشمنان نیز بدان اقرار دارند.

نهضت حسین (علیه السلام) خود مدرسه عزّت است و این حقیقت در جای جای حماسه او جلوه دارد. در آغاز نهضت چون خبر مخالفت حسین (علیه السلام) در بیعت با یزید به گوش مردم رسید و خاندان آن حضرت پی بردند که حسین (علیه السلام) تصمیم به مقابله دارد، برخی تلاش کردند که آن حضرت را از تصمیمش منصرف کنند و از این رو به سازش با باطل و ستم و کرنش در برابر مستبدان و ستمگران توصیه کردند، امّا حسین (علیه السلام) محکم و استوار بر حق و عدل ایستاد که او آموزگار عزّت و احیاکننده آن بود. چون «عمر اطرف»^{۳۶۹} از فرزندان امیر مؤمنان علی (علیه السلام)، وی را به عدم مقابله و سازش با یزید توصیه کرد، حضرت فرمود:

لَا أُعْطِي الدِّينَةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا^{۳۷۰} هرگز تن به پستی نخواهم داد [و زیر بار ذلّت نخواهم رفت].

۳۶۸. تاریخ الطبري، ج ۵، ص ۴۰۳؛ فتوح ابن أعمش، ج ۵، ص ۱۴۵؛ مقتل الخوارج، ج ۱، ص ۲۳۵؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۴۸؛ نفس المهموم، ص ۱۹۰؛ لواعج الاشجان في مقتل الحسين، السيد محسن الامين العاملي، مطبعة العرفان، صيدا، ۱۳۳۱ هـ. افسست مكتبة بصيرتي، قم، ص ۹۴؛ مقتل الحسين، عبد الرزاق الموسوي المقرّم، مكتبة بصيرتي، قم، ۱۳۹۴ هـ، ص ۲۱۸؛ حياة الصحابة، ج ۳، ص ۴۱۵؛ در برخی منابع «بي» آمده است.

۳۶۹. «عمر اطرف» از فرزندان امیر مؤمنان (علیه السلام) از «صهباي ثعلبيه»، ام حبیب دختر «عباد بن ربیع بن یحیی» است. کنیه وی «ابو القاسم» بود و او و خواهرش «رقیه» توأمان به دنیا آمدند و او آخرین فرزند امیر مؤمنان (علیه السلام) بود که به دنیا آمد. فردی زبان‌آور و فصیح و بلیغ بود. او را از این رو «عمر اطرف» گفته‌اند که فقط از سوی پدر نسب علوی داشت؛ ر. ک: جمهرة أنساب العرب، أبو محمد علي بن احمد بن سعيد بن حزم الأندلسي، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۳ هـ، ص ۳۷؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۱۹، ص ۱۳۹ - ۱۳۸؛ التبيين في أنساب القرشيين، موفق الدين أبو محمد عبد الله بن احمد بن قدامة المقدسي، حققه و علّق عليه محمد نايف الدليمي، الطبعة الثانية، عالم الكتب، مكتبة النهضة العربية، بيروت، ۱۴۰۸ هـ، ص ۱۳۷؛ الفخري في أنساب الطالبين، عزيز الدين أبو طالب اسماعيل بن الحسين المروزي الأزرقاني، تحقيق السيد مهدي الرجائي، الطبعة الأولى، مكتبة المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۹ هـ، ص ۱۷۳؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۴۲۷؛ منتهى الآمال، عباس بن محمد رضا القمي، انتشارات جاويدان، تهران، ج ۱، ص ۲۳۶.

۳۷۰. اللهوف، ص ۲۷.

حسین (علیه السلام) مظهر عزّت نبوی است و پیوسته این شأن خود را اعلام می‌کرد تا نمونه‌ای باشد برای درس‌آموزی و پیروی. حسین (علیه السلام) کشته عزّت خویش و زنده به عزّت است.

قوّت دین و صحتّ فرد و کمال جامعه در تربیت انسان‌های عزیز است و امروز بیش از هر زمان، انسانیت و کاروان دین در معرض تهاجم و تهدید است و تنها سنگر حافظ حیثیت‌ها عزّت است. اما علل ایجاد عزّت و حفظ آن کدام است؟ بر اساس کدام مبانی می‌توان در این جهت تدارک کرد و حسینی بار آورد و موسم پیشین به گلزار آورد؟

علل موجد و مبقیّه عزّت

در سخنان پیشوایان عزّت مطالبی بسیار در باره علل موجد و مبقیّه عزّت وارد شده است،^{۳۷۱} عواملی که در سایه آن‌ها می‌توان فرد را در چارچوب سیره نبوی تربیت کرد، عواملی که با تدارک آن‌ها فرد عزیز و در نتیجه نفوذناپذیر، محکم، راسخ و شکست‌ناپذیر می‌شود. اکنون به مهم‌ترین این علل اشاره می‌شود:

اطاعت خدا

هیچ چیز چون بندگی و اطاعت خدا آدمی را عزّت نمی‌بخشد. از پیام‌آور عزّت روایت شده است که فرمود:

إِنَّ رَبَّكُمْ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ: أَنَا الْعَزِيزُ فَمَنْ أَرَادَ عِزَّ الدَّارَيْنِ فَلْيُطِيعِ الْعَزِيزَ؛^{۳۷۲} خداوند هر روز ندا می‌دهد که من پروردگار عزیز و قاهر شمایم و هر که خواهان عزّت دو جهان است خدای عزیز را اطاعت کند.

اطاعت خدا ذره ناچیز و حقیر را به بی‌نهایت عزیز و قوی مرتبط می‌کند و از او موجودی سرافراز می‌سازد. عزّت بالاصالة از آن خدا است و جز با تکیه بر او عزّت حقیقی به دست نمی‌آید و آن که به عظمت خدا راه می‌یابد، چنان عظمت می‌یابد که هیچ چیز در منظر او قدری نخواهد داشت، چنان که در کلام علی (علیه السلام) آمده است:

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛^{۳۷۳} آفریدگار در روح و جان [پرهیزگاران] بزرگ جلوه کرده است، پس هر چه جز او است در دیده‌هایشان خرد است.

چنین کسی در برابر غیرحق سر خم نمی‌کند و هرگز خواری نمی‌پذیرد و البته اگر این نباشد، دنیا در دیده انسان بزرگ خواهد نمود و او در برابر هر کس و هر چیز خوار و برده خواهد بود، همان‌طور که پیشوای پارسایان علی (علیه السلام) در این باره فرموده است:

۳۷۱. ر. ک: میزان/الحکمة، محمد محمدی الریشه‌ری، الطبعة الأولى، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۵ - ۱۴۰۳ هـ ج ۶ ص ۲۹۴ - ۲۹۰.

۳۷۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۲؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۳۶۴؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۹۳؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۸۴ [إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ: أَنَا رَبُّكُمْ الْعَزِيزُ...]; بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۲۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۵۲.

۳۷۳. نهج البلاغه، خطبة ۱۹۳؛ تذکرة الخواص، ص ۱۳۰؛ و قریب به همین: خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابي طالب علیه السلام، ص ۷۷.

مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ، أَثَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَصَارَ عَبْدًا لَهَا.^{۳۷۴}

آن که دنیا در دیده‌اش جلوه کند و جایگاه آن در دلش بزرگ نماید آن را بر خدای مقدم دارد و جز آن به چیزی نپردازد و بنده او شود.

ریشه همه عزت‌ها و ذلت‌ها در همین حقیقت است این که حق در وجود آدمی جلوه کند یا دنیا در دیده‌اش بزرگ نماید.

این‌ها صفات و مختصات انسان با عزت است، عزتی که جز در سایه اطاعت حق به دست نمی‌آید. انسان خواهان عزت، باید آن را از خدا و به سبب اطاعت او بخواهد. عزیز داشتن امر خدا در اطاعت و فرمانبرداری او است که کلید عزت‌یابی است و هیچ چیز چون آن راهگشا به این کمال نیست. از امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شده است:

لَا عِزَّ إِلَّا بِالطَّاعَةِ؛^{۳۷۵} هیچ عزتی نیست مگر به سبب اطاعت و فرمانبرداری [خدای].

مادام که این رابطه میان مخلوق و خالق هستی وجود دارد و انسان در مدار اطاعت حق است، عزت نیز هست و چون از این عهد الهی خارج شود، جز ذلتی خفت‌بار بهره‌ای نخواهد داشت. پس به درستی که عزت به تمامی از آن خدا است: فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا^{۳۷۶}

این آیه به همه مسلمانان هشدار می‌دهد که عزت خود را در همه شئون زندگی اعم از شئون اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و مانند آن در دوستی با دشمنان اسلام نجویند، بلکه تکیه‌گاه خود را ذات پاک خداوندی قرار دهند که سرچشمه همه عزت‌ها است و غیر خدا، از دشمنان اسلام نه عزتی دارند که به کسی ببخشند و نه اگر می‌داشتند قابل اعتماد بودند.^{۳۷۷}

آری اطاعت و بندگی خدا کم‌ترین نتیجه و ثمره‌ای که نصیب فرد و جامعه می‌سازد، عزت است^{۳۷۸} و این سنت و ناموس الهی است که هر که بندگی خدا پذیرد و در طاعت او کوشد و لباس پرهیزگاری به تن کند به ارجمندی حقیقی رسد.

تقوای الهی

تقوای الهی پوششی است که آدمی را مصون و محکم و استوار می‌سازد و او را از آسیب و سستی و ناراستی حفظ می‌کند. راغب اصفهانی می‌نویسد: «تقوا از وقایه است و وقایه به معنای حفظ و نگهداری چیزی است از هر چه که به او ضرر و زیان و آسیب می‌رساند و تقوا یعنی نفس را در وقایه (محافظ) قرار دادن از آنچه بیم می‌رود [بدان آسیب و زیان رساند]».^{۳۷۹}

۳۷۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

۳۷۵. شرح غرر الحکم، ج ۶ ص ۳۹۳.

۳۷۶. نساء / ۱۳۹.

۳۷۷. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۷۰.

۳۷۸. «أَقْلُ نَتَائِجِهَا الْعِزَّةُ». رِشَاحَاتُ الْبَحَارِ، محمد علی شاه‌آبادی، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰ هـ ش، ص ۲۱.

۳۷۹. المفردات، ص ۵۳۰.

پیامبر عزّت فرموده است:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ؛^{۳۸۰} هر که دوست دارد که با عزّت‌ترین مردمان باشد پس تقوای الهی پیشه کند.

تقوای الهی در ارجمندی آدمی چنان نقش‌آفرین است که از امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، وارد شده است که فرمود:

لَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى؛^{۳۸۱} هیچ عزّتی عزّت بخش‌تر از تقوا نیست.

تقوا سرافرازی می‌آورد و پرده‌داری سرافکنندگی؛ تقوا راه می‌نماید و خودخواهی به گمراهی می‌کشاند؛ تقوا ارجمند می‌کند و گناه خوار می‌سازد؛ تقوا آزاد می‌کند و نافرمانی به اسارت در می‌آورد؛ تقوا استوار می‌سازد و نفسانیت فرومی‌پاشد و چه نیکو فرموده است امیر بیان علی (علیه السلام):

التَّقْوَى تَعِزُّ، الْفُجُورُ تُذِلُّ؛^{۳۸۲} تقوا عزّت می‌بخشد و تبهکاری ذلیل می‌سازد.

بنا بر این، نسبتی مستقیم و رابطه‌ای تنگاتنگ میان تقوا و عزّت وجود دارد و هر چه بر آن افزوده شود این فزونی می‌یابد.

این تقوا که چنین نقش‌آفرین و کارساز است کدامین تقوا است؟ آیا تقوای موجدۀ عزّت، همان تقوای سرِ زبان‌ها است؟ همان تقوای ریایی است؟ همان تقوای گریز از صحنه‌های زندگی و مبارزه است؟

باید پرده‌های تاریک‌کنندۀ تقوای حقیقی و انحرافات گرداگرد آن را کنار زد و گفت که تقوا در سیرۀ نبوی کدامین نیست تا آن تقوای عزّت‌بخش خود، بیانگر خویش باشد و این حقیقت زیبا خود را بنمایاند.

تقوای دلیل، نه تقوای فریب

تقوایی که در آیات شریف الهی و در سخنان نورانی معصومان والاترین تمجیدها درباره آن شده است و همه حیات مؤمن بدان است و این تقوا موجدۀ و مبیۀ ایمان است، تقوای فریب نیست که تقوای دلیل است. تقوای عزّت‌بخش، تقوای فریب و ریا نیست که تقوای راهبر و راهنما است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا پروا دارید برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد.^{۳۸۳}

تقوای فریب آن تقوایی است که خودکامگان و دنیاطلبان و ستمگران با تمسک و تظاهر بدان کار خود را موجه جلوه می‌دهند. آنان با تحریف مفاهیم دینی و به کار گرفتن آن در جهت منافع قدرت‌مدارانه خویش مردمان را به گمراهی می‌کشانند. دین در نزد آنان ملعبه‌ای بیش نیست و هرگونه که خواستند با آن بازی می‌کنند.

۳۸۰. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۵۱؛ ج ۲، ص ۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵؛ و نیز ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۸؛ الکامل فی اللغة و الأدب و النحو و التصريف، أبو العباس محمد بن يزيد بن عبد اکبر الثمالی الأزدي المعروف بالمبرّد، تحقیق زکی مبارکه أحمد محمد شاکر، الطبعة الأولى، شركة مصطفى البابي الحلبي و أولاده، القاهرة، ۱۳۵۶ هـ، ج ۱، ص ۱۷۹.

۳۸۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱.

۳۸۲. شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۹.

۳۸۳. انفال / ۲۹.

تقوای فریب چنین تقوایی است و البته در کنار این ستم‌پیشگان و مستبدان، عالمان بی‌پروا و متظاهر به تقوایی هستند که توجیه‌گر کردار و رفتار آنان و عامل استحمار مظلومان و مستضعفان‌اند. همانان که کمر پیامبر و علی را شکستند و به نام اسلام نگذاشتند آنچه را که آنان برای نجات بشر می‌خواستند، تحقق یابد. پیشوای پرهیزگاران علی (علیه السلام) فرمود:

قَصَمَ ظَهْرِي عَالِمٌ مُتَهَتِّكٌ وَجَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ؛ فَالْجَاهِلُ يَغِشُّ النَّاسَ بِتَنَسُّكِهِ وَالْعَالِمُ
يُنْفِرُهُمْ بِتَهْتِكِهِ.^{۳۸۴}

عالم بی‌پروا و دریده و جاهل زاهدنما و مقدس‌مآب پشت مرا شکستند؛ پس جاهل متظاهر به دین با مقدس‌مآبی خود مردم را فریب می‌دهد و عالم بی‌پروا و دریده با پرده‌داری و کردار خود مردم را [از دین] گریزان می‌سازد.

تقوای فریب دین‌برانداز و خانمان‌سوز است و هیچ چیز چون عالم بی‌پروا و دریده به دین و باور دینی آسیب نزده است و از همین رو است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اوصیای آن حضرت در این باره هشدارها داده‌اند. شیخ کلینی به اسناد خود از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود:

الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. [قِيلَ: «أَ رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا دَخُلَهُمْ فِي الدُّنْيَا؟»
قَالَ:] «اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ؛ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ».^{۳۸۵}

فقیهان امانتداران پیامبران‌اند مادام که در دنیا وارد نشده باشند. [گفتند: «ای رسول خدا، ورودشان در دنیا به چیست؟» فرمود:] «پیروی از سلطان، که چون چنین کردند از ایشان بر دین خود بترسید و پرهیز کنید».

عالم دوستدار دنیا در بند دنیای خویش است و دینداری‌اش نقابی برای پوشاندن دنیادوستی و وسیله‌ای برای تأمین جاه‌پرستی است. عالم دنیادوست حافظ محبوب خویش (دنیا) و متعهد به آن است.^{۳۸۶} اینان مصداق روشن کلام خدایند که فرمود:

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ
فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ؛ همانان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و مانع راه خدا می‌شوند و آن را کج می‌شمارند آنانند که در گمراهی دور و درازی هستند.^{۳۸۷}

شناخت این گروه و پرهیز از ایشان برای حفظ دین و دین‌باوری از مهم‌ترین امور است.

۳۸۴. منیة المرید، ص ۷۵ - ۷۴؛ نیز ر.ک: الخصال، ج ۱، ص ۶۹؛ إحياء العلوم، ج ۱، ص ۵۸؛ روضة الواعظین، ص ۱۱ - ۱۰؛ تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۸۲؛ مشکاة الأنوار، ص ۱۳۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۳۰؛ المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۸؛ ج ۲، ص ۱۱۱؛ ينابيع المودة، سليمان القندوزي الحنفي، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ج ۲، ص ۱۱۴.

۳۸۵. الكافي، ج ۱، ص ۴۶؛ منیة المرید، ص ۴۶، ۶۴؛ معالم الدین، ص ۱۲؛ المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۶، ۱۱۰.

۳۸۶. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر المجلسي، إخراج و مقابلة و تصحيح السيد هاشم الرسولي، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۳ هـ ش، ج ۱، ص ۱۴۹.

۳۸۷. ابراهيم / ۳

تقوای بصیرت، نه تقوای جهالت

تقوای عزت بخش تقوای جهالت نیست که تقوای بصیرت است؛ زیرا تقوای الهی در معنای حقیقی آن بصیرت‌زا است.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ؛ در حقیقت کسانی که [از خدا] پروا دارند چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند^{۳۸۸}.

تقوای حقیقی چشم آدمی را باز می‌کند و دل او را بصیر می‌سازد و او را از کژی و پلشتی حفظ می‌کند. تقوای سفارش شده در دین، تقوای متعبدانی نیست که از سر جهالت و کوری عبادت می‌کنند. از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

الْمُتَعَبِدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهِ كَحِمَارٍ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يَبْرَحُ؛^{۳۸۹} متعبد بدون فهم [عمیق] مانند خر آسیاب است که به دور خود می‌گردد و راه به جایی نمی‌برد.

تقوای جهالت از آن دست تقوایی است که در طول تاریخ بسیاری را در کام خود فرو برده است و دین و دین‌باوری از متصفان به تقوای جهالت بزرگ‌ترین آسیب‌ها را دیده است که از چنین کسانی جز کوری و کج‌فهمی و خودمحوری مشاهده نمی‌شود. مصداق بارز این گروه خوارج نهروان‌اند که علی‌رغم این که از بین رفته‌اند، روحشان زنده است و در بسیاری ظهور یافته یا نهفته است.

خوارج مردمانی بودند اهل تنسک و تعبد؛ تنسکی خشک و تعبدی بی‌روح، مردمانی ظاهربین و قشری‌گرا، کج‌فهم و نادان، خودبین و خودمحور. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در باره‌شان فرموده بود:

سَيَخْرُجُ مِنْكُمْ قَوْمٌ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ.^{۳۹۰}

از شما گروهی پدید می‌آیند که قرآن می‌خوانند در حالی که از گلویشان فراتر نمی‌رود و مانند تیری که از کمان خارج می‌شود، از اسلام بیرون می‌روند.

آنان سخت به ظواهر دین پای‌بند بودند اما به سبب فقدان بصیرت دینی و بصیرت عملی و اعتقاد به

۳۸۸. اعراف / ۲۰۱.

۳۸۹. لا اختصاص، ص ۲۴۵؛ همین معنا از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین روایت شده است: «الْمُتَعَبِدُ بِغَيْرِ فِقْهِ كَالْحِمَارِ فِي الطَّاحُونَةِ»؛ الفردوس بمأثور الخطاب، أبو شجاع شيرازي بن شهردار بن شيرازي الديلمي، تحقيق السعيد بن بسيوني زغلول، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۶ هـ ج ۴، ص ۱۹۷.

۳۹۰. لا يضاع، أبو محمد الفضل بن شاذان الأزدي النيسابوري، مؤسسه الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۲ هـ ص ۲۲ - ۲۱؛ قريب به همین: غريب الحديث، أبو عبيد القاسم بن سلام الهروي، دار الكتب العربي، بيروت، ۱۳۹۶ هـ ج ۳، ص ۱۱۰؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۳؛ سنن الدارمي، ج ۲، ص ۲۱۴؛ صحيح مسلم، ج ۷، ص ۱۷۱؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۷۵؛ الكامل في اللغة والأدب، ج ۳، ص ۹۲۰، ۹۵۵؛ خصائص أمير المؤمنين كرم الله وجهه، ص ۵۳؛ مناقب ابن المغازلي، ص ۵۳، ۵۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۲، ص ۲۰۶؛ ج ۵، ص ۵۱۲ - ۵۱۱؛ كفاية الطالب اللبيب في خصائص الحبيب (الخصائص الكبرى)، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۵ هـ ج ۲، ص ۲۵۰.

این که تکالیف امری تعبّدی است و باید چشم بسته آن‌ها را انجام داد^{۳۹۱} و به دلیل این که عقل را تعطیل کرده بودند، با عزمی راسخ به وادی هلاکت رفتند. آنان به سبب ناآشنایی با روح فرهنگ اسلامی و تقوای جهالت چنان دچار تنگ‌نظری بودند که هر که را جز خود تکفیر و تفسیق می‌کردند تا آن جا که اسلام و مسلمانی را منحصر به خود می‌دانستند و سایر مسلمانان را که اصول عقاید آن‌ها را نمی‌پذیرفتند، کافر می‌خواندند.^{۳۹۲} خوارج به سبب این عقاید، صبح کردند در حالی که تمام مردم روی زمین را کافر و همه را مهدور الدم و مخلّد در آتش می‌دانستند.^{۳۹۳}

تقوای جهالت خوارج به صورت عبادت‌پیشگی و تنسّکی خشک و بی‌روح و فاقد بصیرت و اسلامی تنگ‌نظرانه جلوه داشت. آنان از نظر عبادت، شب زنده‌داری، تلاوت قرآن و پرهیز از محرّمات سخت متنسّک بودند اما بدون روح و فاقد شعور و بصیرت.

امام علی (علیه السلام) در برابر چنین متنسّکانی قرار داشت، عابدانی که شب‌ها را به نماز می‌گذراندند و روزها را به روزه، چنان که در باره‌شان این گونه نوشته‌اند.^{۳۹۴}

آنان این گونه بودند: پرهیزگاران بی‌بصیرت. از پیامبر دعوت‌کننده بر اساس بصیرت،^{۳۹۵} چنین وارد شده است:

نَوْمٌ عَلَى عِلْمٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ عَلَى جَهْلٍ؛^{۳۹۶} خواب در حال علم از نماز در حال جهل بهتر است.

امیر مؤمنان (علیه السلام) وقتی شنید مردی از خوارج شب‌ها را به نماز و تلاوت قرآن می‌گذراند برای آگاهی بخشیدن در باره عبادت بی‌بصیرت و تقوای جهالت فرمود: «نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ»^{۳۹۷} خواب در حال یقین از نماز در حال تردید بهتر است.

آن که به بصیرت دست می‌یابد و به یقین می‌رسد، چنان ارزش می‌یابد که خواب او از شب‌زنده‌داری آن که در شک و دو دلی و جهالت و رکود فکری به سر می‌برد بهتر است. آن تقوایی که فرد را استوار و

۳۹۱. جاذبه و دافعه علی علیه السلام، مرتضی مطهری، انتشارات حسینیّه ارشاد، ۱۳۴۹ هـ ش، ص ۱۲۵.

۳۹۲. همان، ص ۱۶۶.

۳۹۳. همان، ص ۱۲۷.

۳۹۴. الملل والنحل، أبو الفتح محمد بن عبد الكريم الشهرستاني، تخريج محمد بن فتح الله بدران، الطبعة الثانية، مكتبة الانجلو المصرية، القاهرة، افست منشورات الرضي، قم، ۱۳۶۴ هـ ش، ج ۱، ص ۱۰۶؛ فجر الاسلام، أحمد امين، الطبعة العاشرة، دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۹۶۹ م. ص ۲۶۲.

۳۹۵. قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي؛ بگو این است راه من که من و هر کس پیروی‌ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم. یوسف/۱۰۸.

۳۹۶. الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۲۴۷؛ منية المريد، ص ۲۵؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۷۸؛ كنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۰؛ المحجّة البيضاء، ج ۱، ص ۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۵. [در برخی منابع «مَعَ عِلْمٍ» آمده است].

۳۹۷. نهج البلاغه، حکمت ۹۷؛ خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، ص ۷۱ — ۷۰؛ غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۹۴؛ جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۶۰۱.

نفوذناپذیر می‌سازد و او را در همه حال نگه می‌دارد، تقوای جهالت نیست که تقوای بصیرت است؛ زیرا راه حق را جز به بینایی نمی‌توان طی کرد.

تقوای مصونیت، نه تقوای محدودیت

تقوای عزت‌بخش تقوای محدودیت نیست که تقوای مصونیت است، تقوای ضعف نیست، تقوای قوت است؛ نوع اول ذلت‌آفرین است و نوع دوم عزت‌آفرین. استاد شهید مرتضی مطهری با دقت نظر خاص خویش در این باره می‌فرماید:

نوع اول این که انسان برای این که خود را از آلودگی‌های معاصی حفظ کند، از موجبات آن‌ها فرار کند و خود را همیشه از محیط گناه دور نگه دارد شبیه کسی که برای رعایت حفظ الصحه خود کوشش می‌کند خود را از محیط مرض و میکروب و از موجبات انتقال بیماری دور نگه دارد

نوع دوم این که در روح خود حالت و قوتی به وجود می‌آورد که به او مصونیت روحی و اخلاقی می‌دهد که اگر فرضاً در محیطی قرار بگیرد که وسایل و موجبات گناه و معصیت فراهم باشد، آن حالت و ملکه روحی او را حفظ می‌کند و مانع می‌شود که آلودگی پیدا کند، مانند کسی که به وسایلی در بدن خود مصونیت طبی ایجاد می‌کند که دیگر میکروب فلان مرض نتواند در بدن او اثر کند.

تقوا محدودیت نیست، مصونیت است. فرق است بین محدودیت و مصونیت؛ اگر هم نام آن را محدودیت بگذاریم محدودیتی است که عین مصونیت است ... آن وقت می‌توان نام محدودیت روی چیزی گذاشت که انسان را از موهبت و سعادت محروم کند، اما چیزی که خطر را از انسان دفع می‌کند و انسان را از مخاطرات صیانت می‌کند مصونیت است نه محدودیت؛ و تقوا چنین چیزی است. تعبیر به مصونیت نیز یکی از تعبیرات امیر المؤمنین (علیه السلام) است که در یکی از کلماتش می‌فرماید: «أَلَا فَصُونُهَا وَتَصُونُوا بِهَا»^{۳۹۸} تقوا را حفظ کنید و به وسیله تقوا برای خود مصونیت درست کنید.

تقوا در درجه اول و به طور مستقیم از ناحیه اخلاقی و معنوی به انسان آزادی می‌دهد و او را از قید رقیت و بندگی هوا و هوس آزاد می‌کند رشته حرص و طمع و حسد و شهوت و خشم را از گردنش برمی‌دارد، ولی به طور غیرمستقیم در زندگی اجتماعی هم آزادی‌بخش انسان است، رقیت‌ها و بندگی‌های اجتماعی نتیجه رقیت معنوی است. آن کس که بنده و مطیع پول یا مقام است نمی‌تواند از جنبه اجتماعی، آزاد زندگی کند. لهذا درست است که بگوییم "عِتْقُ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ"، یعنی تقوا همه گونه آزادی به انسان می‌دهد. پس تقوا نه تنها قید و محدودیت نیست، بلکه عین حریت و آزادی است.^{۳۹۹}

تقوای مصونیت همچون دژی محکم و پناهگاهی مستحکم است که انسان را حفظ می‌کند و عزیز است و عزت‌بخش، چنان که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرموده است:

۳۹۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱.

۳۹۹. ده گفتار، مرتضی مطهری، انتشارات حکمت، ص ۱۷ - ۷.

اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ؛^{۴۰۰} بندگان خدا بدانید که تقوا خانه‌ای است چون دژ استوار.

امیر بیان علی (علیه السلام) در خطبه‌ای حقیقت تقوا را به زیباترین وجه بیان کرد و فرمود:
فَإِنَّ التَّقْوَى أَفْضَلُ كَنْزٍ وَأَخْرَزُ حِرْزٍ وَأَعَزُّ عِزٍّ؛^{۴۰۱} تقوا برترین گنجینه و نگهدارنده‌ترین نگاهبان و عزت‌بخش‌ترین عزت‌ها است.

تقوای ستیز، نه تقوای گریز

تقوای عزت‌آفرین تقوای گریز نیست که تقوای ستیز است، تقوای قاعدین نیست که تقوای مجاهدان است. این تقوا در عرصهٔ پیکار و مبارزه به دست می‌آید که دو بال پرواز کمالی انسان هجرت و جهاد است، هجرت از بیت نفس و جهاد در راه حق.

تقوای گریز ملازم ذلت است و تقوای ستیز ملازم عزت. جهاد در راه خدا لباس تقوا و زره محکم الهی است و آنان که بدان پشت کنند باید لباس ذلت و خواری به تن کنند. امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، در خطبهٔ مشهور جهادیه فرمود:

فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ لَخَاَصَهُ أَوْلِيَاءُهُ وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةِ وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ. فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ تَوْبَ الذَّلِيلِ وَشَمَلَهُ الْبَلَاءُ وَدِيَتْ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْأَسْدَادِ وَأَدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَسِيمَ الْخُسْفِ وَمُنِعَ النِّصْفُ.^{۴۰۲}

همانا جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند آن را به روی دوستان خاص خویش گشوده است و جامهٔ تقوا است که بر تن آنان پوشیده است و زره استوار الهی است که آسیب نبیند و سپر محکم او است [که تیر در آن نشیند]. هر که جهاد را واگذارد و ناخوشایند داند، خداوند جامهٔ خواری بر تن او پوشاند و فوج بلا بر سرش کشاند و در زبونی و فرومایگی بماند. دل او در پرده‌های گمراهی نهان گردد و به سبب تضييع جهاد حق از او روی گردان شود و به خواری محکوم و از عدالت محروم شود.

تقوای عزت‌بخش تقوای کسانی است که دل به خدا می‌سپارند و پای در راه جهاد می‌گذارند و بیم بر خود راه نمی‌دهند و می‌دانند که پیروزی از سوی خدا است و عزت از او است.^{۴۰۳}

تقوای عزت آفرین تقوای گریز از میدان مبارزه و جهاد نیست، تقوای دوری از جامعه و تلاش و کار نیست که رهبانیت امت خاتم، غزو و جهاد است چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به عثمان بن مظعون فرمود:

۴۰۰. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۵۷.

۴۰۱. تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۸۸.

۴۰۲. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۷؛ و قریب به همین: البيان والتبيين، ج ۲، ص ۳۶؛ الأخبار الطوال، أبو حنيفة أحمد بن داود الدينوري، تحقيق عبد المنعم عامر، الطبعة الأولى، دار إحياء الكتب العربية، القاهرة، ۱۹۶۰ م. ص ۲۱۱؛ الغارات، ج ۲، ص ۴۷۴ - ۴۷۵؛ الكامل في اللغة والأدب، ج ۱، ص ۲۰؛ الكافي، ج ۵، ص ۴؛ معاني الأخبار، ص ۳۰۹.

۴۰۳. ر. ک: نهج البلاغه، کلام ۱۱.

إِنَّمَا رُهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛^{۴۰۴} رهبانیت اُمّت من جهاد در راه خدا است.

رهبانیت و سیاحت به معنای ترک زندگی و پشت کردن به همه چیز و عزلت اختیار کردن و بریدن از خانواده و جامعه و خود را به ریاضت‌های شاق واداشتن و آوارگی اختیار کردن است،^{۴۰۵} که در سیره نبوی جایی ندارد و تقوای گریزپیشگان است. پیامبر زهد و تقوا و جهاد می‌فرمود:

إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ رُهْبَانِيَّةً وَرُهْبَانِيَّةَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛^{۴۰۶} هر اُمّتی را رهبانیتی است و رهبانیت این اُمّت جهاد در راه خدا است.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیام‌آور عزّت بود و راه و رسمش جهاد در راه خدا؛ و در باره خویش می‌فرمود: «الْجِهَادُ خُلُقِي»؛^{۴۰۷} جهاد [در راه خدا] اخلاق من است.

جوهر حیات مبارزه است و سیر کمالی جز با هجرت و جهاد طی نمی‌شود و آن پیامبر عزّت که هرگز از میدان جهاد دوری نگذید، اصحاب و پیروان خود را به رهبانیتی این چنین می‌خواند. ابو سعید خُدّری گوید: مردی نزد پیامبر آمد و از آن حضرت تقاضا کرد تا او را سفارشی کند، پیامبر فرمود:

أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهُ رَأْسُ كُلِّ شَيْءٍ وَعَلَيْكَ بِالْجِهَادِ فَإِنَّهُ رُهْبَانِيَّةُ الْإِسْلَامِ؛^{۴۰۸} تو را به تقوای الهی سفارش می‌کنم که آن سر هر چیزی است و بر تو باد به جهاد که آن رهبانیت اسلام است.

بدین ترتیب در سیره پیامبر اسلام و پیروان او جایی برای تقوای گریز و رهبانیت و سیاحت به معنای کناره‌گیری از جامعه و گوشه‌نشینی و پشت کردن به خلق خدا وجود ندارد.

نمونه اعلای تقوای ستیز امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، بود که در توصیف او گفته‌اند:

كَانَ [عَلِيٍّ] رُهْبَانِيَّةَ هَذِهِ الْأُمَّةِ؛^{۴۰۹} علی پارسای خدا ترس این اُمّت بود.

بدین ترتیب تقوای عزّت‌بخش، تقوای فریب و جهالت و محدودیت و گریز نیست بلکه تقوای دلیل، بصیرت، مصونیت و ستیز است، تقوای پای‌بندی به اصول و خودنگهداری است، تقوا پای‌بندی به اصول حق و نگهداری خود از تمام آن چیزهایی است که از نظر دین و اصولی که دین معین کرده است، مردود شمرده می‌شود و این صیانت موجدۀ عزّت است و عزّت حقیقی در پرتو تقوای حقیقی به دست می‌آید.^{۴۱۰}

۴۰۴. اُمّالی الصدوق، ص ۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۱۵، ج ۸۲، ص ۱۱۴؛ و قریب به همین: تاج العروس، ج ۱، ص ۲۸۱.
۴۰۵. ر.ک: النهاية فی غریب الحدیث و الآثار، ج ۲، ص ۲۸۱ - ۲۸۰، ۴۳۲؛ تاج العروس، ج ۱، ص ۲۸۱؛ و هامش النخال، ج ۱، ص ۱۳۸.

۴۰۶. کنز العمال، ج ۴، ص ۳۱۱.

۴۰۷. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۸۸.

۴۰۸. مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۸۲؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۴۲۷.

۴۰۹. مقتل الامام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام)، أبو بكر عبد الله بن محمد المعروف بابن أبي الدنيا، تحقيق محمد باقر المحمودي، الطبعة الأولى، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، ۱۴۱۱هـ، ص ۱۰۹.

۴۱۰. محي الدين عربي در فصوص الحکم در فصّ هودی آنجا که از متّقین سخن می‌گوید، حقیقت تقوا را بیان می‌کند و می‌نویسد: «أَيُّنَ الْمُتَّقُونَ؟ أَيْ الَّذِينَ اتَّخَذُوا اللَّهَ وَقَايَةً فَكَانَ الْحَقُّ ظَاهِرَهُمْ أَيْ عَيْنَ صُورِهِمُ الظَّاهِرَةُ؛ کجایند متّقیان؟ آنان که حق را وقایهٔ انفس خود سازند در ذوات و صفات و افعال خویش، تا مستتر گردد ذوات ایشان در ذات حق و افعال و صفات



انقطاع

به میزانی که انسان به خدا تکیه می‌کند و از غیر خدا گسسته می‌شود به همان میزان عزّت می‌یابد؛ زیرا عزّت مختصّ او است و جز با گسستن از غیر خدا به دست نمی‌آید. در خبری مشهور آمده است که جبرئیل امین خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) رسید و چنین گفت:

يَا مُحَمَّدُ! عَشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَحِبُّ مَنْ شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَجْزِيٌّ بِهِ وَاعْلَمْ أَنَّ شَرَفَ الرَّجُلِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَعِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ.^{۴۱۱}

ای محمد، هر چه می‌خواهی زندگی کن اما مردن است، هر که را می‌خواهی دوست بدار اما جدایی است، هر چه می‌خواهی بکن اما جزای آن را خواهی دید و بدان که شرافت انسان در شب‌زنده‌داری است و عزّت او در بی‌نیازی از مردم.

این آموزش انقطاع و عزّت یافتن در سیره نبوی است. ارجمندی و بزرگی حقیقی در سایه گسستن از غیر خدا به دست می‌آید.

هر که از خود و خودخواهی و دنیاطلبی آزاد شود محکم و استوار و شکست‌ناپذیر می‌گردد. از امیر مؤمنان (علیه السلام) در این باره چنین وارد شده است:

مَنْ سَلَا عَنْ مَوَاهِبِ الدُّنْيَا عَزَّ^{۴۱۲} هر که بخشش‌های دنیا را از یاد برد عزّت یابد.

اوصیای پیامبر که جلوه‌های کامل عزّت الهی در مدرسه پیامبرند به سبب انقطاع کاملشان به کمال عزّت رسیدند و از همین رو است که در دعای شعبانیه امیر مؤمنان (علیه السلام) که بنا بر نقل ابن خالویه همه اوصیای پیامبر آن را می‌خوانده‌اند،^{۴۱۳} چنین آمده است:

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ؛^{۴۱۴} خدای من مرا انقطاع کامل به سوی خود عطا فرما.

این سنّت خدا است که هر کس طمع خویش بمیراند به عزّت دست یابد و عزّتش پایدار ماند. از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

أُطْلِبُ بَقَاءَ الْعِزِّ بِإِمَاتَةِ الطَّمَعِ؛^{۴۱۵} ماندگاری عزّت را با میراندن طمع بخواه.

➔ ایشان در افعال و صفات حق، پس حق عین صور ظاهره ایشان باشد؛ شرح فصوص/الحکم، تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی، به اهتمام نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، ۱۳۶۴ هـ ش، ج ۱، ص ۳۹۴ - ۳۹۳.

۴۱۱. ا/مالی الصدوق، ص ۱۹۴؛ الخصال، ج ۱، ص ۷ [«أَحِبُّ مَنْ شِئْتَ» آمده است]؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۲۵۳ [«شَرَفُ الْمُؤْمِنِ» آمده است]؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۴۳۶ - ۴۳۵؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۰؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۱۹ [«شَرَفُ الْمُؤْمِنِ» آمده است]؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۷۸۲ [«شَرَفُ الْمُؤْمِنِ» آمده است]؛ و قریب به همین: الاشعثیات، ص ۱۸۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۹؛ المواعظ، ص ۹۳ - ۹۲؛ جامع الأخبار، ص ۱۲۷.

۴۱۲. شرح غرر/الحکم، ج ۵، ص ۴۶۲.

۴۱۳. اقبال/الأعمال، رضي الدين أبو القاسم علي بن موسي ابن طاووس، الطبعة الثانية، دار الكتب الإسلامية، طهران، ۱۳۹۰ هـ، ص ۶۸۵؛ مفاتيح الجنان، ص ۲۸۳.

۴۱۴. اقبال/الأعمال، ص ۶۸۷؛ مفاتيح الجنان، ص ۲۸۷؛ مفتاح الجنات، ج ۳، ص ۷۸؛ نهج السعادة، ج ۶، ص ۱۴۸.

۴۱۵. تحف العقول، ص ۲۰۸ - ۲۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۶۴.

انسانی که همه چیز را از خدا می‌بیند و از او می‌خواهد به آرامش می‌رسد و آن که جز از خدا امید یاری ندارد به بی‌نیازی واقعی می‌رسد و عزّت می‌یابد که از علی (علیه السلام) نقل شده است:

الْيَأْسُ غِنَاءُ حَاضِرٍ؛^{۴۱۶} یأس [از غیر خدا] بی‌نیازی و دارایی نقد و حاضر است.

این‌گونه است که آدمی به عزّت آزادگی می‌رسد و آزاده می‌شود، چنان‌که پیشوای آزادگان علی (علیه السلام) فرموده است:

الْيَأْسُ حُرٌّ؛^{۴۱۷} یأس [از غیر خدا] آزادگی است.

آن آزادی آسایش‌بخش که به انسان عزّت می‌دهد و او را از پستی و خواری به دور می‌دارد همین انقطاع از غیر خدا است، تربیت نبوی به انقطاع می‌خواند تا آدمی را از اسارت برهاند و به کمال برساند؛ زیرا زندگی توأم با آزادگی و عزّت جز با انقطاع طمع فراهم نمی‌شود.

کمالات روحی و صفات کمالی

کمالات روحی و صفات کمالی از جمله عللی است که نقش ایجاد و حفظ عزّت را دارد. مادام که انسان متصف به این کمالات است، عزیز است و با کمرنگ شدن این صفات و روحیات، عزّت نیز کمرنگ می‌شود. از جمله این صفات و کمالات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:^{۴۱۸}

انصاف

پاس داشتن عدل و داد و رعایت حقّ مردمان و با آنان به راستی رفتار کردن،^{۴۱۹} از جمله اموری است که عزّت آدمی را پایدار می‌کند و افزون می‌سازد. از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که گفت: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در ضمن سخنی فرمود:

أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا؛^{۴۲۰} بدانید هر که از خود به مردم انصاف دهد، خداوند جز عزّتش نیفزاید.

قیام به حق و گرفتن حق

مادام که انسان برای حق برخیزد و در برپایی حق بکوشد در عزّت خدا است و خداوند از هر که اقامه حق و داد کند، خواری ببرد و لباس ارجمندی و بزرگی بر تنش کند. از امام عسکری (علیه السلام) چنین نقل شده است:

مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزٌ إِلَّا ذَلَّ وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلٌ إِلَّا عَزَّ؛^{۴۲۱} هیچ عزیزی حق را وانهد مگر آن که خوار شد و هیچ خواری اقامه حق نکرد مگر آن که عزیز شد.

۴۱۶. غرر/الحکم، ج ۱، ص ۲۲.

۴۱۷. همان، ص ۱۳.

۴۱۸. ر.ک: میزان/الحکمة، ج ۶، ص ۲۹۴ - ۲۹۳.

۴۱۹. ر.ک: لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۶۶.

۴۲۰. الکافی، ج ۲، ص ۱۴۴؛ بحار/الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۳.

۴۲۱. تحف العقول، ص ۳۶۸؛ بحار/الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۳۲، ج ۷۸، ص ۳۷۴.

گذشت در عین قدرت و بخشش و پیوند

بزرگواری و گذشت و بخشش از جمله اموری است که عزّت‌آفرین است و هر چه این کمالات در انسان افزون شود بر عزّتش افزون می‌شود. پیامبر بزرگوار و ارجمند اسلام فرموده است:

عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاَفَوْا بِعِزِّكُمْ اللَّهُ؛^{۴۲۲} بر شما باد به گذشت که گذشت کردن جز بر عزّت بنده نمی‌افزاید؛ پس از یکدیگر درگذرید تا خدا شما را عزیز کند.

آن که قدرت بر انتقام دارد و گذشت می‌کند خود را از امور پست دور می‌سازد و بر ارجمندی خویش می‌افزاید. بخشش و گذشت و پیوند با آنان که رشته پیوند گسسته‌اند، از بزرگی روح است و سبب ارجمندی وجود. جابر از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:

ثَلَاثٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ إِلَّا عِزًّا: الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَهُ وَالصَّلَاةُ لِمَنْ قَطَعَهُ.^{۴۲۳}

سه چیز است که خداوند به وسیله آن‌ها جز عزّت انسان مسلمان را نیفزاید: گذشت از کسی که به او ستم روا داشته و بخشیدن آن که او را محروم ساخته و پیوند با آن که از او بریده است.

فرو خوردن خشم

آن که بر وجود خود قاهر است و خشم خود را فرو می‌خورد به عزّت الهی نایل می‌شود. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَالْكََاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^{۴۲۴} وَأَثَابَهُ اللَّهُ مَكَانَ غَيْظِهِ^{۴۲۵} ذَلِكَ.

هیچ بنده‌ای خشمی را فرو نخورد مگر آن که خدای عزّ و جلّ عزّت او را در دنیا و آخرت بیفزاید و همانا خدای عزّ و جلّ فرموده است: «و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند و خداوند نکوکاران را دوست دارد.» و خدا به جای فرو خوردن خشمش او را چنین پاداش دهد.

صبر و استقامت

صبر و استقامت از مهم‌ترین علل به وجودآورنده و پایدارنده عزّت است. صبر در برابر گناه، صبر در طاعت خدا، صبر در مصیبت‌ها و صبر در برابر مال و مقام و خود را حفظ کردن آدمی را محکم و استوار می‌کند. امام صادق (علیه السلام) فرموده است:

۴۲۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۴۰۱.

۴۲۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۴۰۳.

۴۲۴. آل عمران / ۱۳۴.

۴۲۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۴۱۰ - ۴۰۹.

مَنْ صَبَرَ عَلَى مُصِيبَةٍ زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِزًّا عَلَى عِزِّهِ^{۴۲۶} هر که بر مصیبتی شکیبایی ورزد، خدای عز و جل عزت بر عزتش بیفزاید.

شجاعت

شجاعت از کمالاتی است که آدمی را استوار می‌سازد و عزتش را نگه می‌دارد چنان که در سخنان علی (علیه السلام) وارد شده است:

الشَّجَاعَةُ أَحَدُ الْعِزِّينَ؛^{۴۲۷} شجاعت یکی از دو عزت است.

شجاعت چنان عزت‌آفرین است که خود برابر با تمام عزت‌های دیگر است^{۴۲۸} و نمی‌گذارد آدمی تن به خواری و پستی دهد که علی (علیه السلام) فرموده است:

الشَّجَاعَةُ عِزٌّ حَاضِرٌ؛^{۴۲۹} شجاعت عزتی است مهیا و آماده.

قناعت

قناعت و گسستن خود از فزون‌طلبی، آدمی را عزت می‌بخشد؛ زیرا زیاده‌خواهی و هوس بی‌حاصل است که آدمی را در دامن حسرت و خواری فرومی‌برد و چون ریشه این درخت زده شود، سربلندی و عزت به بار آید. در سخنان نورانی امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شده است:

الْقَنَاعَةُ تُؤَدِّي إِلَى الْعِزِّ؛^{۴۳۰} قناعت به سوی عزت می‌کشاند.

خردمند هرگز از قناعت دست نمی‌کشد و تن به خواری نمی‌سپارد.

برائت از بدی و شر

انسان به میزانی که از بدی و شر پاک می‌شود و از آن دوری و بیزاری می‌جوید به بزرگی و ارجمندی می‌رسد و ارهیدن از آن، پیوستن به این را می‌آورد. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

مَنْ بَرِيَ مِنَ الشَّرِّ نَالَ الْعِزَّ؛^{۴۳۱} هر که از شر و بدی برائت جوید به عزت دست یابد.

مواردی که برشمرده شد مهم‌ترین علل موجهه و مبقیه عزت است، عزتی که شاخصه سیره نبوی و عطیه‌ای الهی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و پیروان راستینش را شکست‌ناپذیر ساخته است و این عزت برافروخته از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و قرآن کریم است، چنان که امیر بیان علی (علیه السلام) در توصیف پیام‌آور عزت فرمود:

۴۲۶. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمي (الصدوق)، صححه و علّق علیه علی اکبر الغفّاری، مكتبة الصدوق، تهران و کتابفروشی کتبی نجفی، قم، ۱۳۹۱ هـ، ص ۲۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۲۸.

۴۲۷. غرر الحکم، ج ۱، ص ۸۲.

۴۲۸. ر.ک: شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۳.

۴۲۹. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۲.

۴۳۰. شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۹۱.

۴۳۱. تحف العقول، ص ۲۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۲۹.

جَعَلَهُ اللَّهُ بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ وَكَرَامَةً لِّأُمَّتِهِ وَرَبِيعًا لِّأَهْلِ زَمَانِهِ وَرَفْعَةً لِّأَعْوَانِهِ وَشَرَفًا لِّأَنْصَارِهِ.^{۴۳۲}

خداوند او را مأمور رساندن شریعت [به مردمان] کرد و موجب ارجمندی امتش و بهار مردم زمانش و مایه سربلندی یارانش و موجب شرف یاورانش قرار داد.

بدین ترتیب هیچ چیز مانند عزّت در تربیت آدمی نقش بازی نمی‌کند و بهترین راه کسب عزّت حقیقی پیروی از پیام‌آور عزّت و اوصیای آن حضرت است، چنان‌که در باره امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) برترین نمونه مدرسه پیامبر، گفته شده است:

أَنْتَ أَمِيرُنَا وَنَحْنُ رَعِيَّتُكَ، بِكَ أَخْرَجَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الذُّلِّ وَبِعِزَّازِكَ أَطْلَقَ عِبَادَهُ مِنَ الْغُلِّ.^{۴۳۳}

تو فرمانده و امیر مایی و ما رعیت توایم، به برکت تو بود که خدای عزّ و جلّ ما را از خواری و ذلّت نجات داد و به عزّت‌بخشی تو بود که خداوند بندگان را از کند و زنجیر رها کرد.

۴۳۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

۴۳۳. الکافی، ج ۸، ص ۳۵۵.

جلسه هفتم

سیره اجتماعی و خانوادگی
اصل رفق و مدارا

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اصل رفق و مدارا به عنوان اولین اصل از سیره اجتماعی و خانوادگی؛
- ✓ جایگاه و اهمیت رفق و مدارا در منطق عملی پیامبر (صلی الله علیه وآله)؛
- ✓ نقش رفق و مدارا در اصلاح روابط اجتماعی و مناسبات انسانی؛
- ✓ راه و رسم پیشوایان دینی (علیهم السلام) در به کارگیری این اصل و معرفی ایشان به عنوان جلوه تمام عیار رفق و مدارا.

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین اصل عزت به این نکات اشاره داشتیم:

۱. اصل عزت از مهم ترین اصول سیره نبوی و از بنیادی ترین امور دین است.
۲. عزت بالإصاله از آن خداوند است و بالإفاضه از آن مؤمنان.
۳. آدمی با عزت حقیقی فقط در برابر خدا سر بندگی فرود می آورد و با قدم عبودیت سیر می کند و داغ ذلت بندگی را بر پیشانی خود می نهد، به عز ربوبیت دست می یابد و صاحب اختیار خود و فراتر از آن می شود و مقتدر می گردد.
۴. میزان برای شناخت نهضت های اصلاح گر عزت بخشی آنها است و میزان قوت هر یک از آنها در اندازه عزتی است که می بخشد و راهی است که برای عزت آفرینی می گشاید. در میان نهضت های الهی هیچ نهضتی چون نهضت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مردمان را به عزت نرسانده و چون او راه عزت را نگشاده است.
۵. انسان به سبب انقطاع کامل از غیر خدا به کمال عزت دست می یابد؛ زیرا عزت مختص او است و جز با گسستن از غیر او به دست نمی آید.
۶. کمالات روحی و صفات کمالی همچون انصاف، قیام به حق و گرفتن حق، گذشت در عین قدرت و بخشش، پیوند، فرو خوردن خشم، صبر و استقامت، شجاعت، قناعت، و برائت از بدی و شر از جمله عواملی است که نقش ایجاد و حفظ عزت را دارد و مادام که انسان متصف به این کمالات است، عزیز است و با کمرنگ شدن این صفات و روحیات عزت نیز کمرنگ می شود.

۱. اصل رفق و مدارا

جایگاه و اهمیت رفق و مدارا

رفق در لغت به معنی نرمی و ملاطفت و مهربانی است و مدارا نیز به معنی نرمی و ملایمت و مهربانی و

تحمل و بردباری است.^{۴۳۴} در این بحث نیز رفق و مدارا به معنی ملایمت و نرمی، و وسعت نظر و گشادگی و گذشت و تحمل اجتماعی آمده است.

رفق و مدارا در هرگونه رابطه و تعامل انسانی، چه رابطه و تعامل دو فرد، چه روابط خانوادگی و چه روابط و مناسبات یک مجتمع بزرگ انسانی، مهم‌ترین قاعده در سامان‌دهی و تنظیم درست روابط و تعامل‌ها است و این امر به صورت یک اصل اجتماعی در زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اوصیای آن حضرت مشهود است. رفق و مدارا در سیره اجتماعی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقشی مبنایی داشته و مایه قوام و دوام روابط و مناسبات صحیح اجتماعی بوده است. برخوردهای از سر رفق و ملایمت و به دور از درشتی و خشونت آن حضرت در عرصه جامعه و در معاشرت، سازنده‌ترین عنصر در اصلاح جامعه و روابط و مناسبات اجتماعی بود. سیره‌نویسان از حسین بن علی (علیه السلام) از قول امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، در توصیف برخوردهای اجتماعی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین آورده‌اند:

كَانَ دَائِمَ الْبُشْرِ، سَهْلَ الْخُلُقِ، لَيِّنَ الْجَانِبِ، لَيْسَ بِفَطٍّ، وَلَا غَلِيظًا؛^{۴۳۵} رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیوسته خوشرو، خوشخو و نرم‌خو بود؛ خشن و درشت‌خوی نبود.

پیامبر اکرم، آن رسول رفق، از غلظت‌های بی‌مورد و شدت‌های نابه‌جا سخت پرهیز داشت و هرگز برای پیش‌برد مقاصد اجتماعی خویش از حرکت‌های تند و عاری از رفق بهره نگرفت. او همان‌طور که مأمور به برپایی واجبات بود، مأمور به رفتاری از سر مدارا بود و خود می‌فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي بِمُدَارَةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ؛^{۴۳۶} خدای متعال، همان‌گونه که مرا به برپایی واجبات فرمان داده، به مدارا با مردمان فرمان داده است.

هنر بزرگ آن پیام‌آور الهی در هدایت آدمی بر این اصل اساسی استوار بود و آن حضرت با رفق و مدارا توانست جامعه را متحول سازد. در حقیقت خوی نرم پیامبر بود که دل‌ها را جذب کرد و الفت بخشید و جان‌های گریزان را گرد آورد.^{۴۳۷} و اگر این روحیه نبود و این اصل مهم اجتماعی محور مناسبات قرار نمی‌گرفت، قطعاً پیوند میان دل‌ها و وحدت در جامعه و آن حرکت بزرگ اصلاحی میسر نمی‌شد.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ؛ پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو [و پرمهر] شدی، و اگر تندخو

۴۳۴. لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه‌های «رفق» و «مدارا».

۴۳۵. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۲۴؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۸۸؛ السمائل النبویة، ص ۱۷۷؛ أخلاق النبی و آدابه، ج ۱، ص ۲۹۱؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۸؛ دلائل النبوة، ج ۱، ص ۲۹۱؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۶، ۲۰۷ - ۲۰۶؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۱۵۹؛ کتاب الحقائق فی علم الحديث والزهدیات، ج ۱، ص ۲۳۶؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۷۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۴؛ أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۳۶؛ تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۱، ص ۲۱۹؛ تاریخ الإسلام و طبقات المشاهیر والأعلام، ج ۱، ص ۴۴۸؛ مرآة الجنان و عیرة البیضان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان، ج ۱، ص ۲۹ - ۲۸؛ شمائل الرسول، ص ۶۸؛ البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۷؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۸، ص ۲۷۵؛ بحار الأنوار لعلوم الأئمة الأطهار، ج ۱۶، ص ۱۵۲.

۴۳۶. تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۴۲؛ کفایة الطالاف الیب فی خصائص الحیب (الخصائص الکبری)، ج ۲، ص ۲۳۰؛ الجامع الصغیر فی أحادیث البشر النذیر، ج ۱، ص ۲۵۹؛ فیض القدر، شرح الجامع الصغیر للسيوطی، ج ۲، ص ۲۱۵.

۴۳۷. الوحلة الاسلامیة، محمد أبو زهرة، دار الرائد العربی، بیروت، ص ۷۹.

و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان
آمزش بخواه^{۴۳۸}.

اگر رفق و مدارای پیامبر نبود، اساساً فرصت هدایت حاصل نمی‌شد و سدّ سکندری میان او و مردم
حجاب می‌شد و زمینه اصلاح اجتماعی را مسدود می‌ساخت.^{۴۳۹} بنا بر این، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با
رفق و مدارا رسالت خود را پیش برد و این اصل در تحول انسان و جامعه به سوی کمال و اصلاحات
اجتماعی‌ای که پیامبر بدان مأمور بود، نقشی کلیدی داشت. به همین سبب آن وجود گرامی برای تحقق
رسالت خویش مأمور به رفق و مدارا بود؛ چنان که خود فرمود:

أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ؛^{۴۴۰} پروردگارم مرا به مدارا با مردم
فرمان داد همان‌گونه که مرا به تبلیغ رسالت فرمان داد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیام الهی خود را با رفق و مدارا به جان مردمان نشانده، دل آنان را نرم
کرد و ایشان را با حق همراه نمود. امام صادق (علیه السلام) در این باره فرمود:

جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، رَبُّكَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ
وَيَقُولُ: «لَكَ دَارٌ خَلْقِي»»؛^{۴۴۱} جبرئیل نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و گفت: «ای
محمد، پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: "با خلق من مدارا کن".»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در تمام دوران رسالت خویش بر این مبنا حرکت و استواری در حق را
با مدارای با خلق جمع کرد. آن حضرت در عین آن که هرگز با باطل سازش نکرد، با همه مردمان و با پیروان
از سر رفق و مدارا رفتار کرد.

نقش رفق و مدارا در اصلاح و تنظیم مناسبات و روابط اجتماعی

هیچ چیز مانند رفق و مدارا در اصلاح روابط اجتماعی و مناسبات انسانی مؤثر نیست و پیامبر اکرم
(صلی الله علیه وآله) آن را به زیبایی تمام به کار بست و جامعه را در جهت حق متحول ساخت. آن حضرت
می‌فرمود:

إِنَّا أَمَرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرْنَا بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ؛^{۴۴۲} ما جمعیت پیامبران،
همان‌طور که به برپا کردن واجبات فرمان یافته‌ایم، به مدارا با مردمان فرمان داده
شده‌ایم.

۴۳۸. آل عمران / ۱۵۹.

۴۳۹. قُرْطُبِي ذیل آیه فوق در معنای آن چنین می‌نویسد: «يَا مُحَمَّدُ، لَوْ لَا رَفَقَكَ لَمَنَعَهُمُ الْإِحْتِشَامُ وَالْهَيْبَةُ مِنَ الْقُرْبِ مِنْكَ بَعْدَ مَا كَانَ مِنْ تَوَلِّيهِمْ»؛ الجامع لأحكام القرآن، أبو عبد الله محمد بن أحمد القُرْطُبِي الأنصاري، تصحيح أبو اسحاق إبراهيم أطفيش، دار الكتب المصرية، ۱۳۷۶ هـ، افسست دار إحياء التراث العربي، بيروت، ج ۴، ص ۲۴۹.

۴۴۰. مشکاة الأنوار في غرر الأخبار، ص ۱۷۸؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۹، ص ۳۵؛ و قریب به همین: تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۴.

۴۴۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مشکاة الأنوار، ص ۱۷۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۵.

۴۴۲. الأُمالي، شیخ طوسی، المطبعة الحیدریه، نجف، ج ۲، ص ۱۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۵۳ [بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ] آمده است.

سیاست^{۴۴۳} الهی پیامبران و راه و رسم آنان در هدایت مردمان بر رفق و مدارا استوار بود که هیچ سیاستی بدون این امر راه به جایی نمی‌برد. امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، فرمود: «رَأْسُ السِّيَاسَةِ اسْتِعْمَالُ الرَّفْقِ»^{۴۴۴} سر سیاست به کار بردن رفق و مدارا است.

تدبیر صحیح امور و سیاست درست، بهره‌مندی از رفق و مدارا است و چنین تدبیر و سیاستی راه‌گشا است. از علی (علیه السلام) چنین نقل شده است: «نِعْمَ السِّيَاسَةُ الرَّفْقُ»^{۴۴۵} رفق و مدارا خوب سیاستی است.

در نگاه پیشوایان حق، رفق و مدارا اصلی کارا در روابط اجتماعی و مدیریت و رهبری است؛ چنان‌که در آموزه‌های امیر بیان، علی (علیه السلام)، آمده است: «إِذَا مَلَكَتْ فَارْفُقْ»^{۴۴۶} هرگاه زمام‌دار شدی، باید رفق و مدارا پیش‌گیری. با همین جهت‌گیری است که امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، کارگزاران خود را به رفق و مدارا با مردمان فرمان می‌داد و از آنان می‌خواست تا آن‌جا که امکان دارد این‌گونه عمل کنند و از شدت عمل بپرهیزند؛ چنان‌که وقتی قیس بن سعد بن عباده را به استانداری مصر گماشت، به وی چنین نگاشت:

وَأَرْفُقْ بِالْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ، فَإِنَّ الرَّفْقَ يُمْنٌ^{۴۴۷} نسبت به خواص و عموم مردم رفق پیش‌گیر که رفق میمنت دارد.

همچنین در نامه‌ای خطاب به مالک اشتر^{۴۴۸} نوشت:

فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ مَا أَهَمَّكَ وَأَخِطِ الشَّدَّةَ بَضْعُثْ مِنَ اللَّيْنِ وَأَرْفُقْ مَا كَانَ الرَّفْقُ أَرْفَقَ وَأَعْتَزِمُ
بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ وَأَخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ وَأَبْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَالْأَنْ
لَهُمْ جَانِبَكَ.^{۴۴۹}

در آنچه تو را مهم می‌نماید از خدا یاری جوی و سخت‌گیری را با لختی نرمی بیامیز، و تا آن‌جا که رفق و مدارا جا دارد، راه رفق و مدارا را پیروی و هنگامی که جز سخت‌گیری به کار نیاید، بدان روی آر. با مردمان فروتنی پیش‌گیر و آنان را با گشاده‌رویی بپذیر و با نرم‌خویی با ایشان رفتار نما.

هیچ چیز مانند رفق و مدارا روابط اجتماعی را در جهت مطلوب تسهیل نمی‌کند، که انسان در فطرتش متمایل به رفق و مدارا و منزجر از درشتی و خشونت است؛ از این رو هر کار که بر این مبنای فطری انجام شود، پذیرش نسبت به آن بیش‌تر و راه تحقق آن هموارتر خواهد بود و اساساً با به کار گرفتن رفق و مدارا

۴۴۳. «السِّيَاسَةُ اسْتِصْلَاحُ الْخَلْقِ بِإِرْشَادِهِمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُنْجِي فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ»؛ سیاست سامان دادن مردمان است با راهنمایی و هدایت آنان به سوی راه نجات در دنیا و آخرت؛ /قرب الموارد، ج ۱، ص ۵۵۷؛ المنجد، ص ۳۶۲.

۴۴۴. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۳۷۲.

۴۴۵. همان، ج ۲، ص ۲۹۴.

۴۴۶. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۲۷۵.

۴۴۷. الغارات، ص ۱۲۷.

۴۴۸. پرتوی از نهج البلاغه، سید محمد مهدی جعفری، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱ - ۱۳۷۲ ه. ش، ج ۴، ص ۴۳۹.

۴۴۹. نهج البلاغه، بیروت، ۱۳۷۸ ه. نامه ۴۶.

بهتر می‌توان بر مشکلات اجتماعی فائق آمد و به مقاصد اصلاحی دستی یافت. در بیانات علی (علیه السلام) آمده است:

الرَّفْقُ يُسِّرُ الصَّعَابَ وَيَسْهِّلُ شَدِيدَ الْأَسْبَابِ؛^{۴۵۰} ملایمت [در امور] دشواری‌ها را آسان می‌سازد و عوامل و موانع سخت و دشوار را سهل می‌نماید.

رفق نمودن و مدارا ورزیدن در امور چنان تأثیرگذار و راه‌گشا است که در تعالیم امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، آمده است: «الرَّفْقُ يَفْلُحُ حَدَّ الْمُخَالَفَةِ»؛^{۴۵۱} رفق تندی مخالفت را کند می‌سازد. رفق و مدارا در این جا چنان کارساز معرفی شده است که به وسیله آن می‌توان تیزی شمشیر مخالفت مخالفان را کند کرد و مخالفت‌های اجتماعی را کاهش داد و زمینه لازم را برای ایجاد تحولات مثبت به سوی مقاصد والا فراهم نمود که برترین نمونه تربیت نبوی، علی (علیه السلام)، فرمود:

مَنْ كَانَ رَفِيقًا فِي أَمْرِهِ نَالَ مَا يُرِيدُ مِنَ النَّاسِ؛^{۴۵۲} هر که در کار خویش رفق پیش گیرد، بدانچه از مردمان خواهد دست یابد.

سلوک اجتماعی و پیش بردن مقاصد اصلاحی جز با تکیه به چنین اصلی راه به جایی نخواهد برد که زندگی اجتماعی و روابط و مناسبات انسانی در گرو ملایمت و مدارا است، چنان‌که پیامبر رحمت و مدارا فرمود: «الرَّفْقُ نِصْفُ الْعِيشِ»؛^{۴۵۳} رفق نیمی از زندگی، معاشرت و گذران حیات است؛ یعنی، زندگی و معاشرت اجتماعی سالم بدون رفق و مدارا میسر نیست و روابط اجتماعی و مناسبات انسانی درست در پیوند با این اصل است، بلکه عقلانیت اقتضا می‌کند که بنای تعامل اجتماعی بر ملایمت باشد و شأن انسان عاقل این است که از مدارا به درستی بهره گیرد. از امیر مؤمنان وارد شده است: «عُنْوَانُ الْعَقْلِ مُدَارَاةُ النَّاسِ»؛^{۴۵۴} سرلوحه عقل مدارا با مردم است. در دیدگاه علی (علیه السلام) از مختصات انسان عاقل بهره‌مندی او از رفق و مدارا است که بدان به روابطی درست دست می‌یابد و در کارها موفق می‌شود:

عَلَيْكَ بِالرَّفْقِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ الصَّوَابِ وَسَجِيَّةُ أُولِي الْأَلْبَابِ؛^{۴۵۵} بر تو باد به رفق؛ زیرا که آن کلید درستی [امور] و از اخلاق خردمندان است.

خردمندی اقتضا می‌کند که آدمی در روابط اجتماعی و به منظور پیش‌برد مقاصد اصلاحی به درستی از رفق و مدارا بهره گیرد که درستی و خشونت انسان‌ها را به عکس العمل و مقاومت می‌کشاند. هر چه روابط انسان‌ها لطیف‌تر شود و جامعه عقلانی‌تر گردد، رفق و مدارا در میان مردمان بیش‌تر جلوه می‌یابد که به بیان علی (علیه السلام): «ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَاةُ النَّاسِ»؛^{۴۵۶} حاصل عقل مدارا با مردم است.

۴۵۰. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۸۹.

۴۵۱. شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۱۵۰.

۴۵۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶۴.

۴۵۳. اصلاح المال، ص ۲۲۸؛ تاریخ البیقوبی، ص ۱۰۸؛ دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضا و الأحکام، ج ۲، ص ۲۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۴۹؛ از امام کاظم (علیه السلام): الکافی، ج ۲، ص ۱۲۰، ج ۴، ص ۵۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶۲.

۴۵۴. غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۱.

۴۵۵. همان، ج ۲، ص ۲۰.

۴۵۶. همان، ج ۱، ص ۳۲۲.

راه و رسم پیشوایان معصوم بر رفق و مدارا استوار بود.

راه و رسم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جلوه تمام عیار رفق و مدارا بود. آن حضرت بیشترین رحمت را به مردم داشت و باگذشت‌ترین انسان‌ها نسبت به خلق خدا بود. انس بن مالک در توصیف آن پیام‌آور لطافت‌ها و زیبایی‌ها چنین گفته است:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ لُطْفًا بِالنَّاسِ؛^{۴۵۷} رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بیش‌ترین لطف را به مردم داشت.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در تمام دوران رسالت مدارا کرد و رفق ورزید و گذشت کرد و هرگز به درشتی و خشونت دست نیازید که آن حضرت در قله کمالات انسانی ایستاده بود و از چنین جایگاهی هدایت و راهبری می‌نمود.

مهر و رقت وصف انسانی بود خشم و شهوت وصف حیوانی بود^{۴۵۸}

آن که از مهر و مدارا و از رحمت و رقت بی‌بهره است، هنوز پا به میدان انسان بودن و نیکی نمودن نگذاشته است؛ چنان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌فرمود: «مَنْ يُحْرِمِ الرَّفْقَ يُحْرِمِ الْخَيْرَ كُلَّهُ»؛^{۴۵۹} هر که از رفق بی‌بهره باشد، از همه‌گونه خیر بی‌بهره است.

آن رسول رحمت در سخت‌ترین اوضاع و احوال نیز از رفق، مدارا، و بزرگواری و گذشت دور نشد. نقل شده است که چون در غزوه احد آن همه مصیبت بر پیامبر وارد کردند و آن همه جنایت روا داشتند، عمر بن خطاب نزد پیامبر رفت و از آن حضرت خواست تا آن قوم را نفرین کند، همان‌گونه که نوح (علیه السلام) قومش را نفرین کرد^{۴۶۰}؛ امّا پیامبر (صلی الله علیه وآله) جز رحمت و مغفرت برای آنان نخواست، تقاضای آن حضرت از خداوند این بود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي، فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛^{۴۶۱} خدایا قوم مرا ببخشای که آنان نمی‌فهمند. و نیز روایت شده است که گفت: «خدایا، آنان را ببخشای یا هدایت فرما».^{۴۶۲}

در باره این ماجرا مسلم در صحیح خود خبری را از یکی از یاران پیامبر نقل کرده که گفته است آن صحنه در نظرم است که قوم رسول خدا وی را مجروح ساختند و آن حضرت در حالی که خون از چهره

۴۵۷. دلائل النبوة، أبو نعیم الإصبهانی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ حلیة الاولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۶، ص ۳۶؛ المطالب العالیة لزوائد المسانید الثمانية، ج ۴، ص ۲۴.

۴۵۸. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۳۶.

۴۵۹. الأدب المفرد، ص ۱۶۴ [بدون «کله»]؛ علل الحدیث، ج ۲، ص ۲۷۵؛ ابن اثیر الجزیری، جامع الاصول من احادیث الرسول (صلی الله علیه وآله)، تحقیق محمد حامد الفقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۴ هـ ج ۵، ص ۲۸۰؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۵۵؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۲۴۱؛ البیان و التعریف فی أسباب ورود الحدیث الشریف، ج ۳، ص ۲۴۱؛ بدین صورت نیز روایت شده است: «مَنْ حُرِمَ الرَّفْقُ، فَقَدْ حُرِمَ الْخَيْرَ كُلَّهُ»؛ تحف العقول، ص ۳۵.

۴۶۰. وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا؛ و نوح گفت: «پروردگارا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار» نوح/ ۲۶.

۴۶۱. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۳۸ - ۱۳۷.

۴۶۲. همان، ص ۱۳۸.

خویش می‌زدود، دعا کرد: «رَبِّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^{۴۶۳} پروردگارا، قوم مرا ببخشای که آنان نمی‌فهمند.

رفق، مدارا، گذشت و بخشش پیامبر اکرم آن قدر فراگیر بود که با آنان که سال‌ها با او دشمنی کرده و کینه ورزیده بودند، رفق نمود و ملایمت ورزید و گذشت کرد. آن حضرت با همین نرم‌خویی پیامبرانه و روش اسلامی و بر مبنای شناختی درست از انسان و جامعه، زمینه تحول انسان‌ها را فراهم ساخت. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شدت را جز از باب رحمت به کار نگرفت، و تندی و درشتی‌ها را به رفق و مدارا کاست و کینه و دشمنی‌ها را به بخشش و گذشت از رنگ و رو انداخت.

ابن اسحاق نقل کرده است که در روز فتح مکه سعد بن عباده خزرچی، در حالی که پرچمدار بود، چنین رجز می‌خواند: «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمُ تَسْتَحِلُّ الْحَرَمَةَ»؛ امروز روز کشتار و جنگ و انتقام است. امروز روز شکسته شدن حرمت‌ها است. کسی نزد رسول خدا رفت و این مطلب را با وی در میان گذاشت و گفت می‌ترسیم امروز سعد یورشی به قریش بکند. پیامبر، علی بن ابی طالب را مأمور کرد تا پرچم را از او بگیرد و فرمود: «تو پرچم را وارد شهر کن».^{۴۶۴} آن‌گاه فرمود: «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ»؛^{۴۶۵} امروز روز رحمت و مهربانی است.

بدین ترتیب پیشوای رحمت و مدارا جلوی هرگونه تندی و خشونت را گرفت، مگر به طور استثنایی در مورد کسانی که جای هیچ بخشش و گذشتی بر خود باقی نگذاشته بودند که در باره آنان اجازه شدت عمل قانونی داده شد.^{۴۶۶}

پس از آن که مکه فتح شد، همه چشم‌ها به پیامبر دوخته شده بود که وی با آنان چه خواهد کرد و جواب آن همه نامردمی را چگونه خواهد داد. آن مظهر رحمانیت و رحمت حق، خطاب به آنان فرمود: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، مَا تَرَوْنَ أَنِّي فَاعِلٌ فِيكُمْ؟»؛ ای جمعیت قریش، تصور می‌کنید من با شما چه رفتاری انجام می‌دهم؟ «قَالُوا: خَيْرًا، أَخْ كَرِيمٌ وَابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ»؛ گفتند: «نیکی [که ما جز نیکی تصور دیگری در باره‌ات نداریم] تو

۴۶۳. صحیح مسلم، بشرح النووی، ج ۱۲، ص ۱۵۰ - ۱۴۹.

۴۶۴. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۶؛ تاریخ الرسل والملوک (تاریخ الطبری)، ج ۳، ص ۵۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۴۶؛ نهایه الأرب فی فنون الأدب، ج ۱۷، ص ۳۰۳؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۳۳۷؛ نیز نوشته‌اند که پیامبر پس از گرفتن پرچم از دست سعد بن عباده، آن را به دست پسرش قیس داد؛ ر.ک: المغازی، ج ۲، ص ۸۲۲؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۵؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۱۹۱ - ۱۹۰؛ تاریخ الذهبی، ج ۲، ص ۵۳۲؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۳۳۸ - ۳۳۷؛ أعیان الشیعه، السید محسن الامین العاملی، دار التعارف، بیروت، ج ۱، ص ۲۷۶؛ همچنین ر.ک: صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶۳ - ۲۶۲؛ السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۲۱ - ۱۱۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۸ - ۲۰۷.

۴۶۵. المغازی، ج ۲، ص ۸۲۲.

۴۶۶. ر.ک: المغازی، ج ۲، ص ۸۲۵؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶۴؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۵۷؛ أبو الحسن احمد بن یحیی البلاذری، فتوح البلدان، غنی بمراجعته و التعلیق علیه رضوان محمد رضوان، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۳۹۸هـ، ص ۵۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۹؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۸؛ السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۲۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۴۸؛ نهایه الأرب، ج ۱۷، ص ۳۰۷؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۱۹۴؛ تاریخ الذهبی، ج ۴، ص ۵۵۲؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۳۴۱ - ۳۴۰.

برادر کریم و بزرگوار و برادرزاده بزرگوار ما هستی». پیامبر فرمود: «اَذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ»؛^{۶۷} بروید که شما آزادشدگانید.

پیام‌آور رحمت و گذشت پس از فتح مکه بنا را بر رفق و مدارا گذاشت و به سرزنش آنان نیز نپرداخت که رسالت او همین را اقتضا می‌کرد، چنان که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي مُبَلِّغًا وَلَمْ يُرْسَلَنِي مُتَعَنِّتًا؛^{۶۸} به درستی که خداوند مرا برای تبلیغ فرستاده است و نه برای عیب‌جویی و سرزنش [مردمان].

رفتار پیامبر پس از فتح مکه دل‌ها را نرم کرد و بسیاری پذیرای اسلام شدند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر گذشته آنان پرده رحمت کشید و با ایشان در کمال مدارا رفتار نمود که آن حضرت می‌فرمود: «لِلْإِسْلَامِ يَجِبُ مَا كَانَ قَبْلَهُ»؛^{۶۹} اسلام گناهان گذشته را می‌پوشاند.

بدین ترتیب زمینه بازگشت به حق و اصلاح جامعه فراهم شد و این همان میمنتی است که در رفق و مدارا هست و چیزی جانشین آن نیست، چنان که در حدیث نبوی آمده است: «الرَّفْقُ يُمْنٌ وَالْخُرْقُ شَوْمٌ»؛^{۷۰} رفق و ملایمت میمنت دارد و تندى و خشونت نحوست آرد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) رفق و مدارا را مبارک و میمون و بابرکت معرفی کرده و درشتی و خشونت را نحس و نامیمون و بی‌برکت؛ و خود بیش از هر کس پای‌بند رفق و مدارا بود. در راه و رسم نبوی، تندى و درشتی و سخت‌گیری جایی نداشت و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای هدایت مردمان و در روابط اجتماعی و تعامل انسانی بر اساس نرمی و مهربانی و آسان‌گیری گام بر می‌داشت و می‌فرمود: «الْيُسْرُ يُمْنٌ وَالْخُرْقُ شَوْمٌ»؛^{۷۱} آسان‌گیری و ملایمت میمنت دارد و درشتی و خشونت نحوست آرد.

تعبیر نبوی در باره رفق، مدارا، نرمی و آسان‌گیری، فقط سخن گفتن از اموری گران‌قدر در روابط اجتماعی نیست، بلکه آموزه‌هایی است جهت‌دهنده به رفتارهای اجتماعی و مناسبات انسانی تا این آموزه‌ها بر روح و جان مردمان بنشیند و با الگو گرفتن از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اوصیای آن حضرت در روابط و مناسباتشان ظهور یابد.

۶۷. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۶۱؛ السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۱۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۹؛ الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۵۲؛ البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۳۴۴؛ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ج ۱، ص ۶۴؛ أعیان الشیعة، ج ۱، ص ۲۷۷؛ و نیز ر.ک: فتوح البلدان، ص ۵۵.

۶۸. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۳؛ بدین صورت نیز وارد شده است: «إِنَّمَا بَعَثَنِي اللَّهُ مُبَلِّغًا وَلَمْ يَبْعَثْنِي مُتَعَنِّتًا»؛ البیان و التعریف، ج ۲، ص ۱۱۲.

۶۹. المغازی، ج ۲، ص ۸۵۷؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ابو السّادات مجد الدین المبارک بن محمد الجزری المعروف بابن الاثیر، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ هـ ش، ج ۱، ص ۲۳۴؛ البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۲۷۱؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۱۶۱؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۱؛ و بلادری چنین آورده است: «فَقَدْ مَحَا الْإِسْلَامُ مَا قَبْلَهُ»؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۸۵.

۷۰. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۹؛ مشکاة الأنوار، ص ۱۱۸؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۵؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۵۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۳؛ و نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت شده است: «الرَّفْقُ يُمْنٌ وَسَوْءُ الْخُلُقِ شَوْمٌ»؛ ربیع الأبرار، ج ۲، ص ۳۱۲.

۷۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۳.

برای مطالعه آزاد

نفی تنفیر و تأکید بر تألیف

از لوازم مهم و اساسی رفق و مدارا در مدرسه قرآنی - نبوی نفی تنفیر خلق و تألیف مردمان است و در سیره آن رسول بشیر و نذیر^{۴۷۲} و اوصیای آن حضرت تنفیر خلق وجود نداشت و ایجاد الفت حکومت داشت. تنفیر یعنی فراری دادن و گریزان ساختن^{۴۷۳} و تألیف یعنی ایجاد الفت میان کسان و دمساز کردن و دوستی افکندن و گرد آوردن.^{۴۷۴} در روابط اجتماعی اگر رفق و مدارا حکومت نکند، تنفیر ظهور می‌یابد. گاهی دعوت‌کنندگان به دین انذار را با تنفیر اشتباه می‌کنند و به جای آن که به حق بخوانند، از حق می‌رانند. انذار آن هنگام معنا می‌یابد که فعل به پیش راندن تحقق یابد و تنفیر بدین معنا است که کاری صورت بگیرد که شخص گریزان گردد. دعوت و هدایت، راهبری و مدیریت، تعامل انسانی و روابط اجتماعی به دور از رفق و مدارا در معرض تهدید فرو افتادن در دام تنفیر است^{۴۷۵} و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به یاران و پیروان و مسئولان خود می‌آموخت که دعوت‌کننده و بشارت‌دهنده باشند نه تنفیرکننده و فراری‌دهنده؛ چنان که وقتی مُعَاذِ بْنِ جَبَل را برای تبلیغ اسلام و دعوت مردم به یمن می‌فرستاد به او فرمود:

يَسِّرْ وَلَا تُعَسِّرْ، وَبَشِّرْ وَلَا تُنْفِرْ؛^{۴۷۶} [بر مردم] آسان گیر و سخت مگیر، و نویددهنده باش و گریزان‌کننده مباش.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تأکید می‌کرد که پیروان او کاری نکنند که مردمان مزایای اسلام را درک کنند و از روی میل و رغبت به اسلام گرایش پیدا کنند، کاری نکنند که موجب وهن دین شود و عملی انجام ندهند که مردمان را از دین فراری سازند. ارائه چهره‌ای غیر نبوی از دین و سخت‌گیری و تنگ‌نظری نقطه مقابل فطرت آدمی است و عکس العمل مقابل این امر، دین‌گریزی است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اصرار می‌کرد که کاری صورت نگیرد که عکس العمل روحی مردم فرار از اسلام باشد^{۴۷۷} و می‌فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ دِينَ اللَّهِ يُسِّرُ»؛^{۴۷۸} مردم، همانا دین خدا آسان است.

اگر مدارای دینی نفی گردد، دین، دین‌داری و روابط انسانی و اجتماعی به وسیله سخت‌گیری و نابرده‌باری آسیب‌های جدی می‌بیند. پیام‌آور رحمت می‌فرمود:

إِنَّ خَيْرَ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْخَنيفَةُ السَّمْحَةُ؛^{۴۷۹} بهترین دین نزد خدا، شریعت و دین معتدل و حق‌گرا و باسماحت و گذشت است.

۴۷۲. إِنْ أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا [ای پیامبر،] ما تو را [به سِمَت] گواه و بشارت‌گر و هشدار دهنده‌ای فرستادیم؛ فتح/ ۸: احزاب/ ۴۵.

۴۷۳. ر.ک: لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۳۱.

۴۷۴. فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۰۱۶.

۴۷۵. ر.ک: سیره نبوی، ص ۱۱۸ - ۱۱۷.

۴۷۶. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۶۰.

۴۷۷. ر.ک: سیره نبوی، ص ۱۱۸ - ۱۱۷.

۴۷۸. کنز العمال، ج ۳، ص ۴۷.

۴۷۹. همان.

اسلام چنین آیینی است و پیروان خود را چنین می‌خواهد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خطاب به عثمان بن مظعون فرمود:

يَا عُمَانُ، لَمْ يُرْسَلَنِي اللَّهُ تَعَالَى بِالرَّهْبَانِيَّةِ وَلَكِنْ بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ؛^{۴۸۰} ای عثمان، خداوند مرا به رهبانیت نفرستاده، بلکه مرا به شریعت و دین معتدل و حق‌گرا و باگذشت برانگیخته است.

اسلام نبوی معتدل و ملایم و مدارامحور است. رسالت جهانی و همیشگی پیامبر چنین اقتضا می‌کند و سنت آن حضرت بدین فرا می‌خواند:

بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ - أَوْ السَّهْلَةِ - وَمَنْ خَالَفَ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي؛^{۴۸۱} من با دین معتدل و حق‌گرای باگذشت - یا آسان - برانگیخته شده‌ام و هر کس با سنت من مخالفت ورزد از من نیست.

رفیق‌ورزی و مدارامحوری قاعده‌ای کلیدی در مدرسه قرآنی و سنت نبوی است و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در شرایط مختلف آن را جلوه بخشید تا روابط اجتماعی و مناسبات انسانی را به سامانی درست رساند. نقل شده است که عربی بیابانی نزد پیامبر آمد و از وی تقاضای چیزی کرد. رسول خدا چیزی به او داد. اما آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب از حرکت آن مرد در خشم شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به منزل برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دیده بود، گفت: «آری، خدا خیرت دهد.» آن‌گاه پیامبر به او گفت: «آنچه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی موجب خشم آنان شد و مایلم این اظهار رضایت را در مقابل آنان بیان کنی تا ناراحتی و خشم آنان نسبت به تو از بین برود.» اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا رو به اصحابش کرد و فرمود: «این مرد اظهار می‌کند که از من راضی شده است، این طور نیست؟» و اعرابی گفت: «چنین است.» رسول اکرم رو به اصحاب کرد و فرمود: «مَثَلُ مَنْ وَ اَيْنَ مَرْدٍ، مَثَلُ هَمَانٍ مَرْدِيٍّ اسْتِ كِه شَتْرَش رَم كَرْدِه بُوْد وَ مِي گريخت. مردم برای کمک به او در پی شتر می‌دویدند و فریاد می‌کردند و این کار باعث می‌شد که او گریزان‌تر شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم‌تر از شما هستم و خود می‌دانم با او چگونه رفتار کنم. سپس مشتی علف برگرفت و آرام آرام بدون آن که فریادی کند، به سوی شتر رفت و به راحتی مهار او را در دست گرفت و به کار خویش رفت. اگر دیروز، زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم قطعاً آن بی‌چاره را می‌کشتید، در حالی که در کفر به سر می‌برد و اهل آتش بود».^{۴۸۲}

واخرید از تیغ و چندین خلق را
بل ز صد لشکر ظفرانگیزتر^{۴۸۳}

او به تیغ حلم چندین خلق را
تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر

۴۸۰. الکافی، ج ۵، ص ۴۹۴.

۴۸۱. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۰۹.

۴۸۲. المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۴۹؛ کحل البصر في سيرة سيد البشر، ص ۷۰.

۴۸۳. مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۹۸۹ - ۳۹۸۸.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با چنین سیره‌ای تعامل اجتماعی کرد و اصلاحات اجتماعی را پیش برد. مدرسه پیامبر مدرسه مهر و مدارا بود و آن حضرت هرگز تنفیر نکرد، چنان‌که در خبر هند بن ابی هاله در وصف رسول خدا آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ... يُؤْلَفُهُمْ وَلَا يَنْفَرُهُمْ»؛^{۴۸۴} رسول خدا با مردم انس می‌گرفت و آنان را از خود دور نمی‌ساخت.

پیامبر در روابط اجتماعی خود به راحتی با مردمان الفت برقرار می‌کرد و مردمان را بشارت می‌داد و انذار می‌کرد ولی گریزان نمی‌ساخت و به یاران و پیروانش چنین می‌آموخت:

يَسْرُوا وَلَا تَعْسَرُوا، وَبَشِّرُوا وَلَا تَنْفَرُوا؛^{۴۸۵} بر مردم آسان بگیرید و سخت مگیرید و نویددهنده باشید و گریزان‌کننده مباشید.

تربیت‌شدگان مدرسه قرآنی - نبوی همین‌گونه‌اند و بدان راه می‌روند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) راه نموده است که اقتضای ایمان همین است.

کانون رحمت، ملایمت و مدارا

هرچه آدمی در مراتب بندگی حق بالاتر رود، بیش‌تر اهل رحمت و ملایمت و مدارا با خلق می‌شود و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اوصیای آن حضرت، که والاترین بندگان خاص خدای رحمان‌اند، در رحمت و رزیدن و ملایمت نمودن و مدارا کردن بهترین الگوی رفتاری‌اند. خاتم پیام‌آوران الهی و در امتداد وجود آن رسول گرامی و پیشوایان دینی جلوه‌های کامل رحمت و نرمی، گذشت و بزرگواری و مدارا و مردم‌داری بودند که هر جا رحمت باشد مدارا و ملایمت جلوه می‌یابد و آن پیشوایان مظاهر تام و تمام رحمت الهی بر آدمی‌اند و در راه و رسم و روش زندگی جلوه‌های کامل مدارا و ملایمت‌اند. خدای رحمان پیامبر گرامی‌اش را چنین معرفی کرده است: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.^{۴۸۶}

آن رحمت جامع در رفتار اجتماعی در نهایت ملایمت بود. علی (علیه السلام) در توصیف رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «كَانَ أَلَيْنَهُمْ عَرِيكَةً»؛^{۴۸۷} [پیامبر] نرم‌خوترین مردمان بود.

۴۸۴. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۴۲۳؛ المسائل النبویة، ص ۱۶۸؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۸۹ [«يُؤْلَفُ وَلَا يَنْفَرُ» آمده است]؛ معاني الأخبار، ص ۸۲؛ عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۸؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۶ و ۲۰۴ [«يُفَرِّقُهُمْ» آمده است]؛ مكارم الأخلاق، ص ۱۴؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۶۹؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۱۵۸؛ أسد الغابة، ج ۱، ص ۲۵؛ المختصر في أخبار البشر (التاريخ أبي الفداء)، طبع مصر، ج ۱، ص ۱۶۱ [«وَكَانَ يُؤْلَفُ أَصْحَابُهُ وَلَا يَنْفَرُهُمْ» آمده است]؛ تهذيب الكمال، ج ۱، ص ۲۱۷؛ تاريخ الذهبی، ج ۱، ص ۴۴۷؛ البداية و النهاية، ج ۶، ص ۳۷؛ شمائل الرسول، ص ۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۵۱؛ كحل البصر، ص ۶۶.

۴۸۵. الأدب المفرد، ص ۱۶۷؛ جامع الأصول، ج ۱، ص ۲۱۵؛ كنز العمال، ج ۳، ص ۳۷، ۴۸؛ دليل الفالحين لطرق رياض الصالحين، محمد بن علان الصديقي الشافعي، دار الكتب العربي، بيروت، ۱۴۰۵ هـ ج ۵، ص ۱۱۷؛ البيان و التعريف، ج ۳، ص ۳۵۰.

۴۸۶. انبياء / ۱۰۷.

۴۸۷. تاريخ المدينة المنورة، ج ۲، ص ۶۰۵؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۹۲؛ شمائل الرسول، ص ۸۵؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۵؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۶۹؛ مكارم الأخلاق، ص ۱۸؛ مختصر تاريخ دمشق لابن عساکر، ج ۲، ص ۶۷؛ تاريخ الخميس في أحوال أنفس نفيس، ج ۱، ص ۲۳۸.

رسول رحمت با نرمی و ملایمت و از سرِ رفق و مدارا دل‌ها را متحول و جان‌ها را متمایل به حق کرد. تألیف قلوب و پیوند نفوس، به ویژه به الفت کشاندن مردمانی خشونت‌پیشه و یکپارچه کردن انسان‌های فرورفته در جاهلیت و پیراسته از مدنیت و جامعه‌ای درگیر تنازع و تقابل، کاری است سخت و دشوار و پیامبر با رحمت، رأفت، رفق و مدارا چنین مردمان و جامعه‌ای را دگرگون ساخت. حق آن است که گفته شود این اعجاز الهی بود که آن کانون رحمت و ملایمت و مدارا جلوه‌اش بخشید و دست تصرف غیبی بود که دل‌ها را نرم ساخت^{۴۸۸} و مالک نفوس این امر را سهل گردانید:

وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و میان دل‌هایشان اُلفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان اُلفت برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان اُلفت انداخت چرا که او توانای حکیم است^{۴۸۹}.

مجرای آن تحول بزرگ اجتماعی اخلاق نبوی، رفق‌ورزی و مدارامحوری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود. آنس بن مالک در توصیف آن حضرت گفته است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا»^{۴۹۰} رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خوش‌خلق‌ترین مردمان بود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به دنبال برپا کردن جامعه‌ای اخلاقی بود و این امر جز با رفق و مدارا تحقق نمی‌یافت. امام صادق (علیه السلام) از آن حضرت روایت کرده است که فرمود:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْبَهِكُمْ بِي؟ [قَالُوا: «بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.» قَالَ:] «أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَأَلْيَنُكُمْ كَنَفًا، وَأَبْرَكُمْ بَقَرَاتِهِ، وَأَشَدُّكُمْ حُبًّا لِإِخْوَانِهِ فِي دِينِهِ، وَأَصْبَرُكُمْ عَلَى الْحَقِّ، وَأَكْظَمُكُمْ لِلْغِيظِ، وَأَحْسَنُكُمْ عَفْوًا، وَأَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ إِنْصَافًا فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ»^{۴۹۱}.

آیا شما را از شبیه‌ترینان به خودم خبر ندهم؟ [گفتند: «چرا ای رسول خدا.» فرمود:] «خوش خلق‌ترین و نرم‌خوترینان، و نیکوکارترینان نسبت به خویشانش، و با محبت‌ترینان نسبت به برادران دینی‌اش، و بردبارترینان بر حق، و خشم‌فروبرنده‌ترینان، و با گذشت‌ترینان و انصاف‌ورزترینان در حال خشنودی و خشم».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با آموختن این معیارها به جامعه و الگو قرار دادن خود برای مردمان تلاش می‌کرد روابط انسانی و اجتماعی را به مدارا و ملایمت سوق دهد و راه جامعه‌ای اخلاقی را هموار کند. آن حضرت می‌فرمود:

۴۸۸. ر.ک: الوحدة الإسلامية، ص ۸۵.

۴۸۹. انفال / ۶۳.

۴۹۰. صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۷۱؛ اخلاق النبوی و آداب، ص ۱۶ توصیف امام صادق (علیه السلام)؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۶۶؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۲۶؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۱۶؛ کتاب الحدائق، ج ۱، ص ۲۷۵؛ تاریخ الذهبی، ج ۱، ص ۲۶۴؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۹۹؛ دلیل الفالحین، ج ۵، ص ۹۷؛ البیان و التعریف، ج ۳، ص ۱۰۲.

۴۹۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱ - ۲۴۰؛ مالی الصدوق، ص ۲۷۰؛ تحف العقول، ص ۳۴.

إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ؛^{۴۹۲} محبوب‌ترینان نزد من و نزدیک‌ترینان به من در روز قیامت خوش‌خلق‌ترینان است؛ آنان که با مردم الفت می‌گیرند و مردم با آنان الفت می‌گیرند.

رفق و مدارای پیشوایان در خانواده

خانواده به عنوان مهم‌ترین کانون اجتماعی مورد توجه پیشوایان قرار داشت و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اوصیای آن حضرت نهایت رفق و مدارا را در روابط خانوادگی و رفتار با خانواده به کار می‌گرفتند و هرگز نسبت به خانواده تندی و تیزی نمی‌کردند و ایرادگیری نمی‌نمودند و نه تنها ملایمت مبنای تمام رفتارهای خانوادگی آنان بود بلکه در برابر تندی و بدخلقی دیگران نیز جز بردباری و مدارا از آنان مشاهده نشد. از انس بن مالک در باره رفتار پیامبر در خانواده چنین نقل شده است:

خَدِمْتُ النَّبِيَّ (صلی الله علیه وآله) تِسْعَ سِنِينَ فَمَا أَعْلَمُهُ قَالَ لِي قَطُّ: «هَلَّا فَعَلْتَ كَذَا وَ كَذَا» وَلَا عَابَ عَلَيَّ شَيْئًا قَطُّ.^{۴۹۳}

من نه سال خدمت‌گزاری پیامبر را کردم و هرگز به یاد ندارم وی ایراد گرفته باشد که چرا چنین و چنان کردی و هرگز در چیزی بر من خرده نمی‌گرفت.

رفق و مدارا کلید روابط سالم در هر عرصه اجتماعی و به ویژه در خانواده است، و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در این باره فرمود:

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِأَهْلِ بَيْتٍ خَيْرًا أَدْخَلَ عَلَيْهِمْ بَابَ رَفْقٍ؛^{۴۹۴} هرگاه خداوند برای خانواده‌ای خیر بخواهد در رفق و مدارا بر آنان می‌گشاید.

پیشوایان معصوم خود برترین نمونه در این امر بودند و بر آن سخت تأکید می‌نمودند. از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت شده است که فرمود:

خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِنِسَائِي؛^{۴۹۵} بهترین شما آن کسی است که با همسرش از همه بهتر و خوش‌رفتارتر باشد و من از همه شما با همسران خود بهتر و خوش‌رفتارترم.

در دیدگاه پیشوایان معصوم بدترین مردمان کسی است که نسبت به خانواده‌اش تند و تیز باشد و بداخلاقی نماید. جابر بن عبد الله گوید: «روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: "أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشِرَارِ رِجَالِكُمْ؟" آیا شما را از بدترین مردانان آگاه نسازم؟ گفتیم: "چرا ای رسول خدا". فرمود: "إِنَّ مِنْ شِرَارِ رِجَالِكُمْ

۴۹۲. البیان والتبیین، ج ۲، ص ۱۶؛ و قریب به همین: صحیفه الامام الرضا، ص ۲۳۰؛ الزهد، ص ۳۰؛ الکامل فی اللغة و الأدب، ج ۱، ص ۳؛ شرح ابن أبی الحدید، ج ۶، ص ۳۳۹؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۸۷.

۴۹۳. مکارم الأخلاق، ص ۱۶.

۴۹۴. شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید، ج ۶، ص ۳۳۹.

۴۹۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۳.

الْبَهَاتِ الْجَرِيَّ الْفَحَّاشِ الْأَكِلِ وَحَدَهُ وَالْمَانِعِ رِفْدَهُ ... وَالْمُجِيَّ عِيَالَهُ إِلَى غَيْرِهِ؛^{۹۶} بدترین مردان شما کسی است که تهمت‌زن، بداخلاق و بدزبان است؛ به تنهایی می‌خورد و بخشش نمی‌کند ... و دیگران پناه همسر اویند».

در منطق پیشوایان هیچ‌چیز مانند بدرفتاری در خانواده و عدم مدارا و ملایمت تباه‌کننده نیست، هرچند که انسان در عرصه‌های دیگر به والاترین مقامات رسیده باشد. آنچه در ماجرای تدفین سعد بن معاذ پیش آمد گواهی روشن بر این امر است.

چون سعد بن معاذ فوت کرد پیامبر در تشییع جنازه او اهتمام بسیار کرد و چند بار جنازه سعد را به دوش خود حمل نمود، خود در قبر رفت، جسد او را در قبر گذاشت، به دست خویش لحد چید و او را دفن کرد. مادر سعد که این رفتار پیامبر را دید گفت: «ای سعد، بهشت بر تو گوارا باد». رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خطاب به مادر سعد فرمود: «آرام باش و در کار خدا به طور جزم سخن مگو که پسر ت هم‌اکنون در فشار و زحمت است». اصحاب با تعجب علت را جویا شدند و حضرت فرمودند: «إِنَّهُ كَانَ فِي خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءٌ»؛^{۹۷} او با خانواده خود در منزل بداخلاق بود.

همه پیشوایان پیوسته به مدارا و ملایمت در خانواده و خوش‌رفتاری نسبت به اهل خانه سفارش می‌کردند و از تندخویی و بداخلاق و دوری از رفق پرهیز می‌دادند. امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، فرمود: «أَوْصِيَكُمْ بِنِسَائِكُمْ»؛^{۹۸} شما مردان را به [خوش‌رفتاری با] همسرانتان سفارش می‌کنم.

آن پیشوایان خود لطیف‌ترین و ملایم‌ترین رفتار را در خانه داشتند و بهترین الگو را برای زندگی سالم و سعادت‌آمیز به یادگار گذاشتند.

۴۹۶. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۰۰.

۴۹۷. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۹۲.

۴۹۸. أمالی الطوسی، ج ۲، ص ۱۳۶.

جلسه هشتم

اصل تکریم

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اصل تکریم به عنوان دومین اصل از سیره اجتماعی و خانوادگی؛
- ✓ جایگاه این اصل نزد معصومان (علیهم السلام)؛
- ✓ دیدگاه موسوی و فرعونی در برخورد با انسان؛
- ✓ برخی از وجوه تکریم در سیره پیشوایان دینی؛
- ✓ نتایج کرامت و حقارت در شخصیت انسان‌ها.

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین اصل رفق و مدارا به این نکات اشاره داشتیم:

۱. رفق و مدارا در سیره اجتماعی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقشی مبنایی داشته و مایه قوام و دوام روابط و مناسبات صحیح اجتماعی بوده است.
۲. آن‌که از مهر و مدارا و از رحمت و رقت بی‌بهره است هنوز پا به میدان انسان بودن و نیکی نمودن نگذاشته است.
۳. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شدت را جز از باب رحمت به کار نگرفت و تندی و درشتی‌ها را به رفق و مدارا کاست و کینه و دشمنی‌ها را به بخشش و گذشت از رنگ و رو انداخت.
۴. تنفیر یعنی فراری دادن و گریزان ساختن؛ و تألیف یعنی ایجاد الفت میان کسان و دمساز کردن و دوستی افکندن و گرد آوردن؛ و از لوازم مهم و اساسی رفق و مدارا در مدرسه قرآنی - نبوی نفی تنفیر خلق و تألیف مردمان است.
۵. در منطق پیشوایان هیچ چیز مانند بدرفتاری در خانواده و عدم مدارا و ملایمت تباه‌کننده نیست، هر چند که انسان در عرصه‌های دیگر به والاترین مقامات رسیده باشد.

۲. اصل تکریم

جایگاه تکریم در روابط اجتماعی

به طور کلی در برخوردها و رفتارهای اجتماعی، روابطی که انسان‌ها با هم برقرار می‌کنند تابع دو دیدگاه است. یا بر مبنای دیدگاه کرامت است و یا بر مبنای دیدگاه اهانت است. بر اساس این دو نوع نگرش به انسان، روابطی که انسان‌ها با هم دارند یا مبتنی بر تکریم و گرمی داشتن و یا استخفاف و حقیر شمردن است. هر گونه که انسان را تلقی کنیم، همان گونه با او برخورد می‌کنیم. اگر انسان را موجودی صاحب کرامت بدانیم، تلاش می‌کنیم این کرامت را در او تقویت کنیم، به عکس اگر دیگران را بی‌کرامت بدانیم، از سر تفرعن، آنان را کوچک شمرده، مورد اهانت و حقارت و استخفاف قرار می‌دهیم. خداوند در مورد کرامت ذاتی انسان‌ها، در آیه ۷۰ سوره اسراء فرمود:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ؛ و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم .

و همچنین فرعون را، به عنوان نمونه نگرش و برخورد تحقیرآمیز با انسان معرفی کرده است:
فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ^{۴۹۹} (فرعون) قوم خود را سبک شمرد،
در نتیجه از او اطاعت کردند. آنان قومی فاسق بودند .

انسان خفیف است که مطیع فراعنه می‌شود و این نیست مگر به سبب فسق^{۵۰۰} او. انسانی که کرامت خود را زمین می‌گذارد؛ انسانی که پذیرای اهانت می‌شود، ابتدا باید فاسق شده باشد، باید از محتوای الهی خود عدول کرده باشد، تا پذیرای استخاف ستمگر و حکومت ستم شود. اصولاً راه و رسم و سیره همه جباران و حکومت‌های خودکامه و فاسد بر این است که برای ادامه تفرعن و خودکامگی خود، مردم را خفیف سازند، تهی کنند و آن‌ها را از نظر تفکر در سطحی نگاه دارند که خطری برایشان ایجاد نشود. با تحمیق آن‌ها و خرد کردن شخصیت حقیقیشان، آنان را به صورت ابزار و ادواتی برای مقاصد خود سازند. جالب آن‌که در آیه فوق علت پذیرش استخفاف و قدرت گرفتن فراعنه را در فسق مردم معرفی می‌کند. آن‌ها خود کرامت خویش را لگدمال کرده بودند، آن‌گاه تسلیم استخفاف فرعونی شدند، آن‌ها فاسق بودند که تن به تبعیت فاسق دادند.

بنا بر آنچه گذشت، به اعتباری در برخورد با انسان‌ها دو دیدگاه وجود دارد:

۱. دیدگاه «موسوی» که انسان را با کرامت می‌داند و نحوه برخورد با انسان را از سر تکریم می‌خواهد.
۲. دیدگاه «فرعونی» که انسان را برای این‌که به زیر سلطه بکشد، استخفاف می‌کند. او را حقیر می‌داند و دست به تحمیقش می‌زند، که اگر انسان خرد شد، خفیف شد، سبک شد، تن به هر خواری و پستی می‌دهد.

منطق عملی پیشوایان دینی (علیهم السلام)

سیره انبیا در برخورد با انسان، سیره موسوی است. آن‌ها کریم بودند و برخوردهایشان کریمانه؛ صاحب کرامت بودند و اهل تکریم مردم. انسان تا کرامت نداشته باشد، نمی‌تواند تکریم کند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با کرامت‌ترین انسان‌ها بود، چنان‌که سیره‌نویسان در وصف آن حضرت نوشته‌اند: «كَانَ أَكْرَمَ النَّاسِ»^{۵۰۱} و علی (علیه السلام) در توصیف این شأن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) او را گرامی‌ترین فرد عشیره و خاندانش معرفی کرد.^{۵۰۲} او گرامی‌ترین خلق خدا بود، که خداوند در کتاب شریفش به وجود گرامی او سوگند یاد می‌کند و می‌فرماید:

۴۹۹. زخرف / ۵۴.

۵۰۰. فسق خروج از طریق حق است و از همین رو به معنای عصیان و ترک امر الهی و خروج از دین آمده است. عرب واژه فسق را برای خارج شدن لب خرما از پوستش به کار می‌برد و با همین عنایت در معنای انسانی، در قرآن کریم آمده است که به قول ابن اعرابی کاربردی تازه بوده و واژه فاسق در کلام و شعر جاهلی سابقه نداشته است. بنا بر این، فاسق کسی است که از حق خارج شده باشد، از لب و حقیقت الهی، انسانی خود خارج شده باشد؛ ر.ک: لسان العرب، ج ۱۰، ص ۲۶۳ - ۲۶۲.

۵۰۱. سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱۴؛ و نیز ر.ک: شمائل الرسول، ص ۹۱.

۵۰۲. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۵؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۸، الوفاء باحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۷۱.

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ^{۵۰۳} به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردان بودند .

سیره اجتماعی آن حضرت بر تکریم انسان‌ها استوار بود و آن چنان آن‌ها را مورد احترام قرار می‌داد و گرمای می‌داشت و شخصیت می‌بخشید که تصورش نیز دشوار بود.

حضرت حسین (علیه السلام) گوید از پدرم از مجالس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرسش کردم، فرمود:

[پیامبر] در مجلسش بهره هر کس را عطا می‌کرد [هیچ کس بی بهره از مجلس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نمی‌ماند و چنان با کرامت با افراد برخورد می‌کرد که] هیچ کس گمان نمی‌برد گرمای تر از او هم کسی باشد ... مجلس او مجلس گذشت، حیا، راستی و امانت بود. در آن صداها بلند نمی‌شد [داد و قال نبود] ... انسان‌ها در مجلس رسول خدا متواضع بودند و بزرگ را گرمای می‌داشتند و با کوچک‌ترها مهربان بودند؛ حاجت انسان حاجتمند را بر خویش مقدم داشته روا می‌کردند و غریب و بی کس را نگهداری و رسیدگی می‌نمودند.

حسین (علیه السلام) گوید: «به پدرم گفتم: "سیره آن حضرت با هم‌نشینانش چگونه بود؟" فرمود: «همیشه خوشرو و خوشخوی و نرم بود، خشن و درشتخو و سبکسر و فحاش و عیبجو نبود و کسی را مدح نمی‌کرد ... هرگز کسی را سرزنش نمی‌کرد و از او عیب نمی‌گرفت، و لغزش و عیب‌های مردم را جست و جو نمی‌کرد ... بر اسائۀ ادب شخص غریب در پرسش و گفتار شکبیا بود، تا آن جا که اصحاب در صدد برخورد [با آن شخص مزاحم] می‌شدند، و [آن حضرت] می‌فرمود: "وقتی حاجتمندی را دیدید یاری و کمکش کنید." هرگز ثنای کسی را نمی‌پذیرفت مگر آن که به عنوان تشکر [از آن حضرت] باشد. و کلام احدی را قطع نمی‌کرد مگر آن که از حد گذشته باشد که در آن صورت با نهی و یا برخاستن کلام او را می‌برید»^{۵۰۴}.

آن حضرت به هیچ وجه اجازه تحقیر کردن نمی‌داد و مسلمانان را از این که یکدیگر را تخفیف کنند، پرهیز می‌داد:

۵۰۳. حجر / ۷۲.

۵۰۴. مکارم الاخلاق، ص ۱۴؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۴۲۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۸۹؛ اسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۲۶؛ الشمايل النبويه، ص ۱۷۷؛ شمائل الرسول، ص ۶۸؛ اخلاق النبي (صلی الله علیه وآله) و آداب، ص ۲۴؛ دلائل النبوة، البيهقي، ج ۱، ص ۲۹۱؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۶ و ۲۰۷ - ۲۰۶؛ عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۸؛ البداية و النهاية، ج ۶، ص ۳۷؛ تهذيب الكمال في اسماء الرجال، ج ۱، ص ۲۱۹؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۱۵۹؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۸، ص ۲۷۵؛ امرأة الجنان و عبرة اليقضان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان، ج ۱، ص ۲۹ - ۲۸؛ تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام، ج ۱، ص ۴۴۸؛ كتاب الحداث في علم الحديث و الزهديات، ج ۱، ص ۲۶۳؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۲؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۲۲؛ كحل البصر في سيرة سيد البشر، ص ۶۷؛ الوفاء باحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۷۰.

لَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ؛^{۵۰۵} مبدا فردی از مسلمانان را کوچک شمرده و تحقیر کنید که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

این موارد نمونه‌های روشنی است از این که پیامبر خدا با مردم چگونه بود و به چه نحو تکریمشان می‌کرد. در حالی که کراهت داشت جلوی پایش بلند شوند^{۵۰۶}، و دوست می‌داشت با او بدون تکلف و مجادله و به راحتی برخورد کنند.

او از هر گونه اعمالی که بوی تفرعن و خوی تکبر از آن استشمام می‌شد، بیزار بود و از هر حرکتی که تشبیه به اشرافیت و سلطنت داشت، متنفر بود و پرهیز می‌کرد، چنان که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلُوكِ؛^{۵۰۷} [پیامبر] بد می‌دانست که تشبیه به سلاطین داشته باشد.

پیامبر اکرم اجازه نمی‌داد که کسی با پای پیاده او را همراهی کند در حالی که خود سواره بود، مگر این که حضرت آن فرد را همراه خود سوار می‌کرد و اگر نمی‌پذیرفت، می‌فرمود: «شما جلو برو و در فلان مکان منتظر باش و اگر کاری داری در آن جا یکدیگر را ملاقات می‌کنیم».^{۵۰۸}

پیامبر (صلی الله علیه وآله) حتی در نگاه کردن به افراد هم تکریمشان می‌کرد و همیشه با لبخندی سراسر رحمت و کرامت با آنان رو به رو می‌شد و پذیرایشان می‌گردید، چنان که جریر بن عبد الله نقل کرده است که نشد با آن حضرت برخورد کنم و او به من تبسم ننماید.^{۵۰۹} و به درستی گفته شده است:

كَانَ أَكْثَرَ النَّاسِ تَبَسُّمًا؛^{۵۱۰} او بیش‌تر از هر کس متبسم بود.

او انسان‌ها را واجد کرامت می‌دانست و اساس اصلاح را بر رشد کرامت آنان قرار داده بود. انسان‌ها از زاویه نگاه مکتب او یا «مؤمن» هستند و صاحب «عزت»^{۵۱۱} و یا «فرزند آدم» و واجد «کرامت»^{۵۱۲}؛ همان طور که نمونه تام تربیت نبوی، علی (علیه السلام) آن هنگام که مالک اشتر نخعی را جهت فرمانداری مصر اعزام می‌کرد، در عهدنامه معروف خویش، این زاویه دید را در معرض نظرش قرار داد و فرمود که مردمان دو دسته‌اند، دسته‌ای برادر دینی تواند، و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند:

۵۰۵. تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۳۱.

۵۰۶. انس بن مالک گوید: «لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَكَانُوا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا إِلَيْهِ لِمَا يَعْرِفُونَ مِنْ كَرَاهِيَّتِهِ»؛ هیچ شخصیتی نزد مسلمانان محبوب‌تر از رسول خدا نبود، با این وجود هنگامی که او را می‌دیدند پیش پایش بر نمی‌خاستند؛ زیرا می‌دانستند که این کار را نمی‌پسندد؛ مکارم/الاخلاق، ص ۱۶؛ بحار/الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹؛ الشمائل النبویه، ص ۱۶۶.

۵۰۷. الکافی، ج ۶، ص ۲۷۲؛ بحار/الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۲.

۵۰۸. «وَرَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَا يَدْعُ أَحَدًا يَمْشِي مَعَهُ إِذَا كَانَ رَاكِبًا حَتَّى يَحْمِلَهُ مَعَهُ، فَإِنَّ أَبِي قَالَ: تَقَدَّمَ أَمَامِي، وَأَذْرَكْنِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي تُرِيدُ»؛ مکارم/الاخلاق، ص ۲۲؛ بحار/الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

۵۰۹. «وَلَا رَأْيَ إِلَّا تَبَسَّمَ»؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۷.

۵۱۰. تهذيب الكمال، ج ۱، ص ۲۳۲؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۸؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۴۱۶.

۵۱۱. وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ ؛ منافقون / ۸.

۵۱۲. وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ؛ اسراء / ۷۰.

فَأَنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ؛^{۵۱۳} آن‌ها که برادر دینی تواند و خویشاوند عقیدتی‌ات، حقوقی بر گردن تو دارند و آن‌ها که در خلقت مانند تواند خویشاوند نوعی‌ات، حقوقی به تناسب خویش.

حضرت صادق (علیه السلام) از پدر گرامی‌اش نقل کرده است که زمانی [در عصر حکومت امام علی (علیه السلام)] امیر مؤمنان (علیه السلام) در راه با مردی از اهل کتاب برخورد کرد، مرد از او پرسید که مقصدش کجا است. امام گفت که عازم کوفه است و آن مرد نیز در همان مسیر به مکان دیگری می‌رفت. مقدار مشترک راه را با هم صاحب شدند تا به جایی رسیدند که مسیرها جدا می‌شد، اما امام از راه خود به سوی کوفه جدا شد و همراه آن مرد وارد مسیر او شد. مرد کتابی با شگفتی پرسید: «مگر نگفتی که عازم کوفه هستی؟» امام گفت: «چرا.» پرسید: «پس به چه دلیل وارد این مسیر شدی و از راه خود دور گشتی؟» امام گفت: «می‌خواهم قدری تو را همراهی کنم تا حسن رفاقت را به جا آورده باشم که پیامبر ما (صلی الله علیه و آله) به ما دستور داده است که هر گاه دو نفر در راهی مصاحب هم شوند، حق بر یکدیگر پیدا کنند و لازم است انسان رفیق راهش را در هنگام جدایی چند گامی بدرقه کند.» مرد کتابی با شگفتی گفت: «واقعاً چنین است؟» حضرت پاسخ داد: «آری.» مرد گفت: «بی‌گمان هر که او را پیروی کرده به سبب همین کردارهای بزرگوارانه او بوده است و من تو را گواه می‌گیرم که پیرو دین تو و بر کیش شما هستم.» آن‌گاه مرد کتابی با امیر مؤمنان (علیه السلام) برگشت و چون او را شناخت [که خلیفای مسلمانان است]، مسلمان شد.^{۵۱۴}

رفتار پیشوایان اسلام چنین بوده است. انسان واجد گوهر کرامت است و با تکیه بر این کرامت و رشد آن است که تربیت نبوی شکل می‌گیرد و انسان‌ها از کجی‌ها و نادرستی‌ها دوری می‌گزینند. با همین سمت‌گیری است که مجموعه‌ای از دستورات و توصیه‌های تربیتی سازمان یافته است: کرامت در نگاه، کرامت در رفتار، کرامت در گفتار. خداوند به پیامبرش امر می‌کند:

وَقُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛^{۵۱۵} و به بندگانم بگو آنچه را که بهتر است،

بگویند .

و آن جلوه جامع و اتم کلمات الله، به همه کرامت‌ها و خلق کریم آراسته بود^{۵۱۶} و مردمان را با کرامت هدایت کرد. نگاه او، رفتار او، گفتار او مشحون از رحمت نسبت به مردم بود. می‌فرمود: «لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ»؛^{۵۱۷} آن که به مردم رحمت نداشته باشد، مورد رحمت خدا قرار نمی‌گیرد.

۵۱۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۵۱۴. الکافی، ج ۲، ص ۶۷۰.

۵۱۵. اسراء/ ۵۳.

۵۱۶. قاضی عیاض می‌نویسد: «وَأَهَبَ لَهُ كُلَّ خُلُقٍ كَرِيمٍ» الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۳۱.

۵۱۷. الاربعون الصغرى، ص ۱۴۳؛ فتح الباري شرح صحيح البخاري، احمد بن علي بن حجر العسقلاني، تحقيق عبد العزيز بن عبد الله بن باز، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۰ هـ، ج ۱۳، ص ۴۴۳؛ المصنف في الاحاديث والآثار، عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، تحقيق و تعليق سعيد محمد اللحام، دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۹ هـ، ج ۶، ص ۹۳؛ سنن بيهقي، ج ۹، ص ۴۱؛ جامع الاصول، ج ۵، ص ۲۶۹؛ تفسير ابن كثير، ج ۷، ص ۲۹۸.

مناسبات اجتماعی در فضای تکریم و از سر رحمت اصلاح می‌شود و نمی‌توان در فضای استخفاف و از سر غلظت روابط اجتماعی را به سامان کشید.^{۵۱۸}

در مناسبات رحمت و کرامت است که امکان سیر کمالی فراهم می‌شود و رحمت الهی شامل حال انسان‌های ایمان آورده می‌گردد. امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است:

مَنْ أَكْرَمَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ بِكَلِمَةٍ يُلْطَفُ بِهَا وَفَرَجَ عَنْهُ كُرْبَتَهُ لَمْ يَزَلْ فِي ظِلِّ اللَّهِ الْمَمْدُودِ عَلَيْهِ مِنَ الرَّحْمَةِ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ.^{۵۱۹}

کسی که برادر مومن خود را با کلمات مودت‌آمیز خویش احترام نماید و اندوه او را بزدايد، تا زمانی که این سنجیه در او باقی است، پیوسته در سایه رحمت خدا خواهد بود.

جامعه‌ای که مناسباتش بر مبنای تکریم باشد پیوسته در سایه رحمت حق است و انسان‌هایی که در فضای تکریم رشد می‌یابند، متعادل خواهند بود و از تن دادن به ذلت و رقیق و زبونی و معصیت ابا خواهند داشت؛ زیرا گوهر کرامت حافظ شرافت‌های الهی است. امیر مؤمنان (علیه السلام) در وصیت خویش به امام مجتبی (علیه السلام) فرمود:

وَأَكْرِمَ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَأَقْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا.^{۵۲۰}

کرامت نفس خود را محافظت کن و از هر قسم زبونی و پستی پرهیز، هر چند آن پستی وسیله نیل به تمنیات باشد؛ زیرا مقابل آنچه از سرمایه شرافت نفس خود می‌دهی هرگز عوضی که با آن برابر باشد، به دست نخواهد رسید.

تکریم همسر در سیره پیشوایان دینی

از وجوه بسیار اساسی در سیره پیشوایان تکریم همسر است. اگر مرد و زن در خانواده کرامت یکدیگر را پاس بدارند، روابطشان به بهترین وجه سازمان می‌یابد و زندگی قرین آرامش و لطافت و سلامت می‌شود. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت شده است که فرمود:

مَا أَكْرَمَ النِّسَاءَ إِلَّا كَرِيمٌ وَ أَاهَانَهُنَّ إِلَّا لَئِيمٌ؛^{۵۲۱} تکریم نمی‌نمایند زنان را مگر اشخاص بزرگوار و تحقیر نمی‌نمایند آنان را مگر فرومایگان.

۵۱۸. البته این سخن بدان معنا نیست که آن کسانی که جای کرامت بر خود باقی نگذاشته‌اند، تکریم شوند. چرا که هستند انسان‌هایی که رفق و مدارا اصلاحشان نمی‌کند و شدت و کيفر بجا اصلاحشان می‌کند، همان‌گونه که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ لَمْ يَصْلَحْهُ حُسْنُ الْمُدَارَاةِ يَصْلَحْهُ حُسْنُ الْمُكَافَاةِ»؛ کسی که با خوش رفتاری اصلاح نشود با خوب کيفر دادن اصلاح شود؛ غرر/الحکم، ج ۲، ص ۱۷۸؛ و نیز فرمود: «مَنْ لَمْ تَصْلَحْهُ الْكَرَامَةُ أَصْلَحَتْهُ الْإِهَانَةُ»؛ کسی که او را کرامت اصلاح نکند، اهانت و خواری اصلاح کند؛ همان، ص ۲۳۵.

۵۱۹. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۹۱؛ ثواب الاعمال، ص ۱۷۸.

۵۲۰. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۵۲۱. الجامع الصغير، ج ۱، ص ۶۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۷۱؛ فقه السنه، ج ۲، ص ۱۶۰.

در منطق پیشوایان دین احترام و تکریم همسر چنان مطرح شده است که موجب شگفتی است. حواله از پیامبر پرسید: «فَمَا لِلنِّسَاءِ عَلَى الرَّجَالِ؟»؛ زنان بر مردان چه حقی دارند؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مطالبی فرمودند، از جمله:

أَخْبَرَنِي أَخِي جَبْرِئِيلُ وَلَمْ يَزَلْ يُوصِينِي حَتَّى ظَنَنْتُ أَنْ لَا يَحِلَّ لِرَوْحِهَا أَنْ يَقُولَ لَهَا أَف.^{۵۲۲}

برادرم جبرئیل همواره سفارش زنان را می‌کرد چنان‌که گمان کردم مرد حق ندارد به همسر خویش حتی اف بگوید.

رفتار تمام پیشوایان در خانواده بر این مبنا بود و هرگز رفتاری خلاف کرامت از آنان بروز نکرده، حتی نسبت به همسرانی که با آنان بدرفتاری می‌نمودند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «مَنْ اتَّخَذَ امْرَأَةً فَلْيُكْرِمْهَا»^{۵۲۳} هر مردی که همسر اختیار می‌کند، باید او را اکرام و احترام کند.

این امر نزد پیشوایان نه از سر ملاحظات خاص و مقطعی بوده است، بلکه به عنوان یک قاعدهٔ اصیل در زندگی رعایت می‌شده است و آنان تکریم همسر را از جمله حقوق او معرفی کرده‌اند، چنان‌که امام سجاد (علیه السلام) در رسالهٔ حقوق خویش در این باره به صراحت فرموده است:

وَأَمَّا حَقُّ الزَّوْجَةِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَهَا لَكَ سَكَنًا وَأُنْسًا، فَتَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكَ فَتُكْرِمْهَا.^{۵۲۴}

حق زن بر تو [شوهر] آن است که بدانی خداوند او را مایهٔ آرامش و انس تو قرار داده است؛ پس بدان که همسری او نعمتی الهی است و بر تو واجب است که او را تکریم و احترام کنی.

در منطق پیشوایان الهی تکریم همسر معیاری است برای شناخت مرتبهٔ انسانی و جایگاه ایمانی؛ و هر که در تکریم همسر و پاس داشتن احترام وی راسخ‌تر باشد، در مدرسهٔ اهل بیت باارزش‌تر شمرده می‌شود. حضرت زهرا (سلام الله علیها) - برترین نمونهٔ تربیت‌شده در این مدرسه - در رهنمودی ما را چنین آموزش داده است:

خَيْرُكُمْ أَلْيَنُكُمْ مَنَاقِبَهُ وَأَكْرَمُهُمْ لِنِسَائِهِمْ؛^{۵۲۵} بهترین شما کسی است که [در برخورد با مردم] نرم‌تر و مهربان‌تر باشد و همسر خویش را بیش‌تر مورد تکریم قرار دهد.

تکریم کودکان در سیرهٔ پیشوایان دینی

با حفظ و رشد کرامت‌ها است که امکان اصلاح سیر صعودی فراهم می‌شود و این‌که در سیرهٔ نبی اکرم و اوصیای آن حضرت آن همه تأکید بر تکریم کودکان وجود دارد یک جهت‌ش جنبهٔ تربیتی آن و اصلاح

۵۲۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۲.

۵۲۳. قرب الاسناد، ص ۳۴.

۵۲۴. الخصال، ج ۲، ص ۵۶۷.

۵۲۵. دلائل الامامه، ص ۷.

مناسبات اجتماعی بر اساس تکریم است، تا انسان‌هایی رشد یابند که گوهر کرامتشان آنان را سالم، صالح و قائم به حق بدارد. آن حضرت از همین رو می‌فرمود:

أَكْرَمُوا أَوْلَادَكُمْ وَأَحْسِنُوا آدَابَكُمْ؛^{۵۲۶} فرزندان خود را کرامت کنید و با آداب نیکو با آن‌ها معاشرت نمایید.

تأکید حضرت بر احترام فرزندان و رعایت برخورد‌های احترام‌آمیز با آنان، برای این است که شرافت ذاتی آن‌ها سرکوب نشود. رفتار مبتنی بر روش‌های پسندیده و گرمی داشتن کودکان است که آن‌ها را افرادی مستقل، آزاده، محکم، با شرافت و صاحب فضیلت می‌سازد. اگر کودک کرامت دید و شخصیت حقیقی‌اش احترام شد، راست و مستقیم و بافضیلت می‌شود و چنانچه مورد تحقیر و اهانت قرار گیرد، رشد فضایل در او متوقف می‌شود و به انحراف و کجی می‌گراید. پیامبر کرامت می‌فرمود:

إِذَا سَمِيتُمُ الْوَلَدَ فَأَكْرَمُوهُ وَأَوْسِعُوا لَهُ فِي الْمَجَالِسِ وَلَا تَقْبَحُوا لَهُ وَجْهًا؛^{۵۲۷} وقتی نام فرزندان را می‌برید او را گرمی دارید و جای نشستن را برای او توسعه دهید [و احترامش کنید] و نسبت به او رو ترش نکنید.

حساسیت او نسبت به کودکان و نوع رفتارش مایه شگفتی مردمش می‌شد. عبد الله ابن سنان از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که پیامبر نماز ظهر را با مردم به جماعت گزارد و دو رکعت آخر را به سرعت و با اسقاط مستحبات به پایان رساند؛ پس از نماز، مردم گفتند: «ای رسول خدا آیا در نماز پیشامدی شد؟» حضرت گفت: «مگر چه شده؟» گفتند: «دو رکعت آخر را با سرعت ادا کردید.» فرمود: «مگر صدای شیون و گریه کودک را نشنیدید؟»^{۵۲۸}

این صحنه‌ها در کرامت کودکان در تاریخ بشر بی‌نظیر است. تاریخ به یاد ندارد که رهبری مذهبی - سیاسی آن هم مانند رسول خدا با کودکان این‌گونه رفتار کرده باشد. سیره‌نویسان به درستی و با دقت تعبیر کرده‌اند:

وَاللَّطْفُ بِالصِّبْيَانِ مِنْ عَادَةِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لُطْفٌ وَعَنَائَةٌ وَتَوْجِهٌ
به کودکان از عادت رسول خدا بود.

آن وجود گرمی در جهت تکریم کودکان، به آنان سلام می‌کرد^{۵۳۰} و توصیه می‌کرد که به این عمل او تأسی شود. امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می‌فرمود:

۵۲۶. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۵۶.

۵۲۷. صحیفه امام الرضا، ص ۸۸؛ جامع الاخبار، ص ۱۲۴.

۵۲۸. الکافی، ج ۶، ص ۴۸.

۵۲۹. المحجّة البيضاء، ج ۳، ص ۳۶۷ - ۳۶۶.

۵۳۰. «كَانَ يَمُرُّ بِالصِّبْيَانِ فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ»؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۳۹۵؛ فیض القدير، ج ۵، ص ۲۴۸؛ و از انس بن مالک نقل شده است که رسول خدا با چند کودک خردسال برخورد نمود و به آن‌ها سلام کرد: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَرَّ عَلَى صِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ»؛ ر.ک: مکارم الاخلاق، ص ۱۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۶۴؛ عيون الاخبار، ج ۱، ص ۲۶۵، دليل الفالحين، ج ۶، ص ۳؛ شمائل الرسول، ص ۹۶؛ دلائل النبوة، بی‌هقی، ج ۱، ص ۳۳۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۲۰؛ الوفاء باحوال المصطفی، ج ۲، ص ۴۱۷.

خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ: ... وَالتَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَّانِ، لِتَكُونَ سَنَةً مِنْ بَعْدِي؛^{۵۳۱} پنج چیز است که تا لحظه مرگ آن‌ها را ترک نمی‌کنم: ... یکی از آن‌ها سلام کردن به کودکان است، [و در انجام این اعمال مراقبت دارم] تا پس از من به صورت سنتی بین مسلمانان بماند و معمول شود.

سنت پیامبر بر کرامت استوار بود؛ چرا که نتایج کرامت و یا حقارت شخصیت بسیار گسترده است و در بیانات آن وجود گرمی و اوصیایش نسبت بدان‌ها تذکرات فراوانی داده شده است که به مواردی از آن اشاره می‌شود.

برای مطالعه آزاد

نتایج کرامت و یا حقارت شخصیت

۱. آزاد شدن از دنیا و یا اسارت در چنگال آن

اساسی‌ترین ویژگی برخاسته از کرامت نفس، آزاد شدن از دنیا است که رهایی از همه مصایب است. دنیا در چشم انسان صاحب کرامت کوچک و حقیر است، پس به آن دل نمی‌بندد و انسان حقیر است که به سبب حقارت خویش دنیا را بزرگ می‌شمارد و خود را اسیر آن می‌سازد. انسان به میزانی که خرد می‌شود، دنیا برایش بزرگ می‌نماید و به میزانی که بزرگ می‌شود، دنیا کوچک می‌نماید. از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است:

فَمَنْ كَرَّمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ صَغُرَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَمَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ كَبُرَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ؛^{۵۳۲}

هر کس از کرامت نفس برخوردار باشد، دنیا در چشمش کوچک است و هر کس نفش خوار باشد، دنیا در چشمش بزرگ است.

۲. نفاق و دورویی

مسئله نفاق از پیچیده‌ترین و عمده‌ترین مسائل اجتماعی - سیاسی جامعه اسلامی است. چنان‌که با به حاکمیت رسیدن اسلام و تحقق مدینه نبوی سیر نزول آیات مربوط به نفاق و منافقان شدت گرفت. قرآن کریم بر این مسأله تأکید شگفتی دارد^{۵۳۳} و در سیر تاریخ هر چه بشر جلو آمده است، نفاقش پیچیده‌تر گردیده و قدرتش بر تصنع افزایش یافته است. این‌که باور انسان به اموری باشد و تظاهر گفتار و رفتار او در خلاف آن، به سبب پستی او در نفس خویش است. این حقیقت بلند در کلام امام بیان (علیه السلام) چنین آمده است:

۵۳۱. بحار/الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۵.

۵۳۲. جامع/الآخبار، ص ۱۲۷.

۵۳۳. رکن: احزاب / ۱ و ۷۳؛ نساء / ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۵؛ منافقون / ۱؛ توبه / ۶۸ - ۶۷.

نَفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ ذُلِّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ؛^{۵۳۴} نفاق و درویی انسان، ناشی از حقارت و ذلتی است که فرد در وجود خود احساس می‌کند.

۳. فضایل و رذایل اخلاقی

از تبعات روشن کرامت و حقارت، شکل‌گیری فضایل و رذایل در اخلاق فردی و اجتماعی است. از مردمی که حقیر شده باشند و شرافت‌هایشان لگدمال شده باشد، نمی‌توان انتظار رفتاری شرافتمندانه داشت. انسانی که کرامت وجودی‌اش رشد می‌یابد و شخصیت و شرافت معنوی می‌یابد، بر ادارهٔ خویش توانا می‌شود، از همین رو است که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ؛^{۵۳۵} کسانی که شخصیت و شرافت معنوی دارند، شهوات و تمایلات نفسانی در نظر آن‌ها پست و کوچک است.

جامعه‌ای که کرامت یابد، عزت می‌یابد و تن به امور ذلت‌بخش و تباه‌کننده نمی‌دهد.

تأکیدی که در سیرهٔ نبوی بر کرامت وجود دارد به همین منظور است و اگر افراد استخفاف شوند، تحقیر شوند، مورد اهانت قرار گیرند، ناهنجارترین رفتار نیز از آنان دور نیست:

مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَرْجُ خَيْرَهُ؛^{۵۳۶} کسانی که نفسشان پست و خوار باشد، به خیرشان امیدی نداشته باش.

به سبب همین پیامدها است که در منطق نبوی آن‌قدر بر کرامت افراد تأکید شده است. حتی خودبینی و خودخواهی و تکبر که سرآغاز تباهی‌های فردی و اجتماعی است، معلول حقارت نفس است، امام صادق (علیه السلام) فرمود:

مَا مِنْ أَحَدٍ يَتَّبِعُهُ إِلَّا مِنْ ذِلَّةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ؛^{۵۳۷} هیچ‌کس به خوی [ناپسند] تکبر مبتلا نمی‌شود مگر به سبب خواری و ذلتی که درون خود احساس می‌کند.

همهٔ جباران، ستمگران و متکبران، به سبب ذلت نفس خویش به استبداد و ستم و بزرگ‌مداری دست می‌زنند، که حقیر، خواهان ظلم است، دنی، خواهان فساد و ذلیل خواهان بزرگی.

۵۳۴. غرر/الحکم، ج ۲، ص ۲۹۸.

۵۳۵. همان، ص ۲۱۳؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۷۲۶.

۵۳۶. غرر/الحکم، ج ۲، ص ۲۳۷.

۵۳۷. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۲.

جلسهٔ نهم

اصل عدالت اجتماعی

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اصل عدالت اجتماعی به عنوان سومین اصل از سیره اجتماعی و خانوادگی؛
- ✓ اهمیت و جایگاه عدالت اجتماعی؛
- ✓ ارتباط عدالت و ارزش‌های اجتماعی؛
- ✓ سیره رسول گرامی اسلام به عنوان رسول عدالت، و اوصیای بر حقش به عنوان پیشوایان عدالت؛
- ✓ وجوه مختلف عدالت اجتماعی.

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین اصل کرامت به این مباحث اشاره کردیم:

۱. در برخوردها و روابط اجتماعی به طور کلی دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه کرامت و دیدگاه اهانت. پس اگر انسان را موجودی صاحب کرامت بدانیم همواره در تکریم او می‌کوشیم، و اگر او را انسانی بی‌کرامت فرض کنیم، سعی در اهانت، حقارت و استخفاف او داریم.
۲. تنها انسان خفیف است که به سبب فسق پذیرای اهانت می‌شود و از فطرت الهی خود عدول می‌کند.
۳. سیره انبیا در برخورد با انسان سیره موسوی بود، کریم بودند و کریمانه برخورد می‌کردند، چه انسان تا کرامت نداشته باشد، نمی‌تواند تکریم کند.
۴. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اساس اصلاح را بر رشد کرامت انسان قرار داده بود. انسان‌ها از زاویه نگاه مکتب او یا مؤمن هستند و صاحب عزت، یا فرزند آدم و واجد کرامت.
۵. آزاد شدن از بند دنیا و رهایی از نفاق و دورویی و رذایل اخلاقی از نتایج کرامت شخصیت است.
۶. پیشوایان الهی تکریم همسر را از جمله حقوق او معرفی کرده‌اند و در منطق آنان این تکریم معیاری است برای شناخت مرتبه انسانی و جایگاه ایمانی.
۷. از جمله علل تأکید معصومان (علیهم السلام) به تکریم کودکان جنبه تربیتی آن و اصلاح مناسبات اجتماعی بر اساس تکریم است.

۳. اصل عدالت اجتماعی

اهمیت و جایگاه عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی در اندیشه دینی از چنان جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که هیچ امر دیگری با آن قابل

مقایسه نیست. عدل به معنای قرار دادن هر چیز در جای خود،^{۵۳۸} مبنای همه امور است و خداوند همه چیز را بر عدل استوار کرده است. قیام همه امور به عدل و استواری همه چیز به آن است. چنان که در حدیث نبوی آمده است:

بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ؛^{۵۳۹} آسمان ها و زمین به عدل برپا است.

در نظام دین نه تنها همه چیز بر عدل استوار است، بلکه عدل مقیاس همه چیز است. استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می نویسد:

در قرآن، از توحید گرفته تا معاد، و از نبوت گرفته تا امامت و زعامت، و از آرمان های فردی گرفته تا هدف های اجتماعی، همه بر محور عدل استوار شده است. عدل قرآن، همدوش توحید، رکن معاد، هدف تشریع نبوت، فلسفه زعامت و امامت، معیار کمال فرد و مقیاس سلامت اجتماع است ...^{۵۴۰}

همه چیز با عدل سنجیده می شود. عدالت، اصلی اساسی است که ارسال رسل و انزال کتب برای آن است. راز مبارزه انبیا است و هدف اجتماعی - سیاسی پیامبران و مصلحان با آن محقق می شود. جان و حیات همه چیز به عدل است، چنان که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

الْعَدْلُ حَيَاةٌ؛^{۵۴۱} عدل حیات است.

دین منهای عدالت، وسیله ای است برای به بند کشیدن انسان ها در رفتنشان به سوی حق. عدالت اصلی بنیادین است که ملاک تشخیص حق و باطل و مقیاس سنجش همه چیز از جمله «دین» است. اصل عدالت از مقیاس های اسلام است، که باید دید چه چیز بر او منطبق می شود. عدالت در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلولات، نه این است که آنچه دین گفت، عدل است، بلکه آنچه عدل است، دین می گوید. این معنای

۵۳۸. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرموده است: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»؛ عدل هر چیزی را در جای خود و محل خود قرار می دهد؛ نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷؛ ملای رومی در بیان این معنا که عدل عبارت است از «وَضَعُ الشَّيْءِ فِي مَوْضِعِهِ» فرموده است:

عدل چه بود وضع اندر موضعش ظلم چه بود وضع در ناموقعش

مثنوی معنوی، دفتر ششم، ج ۳، ص ۴۲۰.

و نیز سروده است:

عدل چه بود آب ده اشجار را ظلم چه بود آب دادن خار را
عدل وضع نعمتی در موضعش نه به هر بیخی که باشد آب کش
ظلم چه بود وضع در ناموضعی که نباشد جز بلا را منبعی

مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ج ۳، ص ۶۹.

۵۳۹. کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، الفیض الکاشانی، مکتبه الاسلامیه، طهران، ۱۳۵۶ هـ ش، ج ۲، ص ۶۳۸؛ المفردات، ص ۳۲۵.

۵۴۰. عدل الهی، انتشارات حکمت، ۱۳۵۷ هـ ش، ص ۳۸.

۵۴۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

مقیاس بودن عدالت است برای دین؛ پس باید بحث کرد که آیا دین مقیاس عدالت است یا عدالت مقیاس دین ...

در جاهلیت دین را مقیاس عدالت و حسن و قبح می‌دانستند، لذا در سوره اعراف از آن‌ها نقل می‌کند که هر کار زشتی را به حساب دین می‌گذاشتند و قرآن می‌گوید: «بگو [خدا] امر به فحشا نمی‌کند».^{۵۴۲}

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ...؛ و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: «پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است.» بگو: «قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟» بگو: «پروردگارم به دادگری فرمان داده است».^{۵۴۳}

اما خداوند آنان را که اعمال زشت خود را به خدا و دین نسبت می‌دهند، سخت مذمت کرده، این حقیقت را اعلام می‌دارد که زشتی و بی‌عدالتی از خدا و دین نیست. خدا جز عدل نمی‌کند و دین جز عدالت نمی‌آورد. اگر خلاف آن می‌بینید از خدا و دین نیست. برای روشن شدن این معنا فرمود:

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ؛ بگو: «پروردگارم به دادگری فرمان داده است» .

قسط به معنای عدالت است،^{۵۴۴} به معنای میانه‌روی و تعادل در امور و به دور از افراط و تفریط بودن است.^{۵۴۵}

خداوند، این رسم را که به اسم دین فحشا و ستم کنند و دین وسیله توجیه بی‌عدالتی‌ها باشد، منکوب کرده است. عدل مقیاس دین است و خداوند به آن دستور داده است:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ؛ در حقیقت، خدا به دادگری فرمان می‌دهد^{۵۴۶}.

عدالت ارزش ذاتی دارد و سلامت همه چیز به او است. از این جهت است که خداوند دستور می‌دهد که برپا کننده قسط و عدالت اجتماعی باشید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید^{۵۴۷}.

خداوند به برپا داشتن عدالت همه‌جانبه و همیشگی دستور داده است. قیام برای عدالت در همه ابعاد آن و پیوسته. عدالت اجتماعی، عدالتی است فراگیر و مراد ما از اصل عدالت اجتماعی، عدالتی است که کلیه جنبه‌های فردی، اجتماعی، خانوادگی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را در بر می‌گیرد. در همه اقوال و کلیه افعال:

۵۴۲. بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، مرتضی مطهری، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ، ص ۱۵ - ۱۴.

۵۴۳. اعراف / ۲۹ - ۲۸.

۵۴۴. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۵۹.

۵۴۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۳.

۵۴۶. نحل / ۹۰.

۵۴۷. نساء / ۱۳۵.

الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ؛^{۵۴۸} عدالت تدبیرکننده‌ای است به سود همگان.

عدالت مدبری است همه شمول. عدالت کلیت دارد و حیات همه چیز بسته به حیات او است. دین و احکام دینی و شریعت، بدون عدالت، فاقد روح است. عدالت جان شریعت است. جان دین است: «الْعَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ»^{۵۴۹} جامعه فاقد عدالت جامعه مرده است. جامعه بی عدالت چون زمین خشک و کشتزار بی حاصل است. با عدالت است که زمین زنده، سرزمین‌ها آباد و مردمان و جوامع به درستی برپا می‌شوند. محمد حلبی از امام صادق (علیه السلام) درباره معنای این آیه پرسش کرد که خداوند فرموده است:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا؛ بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند.^{۵۵۰}

حضرت فرمود:

الْعَدْلُ بَعْدَ الْجَوْرِ؛^{۵۵۱} مراد عدل پس از ستم است.

در اندیشه پرورش‌یافتگان سیره نبوی، عدالت رأس ایمان و گردآورنده نیکی^{۵۵۲} و برترین مراتب ایمان است. اشرف اجزای آن است. انسان تشنه عدالت است. فطرت او خواهان آن و وجودش آشنا با آن است. حلبی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرمود:

الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الْمَاءِ يُصِيبُهُ الظَّمَانُ؛^{۵۵۳} عدالت شیرین‌تر از آبی است که به لب تشنه رسد.

برای مطالعه آزاد

عدالت و ارزش‌های اجتماعی

جامعه‌ای که بر اصل عدالت اداره می‌شود، جامعه‌ای استوار و ارزشمند است. جامعه‌ای که در مسیر عدالت حرکت نمی‌کند ارزش‌ها در آن واژگونه شده، ضد ارزش‌ها حاکم می‌شوند. جای خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، رحمت و شقاوت، مروّت و نامردمی تغییر می‌یابد. امیر مؤمنان (علیه السلام) در توصیف چنین جامعه‌ای فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ وَزَمَنٍ كُنُودٍ، يَعْدُ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُتُوًّا. لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا وَلَا نَتَخَوُّ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا.^{۵۵۴}

۵۴۸. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۵۴۹. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

۵۵۰. حدید/ ۱۷.

۵۵۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۶۷؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۳؛ تفسیر نور/التقلین، ج ۵، ص ۲۴۳.

۵۵۲. «الْعَدْلُ رَأْسُ الْإِيْمَانِ وَجَمَاعُ الْإِحْسَانِ»؛ شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۳۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۹.

۵۵۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۴۶؛ الاختصاص، ص ۲۶۱؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۷.

۵۵۴. نهج البلاغه، خطبه ۳۲.

مردم، ما در روزگاری کینه‌توز و زمانی پرکفران واقع شده‌ایم. زمانه‌ای که نیکوکار در آن بدکردار به شمار آید، و ستمگر در آن سرکشی افزایش. از آنچه دانستیم سود نمی‌بریم و آنچه را نمی‌دانیم، نمی‌پرسیم، و از بلا و فتنه‌ها، تا بر سرمان نیامده نمی‌ترسیم.

فرجام تن دادن به بی‌عدالتی و پذیرای ضد ارزش‌های برخاسته از آن شدن، فرجامی دردناک و سراسر حسرت است. آیا مردمان نمی‌دانند که چگونه بی‌عدالتی منجر به ظهور همه تباهی‌ها می‌شود؟ آیا خداوند امر به عدالت و احسان نکرده است؟^{۵۵۵} اگر عدالت برقرار نشود، عرصه جامعه جولانگاه زور و ستم و غارت و چپاول می‌شود. در چنین میدانی فضیلت‌ها و ارزش‌ها به باد فراموشی می‌رود. روزگار گزنده و درنده، و خوی درندگی اهل حرص و طمع تحریک می‌شود. توانگران بر آنچه دارند دندان می‌فشارند و بر آنچه ندارند از می‌ورزند. بینوایان در زیر فشار بی‌عدالتی، بناچار تن به هر داد و ستدی می‌دهند.

در چنین جامعه‌ای اشرار و بدکاران رفعت می‌یابند و نیکان و اخیار به ذلت کشیده می‌شوند. صاحبان فضیلت عقب رانده و فرومایگان میدان‌دار می‌شوند. این‌ها نشانه‌های نزول ارزش‌ها و انحطاط و فروپاشی است. به فرموده علی (علیه السلام):

يُسْتَدَلُّ عَلَى إِدْبَارِ الدُّوْلِ بِأَرْبَعٍ: تَضْيِيعِ الْأُصُولِ وَالتَّمَسُّكِ بِالْفُرُوعِ وَتَقْدِيمِ الْأَرَاذِلِ وَتَأْخِيرِ الْأَفْاضِلِ.^{۵۵۶}

چهار چیز نشانه تیره‌بختی و انحطاط دولت‌ها است: واگذار کردن کارهای اصلی و اساسی و پرداختن به امور فرعی و جنبی. جلو انداختن فرومایگان و پس راندن صاحبان فضل.

بدترین جامعه آن است که پذیرای این عوامل انحطاط‌زا شده باشد و چه بد مردمی هستند مردمی که جهت برپایی عدالت قیام نمی‌کنند و عدالت خواهان را سرکوب می‌کنند. در این باره امام کاظم (علیه السلام) از پیامبر عدالت نقل کرده است که فرمود:

بِئْسَ الْقَوْمُ قَوْمٌ لَا يَقُومُونَ لِلَّهِ تَعَالَى بِالْقِسْطِ. بِئْسَ الْقَوْمُ قَوْمٌ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ فِي النَّاسِ.^{۵۵۷}

بد قومی هستند آنان که برای خدا به عدالت قیام نمی‌کنند. بد قومی هستند آنان که امرکنندگان به عدالت در میان مردم را می‌کشند.

ارزش یک جامعه به میزان دادگری و دادخواهی در آن است. جامعه‌ای که در آن حق ضعیف گرفته نمی‌شود، بی‌ارزش است. جامعه‌ای که در آن دهان مردمان از حق‌گویی بسته است، تباه است. جامعه‌ای که در آن ترس از بیان حق و عدل و برپا داشتن آن حاکم است خوار است و هرگز روی خوشبختی نمی‌بیند.

همه ارزش‌های اجتماعی در گرو عدالت است. اگر در جامعه عدالت رنگ بازدهد، همه ارزش‌ها رنگ می‌بازد. عدالت مایه بقا و صحت ارزش‌ها است. عدالت موجد و مبقیه ارزش‌ها است. ارزش‌ها در زمین عدالت شکوفا می‌شود و رشد می‌کند. عدالت‌خواهی و بیان کلمه حق و عدل و سخن عدالت‌خواهانه آن‌چنان ارزشمند است که چیزی را با آن قیاس نتوان کرد. در منطق دین، عدالت چنین است و از پایگاهی با این اعتبار

۵۵۵. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ؛ نحل / ۹۰.

۵۵۶. غرر/الحکم، ج ۲، ص ۳۷۶.

۵۵۷. بحار/الانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۸.

برخوردار است. عدالت مقدمه‌ای است برای رساندن انسان‌ها به مقصد کمال، و باید دانست که این راه را جز با عدالت نمی‌توان رفت.

عدالت و عبودیت

عدالت اجتماعی از چنین ارزشی برخوردار است که می‌توان تعبیر کرد که ارسال رسل در همین رابطه است، برای برپایی قسط است:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.^{۵۵۸}

در این جا این پرسش مطرح است که مگر نه این است که ارسال رسل برای رساندن انسان‌ها به مقصد آفرینششان، یعنی عبودیت الله، است؟^{۵۵۹} پس چگونه است که هدف از رسالت آن‌ها برپایی عدالت معرفی می‌شود؟ آیا میان این دو امر تزامنی نیست؟ در جای دیگر، خداوند به صراحت هدف از ارسال پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دعوت به خدا عنوان می‌کند و می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا. وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا؛ ای پیامبر، ما تو را [به سمت] گواه و بشارت‌گر و هشداردهنده فرستادیم، و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او، و چراغی تابناک.^{۵۶۰}

و همچنین در باره رسالت همه پیامبران و فرستادگان الهی فرمود:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛ و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای بر انگیزیم [تا بگوید: «خدا را بپرستید و از طاغوت [= فریب‌گر] بپرهیزید»]^{۵۶۱}.

و پیامبران الهی هر یک که بر انگیزته شدند، به همین دعوت کردند.

ملاحظه می‌شود که سخن و دعوت همه پیامبران الهی یکی است. همه به عبودیت الله و پرستش او خوانده‌اند.

بنا بر این جای این پرسش باقی است که آیا هدف اصلی از ارسال رسل دعوت به سوی خدا است یا برپا داشتن عدالت؟ نسبت میان این دو چگونه است؟ آیا قیام به قسط مقدمه دعوت به سوی خدا است یا دعوت به سوی خدا مقدمه قیام به قسط است؟ استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره چهار نظر را مطرح کرده، یکی را درست می‌داند:^{۵۶۲}

۵۵۸. حدید/ ۲۵.

۵۵۹. وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند؛ ذاریات/ ۵۶.

۵۶۰. احزاب/ ۴۶ - ۴۵.

۵۶۱. نحل/ ۳۶.

۵۶۲. وحی و نبوت، چاپ اول، انتشارات حکمت، ۱۳۵۷ هـ ش، ص ۴۳ - ۳۹.

۱. پیامبران از نظر هدف، ثنوی بوده‌اند؛ یعنی، دو مقصد مستقل داشته‌اند. یکی از این دو مقصد به زندگی اخروی و سعادت اخروی بشر مربوط است (توحید نظری و توحید عملی فردی) و دیگری به سعادت دنیوی او (توحید اجتماعی). پیامبران از آن نظر که در اندیشه سعادت دنیوی بشر بوده‌اند، به توحید اجتماعی پرداخته‌اند و از آن جهت که می‌خواستند سعادت اخروی بشر را تأمین کنند به توحید نظری و توحید عملی فردی که صرفاً روحی و ذهنی است، پرداخته‌اند.

۲. هدف اصلی توحید اجتماعی است، توحید نظری و توحید عملی فردی، مقدمه لازم توحید اجتماعی است، و این امر بدون توحید نظری و توحید عملی فردی میسر نیست، خداوند معرفت خود و پرستش خود را فرض کرده است تا توحید اجتماعی محقق گردد.

۳. هدف اصلی، شناختن خدا و نزدیک شدن و رسیدن به او است، توحید اجتماعی مقدمه و وسیله وصول به این هدف عالی است؛ زیرا در جهان‌بینی توحیدی، جهان، ماهیت «از اویی» و «به سوی اویی» دارد. از این رو کمال انسان در رفتن به سوی او و نزدیک شدن به او است. انسان از یک امتیاز خاص بهره‌مند است و آن این که به حکم *نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِي*؛ ^{۵۶۳}... و در او از روح - حقیقت متعالی و برتر - خود دمیدم. واقعیتش واقعیت خدایی است، فطرت بشر خداجویانه است؛ از این رو سعادتش، کمالش، نجاتش، خیر و صلاح و فلاحش در معرفت خدا و پرستش و پیمودن بساط قرب او است. ولی نظر به این که انسان بالطبع اجتماعی است و اگر انسان را از جامعه جدا کنیم، دیگر انسان نیست، و اگر بر جامعه نظامات متعادل اجتماعی حکمفرما نباشد، حرکت خداجویانه انسان امکان‌پذیر نیست، پیامبران به اقامه عدل و قسط و نفی ظلم و تبعیض پرداخته‌اند. علی‌هذا ارزش‌های اجتماعی از قبیل عدل، آزادی، مساوات، دموکراسی و همچنین اخلاق اجتماعی از قبیل جود، عفو، محبت و احسان ارزش ذاتی ندارند و بالذات کمالی برای بشر محسوب نمی‌شوند. همه ارزش‌شان ارزش مقدمی و وسیله‌ای است که با قطع نظر از ذی المقدمه، بود و نبود آن‌ها علی‌السویه است. این‌ها شرایط وصول به کمال اند نه خود کمال، مقدمات فلاح و رستگاری‌اند نه خود فلاح و رستگاری، وسایل نجات‌اند نه خود نجات.

۴. نظریه چهارم این است که همچنان که در نظریه سوم آمده است، غایت انسان و کمال انسان، بلکه غایت و کمال واقعی هر موجودی در حرکت به سوی خدا خلاصه می‌شود و بس. ادعای این که پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده‌اند شرک لا یغفر است. همچنان که ادعای این که هدف نهایی پیامبران فلاح دنیوی است و فلاح دنیوی جز برخورداری از مواهب طبیعت زندگی در سایه عدل و آزادی و برابری و برادری نیست، ماده پرستی است. ولی برخلاف نظریه سوم ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی با این که مقدمه و وسیله وصول به ارزش اصیل و یگانه انسان یعنی خداشناسی و خداپرستی است، فاقد ارزش ذاتی نیستند.

توضیح این که، رابطه مقدمه و ذی المقدمه دو گونه است. در یک گونه تنها ارزش مقدمه این است که به ذی المقدمه می‌رساند. پس از رسیدن به ذی المقدمه، وجود و عدمش علی السویه است. مثلاً انسان می‌خواهد از نهر آبی بگذرد، سنگ بزرگی را در وسط نهر وسیله پریدن قرار می‌دهد. بدیهی است که پس از عبور از نهر، وجود و عدم آن سنگ برای انسان علی السویه است ... گونه دیگر این است که مقدمه در عین این که وسیله عبور به ذی المقدمه است و در عین این که ارزش اصیل و یگانه از آن ذی المقدمه است، پس از وصول به ذی المقدمه وجود و عدمش علی السویه نیست، پس از وصول به ذی المقدمه، وجودش همان طور ضروری است که قبل از وصول. مثلاً معلومات کلاس‌های اول و دوم مقدمه است برای معلومات کلاس‌های بالاتر، اما چنین نیست که با رسیدن به کلاس‌های بالاتر، نیازی به آن معلومات نباشد. اگر فرضاً همه آن‌ها فراموش شود و کَانَ لَمْ یَكُنْ گردد، زبانی به جایی نرسد و دانش‌آموز بتواند کلاس بالاتر را ادامه دهد. بلکه تنها با داشتن آن معلومات و از دست ندادن آن‌ها است که می‌توان کلاس بالاتر را ادامه داد.

ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی نسبت به معرفت حق و پرستش حق از نوع دوم است. چنین نیست که اگر انسان به معرفت کامل حق و پرستش حق رسید، وجود و عدم راستی، درستی، عدل، کرم، احسان، خیرخواهی، جود، عفو علی السویه باشد؛ زیرا اخلاق عالی انسانی نوعی خداگونه بودن است: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ». و در حقیقت درجه و مرتبه‌ای از خداشناسی و خدا پرستی است، ولو به صورت ناآگاهانه. یعنی علاقه انسان به این ارزش‌ها ناشی از علاقه فطری به متصف شدن به صفات خدایی است، هر چند خود انسان توجه به ریشه فطری آن‌ها نداشته باشد و احیاناً در شعور آگاه خود منکر آن باشد. از این رو است که معارف اسلامی می‌گویند دارندگان اخلاق فاضله از قبیل عدالت، احسان، جود و غیره هر چند مشرک باشند، اعمالشان در جهان دیگر بی‌اثر نیست. این گونه افراد اگر کفر و شرکشان از روی عناد نباشد به نوعی در جهان دیگر مأجورند. در حقیقت این گونه اشخاص بدون آن که خود آگاه باشند به درجه‌ای از خداپرستی رسیده‌اند.

بنا بر این عدالت برای عبودیت مقدمه است، اما مقدمه متصله، نه مقدمه منفصله. عدالت اجتماعی، گذشته از ارزش ذاتی والایی که دارد، بهترین زمینه و وسیله دستیابی به عبودیت - برترین کمال انسانی - است که جز با آن، به این نمی‌توان رسید.

رسول عدالت

بدین ترتیب، با توجه به نسبتی که میان عدالت و عبودیت برقرار است، روشن است که رسالت پیامبران چگونه رسالتی است و خاتم آنان چه مقصدی را دنبال می‌کرده است و از چه راهی. آن حضرت پیامبر عدالت و داعی به عبودیت بود. عدالت برای عبودیت. خداوند به صراحت این نسبت را روشن فرموده و آن حضرت را مأمور برپایی عدل معرفی کرده است:

فَلَذَلِكَ فَادَعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ؛ بنا بر این، به دعوت پرداز، و همان گونه که مأموری ایستادگی کن، و هوس های آنان را پیروی مکن و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده است، ایمان آوردم و مأمور شدم که میان شما عدالت کنم»^{۵۶۴}.

آن حضرت مأمور برپایی قسط بود:

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ؛ بگو: «پروردگارم به دادگری فرمان داده است»^{۵۶۵}.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای برپایی قسط و عدالت قیام کرد، باطل را در هم کوبید و دین حق را که عدالتش فراگیر بود آشکار کرد. سیره آن حضرت، سیره عدالت و سخن او عدل و منطقش جداکننده حق و باطل بود، چنان که علی (علیه السلام) در وصف آن حضرت فرمود:

ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ وَ خُطْبَةٍ فَصْلٍ؛^{۵۶۶} سخنش از سر عدل و کلامش جداکننده حق و باطل بود.

آن حضرت عادل ترین مردم بود و بیست و سه سال رسالت برای آن بود که عدالت در همه وجوهش آشکار شود. سیره همه پیشوایان حق از خاتم (صلی الله علیه وآله) تا قائم (علیه السلام) بر این مبنا است: برپایی عدالت و محو همه آثار ستم و باطل. محمد بن مسلم گوید از امام باقر (علیه السلام) در باره سیره قائم - عجل الله فرجه - پرسش کردم که چون قیام کند به کدام سیره با مردم رفتار می کند. فرمود: «بِسِيرَةِ مَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حَتَّى يُظْهَرَ الْإِسْلَامَ»؛ به همان سیره ای که رسول خدا رفتار می کرد تا اسلام را ظاهر سازد. محمد بن مسلم گوید: «پرسیدم که سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چگونه بود؟» فرمود:

أَبْطَلَ مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَاسْتَقْبَلَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ، وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذَا قَامَ يُبْطِلُ مَا كَانَ فِي الْهَدَنَةِ مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِي النَّاسِ وَيَسْتَقْبِلُ بِهِمُ الْعَدْلُ.^{۵۶۷}

آنچه را در جاهلیت بود را باطل کرد و با عدالت با مردم رو به رو شد [و در میان آنها عدالت کرد] و قائم (علیه السلام) نیز چنین خواهد کرد. چون قیام کند، آنچه در اوضاع ناعادلانه وجود دارد و آنچه را از بی عدالتی در میان مردم رایج است، باطل می کند و با مردم با عدالت رو به رو می شود [و عدالت را برپا می دارد].

پیشوایان عدالت

گسترش عدالت، اصلی بود که پیشوایان حق، سخت بدان پای بند بودند و آن همه سختی ها و محرومیت ها را در راه آن به جان خریدند. لازمه پای بندی به سیره نبوی مبارزه برای عدالت است و تربیت شدگان آن سیره جز به عدل رفتار نکردند و جز برای برپایی و گسترش آن مبارزه نکردند.

۵۶۴. شوری / ۱۵.

۵۶۵. اعراف / ۲۹.

۵۶۶. نهج البلاغه، خطبه ۷۲.

۵۶۷. تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۱۵۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۷.

تربیت‌شده پیامبر عظیم الشان اسلام، علی (علیه السلام) جز به عدالت و حق نمی‌اندیشید. زندگی او به تمامه مبارزه برای عدالت بود. ۲۳ سال در کنار پیامبر مبارزه بر سر تنزیل قرآن، و پس از پیامبر، مبارزه بر سر تأویل قرآن. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حدیثی مشهور فرموده بود:

إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ، وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.^{۵۶۸}

از شما کسی است که بر سر تأویل قرآن می‌جنگد چنان‌که من بر سر تنزیل آن جنگیدم و او علی بن ابی طالب است.

عصر تأویل، دوران سخت مبارزه برای عدالت بود. در بیست و پنج سال عصر خلفا، مبارزه برای عدالت در چهره مبارزه منفی، ارشادی و مبارزه مثبت؛ و پس از آن پنج سال پیکار مسلحانه در راه عدالت. آن حضرت پشت کردن به پیکار با قاسطین را به منزله کفر به آنچه پیامبر آورده بود، می‌دانست. به همین سبب به یاران خود فرمود:

فَمَا وَجَدْتَنِي يَسْعَنِي إِلَّا قِتَالُهُمْ أَوْ الْجُحُودُ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛^{۵۶۹} دیدم چاره‌ای نیست جز این‌که یکی از دو راه را انتخاب کنم: یا با [آنان که از تسلیم در برابر حق سر باز زده‌اند و ستمگری پیشه کرده‌اند] به مبارزه برخیزم، و یا آنچه را محمد (صلی الله علیه وآله) آورده انکار کنم.

آن حضرت مجسمه عدل و مساوات و شیفته حق و انصاف بود. نمونه اعلای انسان مکتبی و شهید راه عدالت که درباره‌اش گفته‌اند:

قُتِلَ فِي مِحْرَابِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ؛^{۵۷۰} او در محراب عبادت خویش به سبب شدت عدالتش کشته شد.

۵۶۸. کتاب خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، ابو عبد الرحمن النسائی، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ هـ ص ۱۳۴؛ مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۳۳ و ۸۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۳؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۷۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۳؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۴۶؛ المصنف فی الاحادیث و الآثار، أبو بکر عبد الله بن محمد بن ابی شیبہ (م ۲۳۵ هـ)، تحقیق و تعلیق سعید محمد اللحام، الطبعة الاولى، دار الفکر، بیروت ۱۴۰۹ هـ ج ۷، ص ۴۹۸ - ۴۹۷؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۸۲؛ البدایة و النهایة، ج ۶ ص ۲۴۳؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۸۳؛ المناقب، الموفق بن احمد الحنفی المعروف بأخطب خوارزم، مکتبة نینوی الحدیثه، طهران، ص ۱۸۳؛ مناقب الامام علی بن ابی طالب، ص ۲۹۸؛ تاریخ الخفاء، جلال الدین السیوطی، دارالعلم، بیروت، ۱۴۰۶ هـ ص ۱۹۳؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۷۷، ج ۳، ص ۲۰۷؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶؛ احقاق الحق، ج ۶ ص ۲۸؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۵؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۰؛ عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ص ۲۲۷ و ۲۸۶.

۵۶۹. نهج البلاغه، خطبه ۵۴؛ در کلام ۴۳ نهج البلاغه آمده است: «فَلَمْ أَرَ لِي فِيهِ إِلَّا الْقِتَالَ أَوْ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ». دیدم راهی جز پیکار و یا کافر شدن نسبت به آنچه پیامبر آورده است ندارم؛ و نیز ر. ک: وقعة صفین، ص ۴۷۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۴۷ و ۵۶؛ فتوح ابن أعثم، ج ۲، ص ۴۶۰؛ المعیار و الموازنه، ص ۱۴۷؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۲۰۳؛ انساب الاشراف، ج ۲ ص ۲۳۶؛ ملحقات احقاق الحق و ازهاق الباطل للقاضی نور الله المرعشی النستری، شهاب الدین المرعشی النجفی، مکتبة المرعشی النجفی، قم ۱۴۰۹ هـ ج ۸؛ ص ۴۲۱ - ۴۲۰.

۵۷۰. بیست گفتار، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸ هـ ش، ص ۳.

به عبارت دیگر حاضر نبود برای مصالح دنیایی و حفظ حکومتش، عدالت را زیر پا بگذارد. عدالت با خون و گوشت او در آمیخته بود به نحوی که عدالت مترادف نام او و یاد او است.

ابو عمرو بن علاء گوید که چون عقیل بن ابی طالب در کوفه نزد علی (علیه السلام) رفت، آن حضرت سهم او را از بیت المال داد، اما عقیل خواستار مبلغ بیش‌تری از بیت المال شد. علی (علیه السلام) گفت: «تا روز جمعه صبر کن و عقیل نیز تا روز جمعه صبر کرد.» هنگامی که امیر مؤمنان (علیه السلام) نماز جمعه را به جای آورد، رو به عقیل کرد و گفت: «چه می‌گویی در باره کسی که به این همه مردم خیانت کند؟» پاسخ داد: «چنین کسی بد انسانی است.» علی (علیه السلام) گفت: «آیا تو از من می‌خواهی که به این مردم خیانت کنم و از بیت المال مسلمین به تو ببخشم؟» عقیل از نزد آن حضرت خارج شد و به نزد معاویه رفت و به محض رسیدن، معاویه صد هزار درهم به او بخشید و گفت: «ای ابو یزید! من برای تو بهترم یا علی؟» عقیل گفت: «علی را چنان یافتم که بیش از آن که ملاحظه مرا کند، ملاحظه خود [و حق و عدالت] را می‌کرد و تو را چنان یافتم که بیش از آن که ملاحظه خود [و حق و عدالت] را کنی، ملاحظه مرا کردی.»^{۵۷۱}

آن حضرت پس از تقسیم بیت المال، آن را جارو می‌کرد و آب می‌پاشید، آن‌گاه دو رکعت نماز به جای می‌آورد می‌گفت: «ای بیت المال در روز قیامت شهادت بده که من چیزی از اموال مسلمانان را در تو ذخیره نکردم»^{۵۷۲} و می‌فرمود من به سیره محبوبم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمل می‌کنم.»^{۵۷۳}

آن حضرت، در عدالت چنان استوار بود که هر سختی را پذیرا بود، اما بی‌عدالتی را هرگز، هر نامالیمی را در راه حق خوش می‌داشت، اما ذره‌ای ستم بر بندگان خدا را هرگز! می‌فرمود:

وَاللّٰهُ لَآنْ اَبَيْتَ عَلٰی حَسَبِكَ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا، وَاجَرَ فِی الْاَغْلَالِ مُصَفَّدًا، اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اَلْقٰی اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ظَالِمًا لِّبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِّشَیْءٍ مِنَ الْخَطَاۤءِ.^{۵۷۴}

سوگند به خدا، اگر شب را به روی خارهای سعدان بیدار به سر برم، و یا در غل‌ها و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم محبوب‌تر است از این‌که خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم روا داشته و چیزی از اموال دنیا را غصب کرده باشم.

نام و یاد علی (علیه السلام) زنده‌کننده عدالت است و این ویژگی او است که مردمان را دلباخته وی کرده است. مگر ممکن است که انسان در برابر این همه عظمت در برپایی عدالت سر خم نکند و بر عشق و دوستی این ابرمرد، یکدل و یکداستان نشود و به مهر او دل نبندد؟ مگر دل‌ها می‌توانند که او را نخواهند و به او وابسته نشوند و عاشق او نگردند؟ تا به آن جا که در راه عشق او دل‌ها ذوب شود و جان‌ها فانی گردد، که این

۵۷۱. العار/ت، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد تقفی کوفی، با مقدمه و حواشی و تعلیقات میر جلال الدین حسینی ارموی، انتشارات انجمن آثار ملی، ج ۲، ص ۵۵۱ - ۵۴۹.

۵۷۲. همان، ج ۱، ص ۵۰ - ۴۶.

۵۷۳. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۴۸.

۵۷۴. نهج البلاغه، کلام ۲۲۴.

همه به خاطر یاری دادن او و غیرت ورزیدن در راه او و ابراز انزجار و تنفر از ستمی است که به او رسیده و نشان دادن ناخشنودی خود از آنچه بر سر او آورده‌اند، می‌باشد.^{۵۷۰}

برای مطالعه آزاد

عدالت اجتماعی و خدمات اجتماعی

با آنچه گذشت می‌توان با صراحت اظهار کرد که مبارزه در راه عدالت اصیل‌ترین مبارزه در راه حق است؛ زیرا راه عبودیت با عدالت هموار می‌شود و تا ستم اجتماعی هست، بت و بت‌گری و بت‌پرستی هست. از این رو می‌بینیم که پیشوایان حق، سخت در میدان خدمات اجتماعی فعال بودند و بر آن تکیه می‌کردند. رسیدگی به گروه‌های مختلف آسیب‌دیده، بی‌سرپرست، نیازمند، درمانده و مانند این‌ها از اهم اموری بوده است که بدان مبادرت می‌ورزیدند. اکنون این پرسش مطرح است که با وجود آن همه تأکید بر عدالت اجتماعی و این همه اهتمام بر خدمات اجتماعی، کدام مقدم است؟ کدام اهم و افضل است؟ فردی نزد علی (علیه السلام) آمد و پرسشی زیرکانه کرد؛ پرسید:

أَيُّهُمَا أَفْضَلُ، الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ؟ کدام یک برتر است، عدالت یا بخشش؟

در نگاه اول و با نگرشی از سر ظاهرگرایی تصور می‌شود که البته ایثار، بخشش و گذشت بالاتر است؛ زیرا عدالت یعنی رعایت حقوق دیگران و عدم تجاوز به حقوق آن‌ها؛ اما جود یعنی گذشت از حقوق خود. آن انسانی که حق دیگران را رعایت می‌کند کارش بالاتر است یا آن فردی که از حق خودش به خاطر دیگران می‌گذرد؟ پس جواب روشن است، جود بالاتر است. اما پاسخ علی (علیه السلام) مخالف این نظر است. ایشان در پاسخ فرمود:

فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا؛ عدل بالاتر و برتر و شریف‌تر است.

به دو دلیل:

۱. «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا»؛ یعنی عدل جریان‌ها را در مجرای طبیعی و واقعی‌اش قرار می‌دهد، اما جود جریان‌ها را از مجرای طبیعی خود خارج می‌کند. به بیان دیگر اگر عدل انجام شود و حق هر کسی داده شود، دیگر نیازی به جود نیست. جود نشانه این است که در جامعه بیماری وجود دارد که تو باید از حق خودت بگذری. این نشانه آن است که در جایی ستمی رفته، حقی گرفته شده، بیدادی روا شده است. این‌ها نشانه بیماری جامعه است. مانند بدنی که یک عضو بیمار است و سایر اعضا باید جور او را بکشند. زحمت او به گردن این‌ها است. باید فداکاری کنند. اما اگر عدل باشد، همه چیز در جای خودش قرار گرفته باشد و حق هر کسی پرداخته شده باشد، جامعه به یک سلامت کلی می‌رسد. پس بهتر این است که جامعه بیمار نباشد تا بخواهیم جود کنیم، که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

۵۷۰. از کلام ابو جعفر حسنی نقیب در پاسخ به ابن ابی الحدید معتزلی که از وی پرسید: «از چه روی مردمان علی بن ابی طالب را دوست می‌دارند و دلباخته او هستند و خود را در راه عشق او به کشتن می‌دهند؟ و خواهش می‌کنم در پاسخ من از دلیری و دانایی و سخنوری و دیگر ویژگی‌هایی که خداوند سبحان بخش فراوان و پاک و پاکیزه آن را به علی (علیه السلام) عطا فرموده است، سخن به میان نیاوری.» و ابو جعفر نقیب سخنانی نغز در معرفی پیشوای عدالت‌خواهان و امام مستحقان محروم بر زبان آورد. ر.ک: شرح/ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۲۵ - ۲۲۳.

مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارًا؛^{۵۷۶} آن که از عدالت بگردید به ستم گرایید.

بنا بر این جود بر عدم سلامت جامعه دلالت می‌کند و نشانه آن است که جامعه فاقد تعادل است، میزان عدالت در آن به هم خورده است. در نتیجه عدل بالاتر است.

۲. «وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ»؛^{۵۷۷} یعنی عدالت یک تدبیرکننده، یک اداره‌کننده، یک سیاست‌کننده عمومی است. همه اجتماع را شامل می‌شود. همه را در بر می‌گیرد. در حالی که جود استثنایی است. خاص و عرضی است. کلیت ندارد. اگر جود کلی بشود، دیگر جود نیست، ارزشی ندارد. ارزش آن به استثنایی بودن آن است. پس به این دو دلیل عدل بالاتر و شریف‌تر است.^{۵۷۸} عدل است که اصالت دارد و جامعه را به صلاح می‌آورد و سامان می‌بخشد.

این‌گونه تفکر در باره انسان و مسائل انسانی، نوعی خاص از اندیشه است، بر اساس ارزیابی خاصی. ریشه این ارزیابی اهمیت و اصالت اجتماع است. ریشه این ارزیابی این است که اصول و مبادی اجتماعی بر اصول و مبادی اخلاقی تقدم دارد. آن یکی اصل است و این یکی فرع. آن یکی تنه است و این یکی شاخه. آن یکی رکن است و این یکی زینت و زیور. از نظر علی (علیه السلام) آن اصلی که می‌تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه را راضی نگه دارد، به پیکر اجتماع سلامت و به روح اجتماع آرامش بدهد، عدالت است.^{۵۷۹}

البته باید در نظر داشت که انسان با گذشت، فداکاری و ایثار است که به مراتب کمالی والا می‌رسد. هیچ‌کس نمی‌تواند بدون نوعی فداکاری به امری قدسی دست یابد. انسانی که از آنچه دوست دارد، می‌گذرد، رفع حجاب می‌کند. به نیکی می‌رسد:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ؛ هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید.^{۵۸۰}

اگر بر اساس نگرشی اجتماعی به این امور بپردازیم، آن وقت بالاترین فداکاری، آن فداکاری است که همه را در بر گیرد و نه تنها خود فرد را به کمال رساند بلکه زمینه کمال اجتماع را فراهم کند و این امر همان عدالت‌خواهی و برپایی عدالت است. انسان عدالت‌خواه در گام نخست از خودی‌های خود عبور می‌کند و به بالاترین کمال فردی، یعنی نفی هوا از خویش دست می‌یابد و آن‌گاه در عرصه اجتماعی به برپایی عدالت می‌پردازد. بر این مبنا، بالاترین خدمت به خود و جامعه، تحقق عدالت در خویش و عرصه اجتماع است و خدمات اجتماعی، آن زمان نقش مطلوب خود را بازی می‌کند که در راستای عدالت قرار گیرد و یا در جهت آن تحقق پذیرد. بنا بر این، اهتمام برای عدالت اجتماعی، منهای اهتمام برای عدالت اقتصادی و پر کردن شکاف‌های اقتصادی و مبارزه با ریشه‌های مسکنت و فقر بی‌فایده و نتیجه است.

۵۷۶. نهج/البلاغه، نامه ۳۱.

۵۷۷. همان، حکمت ۴۳۷؛ روضة الواعظین، ص ۵۱۱.

۵۷۸. ر.ک: سیری در نهج/البلاغه، مرتضی مطهری، چاپ دوم، انتشارات عین الهی، ۱۳۵۸ هـ ش، ص ۱۱۲ - ۱۱۰.

۵۷۹. همان، ص ۱۱۳ - ۱۱۲.

۵۸۰. آل عمران / ۹۲؛ امام کاظم (علیه السلام) در حدیث مشهور خویش به هشام بن حکم بخشی از مواعظ عیسی (علیه السلام) به حواریون خود را نقل کرده است که در آن آمده است: «يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ لَا تَدْرُكُونَ شَرَفَ الْآخِرَةِ إِلَّا بِتَرْكِ مَا تُحِبُّونَ»؛ ای بنده‌های دنیا، به درستی به شما می‌گویم که به شرف آخرت نرسید مگر به ترک آنچه دوست دارید؛ تحف العقول، ص ۲۹۲.

عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی

همان‌طور که اشاره شد عدالت اجتماعی، عدالتی فراگیر در همه جنبه‌های زندگی آدمیان است که از مهم‌ترین ابعاد آن، عدالت اقتصادی است. عدالت مطلوب دین، بریده از عدالت اقتصادی و فارغ از تحقق مناسبات سالم اقتصادی معنا نمی‌یابد. به اعتقاد پیامبر عدالت، وجود فقر و مسکنت نشانه بی‌عدالتی اقتصادی است، از همین رو فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَإِنْ جَاعُوا وَعَرُّوا فَبِذَنْبِ الْأَغْنِيَاءِ وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكَبِّهَهُمْ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^{۵۸۱}

بی‌گمان خداوند روزی بینوایان را در اموال و دارایی توانگران قرار داده است، پس اگر گرسنه و برهنه ماندند، در اثر گناه توانگران است و حق است بر خدا که آنان را در آتش جهنم سرنگون سازد.

آنان که خدا ترسند، آگاهند که در اموالشان حق بینوایان مستتر است و باید آن حق را ادا کنند:

وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ؛ و در اموالشان برای سائل و محروم حق [معین] بود.^{۵۸۲}

اگر در جامعه نیازمند و گرسنه و برهنه مشاهده می‌شود، به سبب ادا نشدن حقوق آن‌ها است، چنان‌که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا وَلَا احتَاجُوا وَلَا جَاعُوا وَلَا عَرُّوا إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ؛^{۵۸۳} بی‌گمان مردم، فقیر، محتاج، گرسنه و برهنه نگشتند مگر به سبب گناه توانگران.

بنا بر این، همیشه وجود فقیر و محروم در یک جامعه دلیل بر جنایت و بهره‌کشی ثروتمندان آن است. به همین سبب است که در منطق قرآن کریم تکاثر، کنز و اتراف آن‌چنان با شدت منکوب شده است که باید با شمشیر آخته این غده‌های چرکین را شکافت و با نصیحت و پند و اندرز نمی‌توان به مبارزه با تکاثر و کنز و اتراف پرداخت. از این رو است که لازمه اقامه قسط به کار گرفتن حدید است:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ؛ به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است، پدید آوردیم.^{۵۸۴}

این حقیقت را نیز باید دانست که زراندوزان و مترفان، تن به عدالت اجتماعی نمی‌دهند. بقای آن‌ها در ستمگری اقتصادی است و آن عدالت اجتماعی که ریشه بی‌عدالتی اقتصادی را می‌کند با بقای آنان در تزاحم است. از همین رو آن‌ها در همه ادوار تاریخ مقابل نهضت انبیا و اصلاح‌طلبان ایستاده‌اند و به صراحت مخالفت

۵۸۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۴.

۵۸۲. ذاریات / ۱۹.

۵۸۳. من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، صححه و علق علیه علی‌اکبر الغفاری، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم، ج ۲، ص ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۴.

۵۸۴. حدید / ۲۵.

خود را ابراز داشته و همه قدرت و امکانات خود را در نابود ساختن و منحرف کردن حرکت‌های اصلاحی مندران به کار برده‌اند.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ؛ و [ما] در هیچ شهری هشداردهنده‌ای نفرستادیم جز آن که خوش گذرانان آن‌ها گفتند: «ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم.»^{۵۸۵}

بنا بر این، پیام‌آوران عدالت و دعوت‌کنندگان به عبودیت خدا، در گام اول مبارزه خود با چنین موانعی رو به رو می‌شوند و در رفع آن می‌کوشند. آن‌ها به جراحی اجتماعی می‌پردازند تا با قطع دست سارقان زاد و توشه فقیران زمینه عدالت اجتماعی را فراهم کنند. وجود فقیر در جامعه نشانه ستم اقتصادی است که از جانب گروهی بر گروه دیگر روا می‌شود.

جامعه‌ای که در آن عدالت اقتصادی نیست، فاقد حیات است و بی‌گمان سایر جنبه‌های عدالت اجتماعی نیز در آن رخ نمی‌نماید. نشانه جامعه‌ای که عدالت اجتماعی بر آن حاکم است آن است که مردم در امنیت اقتصادی به سر برده، دغدغه معاش نداشته، از اسارت مشکلات اقتصادی آزاد شده باشند. از بندگی اقتصاد خارج شده، از بردگی مترفان رهایی یافته، جز بنده خدا نباشند. حقیقت آن است که اگر عدالت اجتماعی در بعد اقتصادی آن ظهور یابد قطعاً محتاجی، گرسنه‌ای و درمانده‌ای پیدا نخواهد شد.

اگر حق میدان عمل یابد، عدالت را چنان که باید جاری سازد؛ همان‌طور که علی (علیه السلام) در خطبه طالوتیه خویش این حقیقت را یاد آور شده است که در صورت تحقق حکومت عدل و یاری مردم، دیگر نیازمند و گرفتاری پیدا نخواهد شد:

مَا عَالَ فَيْكُمْ عَائِلٌ؟^{۵۸۶} [آن‌گاه دیگر] عائله‌مند گرفتاری در میان شما نخواهد بود.

حکومت و عدالت

عدالت اجتماعی مورد بحث، زمانی تحقق عینی می‌یابد که وسیله و ابزار آن، یعنی حکومت عدل تشکیل شود. در اندیشه دینی و در منطق نبوی، حکومت وسیله برپا داشتن عدالت است. حکومت فی‌نفسه هیچ ارزش و اعتباری ندارد. از لنگه کفش پاره بی‌ارزشی نیز بی‌ارزش‌تر است، مگر آن که به وسیله آن حق اقامه شود یا باطلی دفع گردد. عبد الله بن عباس گوید: در منطقه ذی‌قار نزد امیر مؤمنان (علیه السلام) رفتم و او کفش خود را پینه می‌زد. پرسید: «بهای این کفش چند است؟» گفتم: «بهایی ندارد» فرمود:

وَاللَّهِ لَيَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا؛^{۵۸۷} به خدا این را از حکومت شما دوست‌تر دارم مگر آن که حق را برپا سازم یا باطلی را براندازم.

حکومت در نظر پیشوایان عادل و عالمان عامل چنین است. نقشی آلی و ابزاری دارد، نه نقشی عالی و غایی. وسیله‌ای بیش نیست، آن هم برای عدالت و در خدمت آن، که اگر چنین بود، بارزترین ابزار است، و اگر چنین نبود، بی‌ارزش‌ترین است. تلاش و مبارزه اهل حق در تشکیل حکومت برای کسب قدرت و رسیدن

۵۸۵. سبأ / ۳۴.

۵۸۶. الکافی، ج ۸، ص ۳۲.

۵۸۷. نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

به امکانات دنیایی و تمتع نیست، آن‌ها حکومت را برای آن می‌خواهند که دست چپاولگران به جان و مال و حیثیت انسان‌ها را قطع کنند و با اصلاح امور و ایجاد امنیت اقتصادی و اجتماعی، راه رفتن به سوی کمال مطلق را هموار کنند.

حکومت در مفهوم عدالت‌مند آن، خدمت‌گزاری و امانتداری است. و امیر مؤمنان (علیه السلام) در نامه‌ای که به اشعث بن قیس نوشت، این مفهوم را یادآور شد:

وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ، وَأَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ. لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَتَ فِي رَعِيَّةٍ.^{۵۸۸}

کاری که به عهده تو است نان‌خورد تو نیست بلکه بر گردنت امانتی است آن‌که تو را بدان کار گمارده نگهبانی امانت را به عهده‌ات گذارده تو را نرسد که آنچه خواهی به رعیت فرمایی.

آری، برای آنان که دل به دنیا نسپرده‌اند، حکومت جز وسیله‌ای برای برپایی عدالت نیست. آن‌ها به خوبی می‌دانند که قدرت حکومت به عدالت است و میزان ارزش آن، به میزان گسترش این است.

مَنْ عَدَلَ عَظُمَ قَدْرُهُ؛^{۵۸۹} هر که عدالت کند، قدر و ارزش او بزرگ شود.

حکومت با عدالت نفوذ می‌یابد؛ زیرا حکومتی که عدالت را برپا دارد یاری خداوند و پشتیبانی مردم را از آن خود کند و به واقع هر که عدالت کند، در حکومت خود بی‌نیاز از یاری‌کنندگان گردد. امیر مؤمنان (علیه السلام) این حقیقت را به مالک اشتر یادآوری کرده، فرموده است:

إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنٍ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ، وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ؛^{۵۹۰} آنچه بیش‌تر دیده‌والیان بدان روشن است، برقراری عدالت در شهرها و میان رعیت دوستی پدید شدن است.

بنا بر این باید دانست که عدالت مایه نظام و پیوند کار زمامداری و حکومت است و حکومتی که به داد عمل نکند و عدالت را گسترش ندهد، انتظام نیابد. حق این است که گفته شود حکومتی که برپا دارنده قسط نیست، حکومت دینی نیست و پیشوایی که ستمگری پیشه کند، از دین و دینداری هیچ بهره‌ای ندارد. حسین بن علی (علیه السلام) در نامه‌ای که در پاسخ نامه بزرگان کوفه نوشت، چنین یادآوری کرد:

فَلَعَمْرِي مَا إِلَّا مَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ وَالْدَّائِنُ بِدِينِ اللَّهِ الْحَاسِبُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ.^{۵۹۱}

۵۸۸. نهج البلاغه، نامه ۵؛ و نیز ر.ک: فتوح ابن اُعثم، ج ۲، ص ۳۶۸ - ۳۶۷؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۹۱.

۵۸۹. غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۶۳.

۵۹۰. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۵۹۱. الارشاد، ص ۲۰۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۰؛ روضة الواعظین، ص ۱۹۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۵ - ۳۳۴؛ نفس المهموم فی مصیبة سیدنا الحسین المظلوم، ص ۸۲؛ باختصری اختلاف: فتوح ابن اُعثم، ج ۵، ص ۵۲؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱؛ مقتل الخواریزمی، ج ۱، ص ۱۹۶ - ۱۹۵؛ دیوان المبتداء و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الاکبر (تاریخ ابن خلدون)، عبد الرحمن بن خلدون، تحقیق خلیل شماده، سهیل زکار، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۸ هـ، ج ۳، ص ۲۷.

به جان خودم سوگند که امام کسی نیست مگر حکم‌کننده به کتاب [خدا] و برپادارنده قسط و عدل و متدین به دین خدا و وقف‌کننده خود برای [رضای] ذات الهی.

عدالت خانوادگی

از وجوه ممتاز عدالت اجتماعی، عدالت خانوادگی است، بدین معنا که روابط خانوادگی حقوق‌مدارانه شود و هر کس از حقوق و حدود متناسب خود بهره‌مند شود و حق هیچ کس نادیده گرفته نشود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در آخرین سفارش‌های خود، در خطبه‌ای زیبا و والا فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِنِسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ حَقٌّ.^{۵۹۳}

مردم، بی‌گمان زنانتان بر شما حقوقی دارند و شما بر آنان حقوقی دارید.

عدالت خانوادگی این است که همه رفتارها تابع حقوق و حدود باشد و توجه گردد که حقوق دو طرفه است و به هیچ وجه برای کسی حق یک طرفه وجود ندارد. این عدالت زمانی تحقق می‌یابد که مرد حقوق زن را بشناسد و رعایت کند، و زن حقوق مرد را بشناسد و رعایت کند و پدر و مادر حقوق فرزندان را، و فرزندان حقوق پدر و مادر را. در این صورت است که روابط مبتنی بر عدالت در خانواده حاکم می‌گردد و سلامت و سعادت خانوادگی تضمین می‌شود. این حقوق وجوه متعددی دارد و لازم است به همه آنها توجه شود و رعایت گردد. مانند حقوق عاطفی، معنوی، جنسی، امنیتی و جز این‌ها. در رساله حقوق امام سجاد (علیه السلام) به گوشه‌ای از این حقوق توجه داده شده است:

أَمَّا حَقُّ الزَّوْجَةِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَهَا لَكَ سَكَنًا وَأُنْسًا فَتَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكَ فَتُكْرِمُهَا وَتَرْفُقُ بِهَا.^{۵۹۴}

حق زن بر تو [شوهر] آن است که بدانی خداوند او را برای تو مایه آرامش و انس قرار داده است. پس بدان که همسری او نعمتی الهی است و بر تو واجب است که او را تکریم و احترام نمایی و با او با ملایمت و مدارا رفتار کنی.

شناخت این حقوق و پای‌بندی به آنها موجب می‌شود که عدالت در خانواده تحقق یابد و رحمت و برکت الهی بر آن سرازیر گردد.

آثار و نتایج عدالت اجتماعی

برای عدالت اجتماعی، آثار و نتایج شگفت فردی، اجتماعی و تکوینی است که هیچ امری چون آن از چنین پیامدهایی برخوردار نیست. باعدالت است که رحمت‌های الهی سرزمین‌ها را به وفور در بر می‌گیرد:

مَنْ عَدَلَ فِي الْبِلَادِ نَشَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ؛^{۵۹۵} هر که در سرزمین‌ها عدالت کند، خداوند رحمت را بر او پهن کند.

۵۹۳. البیان و التبیین، ج ۲، ص ۲۳.

۵۹۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۱؛ امالی الصدوق، ج ۳۷۰؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۶۷.

۵۹۵. شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۳۳۷.

به سبب عدالت برکت‌ها دو چندان می‌شود: «بِالْعَدْلِ تَتَضَاعَفُ الْبَرَكَاتُ»؛^{۵۹۵} یعنی سلوک به عدالت باعث اثرهای تکوینی می‌شود و رفاه و امنیت خلق را به تمامه تأمین می‌کند که چیزی مانند داد سرزمین‌ها را آباد نسازد: «مَا عُمِّرَتِ الْبُلْدَانُ بِمِثْلِ الْعَدْلِ»^{۵۹۶} و بدین ترتیب کار مردمان اصلاح می‌شود: «الْعَدْلُ يُصْلِحُ الْبَرِيَّةَ»^{۵۹۷} و امور خلاق به صلاح در می‌آید: «بِالْعَدْلِ تَصْلَحُ الرَّعِيَّةُ».^{۵۹۸}

در نتیجه عدالت، مردم به بی‌نیازی می‌رسند و فقر و ناداری از میانشان رخت می‌بندد: «لَوْ عُدِلَ فِي النَّاسِ لَاسْتَعْنَوْا».^{۵۹۹} و جامعه و مردمان و حکومت به امنیت و عزتی تام و تمام دست می‌یابند.

۵۹۵. همان، ج ۳، ص ۲۰۵.

۵۹۶. غرر/الحکم، ج ۲، ص ۲۶۴.

۵۹۷. همان، ج ۱، ص ۲۹.

۵۹۸. همان، ص ۲۹۲.

۵۹۹. الکافی، ج ۱، ص ۵۴۲.

جلسه دهم

اصل مساوات و اصل اخوت

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اصل مساوات و اخوت به عنوان چهارمین و پنجمین اصول از سیره اجتماعی و خانوادگی؛
- ✓ خاستگاه مساوات؛
- ✓ نمونه‌هایی از سیره پیامبر در به کارگیری اصل مساوات؛
- ✓ اقسام مساوات؛
- ✓ اخوت ایمانی به عنوان یکی از زیباترین جلوه‌های عملی ایمان؛
- ✓ حقوق اخوت ایمانی و اهمیت شناخت این حقوق.

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین اصل عدالت اجتماعی به این مباحث اشاره کردیم:

۱. عدل، به معنای قرار دادن هر چیز در جای خود، مبنای همه امور است و خداوند همه چیز را بر عدل استوار کرده است.
۲. عدالت اصلی اساسی است که ارسال رسل و انزال کتب برای آن است.
۳. معنای مقیاس بودن عدالت این است که آنچه عدل است دین می‌گوید نه این که هر آنچه دین گفت عدل است.
۴. خداوند به برپاداشتن عدالت همه‌جانبه و قیام برای عدالت در همه ابعاد آن دستور داده است.
۵. جامعه استوار و ارزشمند جامعه‌ای است که بر اصل عدالت اداره شود.
۶. عدالت مقدمه متصله برای عبودیت است نه مقدمه منفصله.
۷. امام علی (علیه السلام) تجسم عدالت بود و نام او زنده‌کننده عدالت.
۸. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پیامبر عدالت و داعی به عبودیت بود و عدالت را برای عبودیت می‌خواست.
۹. عدالت اجتماعی عدالتی فراگیر و همه‌جانبه است که از مهم‌ترین ابعاد آن عدالت اقتصادی است.
۱۰. در اندیشه دینی و منطق نبوی حکومت وسیله برپا داشتن عدالت است و فی‌نفسه هیچ ارزش و اعتباری ندارد.

۴. اصل مساوات

خاستگاه مساوات

مساواتی که اسلام مقرر داشته و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آن را محقق ساخته و جامعه عمل پوشانده است، در تاریخ بشر بی‌نظیر است. در منطق قرآن کریم انسان‌ها همه از یک سرچشمه و فرزندان یک

پدر و مادرند و فرقی میانشان نیست. نه سفید را بر سیاه مزیتی است و نه عرب را بر عجم. نه والی بر رعیت برتری دارد و نه حاکم بر مردم. همه افراد به تعبیر پیامبر مساوات مانند دندانهای یک شانه مساوی‌اند و هیچ مزیتی بر یکدیگر، جز به تقوا، ندارند: «النَّاسُ سَوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمِشْطِ»؛^{۶۰۰} مردم چون دندانهای شانه مساوی‌اند. البته مراد از مساوات مورد بحث، مساوات طبیعی از قبیل رنگ، شکل، اخلاق، امیال و استعدادها نیست؛ زیرا این اختلاف‌ها، طبیعی است و تساوی در آن‌ها ممکن نیست، چنان‌که در حدیث علوی آمده است:

لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتُوا فَإِذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا؛^{۶۰۱} خیر مردم در تفاوت آن‌ها است و اگر همه مساوی باشند، هلاک شوند.

انسان‌ها از نظر طبیعی به هیچ روی یکسان نیستند، بلکه اختلاف وجودی میان همه موجودات و در مراتب وجود از لوازم عالم وجود است و در خلقت الهی تکراری نیست: «لَا تَكَرَّرُ فِي التَّجَلِّيِ».^{۶۰۲} انسان‌ها نیز گونه‌گون آفریده شده‌اند و از استعدادهای متفاوتی برخوردارند که همین تفاوت و گونه‌گونی مایه بقا و دوام جامعه انسانی است و این امر از نشانه‌های قدرت و کمال الهی است:

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً؛ شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید و حال آنکه شما را مرحله به مرحله خلق کرده است.^{۶۰۳}

قرآن کریم همه تفاخرها، امتیازات نژادی، اختلاف‌های طبقاتی و برتری‌جویی‌های اجتماعی را نفی کرده و به صراحت اعلام کرده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.^{۶۰۴}

در شأن نزول آیه نیز مطلبی آمده که بیانگر همین امر است. نقل شده است که یکی از موالی قبیله بنی بیاضه دختری از آن‌ها را خواستار شده بود. پیامبر به بستگان دختر فرمود که با ازدواج ایشان موافقت کنند. آن‌ها در پاسخ حضرت گفتند: «ای رسول خدا، آیا دختران خود را به موالی (بردگان) خود دهیم؟» و این آیه شریف نازل شد و این گونه تفاخرهای طبقاتی را نفی کرد.^{۶۰۵}

۶۰۰. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۰؛ نیز ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹؛ البیان و التعریف، ج ۲، ص ۱۴؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۱۴۵؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۲۰۴؛ تحف العقول، ص ۲۷۴.

۶۰۱. بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ۱۷، ص ۱۰۱.

۶۰۲. «هر موجودی به اصل محکم التَّجَلِّي لَا يُتَكَرَّرُ» در وجود خود منفرد و متفرد است و او را ثانی نیست. و به عبارت دیگر هر شیء مظهر اسم شریف یا من لیس کمثله شیء است و این مظهریت را مراتب است. هر حرفی از حروف کتاب آفاقی و انفسی ناطق است که من موجودی واحد و بی‌شریکم، چگونه موجد مرا شریک باشد؛ رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، حسن حسن‌زاده آملی، چاپ اول، انتشارات فجر، ۱۳۶۲ هـ ش، ص ۲۴.

۶۰۳. نوح/ ۱۴ - ۱۳.

۶۰۴. حجرات/ ۱۳.

۶۰۵. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۱ - ۳۴۰.

همچنین از قول ابن عباس نقل کرده‌اند که پیامبر پس از فتح مکه به بلال دستور داد تا بر بالای کعبه اذان بگوید و او اذان گفت. عتاب بن أسید بن ابی عیص گفت: «خدا را سپاس که پدر من فوت کرده و نیست تا این روز را ببیند.» حارث بن هشام گفت: «محمد جز این کلاغ سیاه مؤذن دیگری نیافت؟» و سهیل بن عمرو گفت: «چون خدا چیزی را اراده کند، تغییرش دهد.» ابو سفیان گفت: «من چیزی نمی‌گویم چون می‌ترسم که پروردگار آسمان او را باخبر سازد.» پس جبرئیل بر پیامبر نازل شد و آن حضرت را از آنچه گذشته بود، آگاه ساخت. پیامبر آن‌ها را احضار کرد و از آنچه بر زبان رانده بودند پرسش کرد و آن‌ها نیز بدان اعتراف کردند. آن‌گاه این آیه نازل شد و از تفاخر به نسب، تکاثر اموال و کوچک شمردن فقرا منع کرد و اساس و ملاک برتری را تقوا اعلام کرد.^{۶۰۶}

بنا بر این همه انسان‌ها از یک ریشه و اصل‌اند و همین وحدت و یگانگی ریشه و اصل، مبدأ مساوات اسلامی و خاستگاه آن است.^{۶۰۷}

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا؛ ای مردم، از پروردگارتان، که شما را از "نفس واحدی" آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید و زنه‌ار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است.^{۶۰۸}

ظاهر آیه شریف گواه آن است که همه انسان‌ها از یک پدر و مادر یعنی حضرت آدم (علیه السلام) و زوجة او می‌باشند. آیه شریف در مقام آن است که بگوید حقیقت افراد انسان یکی است و تمام آن‌ها، با همه کثرتی که در بینشان مشاهده می‌شود، از یک اصل هستند و از ریشه واحدی منشعب شده و رو به ازدیاد گذاشته‌اند. در این آیه شریف، برای معرفی خدایی که بر تمام اعمال انسان‌ها نظارت دارد، به یکی از صفات او اشاره می‌کند که ریشه وحدت اجتماعی بشر و مساوات انسان‌ها است: الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ؛ بنا بر این امتیازات و افتخارات موهومی که هر دسته‌ای برای خود درست کرده‌اند از قبیل امتیازات نژادی، زبانی، منطقه‌ای، قبیله‌ای و مانند آن ملغی و باطل است؛ زیرا همه انسان‌ها از یک اصل سرچشمه یافته و فرزندان یک پدر و مادرند و این خاستگاه مساوات بنی آدم است.^{۶۰۹}

۶۰۶. همان، ص ۳۴۱؛ نیز ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳؛ /متاع/الاسماع بما للرسول من الانباء و الاموال و الحفدة و /المتاع/، تقی الدین احمد بن علی المقریزی، صححه و شرحه: محمود محمد شاکر، مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر، قاهره، ۱۹۴۱ م، ج ۱، ص ۳۹۱ - ۳۹۰؛ /البدایة و النهایة/، ج ۴، ص ۳۴۷.

۶۰۷. ورام بن ابی فراس می‌نویسد: «خداوند در باره تفاخر به نسب و خویشاوندی فرموده است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ أَى لَا تَفَاوَتْ فِیْ أَسْنَابِكُمْ لِاجْتِمَاعِكُمْ أَلِیْ أَوَّلٍ وَاحِدٍ ثُمَّ ذَكَرُ فَائِدَةُ النَّسَبِ فَقَالَ: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ؛ ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم؛ یعنی، هیچ تفاوتی در نسب‌های شما نیست؛ زیرا همه شما به یک اصل بر می‌گردید، سپس فایده نسب‌ها را بیان کرده می‌فرماید: در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است؛ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۲۱۳.

۶۰۸. نساء / ۱.

۶۰۹. ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۳۶ - ۱۳۵ تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۴۵.

اعلام مساوات همگانی و نفی اختلاف‌های طبقاتی

آن‌گاه که مکه فتح شد و اسلام در حاکمیت کامل قرار گرفت، رسول مساوات (صلی الله علیه وآله) خطبه‌ای خواند و مساوات اسلامی را به همگان اعلام کرد:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ أَلَا لَنَا فَضْلٌ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَنَا عَجَمِيٌّ عَلَى عَرَبِيٍّ وَلَا لَأَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ وَلَا لَأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ إِلَّا بِالتَّقْوَى. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ - قَالُوا: «نَعَمْ» - قَالَ: «لِيُبْلِغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ».^{۶۱۰}

مردم! آگاه باشید که پروردگارتان یکی است و پدرتان [نیز] یکی است. بنا بر این بدانید که نه عربی را بر عجم و نه عجمی را بر عرب و نه سیاهی را بر سفیدی و نه سفیدی را بر سیاه برتری است مگر به تقوا. آیا [این حقیقت را] ابلاغ کردم؟ گفتند: «آری.» فرمود: «حاضران به غایبان ابلاغ کنند».

حقیقت انسان‌ها یکی است، ریشه آن‌ها نیز یکی است و این به معنای اعلام مساواتی حقیقی است و این‌که همه برتری‌ها به سبب دریافت مراتب کمالی است و از تقوا است. مالک اشعری گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَحْسَابِكُمْ وَلَا إِلَى أَنْسَابِكُمْ وَلَا إِلَى أَجْسَامِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ فَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ صَالِحٌ تَحَنَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّمَا أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَأَحَبُّكُمْ إِلَيْهِ أَتَقَاكُمْ؟^{۶۱۱}

بی‌گمان خداوند به نژادها، خانواده‌ها، بدن‌ها و دارایی‌های شما نظر ندارد بلکه به قلب‌های شما می‌نگرد و آن کسی را که قلبی صالح دارد مورد مهر و رحمت خود قرار می‌دهد و شما همگی فرزندان آدم هستید و محبوب‌ترینتان نزد خدا با تقواترینتان است.

اعلام این حقیقت، که بازگشت همه ارزش‌ها به تقوا است و محبوب‌ترین انسان‌ها پروا پیشه‌ترین آن‌ها است، اعلام نظام ارزشی حقیقی بود که با حقیقت انسان‌ها یکی است. نظامی ارزشی برای همه نسل‌ها در همه عصرها و تمام مصرها. بازگشت سایر ارزش‌های انسانی نیز بدان است. بر این مبنا است که تمام اختلاف‌های واهی رنگ می‌بازد و ارزش‌های واقعی رخ می‌نماید.

تلاش پیامبر بر این بود که مردم را با این حقیقت آشنا سازد و آن دیدگاه قبیله‌ای و طبقاتی را، که با سابقه طولانی‌اش در جان مردم رسوخ کرده بود و خلق ثانوی آنان شده بود، زایل کند. این رنگ حقیقی نبود و می‌بایست زدوده می‌شد. آن دیدگاهی که انسان‌ها را از ابتدا در قالب‌های خاص طبقاتی قرار می‌دهد، باید طرد شود.

ارسطو می‌گفت:

۶۱۰. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۲؛ در تحف العقول، ص ۲۴؛ با عنوان خطبه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حجة الوداع آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ. كُلُّكُمْ لَأَدَمَ وَأَدَمٌ مِنْ تَرَابٍ. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ وَلَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ - قَالُوا: «نَعَمْ» - قَالَ: «لِيُبْلِغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»؛ نیز ر.ک: البيان و التبیین، ج ۲، ص ۲۴.

۶۱۱. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۲.

نظر به این که مردم در استعداد و فهم و هوش یکسان نیستند و یونانیان از اقوام دیگر اشرف‌اند، اگر آن‌ها را به بندگی بگیرند روا است؛ چرا که آزادگان باید به فراغت به وظایف انسانیت و کسب معرفت و تفکر بپردازند و کارهای بدنی را به بندگان واگذارند، که در حکم بهایم و به منزله آلات و ادوات‌اند، و اگر ادوات به خودی خود کار می‌کردند، البته حاجت به وجود بندگان نبود. خلاصه بندگان، اموال خداوندان می‌باشند و حقوقی بر آن‌ها ندارند جز این که البته آن‌ها را آزار نباید کرد که آن هم خلاف مصلحت است.^{۶۱۲}

بر مبنای این دیدگاه انسان‌ها از بدو تولد در قالب‌های معین ستمگرانه طبقاتی قرار می‌گرفتند و مشاغل، تحصیلات، مراتب حکومتی و همه چیز بر همین اساس تقسیم‌بندی می‌شد. کسی حق نداشت از طبقه‌ای که در آن چشم به جهان گشوده بود فراتر رود هرچند که بالاترین استعدادها را داشته باشد. در دوره‌های بعد نیز همین نگرش طبقاتی و ستمگرانه به انسان به صورت‌های دیگر ادامه یافت.

پیام‌آور عدالت و مساوات درست بر خلاف این نگرش ستمگرانه اعلام کرد:

إِنَّ النَّاسَ مِنْ عَهْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أَسْنَانِ الْمِشْطِ، لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى.^{۶۱۳}

بی‌گمان مردم از زمان آدم تا زمان ما چون دندان‌های شانه [مساوی]‌اند، عربی را بر عجم و سفیدی را بر سیاه برتری نیست مگر به تقوا.

آن حضرت کسانی را که خود را از طبقه برتر می‌دانستند و به نژاد و قوم و قبیله و پدران خود تفاخر می‌کردند، با تندترین کلمات نکوهش کرده است:

كُلُّكُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ لَيَنْتَهِيَنَّ قَوْمٌ يَفْتَخِرُونَ بِآبَائِهِمْ أَوْ لَيَكُونَنَّ أَهْوَنَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْجِعْلَانِ.^{۶۱۴}

همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است. گروهی که به پدران خویش مباحات می‌کنند باید بدان پایان بخشند که در غیر این صورت نزد خدا از سوسک سرگین غلتان نیز خوارتر و بی‌ارزش‌تر به شمار آیند.

آن حضرت بر همه منزلت‌ها، جز منزلت ناشی از تقوا، خط بطلان کشید. اما پس از رحلت ایشان مارهای خفته جاهلی دوباره سر برداشتند و اشرافیت زنده شده مساوات نبوی را در بند ستم کشید. چون علی بن ابی طالب (علیه السلام) زمام امور مسلمانان را به دست گرفت دوباره سیره مساوات را زنده ساخت. آنان که در ۲۵ سال کنار بودن امام (علیه السلام) از زمام‌داری بر اساس به هم خوردن اصل مساوات از ثروت‌های انباشته شده برخوردار شده بودند، حتی تحمل اعلام مجدد مساوات را نیز نداشتند و علی (علیه السلام) این را خوب می‌دانست و آن‌ها را نیک می‌شناخت.

۶۱۲. سیر حکمت در اروپا، محمد علی فروغی، کتاب‌فروشی زوار، ۱۳۴۴ ش، ج ۱، ص ۴۹.

۶۱۳. الاختصاص، ص ۳۳۷؛ به نقل از الحیة، ج ۵، ص ۱۲۵.

۶۱۴. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۲۸۸؛ فیض‌التقدیر، ج ۵، ص ۳۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۶، ص ۳۸۸؛ نیز ر. ک: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۶۲۴؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۵۲۷.

نگرش امیر مؤمنان (علیه السلام) در مساوات، نگرشی حقیقی بود، اما آنان را که با حقیقت نسبتی نیست با مساوات جز بیگانگی نیست. اعتقاد آن حضرت چنین بود که:

الرِّزْقُ مَقْسُومٌ وَالْأَيَّامُ دُولٌ وَالنَّاسُ إِلَى آدَمَ شَرَعٌ سَوَاءٌ؛^{۶۱۵} روزی تقسیم شده است و روزگار می‌چرخد و مردم تا به آدم همه مساوی‌اند.

تربیت‌شدگان مکتب پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) به خوبی دریافته بودند که حسب و نسب انسان، دین او است و همگان مساوی‌اند و کسی را بر کسی جز به تقوا فضیلتی نیست. محمد بن یعقوب کلینی (رحمة الله علیه) با اسناد خود از قول مردی از اهل بلخ نقل کرده که گفته است:

من در سفر حضرت رضا (علیه السلام) به خراسان همراه آن حضرت بودم. روزی سفره غذا خواست و همه غلامان سپاه‌پوست و غیر آنها را بر سر سفره گرد آورد [تا با او غذا بخورند]. من گفتم: «فدایت شوم آیا بهتر نیست برای آن‌ها سفره جداگانه‌ای بیندازید؟» فرمود: «مَهْ! إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ وَالْأُمُّ وَاحِدَةٌ وَالْأَبَّ وَاحِدٌ وَالْجَزَاءُ بِالْأَعْمَالِ»؛ دم مزنی! که پرودگار تبارک و تعالی یکی است [و همه بنده یک خداییم] و مادر [همه ما] یکی است و پدرمان [هم] یکی است و جزا و پاداش نیز به اعمال است.^{۶۱۶}

در منطق نبوی میزان ارزش، علم حقیقی است؛ چنان‌که حضرت صادق (علیه السلام) از جد گرامیشان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود:

أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَأَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا؛^{۶۱۷} با ارزش‌ترین مردم دانشمندترین آن‌ها و بی‌ارزش‌ترین مردم کم‌دانش‌ترین آن‌ها هستند.

بنا بر این، قدر و قیمت و ارزش انسان‌ها به ملاک‌های ظاهری نیست، بلکه به ملاک‌های حقیقی و باطنی است که ظهور و جلوه نیز دارد. میزان، علم و تقوا است و به بیان امام امت (رحمة الله علیه):

ارزش در لسان انبیا و در لسان اولیای خدا و در رأس آن‌ها قرآن کریم و رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - ارزش به علم و تقوا است. میزان ارزش، این دو خاصه است؛ علم و تقوا توأمًا. علم تنها ارزش ندارد. یا ضعیف است ارزشش. تقوای تنها ارزش ندارد یا ضعیف است ارزشش.^{۶۱۸}

با درک این حقیقت است که انسان‌ها رو به سوی ملکوت می‌کنند و شأن بهستی می‌یابند، چنان‌که مفصل از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود:

۶۱۵. تحف العقول، ص ۱۵۲؛ نیز ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۴.

۶۱۶. الکافی، ج ۸، ص ۳۳۰.

۶۱۷. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۱۲.

۶۱۸. صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹ - ۱۳۶۱ ه. ش، ج ۱۷، ص ۱۲۸.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «افْتَرَضْتُ عَلَى عِبَادِي عَشْرَةَ فَرَائِضَ إِذَا عَرَفُوهَا أَمَكْنَتْهُمْ مَلَكُوتِي وَأَبَحَّتْهُمْ جَنَانِي، أَوَّلُهَا مَعْرِفَتِي ... وَالْعَاشِرَةُ أَنْ يَكُونَ هُوَ وَأَخُوهُ فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا شَرَعًا سَوَاءً».^{۶۱۹}

خدای عزوجل فرموده است: «بر بندگانم ده فريضه را واجب کرده‌ام که چون بدان‌ها معرفت یابند ملکوتم برایشان فراهم و بهشتم خالص شود، نخستین آن‌ها معرفت من است... و دهم این که در دین و دنیا با برادر خود یکسان و مساوی باشند».

سیره مساوات

رفتار پیام‌آور هدایت و عدالت و منطق عملی آن حضرت، سراسر نشان از رعایت مساوات داشت و حتی در نگاه کردن به اصحاب آن را پاس می‌داشت. مجلس وی آن‌چنان بود که هیچ تفاوتی میان او و اصحابش دیده نمی‌شد. در حلقه‌ای میان اصحاب می‌نشست^{۶۲۰} تا هیچ برتری‌ای وجود نداشته باشد. از ابوذر (رحمة الله علیه) نقل شده است:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَجْلِسُ بَيْنَ ظَهْرَانِي أَصْحَابِهِ يَجِيءُ الْغَرِيبُ فَلَا يَدْرِي أَيُّهُمْ هُوَ حَتَّى يَسْأَلَ.^{۶۲۱}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حلقه‌ای میان اصحابش می‌نشست [به گونه‌ای که] فرد بیگانه وارد مجلس می‌شد و نمی‌دانست کدام یک پیامبر است تا می‌پرسید.

آن حضرت در مقام برترین پیام‌آور، محبوب‌ترین پیشوا و والاترین و قدرتمندترین زمام‌دار بود، اما مانند همگان می‌زیست، بر زمین می‌نشست و بر زمین غذا می‌خورد، با بردگان هم‌غذا می‌شد، مایحتاج خانه‌اش را از بازار تهیه می‌کرد و به سوی اهل خانه حمل می‌کرد و با توانگر و نادار یکسان مصافحه می‌کرد و به هر کس می‌رسید، سلام می‌کرد، چه توانگر، چه نادار، چه کوچک و چه بزرگ.^{۶۲۲} از جلوه‌های زیبا و برجسته رسالت آن حضرت تحقق مساوات بود که خود سخت آن را پاس می‌داشت. ابن شهر آشوب می‌نویسد:

لَا يَرْتَفِعُ عَلَى عِيْدِهِ وَإِمَائِهِ فِي مَأْكَلٍ وَلَا مَلْبَسٍ؛^{۶۲۳} در خوراک و پوشاک بر خدمتکاران و بندگان برتری نمی‌جست.

۶۱۹. سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۷۹.

۶۲۰. ر.ک: الترتيب الاداري، عبد الحي الكتاني، دار الكتاب العربي، بيروت، ج ۲، ص ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

۶۲۱. سنن أبي داود، ج ۲، ص ۵۲۷؛ مكارم الأخلاق، ص ۱۶؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۳۸؛ المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۶۲.

۶۲۲. ر.ک: إرشاد القلوب، ص ۱۱۵؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۵۹۷؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۷۱ - ۳۶۰؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۱۰۶؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۰؛ دلائل النبوة بیهقی، ج ۱، ص ۳۳۰ - ۳۲۹؛ عیون الأخبار، ج ۱، ص ۲۶۷؛ اخلاق النبی و آداب، ص ۲۱۲؛ البیان و التعریف، ج ۲، ص ۱۱۱ - ۱۱۰؛ البیان و التبیین، ج ۲، ص ۲۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۶؛ شرح ابن أبي الحديد، ج ۹، ص ۲۳۴؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۱۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۱۸؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۷۱، ج ۸، ص ۱۳۱.

۶۲۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۷ - ۱۴۶.

تلاش پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در دوران بیست و سه ساله رسالت بر آن بود که مردمان را با سیره مساوات آشنا کند و همه آداب و رسوم و قراردادهای بی‌اساس را، که با فطرت انسانی بیگانه است، بسوزاند و محو کند و چنین کرد. بر همین سیره بود که تربیت‌شده پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، پیشوای عدالت‌خواهان و مساوات‌پیشگان علی (علیه السلام) هنگامی که محمد بن ابی بکر را والی مصر قرار داد در باره سیره مساوات سفارش‌های مؤکدی به او کرد و نیز بدو نوشت:

وَأَسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظِ وَالنَّظَرِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ وَلَا يَأْسِ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ.^{۶۳۴}

و همه را به یک چشم نگاه کن (در نگاه میان آن‌ها مساوات را رعایت کن) تا زورمندان در تبعیض طمع نورزند و ناتوانان از عدالت تو نومید نشوند.

همچنین بدو یادآوری کرد:

وَأَحِبِّ لِعَامَّةِ رَعِيَّتِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَأَهْلِي بَيْتِكَ وَأَكْرَهُ لَهُمْ مَا تُكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَأَهْلِي بَيْتِكَ؛^{۶۳۵}

و برای همه رعیت خود آنچه برای خود و خاندانت می‌خواهی بخواه، و برای آن‌ها آنچه برای خود و خاندانت نمی‌خواهی مخواه.

امیر مؤمنان (علیه السلام) بیش‌تر از هر کس پاسدار سیره نبوی بود؛ چنان‌که خوارزمی از جابر روایت می‌کند که وی گوید:

در حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) بودیم که علی بن ابی طالب (علیه السلام) وارد شد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «... إِنَّهُ ... أَعَدَّكُمْ فِي الرِّعْيَةِ وَأَقْسَمُكُمْ بِالسَّوِيَّةِ»؛^{۶۳۶} بی‌گمان او عادل‌ترین شما در بین مردم و رعایت‌کننده‌ترین شما در اجرای مساوات است.

آن حضرت کارگزاران خود را به سیره مساوات می‌خواند و از به خود اختصاص دادن آنچه مردم در آن مساوی‌اند بر حذر می‌داشت. همین سیره بود که مخالفت‌ها را بر انگیخت و سبب آن همه مقابله با حکومت وی شد. به بیان شیخ علی بحرانی بزرگ‌ترین سبب پراکنده شدن مردم از گرد آن حضرت و خودداری از یاری وی، بلکه شمشیر کشیدن بر آن حضرت و جنگیدن با او، مساوات امام بود و نه چیز دیگر. امام (علیه السلام) به این مخالفت‌ها اعتنایی نکرد و هرگز مصالح دنیایی خود و حکومتش را در مخالفت با سنت نبوی و ترک مساوات میان مردم نیافت.^{۶۳۷} آن حضرت در نامه خویش به سهل بن حنیف انصاری، فرماندار خود در مدینه، در باره گروهی که به معاویه پیوسته بودند، نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، بَلَّغْنِي أَنَّ رَجُلًا مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ، فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ، فَكَفَى لَهُمْ عِيًّا وَلَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا، فِرَارُهُمْ مِنْ الْهُدَى

۶۳۴. تحف العقول، ص ۱۱۹؛ نیز ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۶۳۵. امالی الطوسی، ج ۱، ص ۳۰؛ تحف العقول، ص ۱۲۲.

۶۳۶. مناقب خوارزمی، ص ۶۲.

۶۳۷. ر.ک: منار الهدی فی النص علی إمامة الأئمة الاثنی عشر، ص ۲۹۸.

وَالْحَقُّ وَيَضَاعُهُمْ إِلَى الْعَمَى وَالْجَهْلِ وَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَمَهْطَعُونَ إِلَيْهَا وَقَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَرَأَوْهُ وَسَمِعُوهُ وَوَعَوْهُ وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أَسْوَةٌ فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرَةِ، فَبُعِدَ لَهُمْ وَسْحَقًا! ٦٢٨

اما بعد، به من خبر رسیده که افرادی از قلمرو تو مخفیانه به معاویه پیوسته‌اند. بر این تعداد که از دست داده‌ای و از کمک آنان بی‌بهره مانده‌ای، افسوس مخور. برای آن‌ها همین گمراهی بس که از هدایت حق به سوی کوردلی و جهل شتافته‌اند و این برای تو مایه آرامش خاطر است. آن‌ها دنیاپرستانی هستند که با سرعت به آن روی آورده‌اند در حالی که عدالت را به خوبی شناخته، دیده و گزارش آن را شنیده‌اند و به خاطر سپرده‌اند که همه مردم نزد ما و در آیین حکومت ما حقوق برابر دارند. آن‌ها از این برابری به سوی خودخواهی، تبعیض و منفعت‌طلبی گریخته‌اند. دور باشند از رحمت خدا!

و چنین بود که پرورش‌یافتگان سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سخت پای‌بند مساوات در همه ابعاد و عرصه‌های آن بودند و می‌دانستند که تا مساوات در جلوه‌های گوناگونش تحقق نیابد، عدالت به تمامی جلوه نمی‌کند.

اقسام مساوات

با مروری در مواضع و عملکردهای پیشوایان هدایت در می‌یابیم که آن‌ها به ترویج و تحکیم مبانی مساوات در ابعاد گوناگونی پرداخته‌اند که مهم‌ترین آن‌ها شش قسم است: مساوات اجتماعی، مساوات در برابر قانون، مساوات در تقسیم بیت المال، مساوات در مالیات‌های اسلامی، مساوات در تحصیل علم و مساوات در تصدی شغل‌ها و انجام مسئولیت‌ها، که به بررسی برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

مساوات اجتماعی

مساوات اجتماعی آن است که همه افراد از نظر حقوق اجتماعی برابر باشند و میان انسان‌ها از نظر نژاد، قوم، قبیله و طبقه در حقوق اجتماعی اختلاف و تمایزی نباشد. قرآن کریم همه انسان‌ها را از نظر اجتماعی برابر اعلام کرد و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اوصیای گرامی ایشان با رفتار خود این برابری را عینیت بخشیدند. رفتار رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) با زید بن حارثه از نمونه‌های بارز مساوات اجتماعی است. زید در دوران کودکی در بازار عکاظ به عنوان غلام فروخته شده بود و حکیم بن حزام او را برای عمه خود خدیجه خریده بود و وی نیز او را پس از ازدواج با محمد (صلی الله علیه وآله) به آن حضرت بخشیده بود. زید شیفته پیامبر بود و حتی زمانی که پدرش او را یافت و برای بردنش به مکه آمد و پیامبر او را در رفتن یا ماندن مخیر کرد، زید حاضر نشد همراه پدر برود و بودن در کنار پیامبر را بر همه چیز ترجیح داد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیز او را دوست می‌داشت و چون فرزند خود با وی رفتار می‌کرد و مردم به او زید بن محمد می‌گفتند. روزی پیامبر دست او را گرفت و خطاب به مردم گفت: «گواه باشید که زید فرزند من است و ما از یکدیگر ارث می‌بریم» ٦٢٩

٦٢٨. نهج البلاغه، نامه ٧٠؛ نیز ر.ک: أنساب الأشراف، ج ٢، ص ١٥٧.

٦٢٩. ر.ک: صفة الصفوة، ج ١، ص ٣٨١ - ٣٧٨؛ الطبقات الکبری، ج ٣، ص ٤٧ - ٤٠؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ٩، ص ١٢٨ - ١٢٥؛ الوافی بالوفیات، ج ١٥، ص ٢٩ - ٢٧؛ الإصابة، ج ١، ص ٥٤٦ - ٥٤٥؛ الاستیعاب، ج ١، ص ٥٢٩ - ٥٢٥ ابن قیم



این یک نمونه از نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد خداوند به وسیلهٔ اسلام نخوت‌های جاهلی و افتخارهای موهوم را منسوخ کرد و مساوات اجتماعی را به دست پیامبرش تحقق بخشید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اجازه نمی‌داد که تفاخرهای جاهلانه رشد یابد و مساوات اجتماعی برهم خورد. روزی غلام سیاهی با عبد الرحمن بن عوف، که از بزرگان عرب به شمار می‌رفت، نزاعشان شد. عبد الرحمن خشمگین شده به او گفت: «ای سیاه‌زاده!» چون این سخن به گوش پیامبر رسید، برآشفته و با خشم به عبد الرحمن فرمود: «لَيْسَ لَابْنِ بَيْضَاءَ عَلَى بَنِ سَوْدَاءَ سُلْطَانٌ إِلَّا بِالْحَقِّ»؛^{۶۳۰} هیچ سفیدزاده‌ای بر سیاه‌زاده جز به حق [و به تقوا] برتری ندارد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تمام برتری‌جویی‌ها و تفاخرها را زیر پا نهاد و مساوات اجتماعی را آن‌چنان که باید تحقق بخشید تا جایی که وصی آن حضرت، علی (علیه السلام) می‌فرمود:

مَشِي الْمَاشِي مَعَ الرَّكَّابِ مَفْسَدَةٌ لِلرَّكَّابِ وَمَذَلَّةٌ لِلْمَاشِي؛^{۶۳۱} حرکت سواره با پیاده فسادآوری برای سواره و ذلت و خواری برای پیاده است.

اما پس از پیامبر و به دنبال دگرگونی در سیره و سیاست آن رسول مساوات، مساوات اجتماعی برهم خورد و مناسبات ستمگرانهٔ اشرافیت قبیله‌ای و طبقاتی دوباره رایج شد.

مساوات در برابر قانون

در سیرهٔ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بنا به تعلیم قرآن کریم همهٔ مردمان، زمامدار و رعیت، توانگر و نادار، قدرتمند و ناتوان، عرب و عجم، سفید و سیاه، از نظر قانون مساوی هستند و هیچ‌یک را بر دیگری مزیتی نیست. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این مساوات را سخت پاس می‌داشت و اجازهٔ هیچ‌گونه تخطی از آن را به کسی نمی‌داد و حفظ آن را از عوامل حفظ سلامت جامعه و حکومت و عدول از آن را مایهٔ تباهی جامعه و هلاکت می‌دانست. آن حضرت به شدت از تبعیض در اجرای قانون منع می‌کرد و می‌فرمود:

إِنَّمَا هَلَكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يُقِيمُونَ الْحُدُودَ عَلَى الْوَضِيعِ دُونَ الشَّرِيفِ؛^{۶۳۲} بنی اسرائیل تنها به این سبب هلاک شدند که حدود را در بارهٔ فرودستان اجرا می‌کردند و بزرگان را معاف می‌داشتند.

پیام‌آور مساوات خود را در برابر قانون چون دیگران می‌دانست و هرگز خلاف این برابری عمل نکرد و قانون را زیر پا نگذاشت. آنان که پای‌بند قرآن و سیرهٔ آموزگار آن بوده‌اند، این سیره را سخت پاس می‌داشتند؛ چنان‌که امیر مؤمنان (علیه السلام) در اجرای قانون جز ملاحظهٔ حق نکرد و مساوات در برابر قانون را چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حفظ کرد. به گونه‌ای که مورد اعتراض بود که چرا همه را در برابر قانون یکسان می‌بیند و یکسان مکافات می‌کند.^{۶۳۳}

→ الجوزية، فقه السيرة النبوية من زاد المعاد في هدى خير العباد، نسق و ترتيب و شرح و تقديم: السيد الجميلي، الطبعة الأولى، دار الفكر اللبناني، بيروت، ۱۴۰۷ هـ، ص ۶۷ - ۶۶

۶۳۰. النظام السياسي في الإسلام، ص ۲۰۸.

۶۳۱. تحف العقول، ص ۱۴۵.

۶۳۲. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۴۴۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۷.

۶۳۳. ركن الغارات، ج ۲، ص ۵۳۹ - ۵۳۶.

مهم‌ترین چیزی که یک حکومت باید پاس بدارد، حفظ قانون و عدم تبعیض و رعایت مساوات در آن است. امیر مؤمنان (علیه السلام) به عمر بن خطاب همین را یادآوری کرد:

ثَلَاثُ إِنِّ حَفِظْتَهُنَّ وَعَمِلْتَ بِهِنَّ كَفَتَكَ مَا سِوَاهُنَّ. وَإِنْ تَرَكْتَهُنَّ لَمْ يَنْفَعَكَ شَيْءٌ سِوَاهُنَّ؛ قَالَ: «وَمَا هُنَّ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟» قَالَ: «إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَالْحُكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ وَالْقِسْمُ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ».^{۶۳۴}

سه چیز است که اگر آن‌ها را حفظ و بدان‌ها عمل کنی از سایر امور بی‌نیاز باشی و اگر آن‌ها را ترک کنی چیزی جز آن‌ها سودت نبخشد. پرسید: «آن‌ها چیست؟» گفت: «اجرای حدود (قانون) [به طور یکسان] نسبت به نزدیک و دور (خویش و بیگانه) و حکم به کتاب خدا در خشنودی و خشم و تقسیم [بیت المال] به عدالت (مساوات) میان سفید و سیاه».

مساوات در برابر قانون به قدری اهمیت دارد که باید بین مدعی و مدعی‌علیه در مجلس قضاوت از هر جهت مساوات رعایت شود. از همین رو فقهای اسلام در باب قضا در آداب مجلس قضا موارد متعددی را عنوان کرده‌اند که نشان‌دهنده چگونگی مساوات در برابر قانون است از جمله: قاضی مدعی و مدعی‌علیه را در اجازه ورود مساوی بداند، قاضی طرفین دعوا را در سلام و جواب آن مساوی بداند، در نشاندن و جای دادن آن‌ها مساوات را رعایت کند، در سخن گفتن به مساوات رفتار کند و با هر دو یکسان سخن گوید، در ادای احترام نسبت به آن‌ها به مساوات عمل کند، با هر دو یکسان برخورد کند، به سخن هر دو یکسان گوش دهد و با هر دو منصفانه رفتار کند؛ حتی مستحب است در قلب خود هر دو را مساوی بداند و هنگام سخن گفتن هر دو را مورد توجه قرار دهد تا امتیاز و تبعیضی پیش نیاید.^{۶۳۵}

مساوات در تقسیم بیت المال

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در دادن حقی که به مردم تعلق می‌گرفت هیچ برتری‌ای قائل نمی‌شد؛ میان فرزندان اسماعیل (عرب‌ها) و فرزندان اسحاق (غیر عرب‌ها) تفاوتی نمی‌گذاشت، سفید را بر سیاه و توانگر را بر ناتوان برتری نمی‌داد؛ چنان که در تقسیم غنائم جنگ بدر عمل کرد.^{۶۳۶}

۶۳۴. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۲۲۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۵۶.

۶۳۵. ر.ک: المقنعة، ابو عبد الله محمد بن النعمان البغدادي الملقب بالشيخ المفيد، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ۱۴۱۰ هـ، ص ۷۲۵ - ۷۲۳؛ المسبوط في فقه الإمامية، محمد بن الحسن طوسي، صححه و علّق عليه محمد باقر البهبودي، المكتبة المرتضوية، ج ۸، ص ۱۴۹، المهدّب، ج ۲، ص ۵۸۰؛ السرائر، ج ۲، ص ۱۵۷؛ إيضاح الفوائد في شرح القواعد، ابو طالب محمد بن الحسن بن يوسف بن المطهر الحلي، الطبعة الأولى، المطبعة العلمية، قم، ۱۳۸۹ هـ، ج ۴، ص ۳۱۱؛ جواهر الكلام في شرايع الإسلام، محمد حسن النجفي، تحقيق عباس قوچانی، دار الكتب الإسلامية، تهران، ۱۳۹۲ هـ، ج ۴۰، ص ۱۴۰ - ۱۳۹؛ تحرير الوسيلة، روح الله الموسوي الخميني، مطبعة الآداب، النجف الأشرف، ۱۳۹۰ هـ، افسست اسماعيليان، قم، ج ۲، ص ۴۰۹.

۶۳۶. ر.ک: سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۲۸۴؛ إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۹۳؛ تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۴۵۸؛ المغازي، محمد بن عمر بن واقد، تحقيق مارسدن جونس، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۹ هـ، ج ۱، ص ۹۹؛ البداية و النهاية، ج ۳، ص ۳۶۸؛ تاريخ الذهبی، ج ۲، ص ۱۱۵، سنن أبي داود، ج ۲، ص ۷۰؛ الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۱۳۰؛ الروض الأنف، ج ۵، ص ۱۸۲.

این سیره پس از پیامبر مورد بی‌اعتنایی و تجدید نظر قرار گرفت. به دنبال رو آوردن درآمد‌های کلان ناشی از فتوحات، عمر بن خطاب برای تصمیم در چگونگی تقسیم غنائم مشورت کرد و به سبک نظام مالی ایران و روم دفاتری تنظیم و مردمان را طبقه‌بندی کرد و بدین ترتیب مساوات مالی برهم خورد. خلیفه در تقسیم بیت المال با معیارهای طبقاتی مهاجران را بر انصار، انصار را بر عرب، عرب را بر موالی و زنان پیامبر را بر زنان مهاجر و انصار برتری داد و حتی در سهمیه زنان پیامبر بین آن‌ها که عرب بودند و غیر آن‌ها تفاوت گذاشت.^{۶۳۷} البته نقل شده است که خلیفه گفت: «اگر زنده بمانم در تقسیم بیت المال به مساوات عمل خواهم کرد»،^{۶۳۸} اما چنین فرصتی حاصل نشد.

در دوران عثمان بن عفان این مسئله به انحراف‌های اساسی اقتصادی منجر شد و ثروت‌های کلان در دست اقوام او و آنان که در جهت منافع وی بودند انباشته شد. آن‌ها بیت المال را به جای صرف در جهت مصالح و رشد امت به خود اختصاص دادند و دست به دست گردانند و در حالی که محرومیت مستضعفان جامعه روزبه‌روز بیش‌تر می‌شد، سرمداران حکومت اموال بیش‌تری را به خود اختصاص می‌دادند.

هنگامی که پیشوای پرهیزگاران علی (علیه السلام) زمام امور را به دست گرفت، اعلام کرد که در همه امور به سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمل می‌کند و چنین نیز کرد؛ از جمله مساوات در تقسیم بیت المال را برقرار ساخت. آن حضرت بدون هیچ تأخیر و سازشی در روز دوم زمام‌داری‌اش، مساوات در تقسیم بیت المال را اعلام کرد و در روز سوم آن را تحقق بخشید. عاصم بن ضمره گوید: «علی (علیه السلام) بیت المال را میان مردم تقسیم کرد و همه را یکسان داد».^{۶۳۹} یعقوبی می‌نویسد:

علی (علیه السلام) مردم را در عطا برابر می‌نهاد و کسی را بر کسی برتری نمی‌داد و به موالی همان اندازه می‌داد که به عرب‌ها و وقتی علت را جویا شدند، در حالی که چوبی از زمین برداشت و آن را میان دو انگشت خود نهاد، فرمود: «قَرَأْتُ مَا بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ فَلَمْ أَجِدْ لَوْلَدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَى وَلَدِ إِسْحَاقَ فَضْلَ هَذَا»؛^{۶۴۰} تمام قرآن را خوانده‌ام و در آن برای فرزندان اسماعیل (عرب‌ها) بر فرزندان اسحاق (غیر عرب‌ها) به اندازه این چوب برتری نیافته‌ام.

۶۳۷. ر.ک: طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۹۵ و ۳۰۴؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۶۱۸ - ۶۱۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳؛ کتاب الخراج، ص ۲۴ و ۴۶ - ۴۲؛ الإيضاح، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ص ۱۳۸ - ۱۳۶؛ الأحكام السلطانية، أبو الحسن بن محمد بن حبيب الماوردي، دفتر تبليغات اسلامی، ۱۴۰۶ هـ، ص ۲۰۲ - ۱۹۹؛ الأحكام السلطانية، قاضي أبي يعلى، ص ۲۴۰ - ۲۳۷؛ فتوح البلدان، ص ۴۴۴ - ۴۳۵؛ الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۰۴ - ۵۰۲؛ المعيار والموازنة، ص ۲۵۲، شرح ابن أبي الحديد، ج ۱۲، ص ۹۴؛ صبح الأعشى في صناعة الإنشاء، احمد بن علي القلقشندي، تحقيق محمد حسين شمس الدين، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۷ هـ، ج ۱۳، ص ۱۱۷ - ۱۱۳؛ التراتيب الادارية، ج ۱، ص ۲۲۷؛ تاريخ الجنس العربي، محمد عزة دروزه، الطبعة الأولى، المكتبة العصرية، صيدا، ۱۳۸۱ هـ، ج ۷، ص ۱۷۸ - ۱۷۷؛ أشهر مشاهير الإسلام في الحرب والسياسة، رفيق بك العظم، الطبعة السادسة، دار الراشد العربي، بيروت، ۱۴۰۳ هـ، ج ۲، ص ۳۶۴ - ۳۶۳.

۶۳۸. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۰۴؛ تاريخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۴؛ المعيار والموازنة، ص ۲۵۲؛ الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۰۴.

۶۳۹. الغارات، ج ۱، ص ۱۱۸؛ وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۸۱.

۶۴۰. تاريخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳.

آن حضرت برای خویشاوندان خود هیچ مزیتی بر دیگران قائل نمی‌شد و در برخورد با عقیل، که خواستار مبلغی بیش از سهم خود از بیت المال بود، همین حقیقت را گوشزد کرد و فرمود: «من و تو نسبت به بیت المال چون سایر مسلمانان هستیم».^{۶۴۱}

از حقوق واجب مردم بر گردن امام و حکومت، تقسیم اموال عمومی به مساوات و عدم تبعیض در تقسیم آن است. ابو مخنف ازدی گوید:

گروهی از شیعه نزد امیر مؤمنان (علیه السلام) آمدند و گفتند: «ای امیر مؤمنان، آیا بهتر نیست این اموال را میان رؤسا و اشراف تقسیم کنی و آن‌ها را بر ما ترجیح و برتری دهی و چون پس از مدتی کارها محکم شد به بهترین روشی که خداوند فرموده است باز گردی و اموال را به طور مساوی و از سر عدالت در میان مردم تقسیم کنی؟» حضرت فرمود: «أَتَأْمُرُونِي وَيَحْكُمُ أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالظُّلْمِ وَالْجَوْرَ فِيمَنْ وَلِيْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ؟ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ مَا سَمَرَ السَّمِيرُ وَمَا رُوِيَتْ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا، وَاللَّهِ لَوْ كَانَتْ أَمْوَالُهُمْ مِلْكِي لَسَاوَيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ أَمْوَالُهُمْ»؛^{۶۴۲} آیا به من دستور می‌دهید که برای پیروزی و موفقیت خود در حق کسانی که بر آن‌ها حکومت می‌کنم از ستم و بیداد استمداد جویم؟ هرگز! به خدا سوگند تا شب و روز برقرار است و تا در آسمان ستاره‌ای دیده می‌شود، به چنین کاری دست نمی‌زنم. به خدا سوگند اگر اموال از خودم بود به طور مساوی در میان آن‌ها تقسیم می‌کردم تا چه رسد به این که این اموال، اموال خودشان است.

به همین سبب بود که اشراف کوفه با علی (علیه السلام) دورویی می‌کردند و نفاق می‌ورزیدند و به معاویه تمایل داشتند و در نهان هوای او را در سر می‌پروراندند. علی (علیه السلام) از بیت المال و غنائم به کسی بیش از حقش نمی‌داد در حالی که معاویه ملاحظه آنان را داشت و به هریک از اشراف دو هزار درهم می‌بخشید.^{۶۴۳} امام علی (علیه السلام) جز به راه مساوات و عدالت نرفت. عبد الله بن عباس در نامه‌ای به امام حسن (علیه السلام) نوشت که مردم بدین دلیل پدرت را رها کردند و به سوی معاویه شتافتند که در تقسیم اموال به مساوات عمل می‌کرد و آن‌ها تحمل این را نداشتند.^{۶۴۴}

ایستادگی بر رعایت مساوات در تقسیم بیت المال از ویژگی‌های امیر مؤمنان (علیه السلام) بود و به بیان فقیه بزرگ شیعه شیخ محمد حسن نجفی، نصوص فراوانی حاکی از آن است که علی (علیه السلام) بیت المال را به مساوات میان مردم تقسیم می‌کرد و رعایت عدالت در این مورد از صفات ویژه آن حضرت به شمار آمده است.^{۶۴۵} این مسئله آن قدر مهم، اساسی و حیاتی بوده که یکی از اهداف انقلابیون شیعه در طول تاریخ بوده است و چون امام حق و خورشید مغرب طلوع کند، مساوات مالی در معنای حقیقی‌اش عینیت یابد. ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

۶۴۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۹.

۶۴۲. الکافی، ج ۴، ص ۳۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۸۰؛ نیز ر.ک: تحف العقول، ص ۱۲۶.

۶۴۳. الغارات، ج ۱، ص ۴۵.

۶۴۴. فتوح ابن اَثم، ج ۴، ص ۱۴۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳.

۶۴۵. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۱۶.

أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ ... فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلُمًا وَجَوْرًا، يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَسَاكِنُ الْأَرْضِ يُقَسِّمُ الْمَالَ صِحَاحًا. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: «وَمَا صِحَاحًا؟» قَالَ: «التَّسْوِيَةُ بَيْنَ النَّاسِ».^{۶۴۶}

شما را مژده می‌دهم به آمدن مهدی ... پس زمین را همان‌گونه که از ستم و بیداد لبریز شده باشد از داد و دادگری لبریز سازد، ساکنان آسمان و زمین از او راضی هستند و مهدی مال را به طور صحیح تقسیم می‌کند. مردی از پیامبر پرسید: «به طور صحیح یعنی چه؟» فرمود: «یعنی به مساوات میان مردم تقسیم می‌کند».

مساوات در تصدی شغل‌ها و انجام مسئولیت‌ها

از اموری که در سیره پیامبر چشمگیر بود و بسیاری تاب تحملش را نداشتند و تا روزهای آخر زندگی رسول خدا نیز نتوانستند آن را بپذیرند، مساوات در تصدی شغل و انجام مسئولیت بر اساس اهلیت بود. پیامبر در این امر میان هیچ یک از افراد امت فرقی نمی‌گذاشت و هر کس واجد اهلیت بیش‌تری بود میدان گسترده‌تری می‌یافت. تصدی امور با ملاک دانش، توان و تقوای مسلمانان تعیین می‌شد نه با ملاک‌های جاهلی؛ چنان‌که در دوران جاهلیت از ویژگی‌های رهبر قبیله سن او بود (شیخ) و عرب قائل به شیخوخیت بود و چنانچه فردی همه اهلیت‌های لازم را برای رهبری و فرمان‌دهی دارا بود ولی شیخ نبود، عرب جاهلی بدو تن نمی‌داد. این جمود جاهلی به رغم مواضع صریح قرآن کریم و رفتار و عملکرد پیامبر از اندیشه و دل بسیاری بیرون نرفت. آیات متعدد کتاب الهی بیانگر این حقیقت است که خداوند جز بر اساس شایستگی مسئولیتی نمی‌بخشد. آن‌گاه که ابراهیم خلیل (علیه السلام) به سبب شایستگی‌هایش و پس از آزمون‌های گوناگون به مقام امامت رسید، عرض کرد: «پروردگارا، آیا فرزندان من به سبب نسبت با من از موهبت رهبری الهی برخوردار خواهند بود؟» پس به صراحت پاسخ گفت که ملاک تصدی مسئولیت نسبت و خویشاوندی نیست و هرگز ستمکاران به مقام امامت نمی‌رسند:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم.» [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور؟]» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد».^{۶۴۷}

این‌که ابراهیم (علیه السلام) پس از برآمدن از عهده آزمون‌ها شایستگی پیشوایی یافت بیان‌کننده حقیقت مورد بحث است که مقام و مسئولیت جز بنا بر شایستگی‌ها داده نمی‌شود. ملاک تصدی مسئولیت ثروت و مکنت نیست.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در باره ملاک تصدی مسئولیت، زمام‌داری و رهبری فرمود:

۶۴۶. مسند/احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۷؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۷۱؛ بحار/الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۱ و ۹۲؛ منتخب/الأثر فی الإمام/الثانی عشر (علیه السلام)، لطف الله الصافی الکلبایگانی، مکتبة الصدوق، طهران، ص ۱۴۷.
۶۴۷. بقره/۱۲۴.

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ؛^{۶۴۸} مردم، سزاوار به خلافت کسی است که بدان توانا تر باشد و در آن به فرمان خدا داناتر.

می‌توان نتیجه گرفت که ملاک‌های واقعی تصدی امور به طور کلی علم و قوت است و نه نسبت و ثروت و سایر ملاک‌های غیر واقعی.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در طول رسالت خویش تلاش کرد راه کمال را برای همه شایستگان باز کند و معیارهای جاهلی را محو سازد و با این روال باب جدیدی در تصدی شغل‌ها و مسئولیت‌ها باز شد. حتی آن میدان رشدی که برای زنان بسته بود، گشوده شد. زنان وارد صحنه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی شدند. آن‌ها در عرصه‌های ایمان، مبارزه، هجرت و جهاد به کمالات و مراتب والا دست یافتند. این مساوات همه‌جانبه و فراگیری است که با سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای همگان به ارمغان آمد.

۵. اصل اخوت

اخوت ایمانی

از زیباترین جلوه‌های عملی ایمان، پیوند روح‌ها و اتصال جان‌ها است. قرآن کریم با بیان آیه شریف اخوت ایمانی سرفصل و بابتی شگفت و کار ساز در روابط اجتماعی گشوده است:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید .

در این آیه شریف هم بیان این اصل جامعه‌ساز آمده و هم لزوم اصلاح این رابطه بیان شده است. عدم رعایت اصل اخوت زمینه‌ساز بسیاری از مشکلات اجتماعی است. پیامدهای منفی پشت پا زدن به اصل اخوت نه تنها دامنگیر جامعه می‌شود که باعث می‌شود فرد خود حقیقی‌اش را از دست بدهد و با خود بیگانه شود. نه تنها روابط اجتماعی سرد، نابسامان و غیر انسانی می‌گردد، بلکه فرد نیز دچار خستگی روحی و احساس درماندگی و خودگم‌کردگی می‌شود و باید دانست که بیان *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ* قانونی را در بین مسلمانان مؤمن تشریع کرده و نسبتی را برقرار ساخته است که قبلاً برقرار نبوده است و آن نسبت برادری است که دارای آثار شرعی و حقوقی نیز هست.^{۶۵۰} خداوند با این بیان مؤمنان را به یکدیگر پیوند داده و این پیوند معنوی و روحی چنان محکم است که آنان را چون پیکری واحد می‌سازد. مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است:

۶۴۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.

۶۴۹. حجرات / ۱۰.

۶۵۰. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۳۱۵.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بَنُو أَبٍ وَأُمٍّ وَإِذَا ضُرِبَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ عِرْقٌ سَهَرَ لَهُ الْآخَرُونَ؛^{۶۵۱} در واقع مؤمنان برادر یکدیگرند، فرزندان یک پدر و مادرند و چون از یکی از آنها رگی زده شود، دیگران برای او بی‌خوابی کشند.

ایمان تنها امری درونی و فردی نیست، بلکه نشانه وجودش در نموده‌های عملی است و نشانه کمالش در جلوه‌های اجتماعی و از ائمه (علیه السلام) منقول است که: «لَا يُكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُحِبَّ أَخَاهُ»؛^{۶۵۲} حقیقت ایمان بنده کامل نمی‌شود تا وقتی که برادرش را دوست بدارد. این محبت ایمانی بستر حرکت صحیح اجتماعی است؛ زیرا انسان نیازمند امنیت اجتماعی است و مهم‌ترین عامل تحقق صحیح آن پیوند انسان‌هایی است که با جان و دل به یکدیگر محبت ورزیده، در راه امنیت و آسایش یکدیگر گام می‌زنند. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لِكُلِّ شَيْءٍ شَيْءٌ يَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَرِيحُ إِلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ؛^{۶۵۳} برای هر چیزی وسیله‌ای است که بدان راحتی و آسایش می‌یابد و مؤمن به برادر ایمانی‌اش راحتی و آسایش می‌یابد.

پیمان اخوت

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای تحقق عینی اصل اخوت دو بار میان مسلمانان پیمان اخوت بست و این جلوه زیبای ایمانی را جلوه اجتماعی بخشید. بار نخست پیش از هجرت و میان مهاجران این پیمان را برقرار کرد تا آنان را برای حرکتی بزرگ و سرنوشت‌ساز و سرفصلی جدید در تاریخ بشر آماده سازد. آن‌ها در این حرکت با همه‌گونه سختی رو به رو بودند و بالطبع نیازمند همراهی، همکاری و همیاری یکدیگر در برترین مرتبه آن بودند.^{۶۵۴} بار دوم چندی پس از ورود به مدینه پیمان اخوت میان مسلمانان بسته شد.^{۶۵۵} پیامبر با ورود به مدینه نظامی الهی را پی می‌ریخت و امت واحدی^{۶۵۶} را تحقق می‌بخشید. روشن است که ایجاد یک حکومت صالح و شکل دادن امتی یکپارچه و همسو جز در سایه پیوند محکم انسان‌های مؤمن میسر نمی‌شود.

۶۵۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۶۴.

۶۵۲. عده الداعی، ص ۱۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۳۶.

۶۵۳. الاختصاص، ص ۳۰؛ عده الداعی، ص ۱۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۷۴ و ۲۳۴.

۶۵۴. ر.ک: الروض الأنف، ج ۴، ص ۲۹۷ - ۲۹۶؛ وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، نور الدین علی بن احمد السمهودی، حقه محمد محیی الدین عبد الحمید، الطبعة الرابعة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۴ ق. ج ۱، ص ۲۶۷؛ الصحيح من سيرة النبي الأعظم، جعفر مرتضی‌العالمی، قم، ۱۴۰۰ ق. ج ۲، ص ۲۲۸؛ موسوعة التاريخ الإسلامي، احمد شلبي، الطبعة الثالثة عشرة، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة، ۱۹۸۸ م، ج ۱، ص ۲۸۳.

۶۵۵. در زمان آن اختلاف است. برخی گفته‌اند که بلافاصله پس از ورود به مدینه و پیش از بنای مسجد مدینه یا در زمان بنای مسجد صورت گرفته است. برخی نیز آن را پنج ماه پس از هجرت یا هشت و نه ماه و مانند آن ذکر کرده‌اند؛ ر.ک: متاع الأسماع، ج ۱، ص ۵۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۴۵؛ سيرة زیني دحلان، ج ۱، ص ۳۳۷.

۶۵۶. سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۱۱۹؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۷۳؛ نهاية الارب في فنون الادب، شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب النوبري، الطبعة الاولى، دار الكتب المصرية، القاهرة، ۱۳۷۴ هـ، ج ۱۶، ص ۳۴۸.

پیمان اخوت دو بیگانه را خویشاوند حقیقی می‌ساخت که بالاترین خویشاوندی‌ها، خویشاوندی روحی و برترین پیوندها پیوند قلب‌ها است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بین یاران خود بر دو محور "حق" و "مواسات" پیمان برادری گرفت.^{۱۵۷} آن حضرت جامعه‌ای می‌خواست بر محور "حق" و "مواسات". جامعه‌ای که در آن تنها ملاک «حق» و اساس روابط بر «مواسات» باشد، جامعه‌ای که در آن نه اصالت فرد و نه اصالت جمع حاکم باشد، بلکه اصالت حق حکم‌فرما باشد و چون تقابلی پیش آمد جانب حق گرفته شود یا حق بزرگ‌تر به عنوان اهم ملاحظه شود. مقصد جامعه‌ای بود که در آن همه خود را مسئول هم بدانند و به یاری یکدیگر برخیزند و برادران خود را در اموال خود شریک بدانند. پیامبر وحدت سیاسی و اجتماعی را در زمینه اخوت ایمانی برقرار ساخت.

حقوق اخوت ایمانی

اعلام برادری اهل ایمان، تنها امری عاطفی و درونی نیست، بلکه جلوه‌های عملی در عرصه‌های گوناگون فردی و اجتماعی دارد و سخت مسئولیت‌آور است. هرچند که این اخوت، اخوتی اعتباری است، اما از آن سنخ امور اعتباری است که بلافاصله پس از اعتبار، پیامدها و نتایج گوناگونی به دنبال دارد. پیشوایان ایمان و هدایت، در این زمینه توصیه و تأکیدهای فراوانی در اهمیت شناخت حقوق مؤمنان بر یکدیگر و ادای این حقوق و وظایف مؤمنان نسبت به هم کرده‌اند که سلامت و صلابت جامعه دینی بسته به آن است.

اهمیت شناخت حقوق مؤمنان بر یکدیگر و ادای این حقوق

پیوند ایمانی و ادای حقوق ناشی از آن به قدری مهم و حیاتی تلقی شده است که در صحیحۀ مُرازم از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «مَا عَيْدُ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ»؛^{۱۵۸} خداوند به چیزی برتر از ادای حقوق مؤمن عبادت نشود.

شناخت این حقوق و ادای آن بهترین وسیله تقرب به درگاه الهی است و غفلت از آن و پشت کردن بدان موجب سقوط از مقام ایمانی و دوری از درگاه الهی است. از حسن بن علی (علیه السلام) روایت شده است:

وَأَنَّ مَعْرِفَةَ حُقُوقِ الْإِخْوَانِ تُحِبُّ إِلَى الرَّحْمَنِ وَتُعْظِمُ الزُّلْفَى لَدَى الْمَلِكِ الدِّيَّانِ وَإِنَّ تَرَكَ قَضَائَهَا يُمَقِّتُ إِلَى الرَّحْمَنِ وَيَصْغُرُ الرَّتَبَةُ عِنْدَ الْكَرِيمِ الْمِنَّانِ.^{۱۵۹}

بی‌گمان شناخت و آگاهی به حقوق برادران دینی موجب محبوبیت و مزید قرب به درگاه الهی است و به یقین ترک ادای این حقوق موجب خشم خدای رحمان و پایین آمدن مرتبه آدمی در پیشگاه خداوند است.

و نیز از امام هفتم روایت شده است که آن حضرت در مقابل کعبه ایستاده بود و چنین می‌گفت:

۱۵۷. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۳۸؛ نه‌ایة الأرب، ج ۱۶، ص ۳۴۷؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۶۷؛ انسان العیون فی سیرة المؤمنین (المؤمنون) (السیرة الحلبیة)، برهان الدین حلبی شافعی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۲، ص ۹۰؛ تاریخ الذهبی، ج ۲، ص ۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۳۰؛ سیرة زینی دحلان، ج ۱، ص ۳۳۷؛ تاریخ الجنس العربی، ج ۶، ص ۱۳۹.

۱۵۸. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۰؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۴۳؛ المکاسب، الشیخ مرتضی الأنصاری، الطبعة الثانية، مطبعة الإطلاعات، تبریز، ۱۳۷۵ هـ، ص ۴۷.

۱۵۹. جامع الأخبار، ص ۱۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۳۰.

مَا أَعْظَمَ حَقَّكَ يَا كَعْبَةُ وَ وَاللَّهِ إِنَّ حَقَّ الْمُؤْمِنِ لَأَعْظَمُ مِنْ حَقِّكَ؛^{۶۶۰} چه عظیم است حقّ تو ای کعبه! و به خدا سوگند که حقّ مؤمن از حقّ تو نیز بزرگ‌تر است.

به درستی که خداوند هیچ نعمتی را چون نعمت اخوت ایمانی و مصاحبت و معاشرت برادران دینی بر بندگان خود ارزانی نداشته است.^{۶۶۱} و پاس داشتن این نعمت و شکر آن نشانه کمال ایمان است، و از شاخصه‌های دینداری و تعهد دینی بزرگ شمردن حقوق برادران ایمانی است و آن که این امر را پاس نمی‌دارد و به ادای آن قیام نمی‌کند در حقیقت پیوندی با دین ندارد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إِنَّهُ مَنْ عَظَّمَ دِينَهُ عَظَّمَ إِخْوَانَهُ وَمَنْ اسْتَخَفَّ بِدِينِهِ اسْتَخَفَّ بِإِخْوَانِهِ؛^{۶۶۲} به یقین هر که دینش را بزرگ شمرد برادران دینی‌اش را بزرگ شمرد و هر که دینش را کوچک و حقیر شمرد برادران دینی‌اش را نیز کوچک و حقیر خواهد شمرد.

وظایف مؤمنان نسبت به یکدیگر

اخوت در اصلاح بنیادی روابط اجتماعی نقش اساسی دارد و چنانچه مورد غفلت قرار گیرد، روابط انسانی به جای آن که صورت همیاری، فداکاری و مهرورزی داشته باشد، شکل سوء استفاده، بهره‌کشی و کینه‌ورزی به خود می‌گیرد. قرآن کریم اهل ایمان را به اصلاح روابط خود فرمان می‌دهد. برای تحقق روابط انسانی مبتنی بر اخوت ایمانی، موانعی را باید رفع و مقتضایی را فراهم کرد که به برخی از آن اشاره می‌شود.

عوامل دوستی، محبت، مسئولیت و پیوستگی

مهم‌ترین عواملی که سبب تقویت دوستی و محبت اهل ایمان می‌شود و به وسیله آن‌ها مسئولیت مؤمنان نسبت به یکدیگر و پیوند آنان با هم معنا می‌یابد عبارت‌اند از:

- مهرورزی، عطوفت و گرمی داشتن یکدیگر؛

- برآوردن نیازهای یکدیگر و تلاش در مورد آن؛

- مواسات؛

- فریادرسی و گشودن گرفتاری یکدیگر؛

- شاد کردن مؤمن؛

- دیدار برادران؛

- گرد آمدن و مذاکره و گفت و گوی برادران؛

- دست دادن با یکدیگر؛

- دست به گردن یکدیگر انداختن؛

۶۶۰. بحار/الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۲۷.

۶۶۱. «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْعَبْدِ بِمِثْلِ مَا أَنْعَمَ بِهِ مِنَ التَّوْفِيقِ بِصُحْبَتِهِمْ»؛ مصباح/الشریعة، ص ۱۵۱- ۱۵۰.

۶۶۲. أمالی/الطوسی، ج ۱، ص ۹۶؛ بحار/الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۰۲.

– بوسیدن یکدیگر.

برای مطالعه آزاد

مهرورزی، عطوفت و گرامی داشتن یکدیگر

قرآن کریم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و پیروان آن حضرت را با وصف مهربانی و رحمت و عطوفت نسبت به یکدیگر معرفی می کند و وظیفه مسلمانان است که خود را به این کمال متصف نمود و به آن حضرت و کسانی که با او هستند تأسی کنند: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ... رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.؛^{۶۶۳} محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر خدا است؛ و کسانی که با او هستند... با همدیگر مهربان اند. امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است:

مَنْ أَكْرَمَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ بِكَلِمَةٍ يُلْطَفُ بِهَا وَفَرَّجَ عَنْهُ كُرْبَتَهُ لَمْ يَزَلْ فِي ظِلِّ اللَّهِ الْمَمْدُودِ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ.^{۶۶۴}

هر که به برادر مسلمانش سخن محبت آمیزی گوید و گرفتاریش را گشایش دهد، تا زمانی که در این کار باشد زیر سایه رحمت واسعة الهی باشد.

برآوردن نیازهای یکدیگر و تلاش در راه آن

ظهور محبت ایمانی در دست ها و قدم های مؤمنان در جهت رفع نیازهای یکدیگر و تلاش در این جهت است. به سبب محبت، به برآوردن حاجت راه برده می شود و با برآوردن حاجت محبت ها افزون می گردد. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است:

لَقَضَاءُ حَاجَةِ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَيَّ [اللَّهِ] مِنْ عِشْرِينَ حَاجَةً كُلُّ حَاجَةٍ يُنْفِقُ فِيهَا صَاحِبُهَا مِائَةَ أَلْفٍ.^{۶۶۵}

برآوردن حاجت یک فرد مؤمن نزد خدا از بیست حاجتی که در هر یک از آن ها صد هزار [دینار یا درهم] خرج شود بهتر است.

شاد کردن مؤمن

جان اهل ایمان چنان با هم پیوند خورده است که مانند یک وجودند و اندوه هریک اندوه همه و شادی هریک شادی همگان است. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهُ».^{۶۶۶}

۶۶۳. فتح / ۲۹.

۶۶۴. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۹۹.

۶۶۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۸۱ – ۵۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۲۴.

۶۶۶. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۸۷.

هرکس مؤمنی را شاد سازد به یقین که مرا شاد ساخته و هرکس مرا شاد سازد به راستی که خدا را شاد کرده است.

عوامل کینه، دشمنی، پراکندگی و گسستگی

مهم‌ترین عواملی که سبب جدایی و دوری اهل ایمان می‌شود و به وسیله آن‌ها رنگ برادری زایل گشته، جای آن بیگانگی می‌نشیند، عبارت‌اند از:

- دوری و کناره‌گیری از یکدیگر؛

- عدم همکاری و یاری یکدیگر؛

- ستم به یکدیگر؛

- ارهاب و ترساندن یکدیگر؛

- آزار و خوار شمردن دیگران؛

- بدگمانی و بددلی؛

- بی‌وفایی و فریب‌کاری؛

- دروغ؛

- تجسس و عیب‌جویی؛

- سرزنش دیگران؛

- سخن‌چینی؛

- استهزا و مسخره کردن؛

- حسادت؛

- تهمت؛

- مجادله و ستیزه؛

- خشم؛

- دشنام؛

- خلف وعده؛

- فخر فروشی و برتری‌جویی.

برای مطالعه آزاد

دوری و کناره‌گیری از یکدیگر

بی‌تردید قطع پیوند دوستی و دوری جستن از یکدیگر از عمده‌ترین زمینه‌های زایل شدن اخوت ایمانی است. جدایی برادران ایمانی موجب خشم خداوند و شادی شیاطین است. ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است:

«لَا يَزَالُ إِبْلِيسُ (الشَّيْطَانُ) فَرَحًا مَا اهْتَجَرَ الْمُسْلِمَانِ، فَإِذَا التَّقِيَا اصْطَلَكْتَ رُكْبَتَاهُ وَتَخَلَّعَتْ أَوْصَالُهُ وَنَادَى يَا وَيْلَهُ مَا لَقِيَ مِنَ الثُّبُورِ».^{۶۶۷}

مادام که دو مسلمان با هم قهرند، شیطان شادمان است و همین که با هم آشتی کنند زانوهایش بلرزد و بندهایش بگسلد و فریاد زند: «ای وای! از هلاکتی که رسید».

بدگمانی و بددلی

بدگمانی و بددلی از موجبات جدایی و گسستگی پیمان اخوت و سبب تباهی ایمان و روابط ایمانی است که خداوند در باره آن فرموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است.^{۶۶۸}

بی‌تردید گمان بد نسبت به دیگران فرد را به بی‌اعتنایی و استخفاف و سستی در ادای حقوق برادران دینی می‌کشاند موجب می‌شود که خود را از آن‌ها برتر یافته به دیده حقارت در آن‌ها بنگرد.^{۶۶۹} بدین ترتیب رشته‌های پیوند اجتماعی بریده و رنگ برادری زده می‌شود. آثار و نتایج بدگمانی و بددلی در روابط اجتماعی چنین است: یاری نکردن یکدیگر، بی‌اعتنایی به حال و سرنوشت هم، سردی روابط و فقدان محبت، پراکندگی و گسستن از یکدیگر. برای پرهیز از این آثار سوء، چاره‌ای جز غلبه بر بدگمانی‌ها نیست و از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيَكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمِلًا.^{۶۷۰}

کار برادر دینی‌ات را به بهترین وجه و محمل توجیه کن تا آن‌جا که ظن غالب برای تو پیدا شود و نسبت به سخنی که از [دهان] برادرت بیرون آید تا آن‌جا که می‌توانی محمل خوبی برای آن بیابی، گمان بد نبر.

تجسس و عیب‌جویی

خداوند میان مسلمانان اخوت برقرار کرده و برای استقرار و دوام آن به اموری دستور داده و از آنچه این رابطه را تباه می‌کند، نهی کرده است. از جمله ویژگی‌هایی که این پیوند را سست و گسسته می‌سازد تجسس در امور دیگران و جست و جوی عیب‌ها و لغزش‌های آنان و آشکار کردن آن‌ها است. قرآن کریم به صراحت تمام از این کار منع کرده است: وَلَا تَجَسَّسُوا؛^{۶۷۱} یعنی کنجکاوی و جست و جوی عیوب مردم نکنید.

۶۶۷. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۶؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۸۵.

۶۶۸. حجرات/ ۱۲.

۶۶۹. رک: جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۸۰.

۶۷۰. همان.

۶۷۱. حجرات/ ۱۲.

ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: «لَا تُفْتَشِ النَّاسَ فَتَبْقَى بِلَا صَدِيقٍ»؛^{۶۷۲} از درون مردم کاوش و جست و جو مکن که بی‌رفیق و بی‌دوست بمانی.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در آدابی که به اصحابش آموخت، یادآور شد:

الْمُسْلِمُ مِرَاةُ أَخِيهِ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ أَخِيكُمْ هَفْوَةً فَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِ إِبَاءً، وَأَرْشِدُوهُ وَأَنْصَحُوا لَهُ وَتَرَفَّقُوا بِهِ.^{۶۷۳}

مسلمان آینه برادر خویش است. پس هرگاه از برادر خود لغزشی دیدید همه بر سر او نریزید، او را ارشاد کنید و اندرز دهید و با رفق و مدارا با وی رفتار کنید.

این‌گونه است که اخوت پابرجا می‌ماند و جامعه روی صلاح می‌بیند.

غیبت

ابو حامد غزالی آورده است که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) روایت شده است که فرمود: «آیا می‌دانید غیبت چیست؟» گفتند: «خدا و رسولش داناترند.» فرمود: «این است که در باره برادر مسلمانان چیزی بگویی که خوشش نیاید.» شخصی عرض کرد: «اگر آنچه بگوییم در او باشد چطور؟» فرمود: «اگر آنچه می‌گویی در او باشد، غیبت کرده‌ای و اگر نباشد، تهمت زده‌ای».^{۶۷۴}

این خصلت از عمده‌ترین سبب‌های جدایی و تفرقه است؛ زیرا قهراً ایجاد دشمنی کرده و برداری و اتحاد را از بین می‌برد. خدای سبحان در کتاب خود آن را به شدت مذمت کرده و غیبت‌کننده را به خورنده گوشت مردار معرفی کرده است:

وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ؛ و بعضی از شما غیبت بعضی نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید.^{۶۷۵}

نقش مخرب غیبت چنان است که امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است:

الْغِيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دَيْنِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ.^{۶۷۶}

غیبت دین مسلمان را زودتر از میان می‌برد که خوره درون او را.

تهمت

خدای سبحان در مذمت و نهی این خصلت فرموده است:

۶۷۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۵۲

۶۷۳. تحف العقول، ص ۷۱

۶۷۴. إحياء العلوم، ج ۳، ص ۱۳۸

۶۷۵. حجرات / ۱۲

۶۷۶. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۷

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا؛ و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود؛ سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است.^{۶۷۷}

تهمت چنان تباه کننده ایمان است که در کلام پیشوای صادق خاندان پیامبر همانند آب شدن نمک در آب معرفی شده است:

إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انَّمَا اتَّهَمَ الْإِيمَانَ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ؛^{۶۷۸} همین که مؤمن به برادر دینی خود تهمت زند، ایمان از دلش همچون نمک در آب زوده شود.

فخر فروشی و برتری جویی

تفاخر، مباحات و برتری جویی که از جهل محض و سفاهت ناشی می شود از عوامل مخرب روابط ایمانی است. آدمیان به سبب های گوناگون دچار تفاخر و برتری جویی می شوند از جمله علم و دانش، عمل و عبادت، نسب و حسب، جمال و زیبایی، مال و مکت، قدرت و نیرومندی، داشتن پیروان، یاران، شاگردان، خدمت گزاران، فامیل و خویشان.^{۶۷۹} که هرگونه برتری جویی جز به سفاهت نسبت به خود و خالق هستی بازگشت نمی کند. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «الْكِبَرُ أَنْ تَغْمِصَ النَّاسَ وَ تَسْفَهَ الْحَقَّ»^{۶۸۰} تکبر این است که مردم را خوار و حق را سبک شماری.

بی تردید تا تفاخر، برتری جویی، تا تکبر و خودبینی هست، نه اثری از اخوت هست و نه از امت.

خانواده اسلامی

بنا بر آنچه گذشت با ایجاد مقتضیات یادشده (عوامل دوستی، محبت، مسئولیت و پیوستگی) و رفع موانع یادشده (عوامل کینه، دشمنی، پراکندگی و گسستگی) خانواده اسلامی چنان که دین می خواهد تحقق می یابد. باید دانست که معیار و ضابطه اصلی در روابط اجتماعی همین اصل برادری است. اگر مسلمانان با یکدیگر برادر نباشند و روابط اجتماعی بر ضابطه برادری استوار نباشد از ایمان بی بهره اند و مؤمن - در معنای واقعی آن - نیستند. برادری اگر بخواهد از لفظ بگذرد و به عینیت رسد، باید بر اصول مساوات، تعاون و مواسات استوار گردد. نمی توان گفت جامعه ای برادرند و در یک طرف این جامعه ثروت و رفاه و تجمل و دارایی از حد فزون و مسرفانه است و در طرف دیگر فقر، فاقه، محرومیت و نیاز از حد فزون و مهملکانه.

۶۷۷. نساء / ۱۱۲.

۶۷۸. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۱.

۶۷۹. ر.ک: مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر المجلسی، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ هـ ش، ج ۱۰، ص ۱۹۲ - ۱۸۸ در شرح این موارد.

۶۸۰. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۰.

جلسه یازدهم

اصل تعاون، تکافل و مواسات

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اصل تعاون، تکافل و مواسات به عنوان ششمین اصل از سیره اجتماعی و خانوادگی؛
- ✓ جایگاه و اهمیت تعاون، تکافل و مواسات در اداره امور؛
- ✓ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به عنوان پیام‌آور تکافل و مواسات؛
- ✓ نمونه‌هایی از مواسات صدر اسلام، مواسات امام علی (علیه السلام)، مواسات انصار با مهاجرین، مواسات اصحاب امام حسین (علیه السلام)؛
- ✓ اقسام و ابعاد مواسات و تکافل.

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین اصل مساوات و اصل اخوت به این مباحث اشاره کردیم:

۱. در منطق قرآن کریم انسان‌ها همه از یک سرچشمه و فرزندان یک پدر و مادرند و فرقی میانشان نیست.
۲. مراد از مساوات مورد بحث در اسلام، مساوات طبیعی از قبیل رنگ و شکل و اخلاق و ... نیست؛ زیرا این اختلاف‌ها طبیعی است و البته این تفاوت و گونه‌گونی مایه بقا و دوام جامعه انسانی است.
۳. قرآن کریم همه اختلاف‌های طبقاتی را نفی کرده است و هیچ انسانی بر انسان دیگر هیچ‌گونه برتری ندارد مگر به تقوا.
۴. رفتار پیام‌آور هدایت و عدالت سراسر نشان از رعایت مساوات داشت، حتی در نگاه کردن به اصحاب.
۵. اقسام مساوات عبارت‌اند از: مساوات اجتماعی، مساوات در برابر قانون، مساوات در تقسیم بیت المال، مساوات در مالیات‌های اسلامی، مساوات در تحصیل علم، مساوات در تصدی شغل‌ها و انجام مسئولیت‌ها.
۶. مهم‌ترین چیزی که یک حکومت باید پاس بدارد، حفظ قانون و عدم تبعیض است.
۷. از زیباترین جلوه‌های عملی ایمان پیوند روح‌ها، اتصال جان‌ها و اعلام برادری اهل ایمان است که سخت مسئولیت‌آور است.
۸. از شاخصه‌های دین‌داری و تعهد دینی بزرگ شمردن حقوق برادران ایمانی است و برادری اگر بخواهد به عینیت برسد باید به اصول مساوات، تعاون و مواسات استوار گردد.

۶. اصل تعاون، تکافل و مواسات

جایگاه و اهمیت تعاون، تکافل و مواسات

تعاون به معنی یاری و پشتیبانی یکدیگر و همراهی، مشارکت و همکاری در هر کاری است^{۶۸۱} و در

۶۸۱. ر.ک: المفردات، ص ۳۴۵؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۴۸۴.

منطق نبوی مشارکت و همکاری همگانی در تحقق نیکی‌ها و ایجاد و نگهداری جامعهٔ ایمانی است. حیات جامعهٔ انسانی به همبستگی، تعاون و تکافل آن است. تکافل به معنی بر عهده داشتن امور یکدیگر و مسئولیت مشترک در امر ادارهٔ امور و تضامن است^{۶۸۲}، این که هر عضو جامعه خود را کفیل سایر اعضا بداند و هر کس در جهت تأمین و برطرف کردن نیازهای دیگران و حفظ سلامت و مصالح جامعه تلاش کند.^{۶۸۳} کفالت در اصل به معنی ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است و از همین رو به افرادی که سرپرستی کودکی را به عهده می‌گیرند کافل یا کفیل گفته شده است؛ زیرا در حقیقت او را به خود منضم می‌کند.^{۶۸۴}

نشانهٔ جامعهٔ ایمانی تکافل اجتماعی و مواسات اهل ایمان با یکدیگر است. مواسات در لغت به معنی مساعدت، دستگیری، همیاری، تعاون، برابر داشتن، غمخواری، یاری‌گری و مددکاری به مال و معاونت یاران، دوستان و مستحقان در معیشت و تشریک ایشان در قوت و مال است. مواسات کردن به معنی دیگری را در تن و مال خود شریک شمردن، یاری و غمخواری کردن با کسی در مال و جان، و کسی را در چیزی همچون خویش داشتن است.^{۶۸۵} مواسات از مهم‌ترین وظایف مؤمنان نسبت به یکدیگر عنوان شده است. به نظر ملا محسن فیض کاشانی مواسات میان برادران ایمانی عبارت از یاری کردن یکدیگر به جان، مال و سایر امور در تمام آن چیزهایی است که نیازمند یاری یکدیگرند. چنان که عرب می‌گوید: «أَسَيْتُهُ بِمَالِي مُوَاسَاةً»؛ یعنی، او را در مال خود با خویش برابر ساختم.^{۶۸۶}

آدمی با دخول در ساحت دین خود را متصف به کمال تعاون، تکافل و مواسات ایمانی می‌سازد. به بیان سید قطب در طبیعت فرد مؤمن یگانگی و یکپارچگی و وحدت وجود دارد و طبیعت مؤمن، طبیعت تکافل و تضامن است و تضامن اهل ایمان در تحقق کارهای نیک و جلوگیری از امور ناپسند است.^{۶۸۷} آدمی با زدن رنگ الهی بر خود، با اهل ایمان پیوند می‌خورد و همه هم‌پشت و کمک‌کار یکدیگر می‌شوند تا برپادارندهٔ حق و جلوگیری از باطل شوند.

انسان اجتماعی است و جامعهٔ انسانی بدون همراهی، مشارکت و همکاری (تعاون) و بدون مسئولیت مشترک و تأمین و تضامن (تکافل) و بدون یاری همه‌جانبه و برابر داشتن (مواسات) خالی از انسانیت است. ارزش و اعتبار جامعهٔ انسانی به میزان تعاون و تکافل و مواسات آن است. میزان مسئولیت همگانی و همیاری جمعی و فداکاری عمومی و همکاری در تحقق نیکی‌ها و جلوگیری از بدی‌ها بیانگر میزان زنده بودن جامعه است. جامعهٔ ایمانی چون پیکری است که با آسیب دیدن یک عضو دیگر اعضا متأثر و متألم می‌شوند و همه در دفع آن آسیب بر می‌آیند. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

۶۸۲. ر.ک: *النهاية في غريب الحديث والأثر*، ج ۴، ص ۱۹۲؛ *المفردات*، ص ۴۳۶؛ *لسان العرب*، ج ۱۲، ص ۱۲۹.

۶۸۳. ر.ک: *التكافل الاجتماعي في الإسلام*، محمد ابو زهرة، دار الفكر العربي، قاهره، ص ۴.

۶۸۴. ر.ک: *معجم مقاييس اللغة*، ج ۵، ص ۱۸۸ - ۱۸۷؛ *مجمع البحرين*، ج ۵، ص ۴۶۳ - ۴۶۲؛ *تاج العروس*، ج ۸، ص ۹۹ - ۹۸؛ *أقرب الموارد*، ج ۲، ص ۱۰۹۴.

۶۸۵. *لغت نامهٔ دهخدا*.

۶۸۶. *الوافي*، ج ۱، کتاب الایمان و الکفر، ص ۸۸؛ نیز مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی می‌نویسد: «أَسَاهُ بِمَالِهِ مُوَاسَاةً: أَنَا لَهُ مِنْهُ وَجَعَلَهُ فِيهِ أُسْوَةً أَوْ لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا مِنْ كِفَافٍ فَإِنْ كَانَ فَضْلَةً فَلَيْسَ بِمُوَاسَاةٍ»؛ *القاموس المحيط*، ج ۴، ص ۳۰۱.

۶۸۷. *في ظلال القرآن*، سید قطب، دار الشروق، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ج ۳، ص ۱۶۷۵.

مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ شَيْءٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَى.^{٦٨٨}

مثل مؤمنان در پیوند، دوستی، محبت و رحمت به هم [و اهمیت دادن به سرنوشت یکدیگر] مثل یک پیکر زنده است که اگر جزئی از آن به درد آید سایر اجزای پیکر با بیداری و رنج با آن همدردی می‌کنند.

بر اساس این گرایش و پیوند است که جامعه معنای الهی - انسانی می‌یابد. حقیقت آن است که با پیوند انسان‌ها به هم ارزش آن‌ها ظهور می‌کند و سلامت جامعه تضمین می‌شود. با ظهور روح همبستگی و همیاری است که عمل صالح تحقق می‌یابد و جامعه به سوی کمال سیر می‌کند.

اهتمام در کفالت خویشاوندان عقیدتی، میزان پیوند با رحمت حق است. دین‌داری، مدعیان دین را محکی سخت است. تا آن جا بر پیوند مسلمانان با هم تأکید شده است که بی‌توجهی به رسیدگی و کفالت سایرین به منزله خروج از ولایت الهی و قطع پیوند با خدا است.^{٦٨٩} دشمنی با سیره رسول خدا و خیانت به خدا و فرستاده او است چنان‌که در حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده است:

... فَإِنْ لَمْ يَنْصَحْهُ فِيهَا خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَكَانَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خَصَمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^{٦٩٠}

اگر برادری برای ادای حاجت برادر خود اهتمام و جدیت نکند به خدا و رسولش خیانت ورزیده و پیامبر خدا در قیامت دشمن او خواهد بود.

به طور کلی برقراری دین در سایه همین امور است:

نِظَامُ الدِّينِ خَصْلَتَانِ: إِنْصَافُكَ مِنْ نَفْسِكَ وَمَوَاسَاةُ إِخْوَانِكَ؛^{٦٩١} برقراری دین به دو ویژگی [بسته] است: از جانب خودت انصاف دادن و مواسات با برادرانت.

جامعه ایمانی به اخوت بسته است و هیچ چیز چون مواسات سبب پیوند و بقای برادری دینی نیست، که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «مَا حَفِظَتِ الْأُخُوَّةُ بِمَثَلِ الْمَوَاسَاةِ»؛^{٦٩٢} هیچ چیز چون مواسات، موجب حفظ برادری نمی‌شود.

نشانه دین‌داری و بندگی خدا پیوند با بندگان او است و نشانه این پیوند رسیدگی و اهتمام به امور آنان است. از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرسیده شد: «محبوب‌ترین مردم نزد خدا کیست؟» فرمود:

٦٨٨. مسند/حمد بن حنبل، ج ٤، ص ٢٧٠؛ نیز ر.ک: الأربعون/الصغری، ص ١٥٠؛ فتح الباری، ج ١٠، ص ٥٥١؛ الإحسان بترتیب صحیح/ابن حبان، الأمير علاء الدین علی ابن بلبان الفارسی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ١٤٠٧ هـ ج ١، ص ٢٢٨ و ٢٥٨؛ تنبیه الغافلین، ص ١٤٢.

٦٨٩. الکافی، ج ٢، ص ٣٦٧؛ بحار/الأنوار، ج ٧٥، ص ١٨١.

٦٩٠. بحار/الأنوار، ج ٧٤، ص ٣١٥.

٦٩١. غرر/الحکم، ج ٢، ص ٢٩٧.

٦٩٢. همان، ص ٢٦٦.

«سودمندترین آنان برای مردم»؛^{۶۹۳} زیرا مردم به منزله عیال خدا هستند و بهترین آنان نزد خدا سودمندترین آنها بر مخلوقات خدا و کسی است که در میان خانواده‌ای شادی بیافریند.^{۶۹۴} از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «الْخَلْقُ عِيَالِي، فَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ الْطَفُّهُمْ بِهِمْ وَ أَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ».^{۶۹۵}
خدای عزوجل فرمود: «خلق خانواده و عیال من‌اند، پس محبوب‌ترینشان نزد من کسی است که نسبت به آنها مهربان‌تر و در [برطرف کردن] حوائجشان کوشا تر باشد».
حقیقت آن است که خدای متعال به چیزی برتر و بهتر از رسیدگی به مؤمنان و ادای حق آنان عبادت نمی‌شود.^{۶۹۶} از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است:
تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمُؤَاسَاةِ إِخْوَانِكُمْ؛^{۶۹۷} به وسیله مؤاسات با برادران دینی‌تان به خداوند تقرب جوئید.

پیام‌آور مساوات ایمان حقیقی را در گرو آن می‌دانست و می‌فرمود:
مَنْ وَاسَى الْفَقِيرَ وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا؛^{۶۹۸} کسی که با فقیر مؤاسات کند و با مردم از جانب خود انصاف نماید، او مؤمن حقیقی است.
مؤاسات چنان است که در کنار یاد خدا که برترین کمالات انسان است، در همه حال آمده است. بنا بر این مؤاسات برترین کمال اجتماعی است و خطری بالاتر از ترک آن، جامعه ایمانی را تهدید نمی‌کند. به بیان علامه مجلسی دلیل تحقق خیانت به خدا آن است که این شخص فرمان خدا را مخالفت کرده و ادعای ایمان کرده، اما به مقتضای آن [که باید برادر مؤمنش را یاری و با وی مؤاسات کند] عمل نکرده است و دلیل تحقق خیانت به رسول خدا و ائمه (علیهم السلام) آن است که به سخنان و فرمان‌های آنان در این باره جامعه عمل نپوشانده است و دلیل تحقق خیانت به سایر مؤمنان آن است که همه اهل ایمان چون پیکر واحدی هستند و نیز آن ایمانی که سبب به کار بستن همه کوشش در ادای نیاز مؤمنان و اهتمام به امور آنان نمی‌شود

۶۹۳. «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْفَعُ النَّاسَ لِلنَّاسِ» // الكافي، ج ۲، ص ۱۶۴؛ المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۴۰۷؛ تاريخ اليعقوبي، ج ۲، ص ۱۰۵.

۶۹۴. «الْخَلْقُ عِيَالٌ اللَّهُ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَأَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُرُورًا» رسول اکرم (صلي الله عليه وآله)؛ الكافي، ج ۲، ص ۱۶۴؛ الأشعثيات، ص ۱۹۴ - ۱۹۳؛ قریب به هیمن: قرب الأسناد، ص ۵۷؛ فقه الرضا، ص ۳۶۹؛ المجازات النبویة، ص ۲۳۷؛ تاريخ بغداد، ج ۶، ص ۳۳۴؛ حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۱۰۲، ج ۴، ص ۲۳۷؛ الفتح الرباني و الفیض الرحمانی، عبد القادر الجیلانی، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۰ هـ ص ۱۳۵؛ عدة الصابرين و ذخيرة الشاکرين، شمس الدین محمد بن ابی بکر، ابن قیم الجوزیة، تحقیق: محمد عثمان الخشت، دار الكتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ص ۳۰۴؛ المستطرف، ج ۱، ص ۱۷۴؛ فیض القدير، ج ۳، ص ۵۰۵؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۲، ص ۲۰۱؛ دلیل الفالحین، ج ۳، ص ۲۱.

۶۹۵. الكافي، ج ۲، ص ۱۹۹؛ الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة، محمد بن الحسن بن علی بن الحسین الحرّ العاملي، الطبعة الأولى، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۲ هـ ص ۲۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۳۶.

۶۹۶. الكافي، ج ۲، ص ۱۷۰، ج ۴.

۶۹۷. الخصال، ج ۱، ص ۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۹۱.

۶۹۸. الخصال، ج ۱، ص ۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۵.

ایمان نیست، بلکه خیانتی صورت گرفته است؛ خیانت به ایمان، سبک کردن ایمان و حقیر شمردن آن و انجام ندادن آنچه لازمه ایمان است.^{۶۹۹} از مسلمات لوازم ایمان تعاون و تکافل و مساوات است و آنان که بدان پشت می کنند به رحمت و عنایت خدا پشت کرده، به آتش و خشم الهی رو می کنند.^{۷۰۰} صفوان بن مهران از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:

أَيُّمَا رَجُلٍ أَتَاهُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ فِي حَاجَةٍ وَيَقْدِرُ عَلَى قَضَائِهَا فَمَنْعَهُ إِيَّاهَا عَيَّرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَعْيِيرًا شَدِيدًا وَقَالَ لَهُ: «أَتَاكَ أَخُوكَ فِي حَاجَةٍ قَدْ جَعَلْتُ قَضَاءَهَا فِي يَدَيْكَ فَمَنْعْتَهُ إِيَّاهَا زُهْدًا مِنْكَ فِي ثَوَابِهَا؟ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا أَنْظُرُ إِلَيْكَ فِي حَاجَةٍ مُعَدَّبًا كُنْتَ أَوْ مَغْفُورًا لَكَ».^{۷۰۱}

هر مسلمانی که مسلمان دیگری برای نیازی نزد او آید و او قادر بر رفع آن باشد و این کار را نکند، خداوند در قیامت او را شدیداً مورد عتاب و سرزنش قرار می دهد و به او می فرماید: «چرا وقتی برادرت به خاطر نیازی به تو روی آورد و من ادای حاجت او را به دست تو قرار دادم، او را منع کرده نیازش را برطرف نکردی و از ثواب و پاداشی که این عمل داشت روی گرداندی؟ به عزت و جلالم سوگند که به خاطر این عمل تو در هیچ حاجتی نظر رحمت و عنایت به سویت نخواهم کرد، خواه در آتش بوده و خواه آمرزیده باشی».

رفع نیازهای اولیه و شدید دیگران در حدود توانایی از وظایف مسلمانان است و نباید نسبت به محرومیت، فقر و مسکنت افراد جامعه بی اعتنا و بی مسئولیت بود. حقوق متقابل انسانی و ایمانی آن چنان قوی و کارساز است که اگر کسی نیاز کسی را برآورده کند، آن که نیازش برطرف شده بر گردن برطرف کننده حق پیدا می کند؛ زیرا که سبب اثبات فضیلتی و ادای حقی برای آن فرد شده است و از این رو یاری کننده نه تنها منتی بر وی ندارد بلکه باید ممنون او باشد. «مَنْ قَبِلَ مَعْرُوفَكَ فَقَدْ أَوْجَبَ عَلَيْكَ حَقَّهُ»^{۷۰۲} آن کس که کار نیک و بخشش تو را می پذیرد همانا حقش بر تو واجب و لازم می شود.

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «مَنْ احْتَاجَ إِلَيْكَ وَجَبَتْ إِسْعَافُهُ عَلَيْكَ»^{۷۰۳} هر که به تو محتاج گردید برآوردن حاجت او بر تو لازم و ضروری می شود.

بدین ترتیب از مجموع احادیث وارد شده در باب تعاون، تکافل و مواسات در می یابیم که این امور از حقوق واجب شمرده می شود که در این باره به دلایل زیر می توان متمسک شد:

– به کار رفتن لفظ وجوب در احادیث مربوط؛

– احادیثی که بیانگر این نکته است که برائت ذمه از این حقوق حاصل نمی شود مگر به ادا یا گذشت از

آن؛

۶۹۹. بحار/الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۸۳ – ۱۸۲.

۷۰۰. باب های روایی بسیاری گویای این حقیقت است؛ ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴ – ۱۶۳، ۲۰۷ – ۱۹۲.

۷۰۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۶۰۰.

۷۰۲. شرح غرر/الحکم، ج ۵، ص ۳۸۹.

۷۰۳. همان، ص ۴۶۸.

- احادیثی که عنوان می‌کند در قیامت طلب حق می‌شود؛
 - احادیثی که تعبیر به خروج از دایرهٔ مسلمانی کرده است؛
 - احادیثی که تعبیر خیانت به خدا و رسول و مؤمنان را به کار برده است؛
 - احادیثی که از خشم الهی حکایت می‌کند؛
 - احادیثی که از دشمنی رسول خدا با ترک‌کنندگان این امور حکایت می‌کند؛
 - احادیثی که از قطع رحمت الهی نسبت به ترک‌کنندگان این امور حکایت کرده است؛
 - احادیثی که از قطع ولایت الهی سخن می‌گوید؛
 - احادیثی که تهدید به آتش جهنم کرده است.
- بنا بر این در مواقع عسرت و اضطراب [جان، عرض و مال] ترک تعاون، تکافل و مواسات، عذاب و عقاب الهی دارد و در معنای وجوب فقهی است و در مواردی وجوب اخلاقی، ایمانی و انسانی دارد.

پیام‌آور تکافل و مواسات

- رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) برانگیخته شد تا همهٔ انسان‌ها را به کمال اخلاقی برساند:
- «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛^{۷۰۴} تنها برای گسترش و به نهایت کمال رسانیدن مکارم و نیکویی‌های اخلاق برانگیخته شده‌ام.
- و کمال اخلاق انسانی در ساحت اجتماع به میزان پیوند با بندگان خدا و تضامن و مواسات با آنان است. از همین رو در خبر هند بن ابی هاله آمده است:
- أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ أَعْمَهُمْ نَصِيحَةً لِلْمُسْلِمِينَ وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنْزِلَةً أَحْسَنَهُمْ مُوَاسَاةً وَمُؤَاوَزَةً.^{۷۰۵}
- برترین مردم نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کسانی بودند که بیش‌ترین خیرخواهی را در بارهٔ مردم داشتند و والاترینشان نزد آن حضرت کسانی بودند که [در بارهٔ برادران دینی] نیکوترین مواسات و مساعدت را داشتند.

پیامبر، بنیاد تکافل و مساوات را بر محبت الهی میان اهل ایمان قرار داد و در منشور مشهور مدینه اعلام تکافل و مواسات کرد. در بندهایی از آن آمده بود: «مؤمنان دوستان و سرپرستان یکدیگرند، مؤمنان نباید

۷۰۴. مکارم/الأخلاق، ص ۸؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۶.

۷۰۵. مکارم/الأخلاق، ص ۱۴؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۴۲۴؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۸۹؛ أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۲۶؛ الشمائل النبوية، ص ۱۷۷؛ شمائل الرسول، ص ۶۸؛ أخلاق النبي (صلی الله علیه وآله) و آدابه، ص ۲۴؛ دلائل النبوة (بیهقی)، ج ۱، ص ۲۹۱؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۶ و ۲۰۷ - ۲۰۶؛ عیون أخبار الرضا، انتشارات جهان، ج ۱، ص ۳۱۸؛ البدایة و النهایة، تحقیق: علی شیری، ج ۶ ص ۳۷؛ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱، ص ۲۱۹؛ صفة الصفوة، دار المعرفة، ج ۱، ص ۱۵۹؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۸، ص ۲۷۵؛ مرآة الجنان و عبرة الیقضان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان، ج ۱، ص ۲۹ - ۲۸؛ تاریخ الذهبی، ج ۱، ص ۴۴۸؛ کتاب الحدائق فی علم الحدیث و الزهدیات، ج ۱، ص ۲۶۳؛ بحار الأنوار الجامعة لعلوم الأئمة الأطهار، ج ۱۶، ص ۱۵۲؛ أعیان الشیعة، ج ۱، ص ۲۲۲؛ کحل البصر فی سیرة سید البشر، ص ۶۷؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۷۰.

شخص عیالمند و قرض‌دار را به حال خویش رها سازند بلکه باید او را کمک کنند، مسلمانان باید افراد از پای‌درآمده را یاری کنند. همسایه مانند خود انسان است، نباید بدو ضرری برسد.»^{۷۰۶}

مدینه نمونه والای جامعه مواسات بود. مدینه‌ای که در آن انصار آنچه داشتند با مهاجران در طبق اخلاص نهادند و مواسات را، آن سان که پیامبر می‌خواست، تحقق بخشیدند. آنان آموختند که شرط اسلام حقیقی، اهتمام به امور مسلمانان است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»؛^{۷۰۷} هر که صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نکند مسلمان نیست. این اهتمام همه جنبه‌های تکافل و مواسات را در بر می‌گیرد تا آن جا که آن حضرت می‌فرمود:

مَا أَمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانِ وَأَخُوهُ الْمُسْلِمُ طَاوٍ؛^{۷۰۸} به من ایمان نیاورده است کسی که شب را با شکم سیر به سر برد و برادر مسلمانش گرسنه باشد.

خداوند در اموال توانگران مسلمان آن قدر حق در باره مستمندان قرار داده است که مستمندی باقی نماند مگر آن که به سبب ستم آنان مستمندی یافت شود. امیر مؤمنان (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت کرده است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى أَغْنِيَاءِ الْمُسْلِمِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ يَقْدِرُ الَّذِي يَسْعُ فُقَرَاءَهُمْ وَلَنْ يَجْهَدَ لِلْفُقَرَاءِ إِذَا جَاعُوا وَعَرَوْا إِلَّا بِمَا يَصْنَعُ أَغْنِيَاؤُهُمْ، أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ يُحَاسِبُهُمْ حِسَابًا شَدِيدًا وَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.^{۷۰۹}

بی‌گمان خداوند بر توانگران مسلمان در اموالشان آن قدر حق برای مستمندان قرار داده است که زندگی‌شان گشایش داشته باشد و مستمندان که گرسنه و برهنه می‌مانند دچار رنج نمی‌شوند مگر به سبب آنچه توانگرانشان انجام می‌دهند. بدانید که خداوند ایشان را سخت به پای بازخواست خواهد کشید و با عذابی دردناک عذاب خواهد کرد.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در هر فرصتی مسلمانان را به تکافل و مواسات و اهتمام بر یاری یکدیگر فرامی‌خواند و از غفلت نسبت به این امور حیاتی پرهیز می‌داد. از عبد الله بن عباس و ابو هریره نقل شده است که آن حضرت چند روز پیش از رحلت خطبه‌ای خواند و آن آخرین خطبه مفصل پیامبر در مدینه بود. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آن چنان موعظه‌ای کرد که چشم‌ها را اشک گرفت و دل‌ها تپید و بدن‌ها لرزید و درون‌ها تحریک شد. آن حضرت به بلال فرمود تا مردم را فرا خواند و همه گرد آمدند و در چنین جمعی موعظه کرد و از جمله فرمود:

مَنْ مَنَعَ طَالِبًا حَاجَتَهُ وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى قَضَائِهَا فَعَلَيْهِ مِثْلُ خَطِيئَةِ عَشَارٍ؛ هر کس نیازمندی را رد کند و با وجود توانایی نیاز او را بر نیابد پس بر او گناهی مانند گناه عشار باشد.

۷۰۶. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۳ - ۱۱۹؛ نه‌ایه الأرب، ج ۱۶، ص ۳۵۱ - ۳۴۸؛ البدایة و النهایه، ج ۳، ص ۲۷۶ - ۲۷۳.

۷۰۷. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۳۷.

۷۰۸. عقاب الأعمال، ص ۲۹۸.

۷۰۹. الترغیب و الترہیب، رکن الدین عبد العظیم بن عبد القوی المنذری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۸۸ هـ، ج ۱، ص ۵۳۸.

فَقَامَ إِلَيْهِ عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ فَقَالَ: «مَا يَبْلُغُ خَطِيئَةُ عَشَّارٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» فَقَالَ: «عَلَى الْعَشَّارِ كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَمَنْ يَلْعَنَهُ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا»؛^{۷۱۰}

عوف بن مالک به پا خاست و گفت: «ای رسول خدا، گناه عشار چقدر است؟» فرمود: «بر عشار در هر شبانه‌روز لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم باشد و هر کس را خداوند لعنت کند، یآوری برای او نخواهی یافت».

برای مطالعه آزاد

مواسات اهل ایمان

پیوند ایمان و مواسات پیوندی حقیقی و ناگسستنی است و این که قرآن کریم مؤمنان را «رحماء بینهم» معرفی کرده است باید نشانه و ملاک داشته باشد که ظهور و نشانه آن تواصل، تعاون، تعاطف و مواسات است. مواسات اهل ایمان در همه اموری است که جای مواسات هست که پیوند وجودی آنان بدان می‌خواند. مواسات مالی از حقوق مسلم مؤمنان بر یکدیگر است که نباید مورد تغافل قرار گیرد. وقتی ابوالمؤمن حارثی از امام صادق (علیه السلام) در باره حق مؤمن پرسش کرد، امام (علیه السلام) فرمود:

إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ الْمُوَدَّةَ لَهُ فِي صَدْرِهِ وَالْمُؤَاסَاةَ لَهُ فِي مَالِهِ ...؛^{۷۱۱} بی‌گمان از جمله حقوق مؤمن بر مؤمن دوستی قلبی و مواسات مالی است.

مواسات برخاسته از محبت ایمانی است و آن که واجد ایمان است، محبت مؤمنان در وجودش ریشه دارد و جوشش این چشمه نور تکافل و مواسات است. در همین جهت از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است: أَحِبُّ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ ... وَإِذَا سَأَلَكَ فَأَعْطِهِ وَلَا تَدَّخِرْ عَنْهُ خَيْرًا فَإِنَّهُ لَا يَدَّخِرُ عَنْكَ، كُنْ لَهُ ظَهْرًا فَإِنَّهُ لَكَ ظَهْرٌ؛^{۷۱۲} برادر مسلمانان را دوست بدار ... و هرگاه از تو درخواستی می‌کند او را عطا کن و هیچ خیری را از او دریغ مدار و او نیز نباید خیری را از تو دریغ بدارد و پشت و پناه او باش و او نیز باید پشت و پناه تو باشد.

ایمان امری انتزاعی نیست. ایمان موجد عمل صالح است و از مهم‌ترین اعمال صالحه مواسات است که میزان شناخت مؤمن حقیقی و جز آن است و هرچه درجه خلوص ایمان بالا می‌رود میزان اهتمام مؤمن در رفع نیاز اهل ایمان بیش‌تر می‌شود چنان که در حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده است:

مِنْ خَالِصِ الْإِيمَانِ الْبِرُّ بِالْإِخْوَانِ وَالسَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ.^{۷۱۳}

نشانه [و بلکه خود] ایمان خالص نیکی به برادران دینی و اقدام و کوشش برای رفع نیازهای آنان در حال سختی و آسانی است.

۷۱۰. عقاب الأعمال، ص ۳۴۲ - ۳۴۱.

۷۱۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۷۱۲. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۲۲.

۷۱۳. أمالی الطوسي، ج ۲، ص ۲۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۱۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰۹.

بدین ترتیب آنان که به کمالات والای ایمانی دست یافته‌اند، از مواساتی همه‌جانبه برخوردارند. گام زدن در این راه، بهره‌گیری از امکانات فانی و تبدیل آن به اموری جاودانی است؛ فرصتی نیکو برای ارتقای خود و جامعه که با از دست رفتن این فرصت نعمت‌ها پشت کرده و نعمت‌ها روی خواهد آورد:

إِنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَأَغْتَنِمُوهَا وَلَا تَمْلُوهَا فَتَتَحَوَّلَ نِعْمًا^{۷۱۴}؛ به راستی که نیاز مردمان به شما خود نعمتی از جانب خدا بر شما است؛ آن را غنیمت شمارید و از آن خسته نشوید که در این صورت نعمت به نعمت تبدیل شود.

ملاحظه می‌شود که چگونه بینش فرد در تلقی از تکافل و مواسات تصحیح می‌شود. با این تصحیح بینش است که اگر حتی نصف مالت را هم دادی تازه این مواسات است و اسلام از آن هم بالاتر و بهتر را می‌خواهد چنان که به صراحت در خبر ابان بن تغلب از امام صادق (علیه السلام) آمده است.^{۷۱۵} با این نگرش است که از آن حضرت روایت شده است:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَسْأَلُنِي الْحَاجَةَ فَأَبَادِرُ بِقَضَائِهَا مَخَافَةَ أَنْ يَسْتَعْنِيَ عَنْهَا فَلَا يَجِدُ لَهَا مَوْعِدًا إِذَا جَاءَتْهُ.^{۷۱۶}

همانا شخصی از من حاجتی می‌طلبد پس من برای آن مبادرت ورزیده [و سرعت می‌گیرم]؛ زیرا می‌ترسم از حاجتش بی‌نیاز [و منصرف] شود و دیگر چنین موقعیتی پیش نیاید.

چنانچه انسان تکافل و مواسات را این‌گونه بنگرد آن وقت با همه وجود در آن مسیر گام بر می‌دارد که تلاش شبانه‌روزی در این راه از جمله حقوق اهل ایمان بر یکدیگر است. پیروان امام عدالت، امیر مؤمنان (علیه السلام) به مواسات با یکدیگر شناخته می‌شوند که آن حضرت این ویژگی را یکی از دو میزان آزمایش آن‌ها و پیوند با ایشان معرفی کرده است:

اخْتَبَرُوا شِيعَتِي بِخَصَلَتَيْنِ: الْمُحَافَظَةُ عَلَى أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ وَالْمُؤَاسَاةَ لِإِخْوَانِهِمْ بِالْمَالِ، فَإِنْ لَمْ يَكُونَا فَأَعَزِبْ ثُمَّ أَعَزِبْ.^{۷۱۷}

شیعه مرا به دو ویژگی بیازمایید: محافظت [ایشان] بر وقت‌های نماز و مواسات [ایشان] به مال با برادران خود، پس اگر این‌گونه نباشند از آن‌ها دوری کن! دوری کن!

بنا بر این اگر برادران دینی اهل مواسات مالی با یکدیگر باشند، نیازمندی در میانشان یافت نشود و اگر سایر جنبه‌های مواسات را عمل کنند، سایر امورشان اصلاح شود. نمونه‌های والای تربیت نبوی نمونه‌های عمل به مواسات در همه ابعاد آن بودند. همه قیام‌های اصلاح‌گراانه از چشمه مواسات آب خورده است و مصلحان تربیت‌شده در مکتب نبوی قائمان به مواسات بودند.

آنان که بیش‌ترین پرهیزگاری را داشته‌اند برترین صحنه‌های مواسات را جلوه‌گر ساخته‌اند، همان‌طور که در تربیت‌یافتگان سیره نبوی می‌توان مشاهده کرد.

۷۱۴. غرر/الحکم، ص ۲۳۲.

۷۱۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۲ - ۱۷۱، ح ۸.

۷۱۶. بحار/الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۸۶.

۷۱۷. لبیب بیضون، تصنیف نهج/البلاغه، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۸ هـ، الطبعة الثانية، ص ۶۲۶.

مواسات علی (علیه السلام)

امیر مؤمنان (علیه السلام) در مواسات نیز پیشوایی خود را به اثبات رساند. او نمونه‌ای اعلای تربیت نبوی در همه ابعاد از جمله مواسات بود. اگر مواسات برابر گرفتن برادران در جان و مال است، او با برادران خویش چنین کرد. مواسات او با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تقدم دادن جان آن حضرت بر جان خویش نمونه بارز این حقیقت است. آن گاه که سران قریش کمر همت بستند تا رسول حق را بکشند، علی بود که در بستر او خوابید. مواسات گذشتن از خود است و دیگران را چون خود دیدن و آن گاه از این دریچه همه چیز را به راه دوست فدا کردن. جانبازی علی در راه خدا از چنان ارزشی برخوردار بود که آیه زیر در شأن او نازل شد:^{۷۱۸}

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ؛ و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است.^{۷۱۹}

بدین سان آن حضرت زیباترین صحنه‌های مواسات را جلوه بخشید. در خبر مشهور فریقین^{۷۲۰} آمده است که در آن شب خداوند به جبرئیل و میکائیل خطاب فرمود که اگر من برای یکی از شما مرگ و برای دیگری زندگی را مقدر سازم کدام یک حاضرید مرگ را بپذیرید و زندگی را به دیگری واگذارید؟ هیچ کدام آمادگی این را نداشتند. پس خداوند به آن‌ها خطاب فرمود که بر زمین فرود آیند تا صحنه مورد بحث را مشاهده کنند. آن‌ها فرود آمدند و دیدند که امیر مؤمنان بر بستر رسول خدا خوابیده و جان خود را فدای زندگی پیامبر کرده است. با دیدن این صحنه گفتند: «يَخِ يَخِ هَذِهِ الْمُوَاسَاةُ بِالنَّفْسِ»؛^{۷۲۱} آفرین! آفرین! بر این مواسات با جان.

آن حضرت در نحوه زیست، در خوراک، پوشاک و نوشاک با مردم خود مواسات می کرد.^{۷۲۲} همه آنان که تربیت نبوی را به جان گرفته بودند، مواسات نیز در رفتارشان دیده می شد، همان گونه که انصار با مهاجران به مواسات رفتار کردند.

مواسات انصار با مهاجران

مواساتی که انصار با مهاجران کردند، الگویی برای همه تاریخ است. امام صادق (علیه السلام) عمل انصار با مهاجران را به عنوان نمونه‌ای برجسته معرفی کرده، مسلمانان و شیعیان را به تأسی از آن فراخوانده است.^{۷۲۳} آنچه در مدینه گذشت و رفتاری که انصار با مهاجران کردند، در تاریخ تحولات اجتماعی بی مانند

۷۱۸. التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۲۲۴ - ۲۲۳؛ تذکرة الخواص، ص ۴۱؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۹۰؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۶۲؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۶۶ - ۶۵؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۸۳؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۰۱؛ ابو عبد الله الکوفی الحسین بن الحکم بن مسلم الجبری، تفسیر الجبری، حقه السید محمد رضا الحسینی، مؤسسه آل البيت، بیروت، الطبعة الأولى، ص ۲۴۲.

۷۱۹. بقره/ ۲۰۷.

۷۲۰. ر.ک: سیرة ابن هشام، ج ۲، ص ۹۵؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۴۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۹۱؛ الکامل فی تاریخ، ج ۲، ص ۱۰۳.

۷۲۱. اثبات الوصیة، ابو الحسین علی بن الحسین بن علی المسعودی، المكتبة المرتضوية، النجف الأشرف، ص ۱۰۳.

۷۲۲. ر.ک: سیرة نبوی، دفتر اول، ص ۲۴۰ - ۲۳۵ بحث ساده زیستی و مواسات.

۷۲۳. ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵، ح ۴.

است. آنان که از خانه و زندگی دست کشیده بودند و از دیار شرک به سرزمین ایمان روی آورده بودند، چیزی با خود نداشتند و انصار با روی گشاده و دست بخشاینده آنان را در میان خود پذیرفتند. مهاجران خود از رفتار انصار در شگفت بودند که چگونه می‌شود انسان به این اندازه از کمال در مواسات دست یابد.^{۷۲۴} انصار چون محصول خرما می‌خوردند و برداشت می‌کردند آن را دو بخش می‌کردند و سهم بیش‌تر را به برادران مهاجر خود می‌دادند و از این کار خود جز رضای خدا و بهشت دوست چشم به چیز دیگری نداشتند.^{۷۲۵}

همه آنان که تربیت نبوی را به جان گرفته بودند مواسات نیز در رفتارشان دیده می‌شد. اما پس از کم‌رنگ شدن تربیت نبوی و بی‌رنگ شدن ارزش‌های دینی مواسات نیز در رفتار مسلمانان رنگ باخت. البته در تمام دوران امامت، اوصیای پیامبر تلاش کردند ارزش‌های نبوی را زنده نگاه دارند. حسن بن علی (علیه السلام)، که شبیه‌ترین مردم به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود، مواسات را زنده ساخت. از انس بن مالک نقل شده است که هیچ‌کس به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) از حسن بن علی (علیه السلام) شبیه‌تر نبود.^{۷۲۶} و آورده‌اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسن (علیه السلام) فرمود: «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخَلْقِي»^{۷۲۷} تو در خلقت و اخلاق به من شباهت داری.

آن حضرت، که در سیره و روش شبیه‌ترین مردم به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود، سه بار در زندگی هر چه داشت، حتی کفش و پای‌افزار خود را، به دو نیم تقسیم کرد و نیمی از آن را در راه خدا بخشید.^{۷۲۸} پس از او حسین (علیه السلام) که جهادش بازگرداندن سیره پیامبر و علی به جامعه بود مواسات را جانی دوباره داد.

مواسات اصحاب حسین (علیه السلام)

چون حسین بن علی (علیه السلام) در حماسه خونین خود رنگ حقیقی دین را بازگرداند، مواسات نیز جان گرفت. آنان که همراه او شدند به تمامی پای‌بند ارزش‌های او شدند که حماسه آنان، حماسه جلوه بخشیدن به تمامی دین و دین‌داری بود. آن‌ها آموختند که چگونه باید نگرست، چگونه باید زیست و چگونه باید رفت. آن‌ها آموختند که زندگی عاری از عدالت، اخوت، مساوات، و مواسات در خواری زیستن است.

۷۲۴. ر.ک: تاریخ المدینة المنورة (م ۲۶۲)، ابو زید عمر النمیری، ابن شُبَّه، حَقَّقَه: فهیم محمد شلتوت، دار التراث، بیروت، ۱۴۱۰ هـ، الطبعة الأولى، ج ۲، ص ۴۹۰؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۸۰.

۷۲۵. ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۴۰.

۷۲۶. أسد الغابة، ج ۲؛ ص ۱۲؛ الإصباح، ج ۱، ص ۲۳۸؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷۵؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۹؛ الذریعة الطاهرة، ابو بشر محمد بن أحمد بن حماد الأنصاري الرازي الأنصاري الدولابي، حَقَّقَه محمد جواد الحسيني الجلالی، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ هـ، الطبعة الثانية، ص ۱۰۱؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة، ص ۱۵۲؛ الإرشاد، ص ۱۸۷؛ كشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۱۶؛ ترجمة الإمام الحسن (عليه السلام) من تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، بتحقيق محمد باقر المحمودي، مؤسسة المحمودي للطباعة والنشر، بیروت، ۱۴۰۰ هـ، الطبعة الأولى، ص ۲۸ - ۲۷.

۷۲۷. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۹۴.

۷۲۸. أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۹؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۲۴؛ الفصول المهمة، ص ۱۵۶؛ كشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۵۶ - ۵۵۵؛ ترجمة الإمام الحسن (عليه السلام)، ص ۱۴۳ - ۱۴۲؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۲.

آموختند که عزّت را با ذلّت، استقلال را با اسارت، حریت را با رقیت نمی‌توان به دست آورد. آموختند که تا به مواسات رفتار نشود حقی برپا نمی‌شود.

زمانی که قافله امام در مسیر خود به سوی کوفه وارد منزل "زُبّالَه" شد خبر قتل مُسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبد الله بن بَقَطَر به وسیله نامه‌ای به آن حضرت رسید. امام در حالی که آن نامه را در دست داشت برخاست و به همراهان خود چنین فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ أَتَانَا خَيْرٌ فَطِيعٌ، قَتَلَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَهَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ بَقَطَرٍ وَقَدْ خَذَلْتَنَا شِيعَتُنَا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا ذِمَامٌ.^{۷۳۹}

خبری بس تأثرانگیز به ما رسیده است و آن کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن بقطر است و شیعیان ما دست از یاری ما برداشته‌اند. پس اکنون هر یک از شما که بخواهد بازگردد، در برگشتن آزاد است و از سوی ما حقی برگردنش نیست.

امام (علیه السلام) با صداقت تمام و از سر مواسات با همراهان خود برخورد کرد و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آموخته بود که در همه اموری که به سرنوشت مردم ارتباط دارد با آنان صادق، صریح و اهل مواسات باشد. آن حضرت، در حالی که نامه رسیده را به دست گرفته بود، به دور از هرگونه پرده‌پوشی حقیقت را با همراهان خود در میان گذارد و حق بیعت را از گردن همه برداشت تا فقط آن‌هایی بمانند که اهل مواسات‌اند و حرّ بن یزید ریاحی از آن جمله بود. حرّ به دنبال انقلابی درونی از این‌که راه بر امام بسته و به جبهه باطل پیوسته بود توبه کرد. اسب خویش براند و از دوزخ بیرون شد و به بهشت دوست وارد شد به مواسات با امام، خود را زنده ساخت و توبه کرد.

امام (علیه السلام) در مواضع مختلف مواسات و تکافل را به یاد مسلمانان می‌آورد تا بدانند جامعه‌ای که در آن به سر می‌برند پوستین وارونه دین است و در چنین روابط اجتماعی حق برپا نمی‌ماند. حسین (علیه السلام) خواهان عزّت مسلمانان و ظهور ارزش‌های انسانی آنان و رشد و سعادت ایشان بود. بدین ترتیب جلوه‌های گوناگون مواسات در اوج خود، در برترین حماسه انسانی (در عاشورا) ظهور یافت.

اقسام و ابعاد مواسات و تکافل

همان‌گونه که در معنای واژه مواسات گذشت این واژه برابر نهادن برادران در مال، جان و سایر امور را می‌رساند. بنا بر این، همه چیز را در بر می‌گیرد، آنچه قابل مواسات باشد در عرصه مواسات اهل ایمان است.

در تمام عرصه‌هایی که انسان نیاز به امنیت دارد، مواسات و تکافل از حقوق و تکالیف اهل ایمان نسبت به هم است. از همین رو در سخنان، زندگی، رفتار و کردار پیشوایان حق با تأکید فراوان به این جنبه‌ها پرداخته شده است و باب‌های روایی مربوط به مواسات و تکافل سرشار از جلوه‌های انسانی و ایمانی و ابعاد گوناگون این امور است. در خبری که جابر بن یزید جعفی از امام سجاد (علیه السلام) نقل کرده، مواسات همه‌جانبه از حقوق مؤمنان بر یکدیگر شمرده شده است؛ این‌که اهل ایمان به شادی یکدیگر شاد و به اندوه

۷۳۹. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۹؛ الإرشاد، ص ۲۲۳ (با مختصر اختلاف).

هم اندوهگین می‌شوند و در کلیه امور یار و دستگیر هم هستند و در همه مسائل مادی با یکدیگر مواسات می‌کنند و به حقیقت چون ریسمان واحدی هستند که در همه راحتی‌ها و سختی‌ها، نیکی‌ها و بدی‌ها شریک‌اند.^{۷۳۰} در این صورت است که اهل ایمان شایسته صفت برادری می‌شوند.

اگر مواسات وجود داشته باشد کسی در گرفتاری و محرومیت نمی‌ماند، کسی به ذلت سؤال کشیده نمی‌شود. اهل ایمان نباید اجازه دهند که برادران نیازمندان به زبان آیند، بلکه باید در عین حفظ کرامت و عزت آنان با ایشان مواسات کنند. در منطق پیشوایان حق شیرینی زندگی حقیقی در این گونه مواسات‌ها است. أَفْضَلُ النَّوَالِ مَا وَصَلَ قَبْلَ السُّؤَالِ؛^{۷۳۱} بالاترین و شیرین‌ترین عطاها بذل و بخششی است که بدون سؤال شخص حاجتمند به او برسد.

اهتمام پیشوایان اسلام در مواسات و تکافل همه‌جانبه‌شان با مردم جهت‌گیری اجتماعی آنان را نشان می‌دهد و آن کس که نمی‌تواند با مال خود مواسات کند عرصه‌های دیگر در برابر او است.^{۷۳۲} از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که فرمود:

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ [لَكُمْ مَالٌ] فَمِنْ جَاهِكُمْ تَبَدَّلُونَهُ لِإِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ تَجْرُونَ بِهِ إِلَيْهِمُ الْمَنَافِعَ وَتَدْفَعُونَ بِهِ عَنْهُمْ الْمَضَارَّ.^{۷۳۳}

اگر شما را مالی نیست پس از آبرویتان برای برادران مؤمن خود بذل کنید تا به آن‌ها منافع و خیر رسانده و مضرات و مشکلات را از آنان دفع کنید.

بی‌گمان خدای تعالی از آبروی بنده‌اش پرسش می‌کند همچنان که از مالش پرسش خواهد کرد. پس می‌فرماید: «ای بنده من آبرو و اعتبارت را من روزی تو کردم، آیا با آن ستم‌دیده‌ای را یاری یا گرفتار و درمانده‌ای را فریادرسی کردی؟»

بدین ترتیب از مجموع نصوص فراوانی که در باب مواسات و تکافل وجود دارد در می‌یابیم که اهل ایمان نسبت به یکدیگر وظیفه تکافل عاطفی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دفاعی دارند. آن‌ها موظف‌اند از هر جهت یکدیگر را حفظ و حراست کنند و نیازهای همدیگر را برطرف سازند. البته پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با تشکیل حکومت تکافل را در چهره‌ای عمومی و فراگیر تحقق بخشید و مادام که دولت اسلامی با جهت‌گیری عدالت اجتماعی به تکافل نپردازد این اصل در این بعد خود معنای شایسته خویش را نمی‌یابد. قوانین مالی و اجتماعی اسلام خود گویای این حقیقت است. منابع مالی متعددی معین شده است تا سطح زندگی مناسبی برای جامعه اسلامی و همه کسانی که در حد رفاه لازم نیستند، فراهم شود. از جمله: زکات، خمس، انفال، نفقات، صدقات، وقف، حبس، هبه، وصیت، کفارات، قربانی، زکات فطر، خراج، جزیه، اموال بلاصاحب، تبرعات، نذورات و ... بدین ترتیب نظام تکافل در قالب سرپرستی اجتماعی پوشاننده همه نیازمندان و مستمندان، زمین‌گیران، از پافتادگان، آوارگان، در راه‌ماندگان، خانواده‌های بی‌سرپرست، بیماران، معلولان، مجروحان، کودکان عقب‌افتاده، یتیمان، سالمندان، اسیران، زندانیان و غیره است. پیامبر خود متکفل

۷۳۰. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۳۲.

۷۳۱. شرح غرر الحکم، ص ۴۱۱.

۷۳۲. ر.ک: ادب الدنيا و الدین، ص ۳۳۵ - ۳۳۳.

۷۳۳. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۱۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۲۷.

این سرپرستی بود. آن حضرت می‌فرمود: «أَنَا مَوْلَى مَنْ لَا مَوْلَى لَهُ»؛^{۷۳۴} من سرپرست کسی هستم که سرپرست ندارد. و «رَسُولُ اللَّهِ مَوْلَى مَنْ لَا مَوْلَى لَهُ»؛^{۷۳۵} رسول خدا سرپرست کسی است که سرپرست ندارد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در نامه‌ای به قُتَم بن عباس فرمان‌دار خود در مکه نوشت:

وَأَنْظُرُ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ
وَالْمَجَاعَةِ، مُصِيبًا بِهِ مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَالْخَلَّاتِ وَمَا فَضَلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنُقْسِمَهُ
فِيمَنْ قَبْلَنَا.^{۷۳۶}

و در مال خدا که نزد تو فراهم شده بنگر و آن را به عیال‌مندان و گرسنگانی که نزدیک هستند بده، و آنان که مستمندند و سخت نیازمند و مانده، نزد ما بفرست تا میان کسانی که نزد ما هستند، قسمت کنیم.

و نیز در عهدنامه مالک اشتر در باره طبقه پایین و عمل به وظیفه الهی در مورد ایشان دستورات مؤکدی نوشت؛ این که زمامدار [و حکومت] باید به طور جدی به حال آنان که راه چاره ندارند و درمانده‌اند رسیدگی کند و مستمندان، نیازمندان، تهیدستان و از کارافتادگان را زیر پوشش حمایتی قرار داده تأمین کند. این که قسمتی از بیت المال و قسمتی از غلات خالصه‌جات اسلامی را در هر مکان به این گروه‌ها اختصاص دهد و حق همه آن‌ها را مراعات کند.^{۷۳۷}

خلاصه آن که در پی این اهتمام‌های همگانی در ابعاد گوناگون است که جامعه به امنیت لازم دست یافته، به سوی سعادت پیش خواهد رفت؛ آن زمان که اهل ایمان حق تعاون، مواسات و تکافل را به‌جا آورند.

تعاون، تکافل و مواسات در خانواده

از مهم‌ترین عرصه‌های تعاون، تکافل و مواسات، کانون خانواده است که خانواده سالم منشأ جامعه سالم است. پیشوایان حق خانواده را کانون همکاری و همیاری می‌دیدند و در امور مختلف خانه کمک و یاری می‌کردند. در باره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده است:

كَانَ فِي بَيْتِهِ فِي مَهْنَةِ أَهْلِهِ؛ يَفْلِي ثَوْبَهُ وَيَحْلِبُ شَاتَهُ وَيَرْقَعُ ثَوْبَهُ وَيَخْصِفُ نَعْلَهُ وَيَخْدُمُ
نَفْسَهُ وَيَقُمُ الْبَيْتَ وَيَعْقِلُ الْبَعِيرَ وَيَعْلِفُ نَاضِحَهُ وَيَحْمِلُ بَضَاعَتَهُ مِنَ السُّوقِ.^{۷۳۸}

پیامبر در خانه در خدمت خانواده‌اش بود؛ لباس خود را پاکیزه می‌کرد، گوسفندش را می‌دوشید، جامه خود را وصله می‌کرد، پای‌افزار خویش را پینه می‌زد، کارهای شخصی‌اش را خود انجام می‌داد و خانه را جارو می‌کرد، شتر را می‌بست، شتر آبکش را علوفه می‌داد و کالای خویش را از بازار خود حمل می‌کرد.

۷۳۴. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱.

۷۳۵. همان، ص ۱۴.

۷۳۶. نهج البلاغه، نامه ۶۷.

۷۳۷. همان، نامه ۵۳.

۷۳۸. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۳۳ - ۱۳۲.

اوصیای پیامبر نیز همین راه و رسم را داشتند و خانواده را بر اساس تعاون و تکافل و مواسات پیش می‌بردند، چنان که از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَخْتَطِبُ وَيَسْتَسْقِي وَيَكْنِسُ وَكَانَتْ فَاطِمَةُ (سلام الله عليها) تَطْحِنُ وَتَعَجِنُ وَتَخْبِزُ.^{۷۳۹}

امیر مؤمنان (علیه السلام) هیزم جمع می‌کرد و آب می‌کشید و جارو می‌کرد و فاطمه (سلام الله عليها) آرد تهیه می‌کرد و خمیر درست می‌کرد و نان می‌پخت.

در منطق پیشوایان دین همکاری و همیاری در خانه رفتاری ارزشی و عملی عبادی است، چنان که از علی (علیه السلام) روایت شده است که گفت:

دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَفَاطِمَةُ (سلام الله عليها) جَالِسَةً عِنْدَ الْقِدْرِ وَأَنَا أَنْقَى الْعَدَسِ ...

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر ما وارد شد در حالی که فاطمه (سلام الله عليها) بر سر دیگ مشغول آشپزی بود و من عدس پاک می‌کردم.

حضرت ادامه داده است که چون پیامبر این صحنه را مشاهده کرد بیاناتی مفصل در ارزش و ثواب همکاری و همیاری در خانه فرمود از جمله:

مَا مِنْ رَجُلٍ يُعِينُ امْرَأَتَهُ فِي بَيْتِهَا إِلَّا كَانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِهِ عِبَادَةٌ سَنَةً ...؛^{۷۴۰} هیچ مردی نیست که در خانه به همسرش کمک کند مگر این که به ازای هر مویی بر بدنش یک سال عبادت برای او ثبت می‌گردد.

همچنین از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت شده است که فرمود:

أَيُّمَا امْرَأَةٍ رَفَعَتْ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ تُرِيدُ بِهِ إِصْلَاحًا نَظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهَا وَمَنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهَا لَمْ يُعَذِّبْهُ.^{۷۴۱}

هر زنی که در خانه همسر خود کاری انجام دهد و جابه‌جایی کند هدف او اصلاح امور خانه باشد، خدای عز و جل نظر [رحمت] به او می‌اندازد و هر که خدا به او نظر [رحمت] کند هرگز عذاب نمی‌شود.

سیره پیشوایان سیره همکاری و همیاری بود و با این آموزه‌ها پیروان خود را به همین راه و رسم فرا خوانده و به شوق آورده‌اند تا خانواده اسلامی خانواده‌ای همراه، همگام، همکار و همیار باشد.

۷۳۹. الکافی، ج ۵، ص ۸۶.

۷۴۰. جامع الأخبار، ص ۱۲۰ - ۱۱۹.

۷۴۱. أمالي الصدوق، ص ۴۱۱.

جلسه دوازدهم

سیره مدیریتی و سیاسی
اصل اصلاح رابطه خود و خدا

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اصل اصلاح رابطه خود و خدا به عنوان اولین اصل از سیره مدیریتی و سیاسی؛
- ✓ مفاهیم عبودیت و ربوبیت و تبیین ارتباط بین آن دو؛
- ✓ سیره رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در اداره خلق با توجه به اصل فوق و تأکید ایشان به رعایت آن.

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین اصل تعاون، تکافل و مواسات به این مباحث اشاره کردیم:

۱. تعاون به معنای یاری و پشتیبانی یکدیگر و همراهی، مشارکت و همکاری در هر کاری است، کفالت به معنای بر عهده داشتن امور یکدیگر و مسئولیت مشترک در امر اداره امور و تضامن است و کفایت در اصل به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است.
۲. نشانه جامعه ایمانی تکافل ایمانی و مواسات اهل ایمان با یکدیگر است و ارزش و اعتبار جامعه انسانی به میزان تعاون و تکافل و مواسات آن است.
۳. از مجموع احادیث وارد شده در باب تعاون، تکافل و مواسات در می یابیم که این امور از حقوق واجب شمرده شده است.
۴. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) بر انگیزته شد تا همه انسان ها را به کمال اخلاقی برساند و کمال اخلاق انسانی در ساحت اجتماع به میزان پیوند با بندگان خدا و تضامن و مواسات با آنها است.
۵. مواسات اهل ایمان در همه اموری است که جای مواسات هست و مواسات مالی از حقوق مسلم مؤمنان است که نباید مورد تغافل قرار گیرد.
۶. امام علی (علیه السلام) در مواسات نیز پیشوایی خود را به اثبات رساند و تقدم جان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) بر جان خود نمونه بارز این حقیقت است.
۷. مواساتی که انصار با مهاجران کردند الگویی برای همه تاریخ است و امام صادق (علیه السلام) عمل ایشان را به عنوان نمونه ای برجسته معرفی و مسلمانان و شیعیان را به تأسی از آن فراخوانده است.
۸. در تمام عرصه هایی که انسان نیاز به امنیت دارد، مواسات و تکافل از حقوق و تکالیف اهل ایمان نسبت به هم است و آن زمان که اهل ایمان، حق تعاون و مواسات و تکافل را به جای آورند، جامعه به سوی سعادت پیش خواهد رفت.

بخش چهارم: سیره مدیریتی و سیاسی

۱. اصل اصلاح رابطه خود و خدا

جایگاه اصلاح رابطه خود و خدا

اساس مدیریت بر قلب بر اصلاح رابطه انسان با خدا استوار است. پیام‌آوران الهی با اصلاح رابطه خود و خدا و اصلاح سایر روابط بر مبنای آن به اداره مردمان می‌پرداختند. شیوه اداره آنان ناشی از رابطه‌ای بود که با حق برقرار ساخته بودند و همگان را از این زاویه می‌دیدند؛ رابطه‌ای از حق به سوی خلق.^{۷۴۲}

سنت الهی چنین است که به هر میزان که رابطه انسان با خدا اصلاح شود به همان میزان رابطه انسان با عالم اصلاح می‌شود. انسان به هر مرتبه‌ای از کمال که در اصلاح رابطه خود با خدا واصل شود، به همان نسبت به توان اداره عالم دست می‌یابد. آنان که ملاحظه حق می‌کنند، حق نیز ملاحظه آن‌ها را می‌کند و به میزان تقوای الهی‌شان توان اداره می‌یابند. این توان تابع مراتب قرب الهی و بندگی حق است. میان عبودیت و ربوبیت نسبتی مستقیم برقرار است. هرچه انسان عبد شود، رب می‌شود، چنان‌که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:

الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ، فَمَا فَقَدَ مِنْ (فِي) الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ، وَمَا خَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ.^{۷۴۳}

بندگی [حقیقی] جوهره‌ای است که اساس و ذات آن ربوبیت است، پس آنچه از مقام عبودیت کم و ناپیدا شود در مقام ربوبیت پیدا و هویدا گردد و هر مقداری که از مراتب و صفات ربوبیت مخفی و پوشیده شود در مراحل عبودیت جلوه‌گر و آشکار گردد.

آدمی هر قدر در مراتب بندگی بالا رود در مراتب اتصاف به صفات ربوبی و اقتدار الهی بالا می‌رود و هر قدر بیش‌تر ذلت بندگی حق را واجد شود عزت بیش‌تری نسبت به مخلوق دارا می‌شود. قوت اداره امور به میزان قرب به حق است و این راز نسبت میان عبودیت و ربوبیت است.

برای مطالعه آزاد

معنای عبد و عبودیت

عبودیت تسلیم حق بودن و گردن نهادن به خواست الهی است؛ یعنی، عبد جز رضای حق نخواهد و در برابر او در ذلت و اطاعت مطلق باشد که اصل عبودیت، خضوع و تذلل است. از همین رو عرب به شتر رام و مطیع بَعِيرٌ مُعَبَّدٌ و به راهی که در اثر کوبیده شدن و کثرت رفت و آمد هموار باشد، طَرِيقٌ مُعَبَّدٌ گوید. عبادت،

۷۴۲. ر.ک: الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (الأسفار الأربعة)، صدر الدین محمد بن ابراهیم الشیرازی (صدر المتألهین) (م ۱۰۵۹ هـ)، مکتبة المصطفوی، قم، ۱۳۷۸ هـ ج ۱، ص ۱۳.

۷۴۳. مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ص ۷: ترجمه و شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، حسن مصطفوی، انتشارات قلم، ۱۳۶۳ هـ ش، ص ۴۵۴ - ۴۵۳.

اطاعتِ توأم با خضوع و کرنش و فروتنی است و تَعَبُّدٌ به معنای تنسک است. عِبْدَهُ یعنی او را پرستید و عِبْدَ بِهِ یعنی ملازم او شد و از وی فاصله نگرفت و عِبْدٌ مملوک است، برده است، آزاد نیست.^{۷۴۴}

بنا بر این عبد در برابر مولا وجودی برای خویش قائل نیست، ملازم مولا است و از وی فاصله نمی‌گیرد، آزادی و استقلال را از خود سلب می‌کند و در برابر مولای خویش هیچ‌گونه خلاف و تعدی نمی‌کند، مطیع او است و به اراده و خواست او عمل می‌کند. بدین ترتیب هر کس لباس بندگی حق به تن کند و ذلت عبودیت را پذیرا شود، به عزت ربوبیت می‌رسد.

معنای ربّ و ربوبیت

ربوبیت از واژهٔ ربّ (ر ب ب) به معنای پروراندن، اصلاح شیء و قیام بر آن، تصرف و چیزی را مالک شدن و امری را به میل خود تغییر دادن، کاری را به عهده گرفتن، کامل کردن، سروری، سرپرستی، بزرگی و آقایی است. همچنین به معنای تعهد، استصلاح، رعایت و کفالت آمده است. ربّ به معنای مالک خالق، صاحب، مدبر، مربی، قیم، سرور و منعم است و نیز اصلاح‌کنندهٔ هر چیزی را ربّ گویند. عرب گوید: «رَبُّ فُلَانٍ ضِيعَةٌ»؛ یعنی عهده‌دار آن شد، بر اصلاح آن قیام کرد و مراقب آن گردید.^{۷۴۵} راغب اصفهانی می‌نویسد:

ربّ در اصل به معنی تربیت و پرورش است یعنی ایجاد کردن حالتی پس از حالت دیگر در چیزی تا به حد نهایی و تام و کمال خود برسد. گفته می‌شود: «رَبَّهٗ وَرَبَّاهُ وَرَبَّهٗ» یعنی او را تربیت کرد و پرورش داد. ابر را «الرَّبَّابُ» گفته‌اند به خاطر این‌که با بارانش گیاهان را رشد می‌دهد.^{۷۴۶}

بنا بر این، آن‌که در اثر عبودیت حق به ربوبیت واصل شده است واجد تربیت کمالی و مالک و صاحب امور گشته است.

سیر عبودیت و کسب ربوبیت^{۷۴۷}

انسان به حکم فطرت خویش - که عشق به کمال مطلق است - همواره به دنبال آن است که بر خود و جهان تسلط یابد و مدیر و مدبر خود و خارج از خود شود و برای رسیدن به این مقصد راههای گوناگون را طی کرده و به روش‌ها و شیوه‌های مختلف متوسل شده است. در این میان راهی شگفت مقابل پای آدمی است و آن راه عبودیت است؛ راه تذلل، خضوع و فنا در برابر حق، که نتیجهٔ آن عزت، قدرت و بقا است. آدمی با دخول در عبودیت حق، حاکم وجود خویش گشته، مدیریتی لایق نسبت به دایرهٔ وجود خود کسب می‌کند و ربّ خویش می‌گردد و در ادامهٔ این سیر به امری فراتر از ادارهٔ وجود خود دست می‌یابد و به ربوبیتی فراگیر می‌رسد و هرچه در سیر بندگی بالا می‌رود، دایرهٔ اقتدار و مدیریت و ربوبیتش گسترش می‌یابد. صلاح و قدرت

۷۴۴. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۰۶؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۱۳ - ۱۰؛ القاموس المحيط، مجد الدین محمد بن یعقوب الفیروز آبادی، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ هـ ج ۱، ص ۳۲۲؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲، ص ۴۱۰ - ۴۰۹.

۷۴۵. مجمل اللغة، ابو الحسین احمد بن فارس بن زکریا، دراسة و تحقیق زهیر عبد المحسن سلطان، الطبعة الثانية، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۶ هـ ج ۱، ص ۳۷۰.

۷۴۶. المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۸۵ - ۱۸۴.

۷۴۷. ر.ک: ولاءها و ولایتها، ص ۱۰۲ - ۸۴.

اصلاح بنده و سعادت و فلاح او و استقامت و توان اداره او نسبت به خلق در گرو رضایت حق است.^{۷۴۸} به میزانی که انسان مقرب پروردگار می شود به خداوندگاری دست می یابد. از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

مَنْ أَطَاعَ رَبَّهُ مَلَكَ؛^{۷۴۹} هر کس فرمان پروردگار خود را برد مالک [امور] شود.

این راه، راه بندگی، اطاعت و عبادت است. آدمی به سبب اطاعت حق به توانایی هایی شگفت دست می یابد و کارش بالا می گیرد:

مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ عَلَا أَمْرُهُ؛^{۷۵۰} هر کس خدا را فرمان برد کارش بالا گیرد.

عبادت موجب تقرب و تقرب موجب محبوبیت نزد خدا است. بنده با عبادت حقیقی به خدا نزدیک می شود، و به سبب این نزدیکی به عنایت های خاص دست می یابد و استعداد های ملکوتی اش شکوفا می شود و در نتیجه این عنایت ها به تدبیری درست در باره خود و خارج از خود دست می یابد و به واسطه شدت محبت حق تعالی و تخلق به اخلاق الهی از خود اراده و محبتی ندارد، و نشنود جز آنچه خدا خواهد و نگاه نکند جز به آنچه خدا دوست دارد و اقدام نکند جز برای آن که به قرب حق رسد.^{۷۵۱} و چون برای حق تعالی سیر کند خداوند اداره امور او را خود تکفل کند، بنده فانی در عز ربوبیت شود و مالک امور، تدبیرکننده امورش گردد.

انبیای عظام و اولیای معظم الهی با سیر عبودیت کسب ربوبیت کرده، اداره امورشان بر این مبنا بوده است و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، که در سیر بندگی حق به بالاترین مرتبه رسید، در کسب ربوبیت به والاترین درجه دست یافت:

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى؛ سپس نزدیک آمد و نزدیک تر شد تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیک تر شد.^{۷۵۲}

آن حضرت واجد بالاترین مقام قرب بود، ابن عباس از آن حضرت نقل کرده است:

۷۴۸. ر.ک: فیض القدير، شرح الجامع الصغير للسيوطي، ج ۶، ص ۳۸. ابو بکر شبلی گفته است: «أَطَاعَ اللَّهُ يُطِيعُ كُلُّ شَيْءٍ»؛ خدا را اطاعت کن تا همه چیز مطیع تو شود؛ مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۲۸، ص ۱۷۴.

۷۴۹. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۱۵۲.

۷۵۰. همان، ص ۱۸۷.

۷۵۱. ر.ک: مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۰، ص ۳۹۲؛ نمونه برجسته و شاخص چنین انسانی در مکتب نبوی، علی (علیه السلام) بود. امام فخر رازی در این باره می نویسد: «علی ابن ابی طالب - کرم الله وجهه - گفته است: "وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْرٍ بِقُوَّةٍ جَسَدَانِيَّةٍ وَلَكِنْ بِقُوَّةٍ رَبَّانِيَّةٍ"؛ به خدا سوگند که در قلعه خیر را با قدرت جسمانی نکردم، بلکه با قدرتی ربانی چنین کردم. زیرا علی - کرم الله وجهه - در آن هنگام نگاه خود را از عالم اجساد منقطع ساخته بود و فرشتگان با انوار عالم کبریا [بر او] اشراق کردند، پس روحش قوت یافت و به جواهر ارواح فرشتگان تشبیه کرد و انوار عالم قدس و عظمت در وی درخشید، بنا بر این، بی تردید برای وی قدرتی حاصل شد که به سبب آن توانست کاری را انجام دهد که جز او کسی قادر به انجام دادن آن نبود. و همین گونه است حال هر بنده ای که بر طاعت الهی مراقبت کند تا بدان جا رسد که خداوند فرماید من گوش و چشم او شوم. پس چون نور جلال الهی گوش او شود، نزدیک و دور را [به آن] بشنود و چون این نور، دیده او شود نزدیک و دور را [به آن] ببیند و چون این نور، دست او شود، بر تصرف در امور سخت و سهل و دور و نزدیک قادر شود»؛ التفسير الكبير، ج ۲۱، ص ۹۱؛ نیز ر.ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۶.

۷۵۲. نجم / ۹ - ۸.

لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَنَوْتُ مِنْ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ حَتَّى كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ
أَدْنَى.^{۷۵۳}

هنگامی که به آسمان عروج کردم آن چنان به ساحت قدس پروردگارم نزدیک شدم که
میان من و او فاصله دو کمان یا کم‌تر بود.

آن وجود گرامی با قدم بندگی به مقامی در قرب حق رسید که شایسته اداره همه عالم گردید. به تعبیر
امام خمینی: «قدم عبودیت و جذبۀ ربوبیت سیر داد آن ذات مقدّس را به معراج قرب و وصول.»^{۷۵۴} که مقام
رسالت آن حضرت نیز به سبب سیر عبودیت بود: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَسَيِّدُ عِبَادِهِ»^{۷۵۵} گواهی
می‌دهم که محمد بنده و فرستاده او و سرور بندگان است. و آن وجود مبارک از مقام بندگی حق به اداره
امور خلق پرداخت.

سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در اداره خلق

آن حضرت بار سنگین مسئولیت و امانتی را بر عهده داشت که جز با بندگی مطلق امکان حمل آن وجود
نداشت و خداوند خطاب به وی فرمود:

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ
سَبْحًا طَوِيلًا وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا؛ ما به تو سخنی دشوار القا
خواهیم کرد. هر آینه شب‌هنگام از بستر برخاستن، موافقت زبان و دل را افزایش‌ده‌تر است
و بیان سخن را استواردارنده‌تر، که کارهای تو در روز بسیار است. و نام پروردگارت را
یاد کن و از همه بپر و به او بپیوند. پروردگار مشرق و مغرب. هیچ خدایی جز او نیست.
او را کارساز خویش برگزین و بر آنچه می‌گویند صبر کن و به وجهی پسندیده از ایشان
دوری جوی.^{۷۵۶}

اهل تفسیر در ذیل این آیات شریف، متعرض نکاتی شده‌اند که همگی دالّ بر همین معنا و مفهوم است.
خداوند مسئولیتی سنگین بر دوش پیامبر خود گذاشت، مسئولیت تبلیغ رسالت و پیامدهای آن، که لازمه حمل
چنین مسئولیتی عبادت شبانه و مجاهدت نفس و ترک راحتی و آسایش است.^{۷۵۷} با اتصال و تکیه و توکل به
او است که این بار برداشته می‌شود. عبادت شبانه اتصال به دریای توحید است تا اداره خلق و سیر آنان به
سوی مقصد به درستی تدارک شود. قیام شبانه است که قوه عملیه را توان می‌بخشد و قوه علمیه را مهیای

۷۵۳. الاُمّالی/ الطوسی، النجف، المطبعة الحیدریه، ج ۱، ص ۳۶۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۴۹.

۷۵۴. پرواز در ملکوت (اسرار الصلوة)، امام روح الله موسوی خمینی (م ۱۳۶۸ هـ ش)، به اهتمام سید احمد فهری، نهضت زنان
مسلمان، ۱۳۵۹ هـ ش، ج ۱، ص ۴۷.

۷۵۵. نهج البلاغه، خطبة ۲۱۴.

۷۵۶. مزمّل / ۱۰ - ۵.

۷۵۷. تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷۸.

ادراک دقایق امور می‌سازد.^{۷۵۸} با چنین اتصالی به حق است که استقامت و ثبات قدم و دوری از لغزش و نشاط لازم فراهم می‌شود.^{۷۵۹} خداوند به پیامبرش فرمان می‌دهد که دائم متصل به ذکر خدا باشد و به طور کامل دل از غیر او ببرد و خود را خالص و ویژه او سازد.^{۷۶۰} به وسیله عبادت، انقطاع حاصل کند و خویشتن را از همه جز او ببرد،^{۷۶۱} تا همان باشد که او می‌خواهد. تمام امور را به مالک حقیقی واگذار کند و به وکالت او اعتماد نماید. در هرچه امید انجام دادنش به مخلوقات می‌رود، منقطع و متوجه به خدا شود. قلب خود را به مقام ربوبیت حق پیوند زند و خانه را به صاحب‌خانه واگذارد تا او تدبیر امر کند.^{۷۶۲} معنای توکل همین است.

بدین ترتیب خداوند فرستاده گرامی‌اش را فرمان می‌دهد که تنها او را وکیل و کفیل گیرد^{۷۶۳} و با این پشتوانه به هدایت خلق و اداره جامعه بپردازد. توکل عبارت است از قطع نظر استقلالی از جمیع آلات و اسباب و اعتماد بر حضرت مسبب. و هرکه بدین مقام رسد، قوی‌ترین خلق گردد.^{۷۶۴} از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛^{۷۶۵} هر که خواهد قوی‌ترین مردمان باشد پس بر خدا توکل کند.

و محمد (صلی الله علیه و آله) این چنین به‌پاخواست و ۲۳ سال هدایت مردمان و اداره جامعه را بر این اساس انجام داد. آن وجود عزیز چون رابطه خود را با خالق هستی اصلاح کرده بود، رابطه‌اش با بندگان او

۷۵۸. تفسیر بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، سلطان محمد الجناذی (ملاً سلطان علی گنابادی)، الطبعة الثانية، بیروت، مؤسسه الاعلامی للمطبوعات، ۱۴۰۸ هـ ج ۴، ص ۲۱۲.

۷۵۹. ر.ک: تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس، عبد الله بن عباس، بیروت، دار الکتب العلمیه، ص ۴۹۰؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱۰، ص ۱۶۳؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، ج ۴، ص ۶۳۹ - ۶۳۸؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۷۵۵؛ تفسیر بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ، ج ۴، ص ۲۱۲.

۷۶۰. لطائف الاشارات، عبد الکریم بن هوازن القشیری، قدّم له و حقّقه و علّق علیه ابراهیم بسیونی، الطبعة الثانية، مرکز تحقیق التراث، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۸۱ م، ج ۳، ص ۶۴۳؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷۹؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۷۸.

۷۶۱. تفسیر روض الجنان و روح الجنان، جمال الدین ابو الفتوح حسین بن علی رازی، قم، مکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ هـ ج ۵، ص ۴۱۸؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۷۵۵؛ منهج الصادقین فی الزام المخالفین، مولی فتح الله کاشانی، مقدّمه و پاورقی سید ابو الحسن مرتضوی، تصحیح علی اکبر غفّاری، انتشارات علمیة اسلامیه، طهران، ج ۱۰، ص ۴۸.

۷۶۲. ر.ک: الرسالة القشیریة، ص ۷۷ - ۷۶؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷۹؛ شمس المعارف الکبری و لطائف العوارف، احمد بن علی البونی، بیروت، المکتبه الشعبیه، ۱۴۰۵ هـ، ص ۴۷۴؛ تفسیر القرآن، محیی الدین ابو عبد الله محمد بن علی المعروف بابن عربی، (م ۶۳۸ هـ)، تحقیق و تقدیم مصطفی غالب، بیروت، دار الأندلس، ج ۲، ص ۷۲۱.

۷۶۳. التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۱۸۰.

۷۶۴. الرسالة العلیّة فی الأحادیث النبویّة، ص ۱۶۰.

۷۶۵. الکامل فی اللغة و الأدب، بیروت، مؤسسه المعارف، ج ۱، ص ۱۲۲؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۹؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۱؛ این حدیث به این صورت نیز وارد شده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ابو احمد عبد الله بن عدي الجرجاني، تحقیق سهیل زکار، یحیی مختار غزّاوی، الطبعة الثالثة، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۹ هـ ج ۵، ص ۲۴۱؛ الرسالة العلیّة، ص ۱۶۰.

اصلاح شد. این سنت جاری الهی است که آدمی از پایگاه بندگی به مقام ربوبی دست می‌یابد. پیشوای موحدان امیر مؤمنان (علیه السلام) در این باره فرموده است:

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ.^{۷۶۶}

هر کس [رابطه] میان خود را با خدا اصلاح کند، خدا [رابطه] میان او و مردم را اصلاح فرماید. و هر کس کار آن جهان خود را به صلاح آورد، خدا کار این جهان او اصلاح کند.

با این اعتبار رابطه مدیر با آنان که تحت اداره او هستند بر مبنای تصحیح نسبت او با حق تعیین می‌شود و آن که در مدار حق سیر می‌کند، در قلب مردمان جای می‌گیرد. امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، فرموده است:

مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ مَالَ إِلَيْهِ الْخَلْقُ؛^{۷۶۷} هر که به حق عمل کند، مردمان بدو متمایل شوند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نمونه اعلای چنین مدیریتی بود. در خبری مشهور، که از علی (علیه السلام)، ابن عباس، ابو هریره، جابر بن سمره و هند بن ابی هاله نقل شده است، آن حضرت چنین توصیف شده است:

أَنَّهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كَانَ فَخْمًا مُفَخَّمًا وَفِي الْعُيُونِ مُعْظَمًا وَفِي الْقُلُوبِ مُكْرَمًا.^{۷۶۸}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در نظر مردم بسیار بزرگ و بزرگوار بود و در چشم هر بیننده بزرگ و موقر می‌نمود، و در دل‌ها جا گرفته و عزیز و گرامی بود.

و این‌ها همه از مقام بندگی آن حضرت بود. یاد خدا [و غیر او را از یاد بردن] همه وجود پیامبر را پر کرده بود.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مقام بندگی چنان بود که جز به یاد خدا کاری نمی‌کرد. حضرت حسین (علیه السلام) گوید از پدرم در باره وضع جلسه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرسیدم، فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ [اللَّهِ].^{۷۶۹}

۷۶۶. نهج البلاغه، حکمت ۸۹.

۷۶۷. غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۰۴.

۷۶۸. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۵.

۷۶۹. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۴۲۴؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۸۸؛ الشرائع النبویه، ص ۱۶۹؛ أخلاق النبي و آدابه، القاهرة، مطابع الهلالی، ۱۳۷۸ هـ، ص ۳۳؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۸؛ معانی الأخبار، ص ۸۲؛ دلائل النبوة، ج ۱، ص ۲۹۰؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۲۰۵؛ مکارم الأخلاق طبرسی، ص ۱۴؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۶۹؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۱۵۹؛ کتاب الحقائق فی علم الحديث والزهدیات، ج ۱، ص ۲۶۲؛ أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۳۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۷۸؛ نهاية الأرب، ج ۱۸، ص ۲۷۷؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۴۱۵؛ تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۱، ص ۲۱۷؛ تاریخ الإسلام و طبقات المشاهیر والأعلام، ج ۱، ص ۴۴۷؛ مرآة الجنان و عبرة یقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان، ج ۱، ص ۲۴؛ البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۳۷؛ سیرة ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۰۳؛ شمائل الرسول، ص ۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۷۴؛ تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در هیچ مجلسی نمی‌نشست و بر نمی‌خاست مگر به یاد خدا.

آنس به یاد حق موجب ظهور صفات الهی در آدمی می‌شود؛ عزت و قدرت در عین رحمت و محبت. و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در عین ملایمت و خوشرویی از قوت و هیبتی شگفت در اداره امور برخوردار بود. قوت و هیبتی ناشی از بندگی حق. حضرت حسین (علیه السلام) گوید از پدرم در باره وضع جلسه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرسیدم، فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دَائِمَ الْبِشْرِ، سَهْلَ الْخُلُقِ، لَيِّنَ الْجَانِبِ، لَيْسَ بَفَظًا وَلَا غَلِيظًا وَلَا صَخَّابًا وَلَا فَحَّاشًا وَلَا عِيَّابًا وَلَا مَدَّاحًا ... إِذَا تَكَلَّمَ أَطْرَقَ جُلْسَاؤُهُ كَأَنَّهُ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرَ فَإِذَا سَكَتَ تَكَلَّمُوا وَلَا يَتَنَازَعُونَ عِنْدَهُ.^{۷۷۰}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیوسته خوشرو و خوشخوی و نرم بود؛ خشن و درشت‌خو و سبک‌سر و فحّاش و عیب‌جو نبود و کسی را زیاد مدح نمی‌کرد ... هنگام سخن گفتن چنان حاضران را به خود جذب می‌کرد گویا بر سرهایشان پرده‌ای نشسته است (یعنی از احدی نفس شنیده نمی‌شد) و چون ساکت می‌شد آنان سخن می‌گفتند و در حضور آن حضرت در باره مطلبی نزاع نمی‌کردند.

بنا بر این در مدیریت آن حضرت تندخویی و خشونت و عیبجویی وجود نداشت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با خوشرویی و ملاطفت مردمان را اداره می‌کرد و با وجود این روحیه و چنین برخوردی، از قدرتی کامل در اداره آنان برخوردار بود. آن حضرت بر قلب مردمان مدیریت می‌کرد، نه بر جسم ایشان. بدون آن که شیوه‌های استبدادی را به کار گیرد و از سر تفرعن برخورد کند، مطاع بود. او بنده متواضع خدا بود و از همین رو بر قلب‌ها حکومت می‌کرد.

تأسی به سیره آن حضرت است که موجب قدرت و عزت حقیقی در اداره امور می‌شود. پیروی از راه و رسم آن حضرت، انتسابی است عالی برای کسی که بخواهد به بهترین صفات و کمالات منتسب شود.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در اداره قلب‌ها محبت و هیبت را با هم واجد بود. امیر مؤمنان (علیه السلام) هرگاه آن حضرت را توصیف می‌نمود، می‌فرمود:

مَنْ رَأَاهُ بِدَيْهَةٍ هَابَهُ وَمَنْ خَالَطَهُ مَعْرِفَةً أَحَبَّهُ؛^{۷۷۱} کسی که ابتدا او را می‌دید از او هیبت می‌برد و چون با آن حضرت معاشرت می‌کرد از دوستداران حضرتش می‌شد.

نقیس، حسین بن محمد بن الحسن الدیاری بکری، الطبعة الأولى، القاهرة، مطبعة عثمان عبد الرزاق، ۱۳۰۲ هـ ج ۱، ص ۲۴۰؛ المحجة البيضاء في تهذيب الأحياء، ج ۴، ص ۱۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۵۱؛ حياة الصحابة، ج ۱، ص ۲۵. ۷۷۰. همان.

۷۷۱. تاريخ المدينة المنورة، ابو زيد عمر بن شبة النميري، حققه فهد محمد شلتوت، الطبعة الأولى، بيروت، دار التراث، ۱۴۱۰ هـ ج ۲، ص ۶۰۵؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۹۲؛ شمائل الرسول، ص ۵۸؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۵۸۱؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۷۱؛ كتاب الحقائق، ج ۱، ص ۲۶۰؛ مكارم الأخلاق، ص ۱۸؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۲، ص ۶۷؛ ابن شهر آشوب در این باره می‌نویسد: «كَانَ عَظِيمًا مَهِيًّا فِي النَّفُوسِ حَتَّى ارْتَاعَتْ رُسُلُ كَسْرَى مَعَ أَنَّهُ كَانَ بِالتَّوَاضُّعِ مُوصُوفًا وَكَانَ مَحْبُوبًا فِي الْقُلُوبِ حَتَّى لَا يَقْلِيهِ مُصَاحِبٌ وَلَا يَتَّبَعُهُ عَنْهُ مُقَارِبٌ»؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۲۶.

توفیق مدیریت بر قلب ناشی از توفیق قرب الهی است.

در این نحوه از مدیریت، آن کسی موفق تر است که توفیق قرب بیش تری یافته است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ؛^{۷۷۲} هر کس دوست دارد که با عزت ترین مردم باشد، پس تقوای الهی پیشه کند.

آن کس که ملاحظه حق می کند و به آن ملاحظه، خودنگهداری می کند، به بیش ترین قدرت، صلابت و کرامت دست می یابد. پیشوای متقیان علی (علیه السلام) فرموده است:

لَا كَرَمَ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى؛^{۷۷۳} هیچ کرامتی چون تقوا، انسان را عزیزترین نمی سازد.

به سبب تقوای الهی است که آدمی به دریای قدرت لایزال حق متصل و به ربوبیت واصل می شود. آن که توفیق اصلاح رابطه میان خود و خدا را یافته و مقرب درگاه حق شده، به کلیدی دست یافته است که گشاینده قلبها و رفع کننده موانع اصلاح امور است. از علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

التَّقْوَى مِفْتَاحُ الصَّلَاحِ؛^{۷۷۴} تقوا کلید صلاح [و اصلاح] است.

در مدیریت بر قلب، مدیر برای جذب دیگران متوسل به ریا و ظاهرسازی، فریب و دروغ، تطمیع و تحمیق نمی شود. نیازی ندارد که مردمان را با تهدید و فشار و تجبر و استبداد راه برد. آن گاه که رحمت و گذشت دارد از سر حق است و زمانی که صلابت و شدت نشان می دهد برای حفظ حق است. در نسبتی که با دیگران برقرار می سازد خودبینی و خودخواهی نیست و با رفع این مانع، میان او و آنان که مدیریت او را پذیرفته اند الفتی حقیقی برقرار می شود. این الفت جز به قدرت الهی فراهم نمی شود. اگر همه عالم را خرج کنند تا الفتی حقیقی میان آدمیان برقرار شود چون خدا نخواهد، نتوانند و اگر عالمی تلاش کنند که الفت حقیقی را بشکنند، نتوانند.

وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و میان دل هایشان ألفت انداخت، که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می کردی، نمی توانستی میان دل هایشان ألفت برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان ألفت انداخت، چرا که او توانای حکیم است.^{۷۷۵}

پیوند دل ها به دست او است و قرآن کریم راه محبوب شدن میان مؤمنان را بیان کرده است:

۷۷۲. البیان و التبیین، ج ۲، ص ۳۳۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۶؛ الکامل فی اللغة و الأدب، ج ۱، ص ۱۲۲؛ «مَنْ سَرَهُ» آمده است؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۵۱؛ ج ۲، ص ۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵؛ «مَنْ أَرَادَ» آمده است.

۷۷۳. امالی الصدوق، ص ۲۶۴؛ تحف العقول عن آل الرسول، ص ۵۹؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۷۸؛ المستطرف، ج ۱، ص ۱۲۴؛ الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقه، ص ۱۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۸۸؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۱۴.

۷۷۴. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۶.

۷۷۵. انفال / ۶۳.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا؛ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی [خدای] رحمان برای آنان محبتی [در دل‌ها] قرار می‌دهد.^{۷۷۶}

آنان که از نظر عقیده مؤمن و از نظر اعمال صالح‌اند، خدا برایشان محبت قرار می‌دهد و آنان را محبوب دل‌های دیگران می‌کند و دل‌های دیگران متوجه ایشان می‌شود.^{۷۷۷} این راز نفوذ در دل‌های مؤمن است.

حقیقت آن است که توانایی اداره قلب‌ها به میزان توانایی انسان بر خودش است و میزان پذیرش مدیر و نفوذ و قدرت او ناشی از خداترسی او است. از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود:

مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ.^{۷۷۸}

هر کس از خدا بترسد خدا همه چیز را از او بترساند و هر کس از خدا نترسد خدا او را از هر چیز بترساند.

آن که اساس کار را بر خداترسی قرار می‌دهد، به قدرت الهی متکی و به ربوبیت رحمانی متصف می‌شود. هر که ترسید از حق و تقوا گزید ترسد از وی جن و انس و هر که دید^{۷۷۹}

آنان که خود را تسلیم حق می‌کنند، امور تسلیمشان می‌شود. آنان کسانی‌اند که مهر و هیبت را با هم گرد آورده‌اند و از ثمره آن قلب‌ها را اداره می‌کنند. عزت و توان اداره حقیقی از اطاعت و بندگی حق بر می‌خیزد. از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَهَيْبَةً مِنْ غَيْرِ سُلْطَانٍ وَغِنًى مِنْ غَيْرِ مَالٍ وَطَاعَةً مِنْ غَيْرِ بَذْلِ فَلْيَتَحَوَّلْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَجِدُ ذَلِكَ كُلَّهُ.^{۷۸۰}

هر کس می‌خواهد بدون قوم و قبیله عزیز باشد و بدون قدرت دارای هیبت باشد و بدون ثروت بی‌نیاز باشد و بدون بذل و بخشش فرمانش را برند، پس باید از زیر بار ذلت نافرمانی خدا به عزت طاعت خدا منقلب شود که او تمام این‌ها را دارد.

به این دلیل است که انسان الهی در قلب‌ها نفوذ می‌کند و آمریت بر قلب برای وی فراهم می‌شود و بر کار مسلط می‌گردد. مادام که آدمی در این نسبت است، بر امور مسلط است. مادام که برای خدا کار می‌کند،

۷۷۶. مریم / ۹۶.

۷۷۷. ر.ک: اسرار عبادات، ص ۳۲.

۷۷۸. المواعظ، ص ۱۷ - ۱۶؛ تحف العقول، ص ۴۰؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۲۶۵ [با مختصر اختلاف]؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۸۸؛ و از امام صادق (علیه السلام): أمالی الطوسی، النجف، المطبعة الحیدریه، ج ۱، ص ۱۳۹؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۹۰.

۷۷۹. مثنوی معنوی، به کوشش توفیق - ه سبحانی، دفتر اول، بیت ۱۴۲۵.

۷۸۰. خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۷۶ - ۷۵؛ قریب به همین: أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۱۳؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۶؛ الکامل فی اللغة و الأدب، ج ۱، ص ۱۲۲؛ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۵۱؛ لوامع البینات فی شرح اسماء الله و الصفات (شرح أسماء الله الحسنی)، ص ۲۴۹ [از امام سجّاد علیه السلام]؛ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۹۲ [از امام صادق علیه السلام]؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹ [از امام مجتبی علیه السلام].

خداوند کار را مسخر او می‌سازد و با رها ساختن این رابطه و بیرون شدن از رابطه الهی، امور بر آدمی مسلط می‌شود و کار انسان را مسخر می‌کند. در داستانی زیبا این حقیقت چنین آمده است:

در بنی اسرائیل عابدی بود، وی را گفتند: «در فلان جایگاه درختی است که قومی آن را می‌پرستند.» آن عابد را از بهر خدا و تعصب دین خشم گرفت، از جای برخاست، تبر بر دوش نهاد و رفت تا آن درخت از بیخ بردارد و نیست گرداند. ابلیس به صفت پیری به راه وی شد، از وی پرسید که کجا می‌روی؟ گفت: «به فلان جایگاه تا آن درخت برکنم.» گفت: «رو به عبادت خود مشغول باش که این از دست تو برنخیزد.» با وی برآویخت، ابلیس بیفتاد و عابد بر سینه وی نشست. ابلیس گفت: «دست از من بازگیر تا تو را یک سخن نیکو بگویم.» دست از وی برداشت. ابلیس گفت: «ای عابد، خدای را پیغامبران هستند، اگر این درخت برمی‌یابد کند، پیغامبری را فرماید تا برکند تو را بدین فرموده‌اند.» عابد گفت: «نه، که لابد است برکندن این درخت و من از این کار باز نگردم تا تمام کنم.» دیگر باره به هم برآویختند و عابد به آمد و ابلیس بیفتاد. ابلیس گفت: «ای جوانمرد، تو مردی درویشی و مئونت تو بر مردمان است، چه باشد که این کار در باقی کنی که بر تو نیست و تو را بدان فرموده‌اند و من هر روز دو دینار در زیر بالین تو کنم، هم تو را نیک بود و هم عابدان دیگر را، که بر ایشان نفقه کنی.» عابد درین گفت و وی بماند. با خود گفت: «یک دینار به صدقه دهم و یک دینار خود به کار برم بهتر از آنکه این درخت برکنم که مرا بدین فرموده‌اند، و نه پیغامبرم تا بر من واجب آید.» پس به این سخن بازگشت. دیگر روز بامداد دو دینار دید در زیر بالین خود. برگرفت. روز دیگر همچنین تا روز سیم که هیچ چیز ندید. خشم گرفت. تبر برداشت، و رفت تا درخت برکند، ابلیس به راه وی آمد و گفت: «ای مرد، ازین کار برگرد که این کار هرگز از دست تو برنخیزد.» به هم برآویختند و عابد بیفتاد و به دست ابلیس عاجز گشت و ابلیس قصد هلاک وی کرد. عابد گفت: «مرا رها کن تا بازگردم، لکن با من بگو که اول چرا من به آمدم و اکنون تو به آمدی؟» گفت: «از آنکه در اول از بهر خدای برخاستی و دین خدای را خشم گرفتی، ربّ العزّه مرا مسخر تو کرد. هرکه برای خدا با اخلاص کاری کند، مرا بر وی دست نبود. اکنون از بهر طمع خویش و از بهر دنیا خشم گرفتی، تابع هوای خود شدی، لاجرم بر من برنیامدی و مقهور من گشتی.»^{۷۸۱}

این داستان، حدیث همه انسانها در برخورد با کار و امور عالم است. انسان بنده خدا، ربّ امور است و انسان بنده خود، مسخر امور است. آن که عبد شود، امور مقهورش شود و آن که عاصی شود، مرعوب امور شود. مادام که انسان متصل به ریسمان استوار الهی است، امور مسخر اوست و وقتی متصل به ریسمان سست خود شد، او مسخر امور است. آن چیزی که در مدیریت بر قلب باید ظهور یابد، هیبت تقواست، آن ابهتی که ناشی از بندگی حق است. آن چیزی که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و اوصیای آن حضرت (علیهم السلام) به تمام معنا داشتند. زمخشری از قول علی (علیه السلام) در توصیف رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آورده است:

۷۸۱. کشف الأسرار و عدّه الأبرار معروف به تفسیر خواجه عبد الله انصاری، ابو الفضل رشید الدین المیددی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش، ج ۲، ص ۷۲۴ - ۷۲۳.

إِذَا تَكَلَّمَ أَطْرَقَ جُلْسَاؤُهُ كَانَ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ فَإِذَا سَكَتَ تَكَلَّمُوا.^{۷۸۲}

چون سخن می‌گفت همنشینانش به شدت خاموش بودند گویا بر سرهایشان پرندهای نشسته است و چون خاموش می‌گشت آنان به سخن می‌آمدند.

صَعَصَعَةُ بن صوحان و کسانی دیگر از شیعیان و اصحاب امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، در وصف او

گفته‌اند:

كَانَ فِينَا كَأَحَدِنَا لَيْنَ جَانِبٍ وَشِدَّةَ تَوَاضُعٍ وَسَهْوَلَةَ قِيَادٍ وَكُنَّا نَهَابُهُ مَهَابَةَ الْأَسِيرِ الْمَرْبُوطِ لِلسَّيْفِ الْوَاقِفِ عَلَى رَأْسِهِ.^{۷۸۳}

علی (علیه السلام) در میان ما همچون یکی از ما بود؛ ملایم و بسیار متواضع و فروتن بود و ما چنان از او هیبت داشتیم که اسیر دست‌بسته از کسی که با شمشیر [برهنه] بر سرش ایستاده باشد، هیبت دارد.

پیشوای متقیان در میان اصحابش چنین بود. آنان می‌گفتند: «وی در میان ما که بود مثل یکی از ما بود، به هر جانب که او را می‌خواندیم می‌آمد و هرچه می‌گفتیم می‌شنید و هر جا که می‌گفتیم می‌نشست و با این حال چنان هیبتی داشت».^{۷۸۴} روزی معاویه به قیس بن سعد گفت: «خدا ابوالحسن را رحمت کند که بسیار خندان و شکفته و خوش طبع و اهل شوخی بود.» قیس پاسخ داد: «آری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم با یاران خود مزاح می‌کرد و به آنان لبخند می‌زد. ولی تو از این سخن منظور دیگری داری و می‌خواهی بدین‌گونه بر علی عیب بگیری. بدان که به خدا سوگند با همه گشاده‌رویی و شوخ‌طبعی، هیبتش از شیر گرسنه هم بیشتر بود و آن هیبت تقوا بود نه آن چنان که سفلگان و اراذل شام از تو بیم و هیبت دارند.»^{۷۸۵}

تربیت‌شدگان سیره نبوی این‌گونه‌اند. آنان به سبب توفیق در تقرب الهی به هیبتی ربّانی دست می‌یابند و به واسطه بندگی حق، نفوذ و اقتدار و عظمت و رفعت می‌یابند. آنان در مدیریت خود هرگز دچار سستی و یأس نمی‌شوند، تن به اطاعت غیر حق نمی‌دهند و استقلال و حریتشان پیوسته محفوظ است. امام خمینی درباره این حقیقت می‌نویسد:

بندگی خدا گوهر گران‌بهایی است که باطن آن آزادی و ربوبیت است. به واسطه عبودیت حق و توجه به نقطه واحد مرکزی و افنای تمام قوا و سلطنتها در تحت سلطنت مطلقه الهیه، چنان حالتی در قلب پیدا شود که قهر و سلطنت بر همه عوالم کند، و از برای روح، حالت عظمت و رفعتی پیدا شود که جز در پیشگاه ربوبیت و آنها که

۷۸۲. الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ج ۱، ص ۱۳. محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الثانية، عیسی البابی الحلبي و شرکاه، القاهرة، ج ۱، ص ۱۳.

۷۸۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۵.

۷۸۴. ر. ک: مقتل الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام)، ص ۱۰۰؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، ابو الحسن علي بن الحسين المسعودي (م ۳۴۶ هـ)، بیروت، دار الأندلس، ج ۲، ص ۴۲۱؛ الأملی، ابو علي اسماعیل بن القاسم القتالي البغدادي، بیروت، دار الكتاب العربي، ج ۲، ص ۱۴۷؛ الاستیعاب فی أسماء الأصحاب، ج ۳، ص ۴۴؛ أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ابو محمد الحسن بن محمد الدیلمی (م سده هشتم)، الطبعة الثانية، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، بیروت، ۱۴۰۹ هـ، ص ۱۵۰؛ الجوهر الثمین فی سیر الملوك و السلاطین، ج ۱، ص ۶۴؛ عده الداعي و نجاح الساعي، ص ۲۰۹؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۸۴.

۷۸۵. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۵.

اطاعت آنها، اطاعت ذات مقدّس حق است، سر به اطاعت احدی ننهد. و اگر به حسب پیش آمدن روزگار در تحت سلطه و قدرت کسی باشد، قلب را از آن لرزه نیفتد و استقلال و حرّیت نفس محفوظ بماند.^{۷۸۶}

تأکید بر اصلاح رابطه خود و خدا

سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنان بود که یاران و پیروان خود را برای انجام دادن هر امری به اصلاح رابطه شان با خدا می خواند. آن حضرت تلاش می کرد که مسلمانان پس از چنین اصلاحی به امور بپردازند. مرحله اول دعوت پیامبر، خود شاهدهی گویا بر این حقیقت است؛ از زمانی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مبعوث شد، افراد را به صورت پنهانی به اسلام فرا می خواند. این دوران مقدّمه ای برای آمادگی و تربیت عقیدتی و روحانی آنان بود که به خدا و رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ایمان آورده بودند و نیز آنان را در برابر مسائلی که رویاروی خود داشتند، محکم و استوار می ساخت.^{۷۸۷}

روش پیامبر، در تحولی که فراهم ساخت، بر مبنای تحول رابطه انسان با خدا استوار بود. آن حضرت با دگرگون کردن انسان و اصلاح رابطه انسان با خدا بر اساس دگرگون کردن جهان بینی و بینش اجتماعی انسانها، مدیریتی خاص و نظامی نو برقرار ساخت. دگرگون ساختن ذهن و قلب و بینش و ساختمان ادراکی و عاطفی انسان، دگرگونی در روابط او با دیگران نیز هست.^{۷۸۸} آن حضرت با تحول اعتقادی و اخلاقی، مناسبات اجتماعی و مدیریت جامعه را دگرگون ساخت. سیر نزول سوره های مکی، زیباترین و استوارترین شاهد بر تحقق این امر است. تأکید فراوان بر اصلاح رابطه انسانها با خدا به منظور تحقق همه جانبه رسالت،^{۷۸۹} که جهت تربیت آن حضرت این بود که انسانها را متحول به اسم رب کند و نخستین سوره ای که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شد،^{۷۹۰} این جهت گیری را در برنامه و مدیریت آن حضرت مشخص کرد:

۷۸۶. چهل حدیث، امام روح الله موسوی خمینی (م ۱۳۶۸ ش)، چاپ ششم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴ ش، ص ۲۱۸.

۷۸۷. الصحيح من سيرة النبي / الأعمش، ج ۱، ص ۲۶۰.

۷۸۸. ر.ک: انقلاب تکاملی / اسلام، جلال الدین فارسی، مؤسسه انتشارات آسیا، ۱۳۵۷ هـ ش، ص ۲۳.

۷۸۹. ر.ک: سیر تحول قرآن، مهدی بازگان، به اهتمام سید محمد مهدی جعفری، انتشارات قلم، ۱۳۵۵ ش. ص ۱۰۴ - ۱۰۱ و ۱۶۸ - ۱۶۹.

۷۹۰. قول صحیح آن است که نخستین آیات نازل شده بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پنج آیه اول سوره مبارکه علق است؛ ر.ک: المصنّف في الأحاديث والآثار، ج ۷، ص ۱۹۵؛ أخبار مكة و ما جاء فيها من الآثار، ابو الوليد محمد بن عبد الله بن أحمد الأزرقی، تحقیق رشدي الصالح ملّحس، الطبعة الثالثة، بیروت، دار الأندلس، ۱۴۰۳ هـ ج ۲، ص ۲۰۴؛ صحیح البخاری، ج ۶ ص ۵۶۷ - ۵۶۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۰ - ۱۹۷؛ تفسیر الطبري، ج ۳۰، ص ۱۶۱؛ دلائل النبوة البيهقي، ج ۲، ص ۱۵۷ - ۱۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۵۲۹؛ جوامع السيرة النبوية، ص ۳۶؛ تفسیر التبيان، ج ۱۰، ص ۳۷۸؛ تفسیر مجمع البيان، ج ۵، ص ۵۱۴؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۲، ص ۹۰؛ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلاني (م ۸۵۲ هـ)، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، تحقیق عبد العزيز بن عبد الله بن باز، محمد فؤاد عبد الباقي، الطبعة الأولى، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ هـ ج ۸، ص ۸۷۷ - ۸۷۶ و ۹۳۱؛ البرهان في علوم القرآن، بدر الدین محمد بن عبد الله الزّركشي، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهيم، الطبعة الثانية، بیروت، دار المعرفة، ج ۱، ص ۲۰۷ - ۲۰۶؛ الدر المنثور، ج ۶ ص ۳۶۸؛ إيتقان في علوم القرآن، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السيوطي، بیروت، المكتبة الثقافية، ۱۹۷۳ م، ج ۱، ص ۲۴ - ۲۳؛ تاريخ القرآن، ابو عبد الله الزنجاني، قدّم له احمد أمين، الطبعة الثالثة، بیروت، مؤسسه الأعلمي

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ^{۷۹۱}

بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از علق (اویزک) آفرید. بخوان و پروردگار
تو کریم‌ترین [کریمان] است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان
نمی‌دانست [به تدریج به او] آموخت.

بدین ترتیب قرآن کریم جهت را مشخص کرده است و مشی مدیریتی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در این امتداد بود. سیره آن حضرت چنین بود که وقتی فرماندهی جنگ را به کسی وا می‌گذاشت، فرمانده و سپاهیان را گرد می‌آورد و آنان را به اصلاح رابطه خود با خدا و سپس گام نهادن در میدان اصلاحات اجتماعی - سیاسی فرا می‌خواند. به اینکه به اسم الله و برای او و در راه او اقدام کنند. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِذَا أَرَادَ أَنْ يَبْعَثَ سَرِيَّةً، دَعَاهُمْ فَأَجْلَسَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ
ثُمَّ يَقُولُ: «سِيرُوا بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ...»^{۷۹۲}

سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین بود که هرگاه تصمیم می‌گرفت گروهی را
برای پیکار اعزام کند آنان را فرا می‌خواند و برابر خود می‌نشاند، آن‌گاه می‌فرمود:
«حرکت کنید به نام خدا و برای خدا و در راه خدا و بر آیین رسول خدا».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) کارگزارانش را بدین مقصد سوق می‌داد که در همه امور به اسم الله وارد
شوند و با خلوص و از سر صدق دست به عمل زنند و اینکه در همه کارها حق را ملاحظه کنند و در راه
اطاعت و متابعت خدا گام بردارند تا سعادت و عزت حقیقی همراهشان و خداوند متکفل یاری‌شان شود. رسول
خدا (صلی الله علیه وآله) آن‌گاه که معاذ بن جبل را به عنوان فرماندار به یمن فرستاد، در ضمن وصیت و
دستورالعملی به او فرمود:

وَأَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَالْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَتَرْكِ الْخِيَانَةِ وَلِينِ
الْكَلَامِ وَبَذْلِ السَّلَامِ وَحِفْظِ الْجَارِ وَرَحْمَةِ الْيَتِيمِ وَحُسْنِ الْعَمَلِ وَقَصْرِ الْأَمَلِ وَحُبِّ الْآخِرَةِ
وَالْجَزَعِ مِنَ الْحِسَابِ وَلِزُومِ الْإِيمَانِ وَالْفَقْهِ فِي الْقُرْآنِ وَكُظْمِ الْغِيْظِ وَخَفْضِ الْجَنَاحِ.^{۷۹۳}

للمطبوعات، ۱۳۸۸ هـ، ص ۳۱ - ۳۰؛ محمدعبدالعظیم الزرقانی، *مناهل العرفان في علوم القرآن*، دار احیاء الکتب العربیه،
مصر، ج ۱، ص ۸۷ - ۸۶.

۷۹۱. علق / ۵ - ۱.

۷۹۲. الکافی، ج ۵، ص ۲۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۶ ص ۱۳۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۳؛ نیز ر.ک: الموطأ، دار الفکر،
بیروت، ۱۴۰۹ هـ ص ۲۷۸؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۴۷۸؛ صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۳۷؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۲۸۴؛
سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۵۰ - ۴۹؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۹۴۷؛ عیون الأخبار، ج ۱، ص ۱۰۷؛ المحاسن، ص ۲۹۴؛
المعجم الصغير، ج ۱، ص ۴۵، ۱۲۳؛ دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضا یا و الأحکام، ج ۱، ص ۳۷۷؛ سنن
البیہقی، ج ۹، ص ۴۹؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۹۰، ج ۴، ص ۲۹۶، ج ۶ ص ۳۷۷؛ المهذب، ج ۱، ص ۳۰۳؛ المبسوط، ج
۱۰، ص ۵؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۸ - ۷؛ المقنع المقدسی، ج ۱، ص ۴۸۴ - ۴۸۳؛ الحسبة فی الإسلام
أو وظائف الحكومة الإسلامية، ص ۸۰؛ زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج ۲، ص ۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۱۸ - ۳۱۵؛
المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ج ۲، ص ۱۵۰؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۳۸۰،
۴۷۸، ۴۸۰؛ فقه السنه، ج ۳، ص ۲۸، ۳۱؛ الوافی، ج ۲، ابواب الجهاد، ص ۱۷؛ نیل الأوطار شرح منتقی الأخبار من أحادیث
سید الأخبار لابن تیمیّه، ج ۷، ص ۲۴۹ - ۲۳۰.

و تو را [بدین امور] سفارش می‌کنم: تقوای الهی، صداقت در گفتار، وفای به عهد، ادای امانت، ترک خیانت، نرمی گفتار، پیشی گرفتن در سلام، حفظ حقوق همسایه، مرحمت به یتیمان، خوب انجام دادن کار، کوتاه کردن آرزو، توجه و علاقه به آخرت، ترس از حساب، ملازمت بر ایمان، تفقه و تدبر در قرآن، فرو خوردن خشم، ملایمت و رحمت به مردم.

و اینها همه در سایه اصلاح رابطه انسان با خدا فراهم می‌آید. آن حضرت در ضمن همین نامه برای اصلاح اساسی رابطه انسان با خدا به معاذ فرمود:

وَلْيَكُنْ أَكْثَرُ هَمِّكَ الصَّلَاةَ، فَإِنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِالْدِّينِ.

و باید بیشترین توجه تو به نماز باشد؛ زیرا پس از اقرار به دین، نماز سر اسلام محسوب می‌شود.

اوصیای پیامبر گرامی اسلام نیز مدیران و کارگزاران خود را به اداره امور بر اساس سیره نبوی و به شیوه‌های آن حضرت می‌خواندند. اینکه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تاسی کنند و بندگی و تواضع پیشه سازند. علی (علیه السلام) در نامه‌ای به زیاد بن ابیه او را چنین یادآور شد:

أَتَرْجُو أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ؟^{۷۹۴}

آیا امیدواری که خداوند پاداش متواضعان را به تو دهد در حالی که در پیشگاهش از متکبران باشی؟

امیر مؤمنان (علیه السلام) در نامه‌هایی که به مدیران و مسئولان و کارگزاران خود نوشته آنان را به اصلاح رابطه خود و خدا خوانده است تا بر این مبنا به اداره امور بپردازند. در ابتدای عهدنامه مشهور آن حضرت به مالک اشتر آمده است:

أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَإِيثَارِ طَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ، الَّتِي لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَلَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِضَاعَتِهَا وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ، قَدْ تَكْفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَإِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ وَأَمْرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزْعَمَهَا عِنْدَ الْجَمْعَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ.^{۷۹۵}

او را فرمان می‌دهد به ترس از خدا و مقدم داشتن اطاعت خدا بر دیگر کارها، و پیروی آنچه در کتاب خود فرمود، از واجب و سنتها که کسی جز با پیروی آن راه نیکبختی را نیپیمود و جز با نشناختن و ضایع ساختن آن بدبخت نبود، و این که خدای سبحان را یاری کند به دل و دست و زبان، چه او (جل اسمه) یاری هر که او را یار باشد پذیرفته است و ارجمندی آن کس که - دین - او را ارجمند سازد، به عهده گرفته. و او را می‌فرماید تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد، و هنگام سرکشیها به فرمانش آرد که همانا نفس به بدی وامی‌دارد، جز که خدا رحمت آرد.

۷۹۳. تحف العقول، ص ۱۹؛ موسی الزنجانی، مدینه البلاغة في خطب النبي وكتبه و مواظله و وصاياه واحتجاجاته و ادعيته و قصار كلماته، الطبعة الأولى، منشورات الكعبة، طهران، ۱۴۰۵ هـ ج ۱، ص ۵۲۰؛ نیز ر.ک: كنز العمال، ج ۱۰، ص ۵۹۴.

۷۹۴. نهج البلاغة، نامه ۲۱.

۷۹۵. همان، نامه ۵۳.

آنان که فارغ از چنین اصلاحی میان خود و خدا، در میدان ادارهٔ خلق و تدبیر امور مردمان گام می‌نهند، به سوی تباه کردن خود و مسئولیت و مردمان سیر می‌کنند. امام خمینی سالها پیش در درسهای خود در نجف اشرف این حقیقت را چنین یادآور شده است:

بکوشید پیش از آنکه وارد جامعه گردید، خود را اصلاح کنید، مهذب سازید... آن روز که اجتماع به شما روی آورد، دیگر نمی‌توانید خود را اصلاح نمایید... خدا نکند انسان پیش از آنکه خود را بسازد، جامعه به او روی آورد و در میان مردم نفوذ و شخصیتی پیدا کند که خود را می‌بازد، خود را گم می‌کند... اگر در کارها نیت، خالص نباشد انسان را از درگاه ربوبی دور می‌کند.^{۷۹۶}

پس باید ابتدا به اصلاح رابطهٔ خود و خدا پرداخت و آن‌گاه در اصلاح امور مردمان گام نهاد. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ.^{۷۹۷}

آنکه خود را پیشوای مردم سازد پیش از تعلیم دیگری باید به ادب کردن خویش پردازد و پیش از آنکه به گفتار تعلیم فرماید، باید به کردار ادب نماید.

آنان که از چنین راهی وارد میدان ادارهٔ امور و اصلاح مردمان می‌شوند، خداوند یاری‌شان می‌کند و توفیق و برکت الهی شامل حالشان می‌شود. آنان که پیش از اصلاح رابطهٔ خود با خدا به اصلاح امور قیام می‌کنند، توفیق اصلاح نمی‌یابند.^{۷۹۸}

پس اصلاح رابطهٔ خود و خدا را باید اساس قرار داد و دین را راهبر و حق را پیشوا، تا هر کار سختی بر انسان سهل و ادارهٔ هر امری به توفیق الهی میسر گردد که در این صورت مدیریت بر قلبها حاصل می‌شود.^{۷۹۹}

۷۹۶. امام روح‌الله موسوی خمینی، نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء (ولایت فقیه)، جهاد اکبر، ص ۲۴۵ - ۲۴۴.

۷۹۷. نهج‌البلاغه، حکمت ۷۳.

۷۹۸. ر.ک: التحفة الملوکة فی الآداب السیاسیة، [المنسوبة] ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردی، تحقیق و دراسة فؤاد عبدالمنعم احمد، الطبعة الثانية، مؤسسة شباب الجامعة الإسكندرية، ۱۹۹۳ م، ص ۱۳۰.

۷۹۹. ر.ک: ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردی، قوانین الوزارة و سياسة الملك، تحقیق و دراسة رضوان السید، الطبعة الأولى، دار الطلیعة للطباعة و النشر، بیروت، ۱۹۷۹ م، ص ۱۲۳ - ۱۲۲.

جلسه سیزدهم

اصل رحمت و محبت

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اصل رحمت و محبت به عنوان دومین اصل از سیره مدیریتی و سیاسی؛
- ✓ نقش رحمت و محبت در اداره امور؛
- ✓ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به عنوان پیام‌آور رحمت و محبت؛
- ✓ این حقیقت که محبت راز تسخیر دل‌ها و رمز اطاعت است؛
- ✓ سیره اوصیای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در به‌کارگیری این اصل.

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین اصل اصلاح رابطه خود و خدا به این مباحث اشاره کردیم:

۱. سنت الهی چنین است که به هر میزان که رابطه انسان با خدا اصلاح شود، به همان میزان رابطه انسان با عالم اصلاح می‌شود و پیام‌آوران الهی با اصلاح رابطه خود و خدا و اصلاح سایر روابط بر مبنای آن به اداره مردمان می‌پرداختند.

۲. بین عبودیت و ربوبیت نسبتی مستقیم برقرار است و هرچه انسان عبد شود، رب می‌شود.

۳. عبودیت تسلیم حق بودن و گردن نهادن به خواست الهی و جز رضای او نخواستن است و اصل عبودیت خضوع و تذلل است.

۴. انبیای معظم با سیر عبودیت کسب ربوبیت می‌کردند و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، که در سیر بندگی به بالاترین مرتبه رسید، در کسب ربوبیت نیز به والاترین درجه دست یافت و تحمل بار سنگین مسئولیت و امانتی که بر عهده داشت، جز با بندگی مطلق امکان‌پذیر نبود.

۵. به سبب تقوای الهی است که آدمی به دریای قدرت لایزال حق متصل و به ربوبیت واصل می‌شود.

۶. سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنان بود که یاران و پیروان خود را برای انجام دادن هر امری به اصلاح رابطه‌شان با خدا فرا می‌خواند و تلاش می‌کرد که مسلمانان پس از اصلاح رابطه خود و خدا به اصلاح امور بپردازند.

۷. اوصیای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز مدیران و کارگزاران خود را به اداره امور بر اساس سیره نبوی و به شیوه‌های آن حضرت فرا می‌خواندند.

۲. اصل رحمت و محبت

مفهوم و جایگاه رحمت

رحمت در لغت به معنای احسان و فضل و بخشش و بدین معنا است که احسان و تفضل و بخشش از موجودی به موجودی دیگر یا موجودات دیگر سرایت کند و موجودی بتواند موجودات دیگر را تحت لطف و

پوشش و احسان و تفضل خودش در بیاورد. البته در مورد انسان یک چیزی را اضافه بر این گفته‌اند و آن این است که انسان رقت داشته باشد؛ به عبارت دیگر، وقتی در باره انسان می‌گوییم که انسانی واجد رحمت است، یعنی در مقابل دیگران علاوه بر بخشش و لطف دارای رقت است؛ در برابر رنج و مشکل دیگران متأثر می‌شود و انفعال در او حادث می‌شود.^{۸۰۰} مراد ما از رحمت در این بحث مجموعه این صفات است؛ یعنی، انسان به مرتبه‌ای از انسانیت رسیده باشد که بتواند دیگران را، اعم از انسان و غیرانسان، مورد احسان و مهربانی و عطف و بخشش خود قرار دهد و نسبت به دیگران از رافت و رقت قلب برخوردار باشد.

نقش رحمت و محبت در اداره امور

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اداره امور بیش از هر چیز از رحمت و محبت بهره می‌گرفت. خداوند هم آن حضرت را با این ویژگی در اداره امور معرفی کرده است؛ این که آن حضرت به سبب رحمتی از جانب خدا در مدیریت خود از محبت، مدارا و ملایمت به نیکویی بهره‌مند شده است و اگر چنین نبود، آن شیوه اداره مطلوب حاصل نمی‌شد:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ
وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ؛ پس به [برکت] رحمت الهی با آنان نرم‌خو [و پرمهر]
شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان
در گذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار[ها] با آنان مشورت کن.^{۸۰۱}

خدای متعال فرستاده گرامی‌اش را با این وصف کمالی توصیف کرده که در اداره امور و پیش‌برد مقاصد و هدایت مردمان از رحمت و ملایمت و مدارا برخوردار بوده است.^{۸۰۲} آن‌گاه آن حضرت را به گذشت و بخشش و طلب آمرزش برای امت فرمان داده است. این خود نشان‌دهنده جایگاه ویژه و اساسی این صفت در اداره امور است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سبب رحمت و فیض الهی به چنان محبت و ملایمتی در مدیریت خود دست یافته بود که به سبب آن، شگفت‌آسا موانع اداره جامعه‌ای دچار تشتت و مشکلات فراوان، رفع و مقتضیات رشد و کمال آن فراهم شد. اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخت‌دل و تندزبان بود، هر آینه امتی فراهم نمی‌شد و مردمان از گرد او پراکنده می‌شدند. به تعبیر محمد ابوزهره:

خوی نرم پیامبر بود که قلب‌ها را جذب کرد و الفت بخشید و جان‌های گریزان را گرد آورد.^{۸۰۳}

محبت، گذشت و بزرگواری آن حضرت در مدیریتش بسیاری از مشکلات را، که حل‌ناشدنی می‌نمود، حل کرد، که نفوذ و قدرت محبت، حلم، مدارا و رفق از صد لشکر بیش‌تر است. رحمت و محبت در اداره امور چنان کارساز است که هیچ تندی و خشونت نمی‌تواند چنین کند.

۸۰۰. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۹۸؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۷۵ - ۱۷۳.

۸۰۱. آل عمران / ۱۵۹.

۸۰۲. صبح الأعی فی صناعة الانشاء، ج ۱، ص ۱۱۷ - ۱۱۶.

۸۰۳. الوحلة الإسلامية، ص ۷۹.

رحمت راز وجود و رمز کمال

بنا بر مشرب حکمای اُنسی، راز وجود و رمز کمال، رحمت است؛^{۸۰۴} با رحمت رحمانیه اصل وجود ظهور یافته است و با رحمت رحیمیه هر چیزی به کمال حقیقی خود می‌رسد؛ زیرا گسترش بساط وجود و کشش دامنه استکمال و کمال وجود از حق تعالی به اسم رحمان و رحیم است و این دو اسم مبارک از امّهات اسمای الهی و اسمای محیط و واسعه است،^{۸۰۵} چنان‌که خدای متعال فرموده است:

وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ؛ و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است ^{۸۰۶}.

و نیز در کتاب مبارکش چنین فرموده است:

رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا؛ پروردگارا، رحمت و دانش [تو بر] هر چیز احاطه دارد ^{۸۰۷}.

و از همین رو است که در ابتدای کتاب شریف الهی و آغاز هر سوره این دو اسم بزرگ (رحمان و رحیم) تابع اسم اعظم (الله) قرار داده شده است تا اشاره‌ای روشن و آشکار بر این حقیقت باشد که گشاینده باب وجود از منشأ جود، حقیقت رحمت رحمانی و رحیمی است و رحمت بر غضب سبقت دارد؛^{۸۰۸}

إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي؛^{۸۰۹} همانا رحمت من بر غضبم پیشی دارد.

به اسم خدای رحمان و رحیم وجود ظاهر شد و به عوالم امکانی غیبی و شهودی گام نهاد. شیخ محی الدین عربی می‌نویسد:

اعْلَمْ أَنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَجُودًا وَحُكْمًا وَأَنَّ جُودَ الْغَضَبِ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ بِالْغَضَبِ. فَسَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ أَيَّ سَبَقَتْ نِسْبَةُ الرَّحْمَةِ إِلَيْهِ نِسْبَةُ الْغَضَبِ إِلَيْهِ.^{۸۱۰}

رحمت حق شامل است جمیع اشیا را از جهت وجود. پس وجود غضب که از جمله اشیا است، هم از جمله رحمت حق باشد بر غضب که بدان از عدم به وجود آمد، ولیک نسبت رحمت سابق است بر نسبت غضب که رحمت حق را ذاتی است و غضب عارضی ناشی از عدم و هر آینه وجود بر عدم سابق است.^{۸۱۱}

۸۰۴. ر.ک: الفتوحات/المکیه، ج ۲، ص ۳۹۹.

۸۰۵. ر.ک: هادی بن مهدی السبزواری، شرح/الاسماء/الحسنی، قم، افست مکتبه بصیرتی، ص ۸ - ۶.

۸۰۶. اعراف/ ۱۵۶.

۸۰۷. غافر/ ۷.

۸۰۸. ر.ک: تفسیر محیی الدین عربی، ج ۱، ص ۷.

۸۰۹. /الکافی، ج ۲، ص ۲۷۵؛ حدیث قدسی به نقل از امام صادق (علیه السلام)؛ نیز از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که خداوند فرموده است: «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي»؛ مسند/ابی یعلیٰ الموصلی، ج ۱۱، ص ۱۶۹؛ و نقل شده است: «إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي»؛ سنن/ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۳۵.

۸۱۰. محی الدین ابوعبدالله محمد بن علی المعروف بابن عربی، فصوص/الحکم، بتصحیح و تعلیق ابوالعلاء عفیفی، الطبعة الثانية، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۰ هـ، ص ۱۷۷.

۸۱۱. خواجه محمد پارسا، شرح فصوص/الحکم، تصحیح جلیل مسگرنژاد، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶ هـ ش، ص ۴۰۹.

کاشانی در شرح عبارات فوق می‌نویسد:

رحمت، ذاتی خداوند است؛ زیرا او جواد بالذات و فیاض به جود از خزانه رحمت و جود است و وجود نخستین فیض رحمت عام او است که همه اشیا را در بر گرفته است و اما غضب ذاتی او نیست بلکه ناشی از عدم قابلیت پاره‌ای از اشیا است که این قابلیت را ندارند تا آثار و احکام وجود در آن‌ها کمال ظهور بیابد. پس عدم قابلیت آن‌ها برای رحمت، اقتضا کرد تا حکم رحمت دنیایی و آخرتی در آن‌ها ظهور نیابد. بنا بر این، عدم فیضان رحمت به علت عدم قابلیت، غضب، شقاوت، شر و امثال آن‌ها نامیده شده است. پس آشکار شد که نسبت رحمت به او بر نسبت غضب سبقت دارد و غضب چیزی نیست جز عدم قابلیت محل برای کمال رحمت. و پیامبر (صلی الله علیه وآله) به واسطه شهود کامل حقیقت این دو امر به آن‌ها اشاره فرمود: «نیکی همه به دست تو است و بدی نه از تو است.» زیرا شر امر عدمی است و به فاعل محتاج نیست و سببش همان عدم قابلیت محل است برای قبول خیر. و خلاصه شر عدم محض است و آن را حقیقتی نیست تا رحمت به آن تعلق یابد.^{۸۱۲}

همه موجودات به رحمت وجود یافته‌اند و به رحمت کمال می‌یابند و نظام عالم به رحمت برقرار است. رحمت، محبت، مودت، رأفت و عطوفت از جلوه‌های اسمای الهی‌اند که برای بقای موجودات عنایت شده‌اند و بدون آن‌ها نظام زندگی موجودات مختل است. اگر وجود حیوان و انسان خالی از رحمت و عطوفت بود رشته حیات فردی و اجتماعی گسسته می‌شد. مودت و رحمت در کانون خانواده ضامن بقای آن است، رحمت و عشق است که انبیای عظام، اولیای معظم، مصلحان و مربیان را در راه سعادت آدمیان و حیات طیبه ایشان و رشد مادی و معنوی انسان‌ها به تلاش و مبارزه و تحمل مصائب گوناگون وا می‌دارد. مهربانی و عشق به کمال است که دل‌ها را به حق و حقیقت جذب می‌کند و بر انجام دادن وظایف پایدار می‌سازد. رحمت و محبت در اداره امور است که ضامن سلامت و قوت گردش کارها است. این‌ها است که نظام عالم را نگه می‌دارد و وجود، بقا و کمال همه امور بسته به رحمت است. آن‌که از رحمت و رأفت بی‌بهره است فاقد حقیقت است و شایسته حیات نیست. کمال آدمی به کمال رحمت او است و خدای متعال در کتاب شریفش خود را بسیار به اسم رحمت توصیف کرده و این توصیف را در ابتدای هریک از سوره‌های قرآن تکرار کرده است تا دل‌بستگی بندگان به رحمت واسعه آن ذات مقدس روزافزون شود و این امر سرمنشأ تربیت نفس‌ها و نرم شدن دل‌های سخت گردد؛ زیرا با هیچ چیز مانند گسترش رحمت، محبت، رأفت، عطوفت و مودت نمی‌توان در دل آدمیان نفوذ کرد و دل مردمان را به دست آورد و آنان را از سرکشی و طغیان بازداشت و به درستی در جهت کمال مطلق اداره و هدایت کرد. مدیران الهی بر اساس مدیریت حق امور را اداره می‌کنند؛ یعنی، بر اساس رحمت و محبت.

خداوند در این باره فرموده است:

کَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ؛ رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است.^{۸۱۳}

۸۱۲. کمال‌الدین عبدالرزاق القاسانی، شرح فصوص/الحکم، الطبعة الرابعة، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۰ هـ ش، ص ۲۷۰.

۸۱۳. انعام/۱۲.

نظام هستی بر اساس رحمت طراحی و برنامه‌ریزی شده است و بر آن مبنا اداره می‌شود. از همین رو است که انبیای عظام، مظاهر رحمت حق هستند و شیوه اداره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) — جلوه تام رحمت و محبت الهی — بر رحمت و محبت استوار بود.

پیام‌آور رحمت و محبت

خداوند رسول گرامی اسلام را رحمتی عام و فراگیر معرفی کرده و خطاب به آن حضرت فرموده است که تو را نفرستادیم، جز آن که می‌خواستیم رحمتی به مردم جهان ارزانی داریم:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.^{۸۱۴}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مظهر تام رحمت و محبت الهی بود و خود می‌فرمود:

إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً؛^{۸۱۵} من به عنوان رحمتی [فراگیر] بر انگیخته شده‌ام.

وجود آن حضرت بالاترین رحمت الهی بر جهانیان بود و مبنا و اساس سیره ایشان بر رحمت و محبت بود، چنان که از علی (علیه السلام) نقل شده است که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در باره سنت آن حضرت پرسیدم، فرمود:

وَالْحُبُّ أَساسِي؛^{۸۱۶} محبت بنیاد و اساس [روش و سنت] من است.

آن حضرت جامعه را با قدرت رحمت و محبت اداره می‌کرد و با همین عامل مردمان را راه می‌برد و به سوی مقصد کمال سیر می‌داد. پیامبر اکرم چنان با مردم از سر محبت و دلسوزی برخورد می‌کرد که کسی نمی‌توانست در صداقت و درستی مدیریت او تردیدی به دل راه دهد. همین محبت و دلسوزی به تمام معنا بود که دوستی آن حضرت را در دل مردمان جای می‌داد. مردم به وضوح می‌دیدند که پیامبر تمام توانش را در هدایت و اصلاح آنان به کار گرفته است و با تمام وجود برای ایشان دل می‌سوزاند و می‌سوزد. خداوند پیامبرش را با این ویژگی ارج نهاده و فرموده است:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ؛ قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.^{۸۱۷}

خدای متعال می‌فرماید ما از جانب خود رسولی از جنس شما و از خودتان برای هدایتتان فرستاده‌ایم که از فرط محبت و نوع‌پروری ناراحتی، ناداری، پریشانی، نادانی و گمراهی شما بر او سخت می‌آید و نمی‌تواند تحمل کند، بر آسایش و نجات شما بسیار حریص و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.

برای مطالعه آزاد

مخصوصاً این که به جای «مِنْكُمْ» در این آیه «مِنْ أَنْفُسِكُمْ» آمده است، که اشاره به شدت ارتباط پیامبر (صلی الله علیه وآله) با مردم است، گویی پاره‌ای از جان مردم و از

۸۱۴. انبیاء / ۱۰۷.

۸۱۵. مسند ابی‌علی الموصلی، ج ۱۱، ص ۳۵؛ الوفاء بأحوال المصطفی، ج ۲، ص ۴۲۱ و ۴۳۹.

۸۱۶. الشفاء بتعريف حقوق المصطفی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۸۱۷. توبه / ۱۲۸.

روح جامعه در شکل پیامبر (صلی الله علیه وآله) ظاهر شده است. به همین دلیل تمام دردهای آن‌ها را می‌داند، از مشکلات آنان آگاه و در ناراحتی‌ها، غم‌ها و اندوه‌ها با آنان شریک است و با این حال تصور نمی‌شود سخنی جز به نفع آن‌ها بگوید و گامی جز در راه آن‌ها بر دارد و این در واقع نخستین وصفی است که در آیه فوق برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) ذکر شده است. پس از ذکر این صفت (مِنْ أَنْفُسِكُمْ) به چهار قسمت دیگر از صفات ممتاز پیامبر (صلی الله علیه وآله) اشاره می‌کند که در تحریک عواطف مردم و جلب احساساتشان اثر عمیق دارد. نخست می‌گوید که هرگونه ناراحتی و زیان و ضرری که به شما برسد، برای او سخت ناراحت‌کننده است: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ». یعنی او نه تنها از ناراحتی شما خشنود نمی‌شود، بلکه بی‌اعتنا هم نخواهد بود. او به شدت از رنج‌های شما رنج می‌برد و اگر بر هدایت شما و جنگ‌های طاقت‌فرسای پرزحمت اصرار دارد، آن هم برای نجات شما و رهایی‌تان از چنگال ظلم و ستم و گناه و بدبختی است. دیگر این که او سخت به هدایت شما علاقه‌مند است و به آن عشق می‌ورزد: «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ». «حرص» در لغت به معنی شدت علاقه به چیزی است و جالب این که در آیه مورد بحث به طور مطلق می‌گوید: «حریص بر شما است». نه سخنی از هدایت به میان می‌آورد و نه از چیز دیگر؛ اشاره به این که به هرگونه خیر و سعادت شما، و به هرگونه پیشرفت و ترقی و خوشبختی‌تان عشق می‌ورزد (و به اصطلاح حذف متعلق دلیل بر عموم است). بنا بر این، اگر شما را به میدان‌های پرمרارت جهاد اعزام می‌دارد و اگر منافقان را تحت فشار شدید می‌گذارد، همه این‌ها به خاطر عشق به آزادی، شرف، عزت و هدایت شما و برای پاکسازی جامعه شما است. سپس به سومین و چهارمین صفت اشاره می‌کند و می‌گوید: «او نسبت به مؤمنان رئوف و رحیم است»: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ». بنا بر این، هرگونه دستور مشکل و طاقت‌فرسایی که می‌دهد [حتی گذشتن از بیابان‌های طولانی و سوزان در فصل تابستان با گرسنگی و تشنگی، برای مقابله با یک دشمن نیرومند در جنگ تبوک] آن هم یک نوع محبت و لطف از ناحیه او است.^{۸۱۸}

جالب آن که این آیه شریف در آخر سوره توبه است که سوره غضب است^{۸۱۹} و با وجود این رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را چنین معرفی کرده است که گویای این حقیقت است که اعلان جنگ به دشمنان پیمان‌شکن و اظهار براءت و بیزارى و اتخاذ موضعی سخت در برابر آن‌ها، رحمتی است بر ایشان. همچنین خدای رحمان در بیان شدت شفقت و مهربانی آن بزرگوار بر تمام افراد بشر فرموده است:

۸۱۸. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۰۸ - ۲۰۶.

۸۱۹. بنا بر نظر برخی مفسران این سوره با بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ که نشانه رحمت و محبت و صلح و دوستی و بیان‌کننده صفت رحمانیت و رحیمیت حق است، آغاز نشده است؛ زیرا بیانگر خشم خداوند نسبت به دشمنان پیمان‌شکن و مشرکان و کفار است. مؤید این معنا حدیثی است که از علی (علیه السلام) در این باره روایت شده است: «لَمْ يَنْزَلْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عَلَى رَأْسِ سُورَةِ بَرَاءَةِ لَّانَّ بِسْمِ اللّٰهِ لِلْأَمَانِ وَ الرَّحْمَةِ وَ نَزَلَتْ بَرَاءَةٌ لِّرَفْعِ الْأَمَانِ بِالسَّيْفِ»؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲؛ نیز ر. ک: تفسیر التبیان، ج ۵، ص ۱۶۸ - ۱۶۷.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ شاید تو از این که [مشرکان] ایمان نمی‌آورند، جان خود را تباه سازی.^{۸۲۰}

باخع از ماده بَخَع به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه است^{۸۲۱} و این بیان نشان می‌دهد که پیامبر رحمت تا چه اندازه نسبت به مردمان محبت و دلسوزی داشت و چگونه برای نجات آنان تلاش و پافشاری می‌کرد و در این راه همه‌گونه سختی را به جان می‌خورد و از ایمان نیاوردن ایشان اندوهگین می‌شد. آیه فوق نازل شد و آن حضرت را دلداری و تسلّی داد.^{۸۲۲}

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آن‌گونه به مردم محبت و لطف داشت که از آنس بن مالک در توصیف آن حضرت چنین نقل شده است:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ لُطْفًا بِالنَّاسِ.^{۸۲۳}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بیش‌ترین لطف [و محبت] را به مردم داشت.

پیامبر رحمت و محبت، مسلمانان را نیز به همین صفت کمالی می‌خواند، چنان که علامه حلی در رساله سعیدیه از آن حضرت نقل کرده است که فرمود:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَضَعُ اللَّهُ الرَّحْمَةَ إِلَّا عَلَى رَحِيمٍ. قَالُوا: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، كُلُّنَا رَحِيمٌ». قَالَ: «لَيْسَ الَّذِي يَرْحَمُ نَفْسَهُ وَآهْلَهُ خَاصَّةً، وَلَكِنَّ الَّذِي يَرْحَمُ الْمُسْلِمِينَ». وَقَالَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : «قَالَ تَعَالَى: "إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ رَحْمَتِي فَارْحَمُوا".»^{۸۲۴}

سوگند به آن که جانم در دست او است رحمت خدا جز افراد مهربان را در بر نمی‌گیرد. اصحاب گفتند: «ای رسول خدا، ما همه مهربانیم.» فرمود: «مقصود کسانی نیستند که فقط نسبت به خود و خانواده‌شان مهربان‌اند و عطوفت دارند، بلکه مقصود کسانی‌اند که نسبت به [همه] مسلمانان مهربان‌اند.» و فرمود: «خدای متعال فرموده است: "اگر خواهان مهربانی و بخشایش من هستید پس نسبت به هم مهربان باشید و عطوفت بورزید".»

آن کس که مورد رحمت خدا واقع شود، اهل رحمت و الفت و ملایمت با خلق خدا می‌شود و چنین کسی است که محبوب پیامبر رحمت است. از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود:

إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ.^{۸۲۵}

۸۲۰. شعراء/ ۳.

۸۲۱. المفردات، ص ۳۸.

۸۲۲. تفسیر روض الجنان، ج ۴، ص ۱۱۵.

۸۲۳. دلائل النبوة الإصباحی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۶، ص ۲۶؛ المطالب العالی، ج ۴، ص ۲۴.

۸۲۴. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۵۴.

۸۲۵. البیان و التبیین، ج ۲، ص ۱۶؛ و قریب به همین: صحیفة الإمام الرضا، قم، تحقیق و نشر مدرسة الإمام المهدي، ۱۴۰۸ هـ، ص ۳۳۰؛ الکامل فی اللغة و الأدب، ج ۱، ص ۳؛ الزهد، ص ۳۰؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۳۳۹؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۸۷.

محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین شما به من در روز قیامت، خوش‌خلق‌ترینتان است، آنان که با مردم انس و الفت و مردم با آنان انس و الفت می‌گیرند.

دل آدمیان را نمی‌توان با تهدید و تطمیع به دست آورد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در سخنی زیبا راز نفوذ در درون آدمیان و جذب دل‌ها را تحبيب قلوب به سبب اخلاق نیکو معرفی کرده است:

ابراهیم بن عباس صولی^{۸۲۶} می‌گوید: سخنی از سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وجود دارد که اگر با تمام نیکویی‌های مردمان مقایسه شود، برتر است: **إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ**^{۸۲۷}.

شما هرگز نمی‌توانید مردم را با ثروت خود راضی نگه دارید، پس با اخلاق خود آنان را متوجه خویش کنید.

برای مطالعه آزاد

محبت اصحاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

دوران بیست و سه ساله عصر نبوت شاهد دلدادگی‌های شگفت اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) به او است. هیچ انسانی مانند پیامبر مورد عشق و علاقه پیروان خود نبوده است. محبت پیامبر چنان در دل‌ها می‌نشست که جایی برای محبت غیر نمی‌گذاشت. همین محبت بود که آن تحول بزرگ را سبب شد و در مدتی کوتاه از میان مردمانی فرورفته در عادات جاهلی، انسان‌هایی رشدیافته ظهور کردند که نمونه‌های برجسته کمال انسانی بودند. آتش این محبت غل و زنجیرهایی را که بر دست و پای آدمیان بسته بود، سوزاند و آزادگانی راه‌یافته، پا در عرصه اجتماع گذاشتند. این دگرگونی به دنبال تحول در انسان‌ها پیش آمد و نتیجه و ثمره دگرگونی قلب‌ها به نیروی محبت بود. تحولی که جز با تأثیرات شگفت نیروی محبت نمی‌توانست صورت گیرد. محبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کیمیای وجود است که مس‌ها را طلا می‌سازد. علاقه

۸۲۶. وی ابواسحاق ابراهیم بن عباس بن محمد بن صول (۲۴۳ - ۱۷۶ هـ) از شاعران و کاتبان بسیار مشهور است. اصلش از خراسان بوده و جدش محمد از رجال دولت عباسی و داعیان آن دولت بوده است. او کاتبی شیوا و سرآمد و دارای نثری بدیع بوده است و در میان نویسندگان شاعرتر از او شناخته نشده است. در دوران جوانی با سرودن شعر کسب می‌کرده و مقرب درگاه خلفا گشته و کاتب معتصم و واثق و متوکل عباسی بوده است. از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نیز روایت کرده است؛ ر.ک: *الأغانی*، ج ۱۰، ص ۸۴ - ۵۲؛ *تاریخ بغداد*، ج ۶، ص ۱۱۸ - ۱۱۷؛ *شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت الحموی*، *معجم الأديباء*، بیروت، دار إحياء التراث العربي، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۱۶۴؛ *شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن خلکان*، *وفیات الأعيان و أنباء أبناء الزمان*، تحقیق احسان عباس بیروت، دار الثقافة، ج ۱، ص ۴۷ - ۴۴؛ *الوافی بالوفیات*، ج ۶ ص ۲۸ - ۲۴.

۸۲۷. *ربیع الأبرار*، ج ۲، ص ۲۷۹؛ *شرح ابن ابی‌الحدید*، ج ۶ ص ۳۳۸؛ *من لا یحضره الفقیه*، ج ۴، ص ۳۹۴؛ *امالی الصدوق*، ص ۲۰؛ *المواعظ*، ص ۸۳؛ ابوطالب محمد بن علی المکی، *قوت القلوب فی معاملة المحبوب*، بیروت، دار الفکر، ج ۲، ص ۲۱۶؛ «إِنَّكُمْ لَا تَسْعُونَ النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَسْعَهُمْ مِنْكُمْ بَسْطُ وُجُوهِ وَحَسَنُ خُلُقٍ»؛ *المستطرف*، ج ۱، ص ۱۷۸؛ *بحار الأنوار*، ج ۷۷، ص ۱۶۶؛ همچنین از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِطَلَّاقَةٍ وَحَسَنِ اللَّقَاءِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) يَقُولُ: إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ»؛ *امالی الصدوق*، ص ۳۶۲؛ *وسائل الشیعه*، ج ۸، ص ۵۱۳.

حقیقی به آن حضرت انسان را از حرص و عیب پاک می‌کند؛ زیرا عاشق موجودیت خود را در برابر معشوق از دست می‌دهد و متصف به صفات و کمالات معشوق می‌شود که گفته‌اند:

الْمَحَبَّةُ مَحْوُ الْمُحِبِّ بِصِفَاتِهِ وَإِثْبَاتُ الْمَحْبُوبِ بِذَاتِهِ.^{۸۲۸}

محبت زایل شدن دوستدار از صفات خویش و اثبات وجود دوست است.

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای^{۸۲۹}

نمونه‌هایی از محبان پیامبر (صلی الله علیه وآله)

از جمله شیفتگان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ابوذر غفاری بود. او جُنْدَب بن جُنَادَه از قبیله غِفَار بود^{۸۳۰} که از سه سال پیش از بعثت پیامبر، به ندای فطرت و حقیقت وجود خود راه به توحید برده بود و الله را می‌پرستید و بندگی می‌کرد و نماز می‌گزارد. از او نقل شده است که گفت: «سه سال پیش از آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را دیدار کنم، نماز خواندم.» از وی سؤال شد: «برای که؟» گفت: «برای الله.» سؤال شد: «به کجا می‌گراییدی؟» گفت: «بدان جا که او مرا متوجه می‌ساخت.»^{۸۳۱} ابوذر بنا بر قولی چهارمین مسلمان و بنا بر قول دیگر پنجمین فرد بود که اسلام آورد.^{۸۳۲} عشق خدا و پیامبر چنان آتشی به جانش زد که بی‌درنگ اسلامش را در مکه آشکار کرد و در خانه خدا با بلندترین صدای خود فریاد توحید سر داد و مورد ضرب و شتم شدید مشرکان قرار گرفت. او نخستین کسی بود که پیامبر را به شیوه اسلامی سلام گفت^{۸۳۳} و او تنها کسی است که پیامبر درباره‌اش فرمود:

مَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ عَلَى [مِنْ] ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ.^{۸۳۴}

آسمان کبود سایه نیفکنده و زمین تیره در بر نگرفته است کسی را راست‌سخن‌تر از ابوذر.

از دیگر محبان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بلال بن رباح حبشی بود. او از مسلمانان نخستین بود. مسلمانی راستین با قلبی پاک^{۸۳۵} و آکنده از محبت پیامبر. بلال به محض ظهور اسلام دل به توحید و پیامبر

۸۲۸. الرسالة القشيرية، ص ۱۴۴؛ عبدالرحمن بن محمد الانصاري المعروف بابن الدبّاغ؛ مشارق أنوار القلوب و مفاتيح أسرار الغيوب، تحقيق ه. ريتز، بيروت، دار صادر، ص ۲۱.

۸۲۹. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۰.

۸۳۰. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۱۹؛ التاريخ الكبير، دار القلم، ج ۲، ص ۲۲۱؛ أسد الغابة، ج ۵، ص ۹۹؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۷۷.

۸۳۱. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۲۰؛ صحيح مسلم، ج ۱۶، ص ۳۲ دو سال پیش از بعثت آمده است؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۱۵۷؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۸۵.

۸۳۲. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۲۴؛ الاستيعاب، ج ۴، ص ۶۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۱۵۶؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۸۵؛ أسد الغابة، ج ۵، ص ۱۰۰؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۸۶؛ سير أعلام النبلاء، دار المعارف، ج ۲، ص ۵۵.

۸۳۳. صحيح مسلم، ج ۱۶، ص ۳۰، ۳۲؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۱۵۶؛ الاستيعاب، ج ۴، ص ۶۳؛ الإصابة، ج ۴، ص ۶۴.

۸۳۴. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۲۸؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۲۸؛ اختیار معرفة الرجال (رجال الکشي)، ص ۲۴؛ الاستيعاب، ج ۴، ص ۶۵ - ۶۴؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۳۳۹؛ کتاب الحدائق، ج ۱، ص ۴۲۰؛ النهاية فی غريب الحديث والأثر، ج ۲، ص ۴۲؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۹۰؛ الإصابة، ج ۴، ص ۶۵؛ شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (م ۷۴۸ هـ)، سير أعلام النبلاء، تحقيق: ابراهيم الأبياري، مصر، دار المعارف، ج ۲، ص ۵۹.

اکرم سپرد و به همین سبب سخت‌ترین و وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را از جانب اربابش اُمیة بن خَلَف و ابو جهل و دیگر سران قریش پذیرا شد.

محبان پیامبر چون ماه فروزانی بودند که نور خود را از خورشید وجود آن حضرت می‌گرفتند و چون سنگ آسیایی بودند که روز و شب بر مدار عشق رسول خدا نالان و بی‌قرار می‌گشتند و در راه آن حضرت آماده همه‌گونه فداکاری بودند. ترجیح می‌دادند به هر مصیبتی دچار شوند اما خاری به پای پیامبر فرو نرود.

نمونه‌ای دیگر از این محبان اُم نوفل صَفِیة بنی دیناری است. همه عزیزان او، یعنی پدر، همسر و فرزندش، در نبرد اُحُد به شهادت رسیدند. پس از پایان یافتن پیکار، زنان به بیرون شتافتند تا از حال خویشان و رزمندگان خبر گیرند. صَفِیة نیز در میان کسانی بود که به بیرون مدینه رفته بودند. وقتی خبر یافت که هر سه عزیزش به شهادت رسیده‌اند، فقط پرسید: «رسول خدا چگونه است؟» گفتند: «شکر خدا آن حضرت خوب و سلامت است.» گفت: «رسول خدا را نشانم دهید تا اطمینان پیدا کنم.» چون آن حضرت را دید و مطمئن شد گفت: «با زنده و سلامت بودن رسول خدا تمام مصیبت‌ها ناچیز و تحمل کردنی است.»^{۸۳۶}

محبت راز تسخیر دل‌ها و رمز اطاعت

خداوند انسان‌ها را به گونه‌ای آفریده که قلبشان مسخر محبت است. انسان‌ها اگر از کسی محبت و خوبی و دلسوزی ببینند، تلاش برای نجات و هدایت خود را ببینند، مسخر او می‌شوند. از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است:

جَبَلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا.^{۸۳۷}

دل‌ها به طور فطری به طرف کسانی که به آن‌ها نیکی می‌کنند، متمایل‌اند و کسانی را که به آنان بدی می‌کنند، دشمن می‌دارند.

انسان‌ها به فطرت اولی خود، که عشق به کمال مطلق است، به آنان که کمال ایشان را خواستارند و سعادت و نفع دنیا و آخرت آنان را تأمین می‌کنند، متمایل‌اند و به فطرت تبعی خود، که انزجار از هر نقص است، از آنان که نقص ایشان را خواهان‌اند و شقاوت و ضرر دنیا و آخرت آنان را مهیا می‌کنند، بیزارند. در حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده است:

جَبَلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ نَفَعَهَا وَبُغْضِ مَنْ ضَرَّهَا.^{۸۳۸}

۸۳۵. سیره ابن‌هشام، ج ۱، ص ۳۳۹؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۱۴۸؛ نهایة الأرب، ج ۱۶، ص ۲۲۹.

۸۳۶. سیره ابن‌هشام، ج ۳، ص ۵۱.

۸۳۷. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۹؛ المواعظ، ص ۵۵؛ تحف العقول، ص ۲۶؛ حلیة الأولیاء، ج ۴، ص ۱۲۱؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۳۵۱؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۲۷۷، ج ۱۱، ص ۹۴ قسمت اول حدیث؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۲، ص ۱۱۱؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۵۴؛ ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید البیهقی (فرید خراسان) می‌نویسد: «كُلُّ كَمَالٍ مَحْبُوبٌ، وَمَنْ أَحَبَّ كَامِلًا اعْتَقَدَ تِلْكَ الْمَحَبَّةَ كَمَالًا لَهُ. وَمَنْ أَحْسَنَ إِلَيَّ وَاجِدٍ فَهُوَ مَحْبُوبٌ، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "جَبَلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا" ... معارج نهج البلاغه، حقیقه‌ها و قدم له محمدتقی دانش‌پژوه، مكتبة المرعشی النجفی، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ هـ، ص ۴۰۶.

۸۳۸. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۴۵.

دل‌ها به طور فطری بر دوستی کسانی است که به آن‌ها سود رسانند و بر دشمنی کسانی است که به آن‌ها زیان رسانند.

دانستن این حقیقت که علاقه و محبت اطاعت‌آور است، از امور بسیار مهم در مدیریت است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این حقیقت را چنین اعلام فرموده است:

الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛^{۸۳۹} انسان با کسی همراه است که او را دوست می‌دارد.

میان محبت و اطاعت رابطه معیت است؛ یعنی، با آمدن آن، این می‌آید و مادام که محبت حقیقی جاری است، اطاعت پایر جا است.

آدمی چنان سرشته شده که مطیع کسی است که سرشته دلش به دست او است. عاشق را توان آن نیست که از خواست معشوق سر پیچد. محبت، اطاعت‌آور است. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ عَصَاهُ؛^{۸۴۰} خدا را دوست ندارد کسی که او را نافرمانی کند.

بی‌گمان محبت راستین عامل اصلی فلاح است. محبت اسوه‌های حق سبب اصلی سعادت است؛ زیرا وقتی انسان محبت کسی را به دل گرفت، به دنبال او می‌رود و خود را با او تطبیق می‌دهد و تلاش می‌کند هرچه بیش‌تر موافقت و رضایت او را کسب کند و گرنه در محبت خود راستین نیست و تنها ادعای دوستی دارد.^{۸۴۱} محبت حقیقی در تمام ارکان محب اثر می‌گذارد و در همه چیز او را هم‌رنگ و همراه محبوب می‌سازد.

بهترین راه هدایت

دوستی پیامبر و اوصیای آن حضرت بهترین راه هدایت و کوتاه‌ترین راه اصلاح و تهذیب آدمیان است. شیخ کلینی به اسناد خود آورده است که امام صادق (علیه السلام) نامه‌ای به اصحاب خود مرقوم داشت و به آنان فرمان داد که آن را به یکدیگر درس دهند و بدان نگاه کنند و آن را از یاد نبرند و بدان عمل کنند. آنان نیز این نامه را در جای نمازهای خود در خانه‌هایشان نهاده بودند و چون از نماز فارغ می‌شدند در آن می‌نگریستند. از جمله سفارش‌های حضرت به اصحاب خود این بود:

۸۳۹. مسند/احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۹۹؛ مسند/ابی‌یعلی‌الموصلی، ج ۵، ص ۲۷۰، ج ۶ ص ۳۵، ۳۶، ۲۵۶، ج ۹، ص ۱۰۰؛ ابومحمد عبدالرحمن بن ابی‌حاتم الرازی، علل‌الحديث، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۱۲۳؛ المعجم‌الصغیر، ج ۱، ص ۲۸، ۵۱، ۵۸، ۹۱، ج ۲، ص ۱۳۰، ۱۵۰؛ الامالی، ص ۱۵۲؛ حلیه‌الاولیاء، ج ۴، ص ۱۱۲، ج ۵، ص ۳۷، ج ۶ ص ۲۸۵، ج ۷، ص ۳۰۸؛ مسند‌الشهاب، ج ۱، ص ۱۴۲؛ امالی‌الطوسی، ج ۲، ص ۲۳۴، ۲۴۵؛ الرسالة‌القشیریه، ص ۱۴۵، ۱۴۸؛ احیاء علوم‌الدین، ج ۳، ص ۱۲۶؛ قطب‌الدین الکیذری البیهقی، حقائق‌الحقائق فی شرح نهج‌البلاغه، تحقیق عزیزالله العطاردي، طبع هند، ۱۴۰۴ هـ، ج ۱، ص ۲۲۳؛ الجامع‌الصغیر، ج ۲، ص ۶۶۶؛ زین‌الدین بن علی بن احمد العاملي (الشهید الثاني)، کشف‌الریبه عن احکام‌الغیبه، طهران، المکتبه‌المرتضویه، ص ۶۹؛ کنز‌العمال، ج ۹، ص ۱۱؛ بحار‌الأنوار، ج ۸ ص ۷۰؛ سفینه‌البحار، ج ۱، ص ۱۹۹.

۸۴۰. امالی‌الصدوق، ص ۳۹۶.

۸۴۱. ر.ک: الشفاء بتعريف حقوق‌المصطفى، ج ۲، ص ۵۷۱.

عَلَيْكُمْ بِآثَارِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَسُنَّتِهِ وَآثَارِ الْأُئِمَّةِ الْهُدَاةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مِنْ بَعْدِهِ وَسُنَّتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَنْ أَخَذَ بِذَلِكَ فَقَدْ اهْتَدَى وَمَنْ تَرَكَ ذَلِكَ وَرَغِبَ عَنْهُ ضَلَّ، لَأَنَّهُمْ هُمُ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ.^{۸۴۲}

بر شما باد به آثار رسول خدا (صلى الله عليه وآله) و سنت او و آثار پیشوایان هدایت از خاندان رسول خدا (صلى الله عليه وآله) پس از او و [بر شما باد به پیروی از] سنت ایشان. چون هر که بدانان گروید، هدایت شد و هر که آنان را رها کرد و از ایشان کناره گرفت گمراه شد؛ زیرا آنان کسانی‌اند که خداوند به فرمانبرداری و دوستی‌شان فرمان داده است.

دوستی پیامبر و اوصیایش موجب اطاعت خدا و تأسی به سیره اولیای خدا است و آیا دینداری جز این است؟

محبت الزام‌آور و تعهدساز است. آن که خدا را دوست دارد باید رسولش را دوست داشته باشد، باید وصی او را دوست داشته باشد، باید آن را که مظهر همه صفات و کمالات او است، دوست داشته باشد. و این دوستی در قلب متوقف نمی‌شود، بلکه به نگاه و بینش، اعضا و جوارح، رفتار و کردار و مواضع و جهت‌گیری‌ها سرایت می‌کند. آن محبتی که جز عنوان محبت چیزی دیگر ندارد، عاری از حقیقت است؛ زیرا محبت حقیقی التزام و تعهد و تأسی می‌آورد. انسان با همان گروهی محشور می‌شود که آنان را دوست دارد. از پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) نقل کرده‌اند که فرمود:

مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حَشَرَهُ اللَّهُ فِي زُمْرَتِهِمْ؛^{۸۴۳} کسی که گروهی را دوست دارد، خداوند او را با ایشان محشور سازد.

بنا بر این، محبت بهترین عامل برای اصلاح و اداره مردمان و راهبری و هدایت ایشان است. و از همین رو است که پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) جز مودّت اهل‌بیتش را نخواست است. این دوستی کارسازترین عنصر در تربیت امت آن حضرت است؛ زیرا عین اطاعت آنان و پذیرش ولایت و رهبری ایشان است.

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ بگو من هیچ پاداشی از شما [بر رسالتم] درخواست نمی‌کنم مگر دوستی نزدیکی.^{۸۴۴}

این تنها درخواست پیامبر است. نه برای خود بلکه برای امتش، برای هدایت و سعادت ایشان و به همین منظور ائمه اهل‌بیت (علیهم السلام) در مواردی به آیه مودّت استشهاد کرده و مصادیق آن را یادآور شده‌اند، چنان که پس از شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام)، حسن بن علی (علیه السلام) در میان مردم خطبه‌ای خواند و در ضمن آن خطبه فرمود:

وَأَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ فَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ تَعَالَى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا فَأَلْحَسَنَةَ مَوَدَّتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^{۸۴۵}

۸۴۲. الکافی، ج ۸، ص ۸.

۸۴۳. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۸۱؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۵۳؛ کنز العمال، ج ۹، ص ۱۰.

۸۴۴. شورا/۲۳.

من از خاندانی هستم که خداوند دوستی آنان را [بر هر مسلمانی] واجب کرده است و خدای متعال در کتابش فرموده است: «بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در بارهٔ خویشاوندان. و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد]، برای او در ثواب آن خواهیم افزود.» منظور خداوند از اکتساب نیکی، مودّت ما اهل بیت است.

این همه اصرار و تأکید و تمرین بر دوستی اهل بیت برای آن است که دوستی حقیقی مشابهت و مشاکلت می‌آورد و محب به همان راهی می‌رود که محبوب رفته است. شیعه و اهل سنت حدیثی را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده‌اند که نشان‌دهندهٔ این جهت‌گیری در سیرهٔ آن حضرت است:^{۸۴۶}

مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً؛ هر کس با محبت آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته است.

پیامبر اصرار داشت که جامعه پس از او با محبت اوصیایش اداره شود و به سوی مقصد کمال سیر کند. با دوستی و پیروی اهل بیت، دوستی و پیروی تمام‌عیار از پیامبر فراهم می‌گردد و بهشتِ دوست حاصل می‌شود. از علی (علیه السلام) نقل شده است که پیامبر دست حسن و حسین (علیهما السلام) را گرفت و فرمود:

مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ هَذَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^{۸۴۷}

هر کس مرا و این دو را (حسن و حسین) و پدر و مادرشان را دوست بدارد، در قیامت با من در یک مرتبه در بهشت خواهد بود.

سیرهٔ اوصیای پیامبر (صلی الله علیه و آله)

جانشینان پیامبر نیز در ادارهٔ امور به همان شیوه‌ای رفتار می‌کردند که پیامبر عمل کرده بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بارهٔ خاندان و اوصیای خود فرموده بود:

آلُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَأَصْلُ الرَّحْمَةِ.^{۸۴۸}

۸۴۵. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ص ۱۸۸؛ و با مختصر اختلاف در لفظ: ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد الإصفهانی، مقاتل الطالبیین، شرح و تحقیق السید احمد صقر، الطبعة الثانیة، بیروت، مؤسسهٔ الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ هـ، ص ۶۲؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ أمالی الطوسی، النجف، المطبعة الحیدریه، ج ۱، ص ۲۷۶؛ إعلام الوری، ص ۲۰۸؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۸؛ کشف الغمّة فی معرفة الأئمّه، ج ۱، ص ۵۳۸ [إفترض الله]؛ ابراهیم بن محمد الجونی الخراسانی المعروف بابن المؤید (م ۷۳۰ هـ)، فرائد السمطین، بیروت، مؤسسهٔ المحمودی، ۱۴۰۰ هـ، ج ۲، ص ۱۲۰؛ ینابیع المودّه، ج ۲، ص ۹۴.

۸۴۶. بشاره المصطفی لشیعۃ المرتضی، ص ۱۹۷؛ تفسیر الکشاف، ج ۴، ص ۲۲۱ - ۲۲۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۶ - ۱۶۵؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۵۶ - ۲۵۵.

۸۴۷. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۷۷؛ الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج ۲، ص ۵۶۶؛ بشاره المصطفی، ص ۳۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۸۲؛ کشف الغمّه، ج ۱، ص ۵۲۹؛ کشف البقین فی فضائل أمير المؤمنين، ص ۲۲۱؛ الصّواعق المحرقة، ص ۱۳۸، ۱۵۳.

۸۴۸. أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۸۵.

آل محمد (صلی الله علیه وآله) گنجینه دانش و اصل و اساس رحمت‌اند.

اوصیای پیامبر در مدیریت و سیاست و حکومت بر اساس رحمت و محبت و ملایمت عمل می‌کردند و پیروان خود را به اداره امور بر این اساس فرمان می‌دادند، چنان‌که امام صادق (علیه السلام) به عمار بن ابی احوص فرمود:

فَلَا تَخْرُقُوا بِهِمْ. أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعَسْفِ وَالْجَوْرِ وَإِنَّ إِمَارَتَنَا بِالرِّفْقِ وَالتَّائُلُّفِ وَالْوَقَارِ وَالتَّقِيَّةِ وَحُسْنِ الْخُلُطَةِ وَالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ، فَرَغِبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَفِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ.^{۸۴۹}

بر مردم فشار نیاورید. آیا نمی‌دانی که حکومتداری و روش اداره امور بنی امیه به زور شمشیر و فشار و ستم بود ولی حکومتداری و روش اداره امور ما به نرمی و مهربانی و متانت و تقیه و حسن معاشرت و پاکدامنی و کوشش است؟ پس کاری کنید که مردم به دین شما و مسلکی که دارید، رغبت پیدا کنند.

در اداره کارها چیزی چون محبت، رحمت، ملایمت و عطف و موجب پیش‌برد امور و رفع مشکلات و کسب توفیق نیست. امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، به عنوان یک دستور العمل در اداره امور به یکی از فرماندارانش نوشت:

فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَى مَا أَهَمَّكَ وَأَخْلَطَ الشَّدَّةَ بَضْعُثْ مِنَ اللَّيْنِ وَأَرْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقَ وَاعْتَزِمِ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ وَأَخْفِضِ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ وَأَبْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَالْأَنَّهُ لَهُمْ جَانِبُكَ.^{۸۵۰}

در آنچه تو را مهم می‌نماید از خدا یاری جوی، و سخت‌گیری را با لختی نرمی بیامیز و تا آن جا که رفق و مدارا جا دارد، راه رفق و مدارا را پیوی و هنگامی که جز سخت‌گیری به کار نیاید، بدان روی آر. با مردمان فروتنی پیش گیر و آنان را با گشاده‌رویی بپذیر و با نرم‌خویی با ایشان رفتار نما.

اگر کسی خواهان آن است که مردمان را به درستی اداره کند و به مقصد برد آنان را با محبت و رفق و خوش‌خلقی اداره کند؛ زیرا با این ویژگی است که پیوندی درست و سالم میان والی و رعیت برقرار می‌شود؛ پیوندی میان قلب‌ها، پیوند دوستی. چنان‌که امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، فرموده است:

مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ كَثُرَ مُحِبُّوهُ وَأَنْتَسَتِ النُّفُوسُ بِهِ.^{۸۵۱}

هر کس اخلاقش نیکو باشد، دوستدارانش بسیار شوند و جان آدمیان با وی انس گیرد.

به سبب اخلاق نیکو در اداره امور، دلبستگی‌ها افزون و راه‌ها هموار می‌شود و در این‌باره امام علی (علیه السلام) فرموده است:

مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ سَهِّلَتْ لَهُ طُرُقُهُ؛^{۸۵۲} هر کس اخلاقش نیکو باشد، راه‌ها برایش هموار گردد.

۸۴۹. الخصال، ج ۲، ص ۳۵۵ - ۳۵۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۳۰.

۸۵۰. نهج البلاغه، نامه ۴۶.

۸۵۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۳۹.

بدین ترتیب پیش روی مدیران نظام اسلامی راهی گشوده شده است تا از آن راه به مقصد روند و به آنچه از مردمان می‌خواهند دست یابند. فضیل بن عثمان گوید:

از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «مَنْ كَانَ رَفِيقًا فِي أَمْرِهِ نَالَ مَا يَرِيدُ مِنَ النَّاسِ»؛^{۸۵۳} کسی که در امور خویش [سیاست] رفیق را در پیش گیرد، به آنچه از مردم می‌خواهد نایل شود.

اگر در زندگی آدمی و روابط انسانی، دوستی و ملایمت و مدارا حاکم باشد کار و زندگی زینت می‌یابد و مطلوب می‌شود. با وجود دوستی و مدارا شوق کار و تلاش ظهور می‌یابد. اما اگر چنین نباشد همه چیز زشت و منفور می‌شود. بر همه چیز بی‌میلی، کراهت و تنفر سایه می‌افکند.

حقیقت آن است که اگر محبت حق در دل آدمی نشسته باشد، به خلق او محبت خواهد داشت و این محبت در خوش‌خلقی و ملایمت با مردم ظهور می‌کند و اوصیای پیامبر، که جلوه جامع محبت خدا بودند، بیش از هر کس اهل رحمت و محبت و ملایمت بودند. محبت حق با جان و دل پیشوایان معصوم آمیخته بود و این محبت به صورت دوست داشتن همگان و ملایمت [در راه حق] با مردمان جلوه داشت. آنان چون پدری مهربان نسبت به بندگان خدا بودند که همه تلاششان برای سعادت و نجات ایشان بود.

شاد باش و فارغ و آمن که من
آن کنم با تو که باران با چمن
من غم تو می‌خورم تو غم مخور
بر تو من مشفق‌ترم از صد پدر^{۸۵۴}

برای مطالعه آزاد

تعامل دوجانبه در سیره مدیریتی اوصیای پیامبر (صلی الله علیه وآله)

تاریخ دویست و پنجاه ساله عصر امامت شاهد تعامل دوجانبه سیره مدیریتی اوصیای پیامبر (صلی الله علیه وآله) است. از یکسو رحمت و محبت و ملایمت فراگیر پیشوایان حق نسبت به مردمان و از سوی دیگر عشق و علاقه دلبستگان به ائمه که آنان را به جانفشانی در راه پیشوایان و استقامت و پایداری در مبارزه می‌کشانید.

تاریخ گواه رحمت و ملایمت اوصیای پیامبر حتی نسبت به دشمنان و بدخواهان آنان است و این‌که غضب و شدت، جز در آن جا که چاره‌ای دیگر نبوده، به عنوان آخرین وسیله مداوا و نجات مردمان به کار رفته است. تاریخ گواه دلدادگی‌هایی نسبت به ائمه است که جز نسبت به پیامبر اکرم ظهور نیافته بود. آن‌گاه که مهر آنان در دلی می‌نشست همچون کیمیایی، مس‌های وجود را طلا می‌ساخت. اکنون به نمونه‌هایی از دو جریان یادشده می‌پردازیم.

رحمت ائمه (علیهم السلام) چون بارانی بود که امکان رشد را برای هر موجود شایسته‌ای فراهم می‌کرد. آنان سعادت همگان را می‌خواستند، هرچند دشمن‌ترین دشمنانشان باشند. مشهور است که امیر مؤمنان، علی

۸۵۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۹۵.

۸۵۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶۴.

۸۵۴. مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۱۷۳ - ۱۷۲.

(علیه السلام)، از شهادت خود به دست ابن ملجم مرادی خبر می‌داد^{۸۵۵} و روایت شده است که چون او را دید به بیتی از شعر عمرو بن معدی کرب که در مورد قیس بن مکشوح مرادی سروده بود، تمثیل می‌کرد:

أُرِيدُ حَبَاءَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ^{۸۵۶}

من می‌خواهم او را عطایی بخشم و او می‌خواهد مرا بکشد، بگو بهانه تو نزد دوست مرادی‌ات چیست.

آن جلوه تام حق،^{۸۵۷} رحمتش بر غضبش پیشی داشت^{۸۵۸} و حتی بر شقی‌ترین آدمیان، یعنی ابن ملجم، نظر رحمت داشت. آن حضرت جز هدایت و رستگاری مردمان را نمی‌خواست و حتی آن جا که به ناچار دست به شمشیر می‌برد جز برای هدایت و نجات امت نبود. غضب او جلوه محبت او بود. آن حضرت کانون رحمت بود. در برخورد با پیمان‌شکنان جمل، ستم‌پیشگان صفین و مقدس‌مآبان نهروان تا آن جا که می‌توانست مدارا کرد و نشان داد که تا چه میزان خواهان هدایت و سعادت آنان است.

در برخورد با ناکثین بارها و بارها آنان را نصیحت کرد و از سر خیرخواهی از فتنه‌گری و آشوب پرهیزشان داد. آنان می‌دانستند که همگان با میل و رغبت با امیر مؤمنان (علیه السلام) بیعت کرده‌اند.^{۸۵۹} هجوم مردم برای بیعت با علی (علیه السلام) پس از کشته شدن عثمان، با آن شور و اشتیاق زاید الوصف، مشخص‌کننده علاقه مردم به حکومت علی (علیه السلام) و بازگشت به سیره نبوی بود. مردم همچون شتران تشنه، که به آب‌شخور هجوم آورند، برای بیعت با آن حضرت هجوم آوردند و سر از پا نمی‌شناختند.^{۸۶۰} حکومت امام با بیعت

۸۵۵. منتهی‌الآمال، ج ۱، ص ۲۰۷.

۸۵۶. ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر المعروف بسبويه، الكتاب، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، القاهرة، مكتبة الخانجي، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۸ هـ ج ۱، ص ۲۷۶؛ الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۴؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۵۰۲؛ مقتل الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام)، ص ۸۹؛ الكامل في اللغة والأدب، بيروت، مؤسسة المعارف، ج ۲، ص ۱۴۷؛ الأغاني، ج ۱۵، ص ۲۲۰ - ۲۱۹؛ كشف الغمّة، ج ۱، ص ۴۳۵ «عذيري من خليلي من مراد» آمده است؛ عبدالقادر بن عمر البغدادي (م ۱۰۹۳ هـ)، خزائن الأدب، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون، القاهرة، مكتبة الخانجي، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ هـ ج ۱۰، ص ۲۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۳؛ در مصرع اول «أريد حياته» نیز نقل شده است؛ الاستيعاب، ج ۳، ص ۶۱؛ نهاية الأرب، ج ۱۹، ص ۲۱۱.

۸۵۷. تعبیر امام خمینی درباره امیرمؤمنان (علیه السلام) در پیام به مناسبت برگزاری کنگره هزاره نهج البلاغه [بیست و هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۶۰]، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۲۴.

۸۵۸. آن حضرت مظهر رحمت الهی بود چنان که در روایات متعدد وارد شده است. ر. ک: بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۴۲۷ - ۴۲۳.

۸۵۹. ر. ک: ابوعبدالله محمد بن النعمان البغدادي الملقب بالمفيد، الجمل والنصرة لسيد العترة في حرب البصرة، قم، مكتبة الداوري، ص ۴۱.

۸۶۰. امیر مؤمنان (علیه السلام) در توصیف آن واقعه فرموده است: «وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتَهَا وَمَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا، ثُمَّ تَدَاكَكْتُمْ عَلَى تَدَاكِ الْإِبِلِ الْهَيْمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وَرْدِهَا حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَسَقَطَ الرِّدَاءُ وَوُطِئَ الضَّعِيفُ وَبَلَغَ مِنْ سُورِ النَّاسِ بَيْعَتِهِمْ إِبَائِي أَنْ ابْتَهَجَ الصَّغِيرُ وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَتَحَامَلَ نَحْوُهَا الْعَلِيلُ وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكُفَابُ»؛ شما [برای بیعت] دستم را گشودید و من بستم. شما آن را به سوی خود کشیدید و من آن را برگرفتم. پس از آن همچون شتران تشنه که به روز برای ورود به آب‌شخور هجوم آورند و به یکدیگر پهلوی زنند، هجوم آوردید. آن چنان که کفش از پای به در شد و ردا از دوش بیفتاد و شخص ناتوان در زیر دست و پای ماند. سرور و خوشحالی مردم آن روز برای بیعت با من، چنان شدت داشت که کودکان به وجد آمده بودند. پیران خانه‌نشین با پای لرزان خود برای دیدار صحنه این بیعت به راه افتاده بودند. بیماران برای مشاهده بر دوش افراد سوار شده بودند، و از فرط شادی دختران نورسیده سربرهنه آمده بودند؛ نهج البلاغه، کلام ۲۲۹.

همگانی برای تحقق عدالت شکل گرفت، اما انگیزه‌هایی ناپاک برای در هم شکستن حکومت عدل علوی دست به دست هم داد. شیخ مفید می‌نویسد:

همه کسانی که از سر کینه و رشک با حکومت امام مخالفت می‌کردند، یا بدگوی امام بودند و کارهای او را خوش نمی‌داشتند، یا بیم آن داشتند که حقوق تضییع شده مسلمانان را از آنان مطالبه کنند، یا آنان که فتنه‌جو بودند، یا خائنان به ملت اسلام همگی به ناکثین پیوستند.^{۸۶۱}

امام (علیه السلام) پیوسته آنان را پند می‌داد و از عاقبت شومی که در انتظارشان بود بر حذر می‌داشت، اما آنان سرکشی می‌کردند و حتی معنای مدارا و رحمت امام را درک نمی‌کردند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) چنان خواستار هدایت مردمان بود که حتی در پیکار با قاسطین نبرد را به تأخیر می‌انداخت تا شاید از میان آن سنگ‌دلان و فرومایگان^{۸۶۲} عده‌ای پرتویی از نور امام بر دلشان بتابد و به راه حق آیند. آن هنگام که برخی سپاهیان نسبت به این کار امام (تأخیر در نبرد) انتقاد کردند، خطاب به آنان فرمود:

فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَأَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي وَتَعُشُوا إِلَيَّ ضَوْئِي وَذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا وَإِنْ كَانَتْ تَبُوءُ بِأَثَامِهَا.^{۸۶۳}

به خدا سوگند هر روزی که جنگ را به تأخیر می‌اندازم، از این رو است که آرزو دارم عده‌ای از آنان به ما بپیوندند و هدایت شوند و در لا به لای تاریکی‌ها، پرتویی از نور مرا ببینند و به سوی من آیند و این برای من از کشتار آنان در حال گمراهی بهتر و محبوب‌تر است، هرچند که در این صورت نیز به جرم گناهانشان گرفتار می‌شوند.

پیشوای رحمت و عدالت در برابر کج‌اندیشان از حق به در رفته (مارقین) نیز تا سرحد امکان مدارا و دلسوزی کرد. وقتی راهشان را از امام جدا کردند و به کژراهه رفتند و در مخالفت با آن حضرت و حکومت عادلانه او شعار دادند، امام در روش عادلانه‌اش نسبت به عکس العمل‌های لفظی آنان و مخالفت‌های ایشان کوچک‌ترین تغییری نداد و خطاب به آنان فرمود:

أَمَّا إِنْ لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثًا مَا صَحَّيْتُمُونَا: لَا نَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فِيهَا اسْمَهُ وَلَا نَمْنَعُكُمْ الْفَيْءَ مَا دَامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا وَلَا نَقَاتِلُكُمْ حَتَّى تَبْدُوْنَا.^{۸۶۴}

۸۶۱/ الجمل، ص ۱۲۱.

۸۶۲ علی (علیه السلام) در مذمت اهل شام فرمود: «جُفَاءَ طَعَامٍ وَعَبِيدُ أَقْرَامٍ، جُمِعُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ وَتَلَقَّطُوا مِنْ كُلِّ شَوْبٍ، مِمَّنْ يَنْبَغِي أَنْ يُقْفَهَ وَيُؤَدَّبَ وَيَعْلَمَ وَيُدْرَبَ وَيُوَلَّى عَلَيْهِ وَيُؤْخَذَ عَلَى يَدَيْهِ. لَيْسُوا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَلَا مِنَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ»؛ درشت‌خویانی دون‌پایه، بندگان فرومایه از هر گوشه‌ای گردآوریده و از این سو و آن سو چیده، مردمی که بایستی احکام دینشان اندوزند و ادبشان بیاموزند و تعلیمشان دهند و کارآموده‌شان کنند و بر آنان سرپرست بگمارند و دستشان گیرند و - آزادشان نگذارند - نه از مهاجران اند و نه از انصار و نه از آنان که در خانه ماندند - در ایمان استوار؛ نهج البلاغه، کلام ۲۳۸.

۸۶۳ نهج البلاغه، کلام ۵۵.

۸۶۴ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۷۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۳۵؛ نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۶۶ - ۱۶۵.

بدانید که شما نزد ما سه حق دارید که تا هنگامی که همراه ما هستید آن‌ها را از شما باز نمی‌گیریم: شما را از مساجد خدا، که نام او را در آن‌ها بر زبان می‌آورید، منع نمی‌کنیم؛ و شما را از درآمد عمومی و غنائم، تا زمانی که دستتان در جنگ همراه دست ما است، محروم نمی‌کنیم؛ و تا جنگ را با ما آغاز نکرده‌اید، با شما نمی‌جنگیم.

این رفتار سراسر رحمت و محبت امام در برابر مردمانی بود که برای نابود کردن حکومت او کمر همت بسته بودند و خطرناک‌ترین افراد بودند.^{۸۶۵} آن حضرت با آنان نیز تا آن جا که امکان داشت از سر خیرخواهی و مدارا برخورد کرد و چون پدری مهربان و رهبری دلسوز عمل کرد و برای هدایت و نجات آنان به هر اقدام مناسب دست زد و صلابت و شدت را تنها آن گاه اعمال کرد که برای حفظ جان و مال و امنیت امت اسلامی چاره‌ای دیگر جز آن نبود.

قهر و غضب اوصیای پیامبر جلوه‌ای دیگر از رحمت و محبت آنان بود، همانند طیبی دلسوز که اگر دست به جراحی می‌زند جز از سر دوستی و خیرخواهی نیست و آنچه در فعل خشن جراحی ظهور می‌کند، برای نجات بیمار است. آنان که محبت ائمه در جانشان نشسته بود، به خوبی می‌دانستند که قهر و غضب ایشان از چه رو است. نقل کرده‌اند که یکی از محبان علی (علیه السلام)، که برده‌ای سیاه بود، دچار لغزش شد و سرقتی کرد. او را نزد آن حضرت آوردند. پس از آن که اقرار کرد و مسلم شد که باید حد بخورد، امام (علیه السلام) پنجه راست او را قطع کرد. پس آن را به دست چپ گرفت و در حالی که قطرات خون می‌چکید بیرون رفت. ابن الکوا، که از خوارج بود، با دیدن این صحنه فرصت را مغتنم شمرد و پیش رفت و از آن مرد پرسید: «چه کسی پنجه‌ات را قطع کرده است؟» گفت: «پنجه‌ام را سید اوصیای پیامبران برید، پیشوای روسفیدان قیامت، ذی‌حق‌ترین مردم نسبت به مؤمنان، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام هدایت و همسر فاطمه زهرا دخت محمد مصطفی، ابو الحسن مجتبی و ابو الحسین مرتضی، پیشتاز بهشت‌های نعمت، مبارز شجاعان، انتقام‌گیرنده از جهالت‌پیشگان، بخشنده زکات، پسر عموی رسول خدا، رهبر راه رشد و کمال، گوینده گفتار راستین، شجاع مکی، بزرگوار باوفا.» ابن الکوا با شنیدن این سخنان برآشفته و گفت: «وای بر تو ای سیاه! دستت را قطع می‌کند و تو این‌گونه تنایتش می‌گویی؟» پاسخ داد: «چرا تنایتش نگوییم در حالی که محبتش با گوشت و خونم آمیخته است؟ به خدا سوگند که دستم را جز به حق نبرید تا مرا از مجازات آخرت نجات دهد».^{۸۶۶}

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد بوالعجب من عاشق این هر دو ضد^{۸۶۷}

از دوستان دیگر علی (علیه السلام) عدی بن حاتم طایی بود. او در جمل و صفین و نهروان ملازم رکاب امیر مؤمنان بود و یک چشمش در جنگ جمل به سبب جراحت نابینا شد. سه پسر به نام‌های طریف و طُرفه و مُطَرَف داشت که هر سه در رکاب علی (علیه السلام) کشته شدند. پس از شهادت امیر مؤمنان چون بر معاویه وارد شد، معاویه از سر طعنه و کنایه به او گفت: «ای ابوطریف، با پسرانت چه کردی که آنان را با خود نیاوردی؟» گفت: «در رکاب امیر مؤمنان کشته شدند.» گفت: «پسر ابو طالب در حق تو انصاف نکرد که

۸۶۵. علی (علیه السلام) بدیشان فرمود: «ثُمَّ أَنْتُمْ شَرَّارُ النَّاسِ وَمَنْ رَمَى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ وَضَرَبَ بِهِ تِيْهَةً؛ پس شما بدترین مردم‌اید و آلت دست شیطان و موجب گمراهی این و آن؛ نهج البلاغه، کلام ۱۲۷.

۸۶۶. بحار/الأنوار، ج ۴۰، ص ۲۸۲ - ۲۸۱؛ نیز ر.ک: التفسیر الکبیر، ج ۲۱، ص ۸۸.

۸۶۷. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۷۰.

فرزندان تو را به کشتن داد و فرزندان خود را باقی گذاشت.» عَدی گفت: «من با علی انصاف نکردم که او کشته شد و من زنده ماندم».^{۸۶۸}

دور از حریم کوی تو بی‌بهره مانده‌ام شرمنده از توام که چرا زنده مانده‌ام^{۸۶۹}

پس از شهادت امیر مؤمنان و تسلط معاویه بر سرنوشت اسلام و مسلمانان، تلاشی همه‌جانبه برای محو حقیقت دین و الگوهای راستین آن آغاز شد.^{۸۷۰} سیاست شیعه‌زدایی شکل گرفت و معاویه فرمان داد که همه جا علی (علیه السلام) را سب کنند و شیعه او را ریشه‌کن سازند. ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد:

ابو الحسن علی بن محمد بن ابی‌یوسف مدائنی در کتاب *الأحداث* گوید: «معاویه پس از سال "جماعت"^{۸۷۱} بخشنامه‌ای برای همه کارگزاران خود صادر کرد که در آن چنین آمده بود: "ذمه من از هر که چیزی از فضایل ابو تراب و اهل بیت او نقل کند، برداشته است." پس خطیبان در هر منطقه بر منبرها علی (علیه السلام) را لعنت می‌کردند و از او بیزاری می‌جستند و به او و اهل بیتش دشنام می‌دادند. در آن هنگام مصیبت‌زده‌ترین

۸۶۸. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۳۰۴ - ۳۰۳؛ *مجالس المؤمنین*، قاضی نور الله شوشتری، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۴ هـ ش، ج ۱، ص ۲۴۶.

۸۶۹. *مجالس المؤمنین*، ج ۱، ص ۲۴۶؛ *منتهی الآمال*، ج ۱، ص ۲۵۵.

۸۷۰. ابن ابی الحدید معتزلی در احوال معاویه می‌نویسد: «زبیر بن بکار که به هیچ‌وجه متهم به دشمنی با معاویه نیست و چنان‌که از احوال او و پرهیز و دوری وی در دفاع از علی (علیه السلام) و انحراف او از آن حضرت معلوم است، هیچ‌گونه نسبتی هم با عقاید شیعه ندارد، در کتاب *الموفقیات* خود چنین آورده است: "مطرف بن مغیره بن شعبه گوید: من با پدرم نزد معاویه رفتیم. پدرم همواره نزد او می‌رفت و با او گفت و گو می‌کرد و پس از آن‌که نزد من باز می‌گشت از معاویه و عقل او سخن می‌گفت و در باره آنچه از او می‌دید اظهار شگفتی می‌کرد تا آن‌که شبی آمد و از خوردن غذا خودداری کرد. او را اندوهگین یافتیم. ساعتی منتظر ماندم و گمانم بر آن بود که سبب اندوه او کاری است که میان ما رخ داده بود. بالأخره گفتم: چرا تو را امشب چنین اندوهگین می‌بینم؟ گفت: فرزندم، بدان که از نزد کافرترین و پلیدترین مردم بر می‌گردم. پرسیدم: موضوع چیست؟ گفت: در حالی که با معاویه خلوت کرده بودم، به او گفتم: ای امیر مؤمنان، اکنون عمری از تو سپری شده و پا به کهولت گذاشته‌ای، پس خوب است که دادگری کنی و به کارهای خیر بپردازی و نیکو است که به برادران خودت از بنی هاشم توجه کنی و نظر رحمت به آنان نمایی و پیوند خویشاوندی را با ایشان رعایت کنی؛ زیرا به خدا سوگند امروز دیگر قدرتی در دست ایشان نیست تا از آن بیم داشته باشی به علاوه نیکامی و ثواب این کار برایت می‌ماند. اما او گفت: هیئات، هیئات! کدام نیکامی را امیدوار باشم که بماند؟! آن مرد تیمی (ابوبکر) به پادشاهی رسید و با دادگری و چنان‌که بایسته است، حکومت کرد و همین‌که نابود شد، نام نیک او نیز نابود گردید. فقط گاهی کسی می‌گوید: ابو بکری هم بود. سپس آن مرد خاندان عَدی (عمر) پادشاه شد و سخت تلاش کرد و ده سال دامن همت به کمر زد و همین‌که نابود شد، نام نیک او نیز نابود گردید. جز این‌که گاهی کسی می‌گوید: عمری هم بود. و حال آن‌که در مورد پسر ابی‌کبشه [مراد پیامبر اکرم است که مشرکان قریش برای تحقیر آن حضرت او را چنین می‌خواندند؛ زیرا گفته‌اند که وی جد مادری پیامبر بود و از پرستش بتان عرب سر باز زده بود و به ستاره شعری روی کرده بود و مشرکان قریش با دادن این لقب به پیامبر اظهار می‌کردند که آن حضرت نیز به همان راهی می‌رفته که جد مادری‌اش رفته است؛ ر.ک: *النهاية فی غریب الحديث والأثر*، ج ۴، ص ۱۴۴؛ *لسان العرب*، ج ۱۲، ص ۱۸؛ *سفينة البحار*، ج ۲، ص ۴۶۱] هر روز پنج بار بانگ زده می‌شود: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» بنا بر این ای بی‌پدر! پس از این دیگر چه کاری باقی می‌ماند و کدام نیکامی جاودانه می‌ماند؟ هرگز! به خدا سوگند که هیچ نیست مگر مدفون شدن»؛ *شرح ابن ابی الحدید*، ج ۵، ص ۱۳۰ - ۱۲۹. معاویه چنین می‌اندیشید و در جهت محو این حقیقت تلاش می‌کرد.

۸۷۱. سال صلح امام حسن (علیه السلام) و معاویه را سال جماعت گویند.

مردم کوفیان بودند؛ زیرا در آن شهر شیعیان از همه جا بیش تر ساکن بودند. معاویه، زیاد بن سمیه را به حکومت کوفه گماشت و بصره را نیز ضمیمه حکومت وی کرد و او، که آشنا به شیعیان بود و در روزگار حکومت علی (علیه السلام) خود از زمره آنان شمرده می شد، ایشان را به سختی تعقیب کرد و آنان را زیر هر سنگ و کلوخ که یافت، کشت و شیعیان را سخت هراساند. دست ها و پاها را می برید و بر دیدگان میل می کشید و آنان را بر تنه های درختان خرما بر دار می کشید تا آن جا که ایشان را از عراق بیرون کرد و پراکنده ساخت و در عراق هیچ شیعه نام آوری باقی نگذاشت. و نیز معاویه به همه کارگزاران خود در همه آفاق نوشت: "گواهی هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیت او را نپذیرید. ... معاویه سپس بخشنامه ای به همه کارگزاران خود در همه شهرها نوشت: "تحقیق کنید، هر گاه بر ضد کسی دلیلی بر محبت علی و خاندانش اقامه شد، نامش را از دیوان حذف کنید و مقرری سالیانه و عطای او را بپذیرید. در پی این بخشنامه، نامه ای دیگر فرستاد که در آن چنین فرمان داده بود: "هر که متهم به دوستی خاندان علی شد، آزارش دهید و خانه اش را ویران کنید. ... اوضاع بدین گونه بود و چون حسن بن علی (علیه السلام) رحلت یافت مصیبت و گرفتاری افزون شد و هیچ کس از شیعیان نبود مگر آن که بر جان خود بیمناک بود یا آواره گشته بود."^{۸۷۲}

مسعودی آورده است که زیاد، جماعتی از مردم را بر در قصر خود در کوفه گرد می آورد و آنان را به لعن علی (علیه السلام) ترغیب می کرد و هر که نمی پذیرفت، سر و کارش با شمشیر و مرگ بود.^{۸۷۳}

سخت گیری بر شیعیان برای بریدن از دوستی علی (علیه السلام) حد و حصری نداشت. حسین بن علی (علیه السلام) در نامه تندی به معاویه نوشت:

تو زیاد [بن ابیه] را بر مردم عراق مسلط کردی، پس او دست و پای مسلمانان را برید و چشمانشان را میل کشید و آنان را بر تنه های درختان خرما بر دار کشید ... تو به او نوشتی: «هر کس بر دین علی و بر مذهب او است او را بکش!» او نیز به فرمان تو آنان را کشت و مثله کرد.^{۸۷۴}

در چنین اوضاع و احوالی دوستانان علی (علیه السلام) به استقبال شهادت رفتند و از محبت آن حضرت، با همه پیامدهایش، دست نشستند.

رُشید هَجَری از اصحاب مخصوص امیر مؤمنان (علیه السلام) بود که در راه دوستی آن حضرت هرگونه شکنجه ای را به جان خرید. ابن زیاد او را احضار کرد و از وی خواست به امیر مؤمنان (علیه السلام) بد گوید و

۸۷۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۶ - ۴۴.

۸۷۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶.

۸۷۴. أنساب الأشراف، ابو الحسن احمد بن یحیی البَلَدُزِی، ج ۳، حَقَّقه و عَلقَ علیه محمد باقر المَحمُودی، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، الطبعة الأولى، ۱۳۹۷ هـ، ص ۱۵۵ - ۱۵۴؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۳۱؛ رجال الکَشَّی، ص ۵۰؛ ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطَّبْرَسِی (از عالمان قرن ششم)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، نشر المرتضی، ۱۴۰۳ هـ، ج ۲، ص ۲۹۷؛ عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الاخبار و الأقوال، ج ۱۷، ص ۹۲ - ۹۱. نیز ر.ک: الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۱.

از وی بیزاری جوید اما رُشید استوار و محکم بر دوستی علی (علیه السلام) ایستاد. ابن زیاد فرمان داد تا دست‌ها و پاهای او را بریدند و او همچنان از حق دفاع می‌کرد و با زبان از علی (علیه السلام) سخن می‌گفت. ابن زیاد فرمان داد تا زبانش را نیز بریدند و بنا به روایتی او را بر درخت خرمایی به دار کشیدند.^{۸۷۵}

آنان که جام وجودشان از محبت حق لبریز بود، در دوستی دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا هرگز سستی نورزیدند. محبت آنان چنان آتشی به وجودشان زده بود که هیچ‌چیز و هیچ‌کس را یارای آن نبود که آن را خاموش سازد.

قنبر، غلام امیر مؤمنان (علیه السلام)، هم از آن جمله بود. او را نیز به جرم چنین عشقی دستگیر کردند و نزد حجاج بن یوسف بردند. حجاج او را میان مرگی سخت و پشت کردن به دوستی علی (علیه السلام) مخیر کرد و او مانند صدها دوستدار علی (علیه السلام)، که در چنین وضعی قرار گرفته و پذیرای شکنجه و مرگ شده بودند، از حق دفاع کرد و بر دوستی جلوۀ تام حق ایستاد. حجاج دستور داد تا گردن آن بنده صالح خدا را زدند و او به خیل شهیدان دوستی علی (علیه السلام) پیوست.^{۸۷۶}

اینان و بسیاری چون ایشان، تربیت‌یافتگان مدیریتی بودند که محور آن رحمت و محبت حق بود که هیچ‌چیز چون رحمت و محبت، راهبر و پایدارکننده و رساننده به مقصد نیست.

۸۷۵. الإرشاد، ص ۱۷۲ - ۱۷۱؛ رجال الکشی، ص ۷۸ - ۷۵؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۱۰ - ۳۰۹؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۲۲؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۴۳ - ۲۴۲.

۸۷۶. الإرشاد، ص ۱۷۳؛ رجال الکشی، ص ۷۵ - ۷۲؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۱۵ - ۳۱۴؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۵۷.

جلسہ چہار دہم

اصل شرح صدر

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اصل شرح صدر به عنوان سومین اصل از سیره مدیریتی و سیاسی؛
- ✓ معنا و مفهوم شرح صدر؛
- ✓ شرح صدر به عنوان مهم‌ترین ابزار مدیریت و بیان منشأ آن؛
- ✓ نمونه‌های شرح صدر و ثمرات آن.

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین اصل رحمت و محبت به نکات ذیل اشاره داشتیم:

۱. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در اداره امور و تنظیم مناسبات خود با دیگران بیش از هر چیز از رحمت و محبت بهره می‌گرفت و خداوند هم ایشان را رحمتی عام و فراگیر معرفی کرده و فرموده است: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^{۸۷۷}.
۲. همه موجودات به رحمت وجود یافته‌اند و به رحمت کمال می‌یابند و رحمت رمز وجود و راز کمال است.
۳. هیچ انسانی مانند پیامبر مورد عشق و علاقه پیروان خود نبوده است و همین محبت بود که سبب شد در مدتی کوتاه از میان مردمانی فرورفته در عادات جاهلی انسان‌هایی رشدیافته ظهور کنند که نمونه‌های برجسته کمال بودند.
۴. انسان‌ها به گونه‌ای آفریده شده‌اند که قلبشان مسخر محبت است. و میان محبت و اطاعت رابطه معیت وجود دارد و دانستن این حقیقت که علاقه و محبت اطاعت‌آور است، از امور بسیار مهم در مدیریت است.
۵. بهترین عامل برای اصلاح و اداره مردمان و راهبری و هدایت ایشان محبت است و از همین رو است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) جز مودت اهل بیتش را نخواست است.
۶. اوصیای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز مانند خود ایشان در مدیریت و سیاست و حکومت بر اساس رحمت و محبت و ملایمت عمل می‌کردند چراکه اگر محبت حق در دل آدمی نشسته باشد به خلق او محبت خواهد کرد.
۷. تاریخ دویست و پنجاه ساله عصر امامت شاهد تعاملی دوجانبه است، از یکسو رحمت و محبت فراگیر پیشوایان حق نسبت به مردم و از سوی دیگر عشق و علاقه مردم به ائمه. تا جایی که اوصیای پیامبر نسبت به دشمنان خود نیز با رحمت و محبت برخورد می‌کردند که از نمونه‌های بارز آن برخورد امام علی (علیه السلام) قبل از جنگ، با قاسطین و مارقین و ناکثین است.

۳. اصل شرح صدر

معنا و مفهوم شرح صدر

شرح در لغت به معنای باز کردن، گشادن، گستردن، فراخی بخشیدن و روشن و آشکار ساختن است،^{۸۷۸} چنان که خدای متعال فرموده است:

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ؛ پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید؛ و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند؛ چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود.^{۸۷۹}

واژه شرح به معنای حل و گشودن مطلبی پیچیده و مشکل و بیان کردن یک امر نیز آمده است، چنان که در باره شرح یک کتاب یا یک مطلب به کار می‌رود؛ گویا کتاب یا مطلب دشوار با شرح باز و گشوده می‌شود. البته همه این معانی به اصل و عمق این واژه باز می‌گردد. راغب اصفهانی می‌نویسد:

کلمه شرح در اصل به معنای ولو کردن گوشت و امثال آن است. وقتی گفته می‌شود: «شَرَحْتُ اللَّحْمَ وَشَرَحْتُهُ» معنایش این است که گوشت را ولو و گسترده کردم؛ و از موارد کاربرد این واژه «شرح صدر» است که معنایش گستردگی سینه به نور الهی و سکینتی از ناحیه خدا و روحی از او است.^{۸۸۰}

شرح صدر یک حقیقت روحی است و هیچ چیز چون روح انسان قابل شرح نیست. مراد از داشتن سعه صدر ظرفیت وسیع و تحمل و حوصله فراوان داشتن است. شرح صدر یافتن به مفهوم باز شدن سینه و برطرف شدن دلتنگی و دلگیری است؛ فراخ حوصله شدن و با ظرفیت و پرتحمل گردیدن است. ضیق صدر موجب کم ظرفیتی و تحیر در تصمیم‌گیری و درماندگی در کار می‌شود. سبب انفعال و ناتوانی و کم حوصلگی می‌شود. آن که سینه‌اش تنگ است توان ادای حق را ندارد. شیخ ابو الفتح کراچی از قول امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، آورده است:

مَنْ ضَاقَ صَدْرُهُ لَمْ يَصْبِرْ عَلَىٰ أَدَاءِ الْحَقِّ؛^{۸۸۱} کسی که سینه‌اش تنگ باشد بر ادای حق تاب نیاورد.

شرح صدر از الطاف الهی است که چون کسی واجد آن شود، بردبار، مقاوم، پرحوصله و توانا می‌گردد. می‌تواند سختی‌ها و مشکلات را تحمل کند و راه به مقصد برد. از همین رو بود که حضرت موسی (علیه السلام) پس از آن که مأمور شد به سوی فرعون رود و او را به هدایت بخواند و بنی اسرائیل را نجات

۸۷۸. معجم مقاییس اللغة، بتحقیق و ضبط عبد السلام محمد هارون، مصر، شركة مكتبة و مطبعة الحلبي، الطبعة الثانية، ۱۳۸۹ هـ، ج ۳، ص ۲۶۹؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۷۳؛ القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۳۹.

۸۷۹. انعام / ۱۲۵.

۸۸۰. المفردات، ص ۲۵۶.

۸۸۱. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۷۸.

دهد و آن قوم سرسخت دیرباور و بهانه‌جو را اداره و رهبری کند، نخستین چیزی که از خدا خواست شرح صدر بود:

اِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي؛ به سوی فرعون برو که او به سرکشی برخاسته است. گفت: «پروردگارا، سینه‌ام را گشاده گردان، و کارم را برای من آسان ساز، و از زبانم گره بگشای، [تا] سخنم را بفهمند»^{۸۸۲}.

درخواست موسی (علیه السلام) برای شرح صدر بدین سبب بود که در برابر آن رسالت بزرگ و انبوه دشواری‌ها و سختی‌های توان‌فرسا، تنها شرح صدر بود که به وی نیرو و تحملی می‌داد که همه آن‌ها برایش آسان شود.^{۸۸۳} موسی (علیه السلام) با آغوش باز رسالت سنگین خود را پذیرفت اما به عنوان ابزار لازم این رسالت یعنی هدایت خلق و ادارهٔ مردمان درخواست شرح صدر کرد.

وجود شرح صدر برای مدیریت و هدایت چنان اهمیت دارد که خدای رحمان در مقام امتنان^{۸۸۴} به برترین فرستاده‌اش برای والاترین رسالت‌ها فرمود:

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ؛ آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم؟ و بار گرانت را از [دوش] تو برداشتیم؟ [باری] که [گویی] پشت تو را شکست. و نامت را برای تو بلند گردانیدیم. پس [بدان که] با دشواری، آسانی است. آری، با دشواری، آسانی است. پس چون فراغت یافتی، به طاعت درکوش؛ و با اشتیاق، به سوی پروردگارت روی آور^{۸۸۵}.

یعنی آیا قلبی گشاده،^{۸۸۶} قلبی لبریز از بردباری و دانش و حکمت،^{۸۸۷} به تو نبخشیدیم؟ آیا سینهٔ تو را برای انجام این دعوت گشاده نساختیم و بدین سبب کار دعوت را بر تو آسان نکردیم؟^{۸۸۸}

نقش شرح صدر در دعوت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

آیا تحمل آن همه سختی، و بردباری در برابر آن همه نامردمی جز با شرح صدر فراوان ممکن بود؟ واقع به سبب همین شرح صدر بود که پیامبر آن همه سختی و نامردمی را با گشاده‌رویی تحمل کرد و آزارها،

۸۸۲. طه / ۲۸ - ۲۴.

۸۸۳. ر. ک: تفسیر نوین، محمد تقی شریعتی (م ۱۳۶۶ ش)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۲۳۲.

۸۸۴. فتح / تقدیر، محمد بن علی بن محمد الشوکانی، بیروت، دار المعرفه، ج ۵، ص ۴۶۱.

۸۸۵. انشراح / ۸ - ۱.

۸۸۶. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۲۲.

۸۸۷. مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۴۲۰؛ تفسیر الکشاف، ج ۴، ص ۷۷۰؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۲۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۱۰۴؛ عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف الثعالبي، تفسیر الثعالبي الموسوم بجواهر الحسان في تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، ج ۴، ص ۴۲۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۶۳.

۸۸۸. في ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۹۲۹؛ و نیز ر. ک: تفسیر أبي السعود، أبو السعود محمد بن محمد العمادي، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۹، ص ۱۷۲.

فشارها و مصیبت‌ها او را از میدان مبارزه در راه حق و هدایت خلق به در نبرد. راز پیروزی و موفقیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) صبر و استقامتی بود که به سبب شرح صدر از خود بروز داد. امام صادق (علیه السلام) به حفص بن غیاث فرمود:

در تمام کارها صبر و شکیبایی داشته باش زیرا خدای عزّ و جلّ، محمد (صلی الله علیه وآله) را مبعوث کرد و او را به صبر و مدارا فرمان داد و فرمود: **وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ**.^{۸۸۹} و بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر. و مرا با تکذیب‌کنندگان توانگر واگذار. و باز خدای تبارک و تعالی فرمود: **إِذْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ [السَّيِّئَةِ] فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ**.^{۸۹۰} و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن؛ آن‌گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می‌گردد. و این [خصلت] را جز کسانی که شکیبا بوده‌اند نمی‌یابند، و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ، نخواهد یافت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هم صبر کرد تا آن‌که امور بزرگی به او نسبت دادند و وی را [به سحر و جنون و کذب] متهم کردند. پس آن حضرت دلتنگ شد. خدای عزّ و جلّ این آیه را نازل فرمود: **وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ**.^{۸۹۱} و قطعاً می‌دانیم که سینه‌تو از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود. پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش. سپس تکذیبش کردند و متهمش کردند، از آن رو اندوهگین شد، و خدای عزّ و جلّ نازل فرمود: **قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَحْجِدُونَ وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا**.^{۸۹۲} به یقین، می‌دانیم که آنچه می‌گویند تو را سخت غمگین می‌کند. در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، ولی ستمکاران آیات خدا را انکار می‌کنند. و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند، ولی بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید. پس پیامبر (صلی الله علیه وآله) خود را به صبر ملزم ساخت، تا آنان تجاوز کردند و خدای تبارک و تعالی را بر زبان آوردند و او را تکذیب کردند. پیامبر گفت: «در باره خودم و خاندان و آبرویم صبر کردم، ولی نسبت به بد گفتن به معبودم صبر ندارم». خدای عزّ و جلّ نازل فرمود: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ**.^{۸۹۳} و در حقیقت، آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش هنگام آفریدیم و

۸۸۹. مزمل / ۱۱ - ۱۰.

۸۹۰. فصلت / ۳۵ - ۳۴؛ لفظ [السَّيِّئَةِ] در قرآن نیست ولی در بیش‌تر نسخه‌های کافیه در حدیث آمده است.

۸۹۱. حجر / ۹۸ - ۹۷.

۸۹۲. انعام / ۳۴ - ۳۳.

۸۹۳. ق / ۳۹ - ۳۸.

احساس ماندگی نکردیم. و بر آنچه می‌گویند صبر کن. پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) در همه احوال صبر کرد.^{۸۹۴}

بدین ترتیب پیامبر با شرح صدری شگفت در اداره خلق پایداری کرد و همین شرح صدر در دعوت بود که راه خروج انسان‌ها از ظلمات به سوی نور را هموار کرد. آن حضرت همه سختی‌ها و فشارهای دوران مکی را با قلبی گشاده پذیرا شد، تا آن زمان که دیگر مکه گنجایش وجود آن حضرت را نداشت و مدینه پذیرای اسلام شد. اما دوران مدنی نیز به تمامی فشار و سختی‌های ناشی از دعوت خاص آن دوران بود. تدارک نبردهای پیاپی و حل مشکلات مربوط به تأسیس دولت و نظام‌پردازی و اداره حکومت به شرح صدری تام و تمام نیاز داشت.

بدین ترتیب، پیامبر اکرم به توفیق الهی با اِعمال شرح صدر در برخوردها و اداره کارها، دریچه قلب‌ها را برای پذیرش دین گشود، چنان که خداوند فرماید:

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا؛ چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد، و ببینی که مردم دسته دسته در دین خدا در آیند.^{۸۹۵}

مهم‌ترین ابزار مدیریت

بهترین وسیله اداره امور داشتن شرح صدر است. آن که سینه‌اش گشاده است، تنگناهای کار در برابرش گشوده می‌شود. بنا بر این مهم‌ترین آلت و ابزار مدیریت سعه صدر است، چنان‌که از امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، وارد شده است:

أَلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ؛^{۸۹۶} وسیله و ابزار ریاست و مدیریت، گشادگی سینه است. آن که فاقد این ویژگی ضروری مدیریت است، به تدریج کار را بر خود و دیگران، آن قدر تنگ می‌کند که زمام کار از دست رود.

از انسانی که ضیق وجودی دارد، تنگ‌نظری و ناپردباری بر می‌خیزد و ضیق وجودی مدیر به همه چیز سرایت می‌کند و اساس کار را در هم می‌ریزد. انسانی که اداره اموری را به عهده می‌گیرد لازم است از تحمل و حلم فراوان و گشادگی سینه برخوردار باشد، توان و قدرت اداره داشته باشد، اهل صبر و بصیرت باشد، پرحوصله باشد، ظرفیت گسترده داشته باشد. کسی که می‌خواهد با مردم سروکار داشته باشد، به ویژه اگر بخواهد مردم را اداره کند، شرط حتمی و لازمه‌اش این است که بسیار پرحوصله باشد. امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، در نامه‌ای به کارگزاران بیت المال فرموده است:

وَأَصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ؛^{۸۹۷} و در برآوردن حاجت‌های آنان شکیبایی ورزید.

انسان‌های کم‌حوصله، عصبانی، زود رنج و افرادی که بردباری ندارند، نمی‌توانند مدیر باشند، رئیس باشند و جمعیتی را اداره کنند؛ هر نوع جمعیتی که می‌خواهد باشد. البته به هر نسبتی که میدان مدیریت انسان

۸۹۴ / الکافی، ج ۲، ص ۸۸

۸۹۵ / نصر / ۲ - ۱.

۸۹۶ / نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶.

۸۹۷ / نهج البلاغه، نامه ۵۱.

گسترده‌تر باشد، احتیاج به شرح صدری بیش‌تر دارد.^{۸۹۸} انسانی که توان چیره شدن بر خود را دارد، توان اداره دیگران را دارد. آن که بر خود حاکم نیست، چگونه می‌تواند بر دیگران حکومت کند. از همین رو است که حضرت صادق (علیه السلام) در مورد صفات کسی که می‌تواند مقتدا و مقلد مردم باشد، فرمود:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلِدُوهُ.^{۸۹۹}

آن کس از فقها که پاسدار نفس و نگهبان دین و مخالف با هوای خود و فرمانبردار امر خدا باشد، بر عوام واجب است که از او تقلید کنند.

لازمه اداره امور جامعه، قوتی است که این قوت ابتدا در توان انسان در اداره خودش ظهور می‌کند. آن که پاسدار نفسش می‌شود، می‌تواند پاسدار حقوق مردم شود. انسان قوی در اداره امور کسی است که مالک خود و قوای خویش باشد. علی (علیه السلام) فرموده است:

أَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوِيَ عَلَى غَضَبِهِ بِحِلْمِهِ؛^{۹۰۰} نیرومندترین مردمان کسی است که به نیروی حلمش بر خشمش چیره شود.

منشأ شرح صدر

منشأ شرح صدر، سعه وجودی انسان است که آن هم از اتصاف آدمی به اسماء و صفات الهی حاصل می‌شود. آن که سعه وجودی دارد، بر واردات قلبی خود چیره است، و ناملایمات و سختی‌ها و نیز خوشی‌ها و شادی‌ها بر او چیره نمی‌شود. آن که سعه وجودی دارد، هیچ چیز از ظرف وجودش لبریز نمی‌شود. امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، به کمیل بن زیاد فرمود:

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةُ، فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا.^{۹۰۱}

این قلب‌ها همانند ظرف‌ها است که بهترین آن‌ها ظرفی است که گنجایشش بیش‌تر است.

هرچه میزان مظهریت اسما و صفات خدا در انسان بیش‌تر باشد، سعه وجودی او بیش‌تر خواهد بود. آدمی استعداد آن را دارد که مظهر همه اسما و صفات الهی شود. خدای متعال تمامی اسما را به آدم تعلیم کرد،^{۹۰۲} یعنی او را آن سان آفرید که واجد تمامی اسما باشد، مظهر ذات مقدس الهی به جمیع کمالات باشد.^{۹۰۳} بنا بر این، هرچه میزان علم به اسما در آدمی بیش‌تر باشد، سعه وجودیش بیش‌تر خواهد بود. هرچه این نحوه از علم و معرفت بیش‌تر باشد، گشادگی سینه آدمی بیش‌تر خواهد بود. آن کس که چنین علم و معرفتی دارد،

۸۹۸. ر.ک: درس‌هایی از قرآن، مرتضی مطهری (م ۱۳۵۸ ش)، قم، چاپخانه مهر، ۱۳۶۰ هـ ش، ص ۲۰ - ۱۹.

۸۹۹. الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۵۸؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۰۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۵؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸.

۹۰۰. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۹۸.

۹۰۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۹۰۲. وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. ؛ بقره / ۳۱.

۹۰۳. ر.ک: نصّ النصوص فی شرح فصوص الحکم (المقدمات)، السید حیدر الآملی (م بعد از ۷۸۲ هـ)، با تصحیحات و مقدمه و فهرست‌ها: هانری گربن و عثمان یحیی، قسمت ایران‌شناسی انستیتو ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۵۳ هـ ش، ص ۴۹ - ۴۸.

هرچه از کمال و جمال واجد شود، از خود نمی‌بیند و ضیق وجودی پیدا نمی‌کند. سختی‌ها و ناملایمات، و خوشی‌ها و ملایمات را با نظر تنگ نمی‌بیند. معرفت به حق، سعه صدر می‌آورد. یاد حق دل آدمی را گشاده می‌سازد، و انس به حق، همه چیز را از نظر او می‌اندازد و جانش را باز می‌کند. این شرح صدر به فردی خاص تعلّق ندارد. مربوط به نوع انسان است. هر کس که بر اسلام هدایت شده باشد، هر کس تسلیم حق باشد، شرح صدر می‌یابد. شرح صدر چنان است که خداوند یک نور معنوی به فرد داده است که او با راهنمایی این نور معنوی حرکت و اقدام می‌کند.^{۹۰۴} گشادگی سینه و وسعت روح شأن مؤمن است. ایمان بسط وجود و شرح صدر می‌آورد. امیر مؤمنان (علیه السلام) در صفات مومن فرموده است:

الْمُؤْمِنُ ... أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا؛^{۹۰۵} مؤمن سینه‌اش از هر چیز گشاده‌تر است.

شرح صدر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)

حضرت ختمی مرتبت، مظهر تام حق و جلوه جامع الهی و معلّم به همه اسمای حسنا و صفات علیای ربوبی، بود. وجودش بسط کمال بود و عاری از هر قبضی. قلبی گشاده و خالی از حب دنیا داشت. آزاده بود و عاری از هر کینه. قلبی داشت که جز خدا در آن نبود. خود می‌فرمود:

وَأَنَا سَلِيمُ الصَّدْرِ؛^{۹۰۶} من دارای قلب سلیم هستم.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که در باره قلب سلیم فرمود:

هُوَ الْقَلْبُ الَّذِي سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا؛^{۹۰۷} آن قلبی است که از دوستی دنیا رسته باشد.

دوستی دنیا قبض می‌آورد و دوستی حق وجود را بسط می‌دهد؛ زیرا تعلّق به محدود، محدودیت و تنگی پدید می‌آورد و تعلّق به نامحدود بساطت و گشادگی و بی‌کرانگی جان تا فنا. قطب الدین عبادی در این‌باره می‌نویسد:

بدان که بسط و قبض دو حالت است که بر دل بندگان می‌درآید، یکی مانند روز که دل را حرکت و بشر و بشاشت دهد، تا چون دل در قبض افتد چنان منطوی گردد که بار یک کاه و برگ نتواند کشید و چون در بسط افتد چندان انتشار و انفساح یابد که هر دو جهان در وی پدید نیاید.^{۹۰۸}

آن که قبض دل پیدا می‌کند، آن قدر بی‌طاقت و کم‌ظرفیت و حقیر می‌شود که به تعبیر قطب الدین عبادی تحمل حمل بار و مسئولیتی به اندازه یک کاه یا یک برگ را نتواند و آن که بسط دل می‌یابد، از چنان گسترش و ظرفیت و نیرویی برخوردار می‌شود که به تعبیر وی اگر هر دو جهان را در دلش جای دهند، برای

۹۰۴. ر.ک: درس‌هایی از قرآن، ص ۱۹ - ۱۸.

۹۰۵. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۳.

۹۰۶. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۲۴؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۲۸؛ شمائل الرسول، ص ۷۹.

۹۰۷. تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۹۴؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۲۱۸.

۹۰۸. ر.ک: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمد تقی جعفری (م ۱۳۷۷ ه ش)، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ج ۶، ص ۲۵۳ - ۲۵.

دل او قابل اهمیت و توجه نخواهد بود. و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین بود. علی (علیه السلام) در توصیف آن حضرت فرموده است:

كَانَ أَوْسَعَ النَّاسِ صَدْرًا؛^{۹۰۹} رسول خدا (صلی الله علیه وآله) باسعه صدرترین مردمان بود.

به همین سبب در اداره امور بردباری و شکیبایی را با هم داشت، چنان که در خبر حسین (علیه السلام) از امیر مؤمنان (علیه السلام) آمده است:

وَجُمِعَ لَهُ الْجِلْمُ وَالصَّبْرُ فَكَانَ لَا يُغْضِبُهُ شَيْءٌ وَلَا يَسْتَفْزُهُ.^{۹۱۰}

و بردباری و شکیبایی برای او با هم جمع شده بود؛ به همین دلیل هیچ چیز او را به خشم نمی آورد و بر نمی انگیزد.

تجلی این سعه صدر در همه رفتار آن حضرت قابل مشاهده بود. آن حضرت هرگز به خاطر خود خشم نگرفت، هرگز کسی را سرزنش نکرد، هرگز وقار و آرامش خود را از دست نداد، هرگز در برابر حق به سبب سختی ها و مصیبت ها بی تابی نکرد. در خبر حسین (علیه السلام) از علی (علیه السلام) آمده است:

وَتَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ: كَانَ لَا يَذُمُّ أَحَدًا وَلَا يُعِيرُهُ، وَلَا يَطْلُبُ [عَثْرَتَهُ وَ] عَوْرَتَهُ.^{۹۱۱}

نسبت به مردم از سه چیز پرهیز می کرد: هرگز کسی را سرزنش نمی کرد، از او عیب نمی گرفت و [لغزش ها و] عیب های مردم را جست و جو نمی کرد.

قاضی عیاض یادآور می شود که هر انسان بردباری که تصور شود، به هر حال دچار خطا و لغزش و نابدرباری شده است اما آن حضرت با وجود آن همه آزار و اذیت جز شکیبایی از خود نشان نداد و در برابر زیاده روی ها و از حدگذرانی های جاهلان و بداخلاقان جز از سر بردباری برخوردار نکرد.^{۹۱۲} وی از عمر بن خطاب نقل کرده است - که چون در غزوه احد دندان های حضرت را شکستند و مجروحش ساختند - گفت:

پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، نوح [چون رفتار قوم خویش را دید] آنان را نفرین کرد و گفت: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا؛^{۹۱۳} و نوح گفت: "پروردگارا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار." و اگر شما این مردم را نفرین کنید خداوند همه را هلاک کند. این مردم در گودالت افکندند و چهره ها را مجروح و خون آلوده کردند و دندان های را شکستند و شما در باره آنان جز خیر نخواستید و فرمودید: "اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي، فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛" خدایا، قوم مرا ببخش که آنان نمی فهمند.^{۹۱۴}

قاضی عیاض پس از بیان این خبر یادآور می شود که در این مطلب دقت کنید که بیانگر آن است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جامع همه فضایل و بزرگواری ها و همه مراتب احسان و اخلاق نیکو و کرامت

۹۰۹. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۵.

۹۱۰. أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۸۹؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۶۱؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۲، ص ۷۹؛ شمائل الرسول، ص ۶۸.

۹۱۱. أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۸۹؛ شمائل الرسول، ص ۶۸.

۹۱۲. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۳۶.

۹۱۳. نوح / ۲۶.

۹۱۴. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۳۸ - ۱۳۷.

نفس و نهایت شکیبایی و بردباری بود؛ به گونه‌ای که در برابر رفتار آنان به سکوت و بردباری بسنده نکرد، بلکه آنان را بخشید و ایشان را مورد رحمت و شفقت خویش قرار داد و برایشان دعا کرد و شفیعشان شد و فرمود: «خدایا، آنان را ببخش یا هدایت فرما». و اظهار کرد که آنان قوم من هستند و نمی‌دانند که چه می‌کنند.^{۹۱۵}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نه تنها با امت خود چنین رفتاری داشت که بیانگر گشادگی شگفت سینه آن حضرت بود، بلکه با مشرکان نیز برخورد‌هایش از سر شرح صدر بود؛ هم در دوران محکومیت اسلام و هم در دوران حاکمیت اسلام. آن حضرت حتی نسبت به عبد الله بن ابی، سرکرده منافقان مدینه، و نظایر او با سعه صدر برخورد می‌کرد و نسبت به سخنان و رفتار آنان بردباری نشان می‌داد و زمانی که بعضی از اصحاب در صدد برآمدند که برخی از ایشان را بکشند، چنین اجازه‌ای نداد و فرمود: «نباید گفته شود که محمد یاران خود را می‌کشد».^{۹۱۶}

ابن سعد به اسناد خود از عبد الله بن عبید بن عمیر نقل کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از کلیه اموری که برای آن‌ها در شرع حدّ معین نشده بود، عفو و گذشت می‌کرد.^{۹۱۷} و این‌گونه بودن و اداره کردن امور جز با شرح صدری تام و تمام میسر نیست.

برای مطالعه آزاد

نشانه‌های شرح صدر

آن که قلبش شرح شده باشد، آن که وجودش گسترده شده باشد، در رفتارش تنگی و ناشکیبایی و نابرداری دیده نمی‌شود. از حقیر بودن و به امور پست دلبسته بودن آزاد می‌شود. ضحاک از ابن عباس روایت کرده است که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرسیدند: «آیا سینه شرح می‌شود؟» فرمود: «آری، و گشاده می‌شود.» گفتند: «ای رسول خدا، آیا برای آن نشانه‌ای است؟» فرمود: «آری.» «التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَالْإِعْتِدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَوْتِ.»^{۹۱۸} [نشانه شرح صدر] جدا شدن از سرای غرور و توجه به سرای جاوید و آماده شدن برای استقبال از مرگ پیش از نزول مرگ است.

نشانه شرح صدر آزادی از منشأ همه تباهی‌ها یعنی حب دنیا است. آن که سینه‌اش شرح می‌شود، وجودش باز می‌گردد و از غل و زنجیر دنیا آزاد می‌شود. این آزادی در رفتار مدیریتی او به صورت شکیبایی و بردباری و گشادگی و پزیرفتی جلوه می‌کند. به آنچه دارد تعلّق نمی‌یابد، و به هیچ شأنی از شئون دنیا نمی‌چسبد. در راه خدا قیام و حرکت می‌کند؛ زیرا تجافی از سرای غرور دارد و ثقل به زمین ندارد.

۹۱۵. همان.

۹۱۶. همان، ص ۱۳۹.

۹۱۷. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۶۸.

۹۱۸. الجامع لاحکام القرآن، ابو عبد الله محمد بن احمد القرطبی الانصاری (م ۶۷۱ هـ)، تصحیح ابو اسحاق ابراهیم اطفیش، دار الکتب المصریه، ۱۳۷۶ هـ، افسست دار الکتب العربی، ج ۲۰، ص ۱۰۴؛ و نیز ر. ک: تنبیه الغافلین، ص ۹؛ امالی الطوسی، النجف، المطبعة الحیدریه، ج ۲، ص ۱۴۵؛ احیاء العلوم، ج ۴، ص ۲۰۷؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۰۸؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۵۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص ۳؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: «در راه خدا بسیج شوید» کندی به خرج می‌دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست.^{۹۱۹}

راضی شدن به دنیا، دل دادن به پستی‌ها و حقارت‌ها است و این دلدادگی، دل آدمی را تنگ می‌کند. هرچه میزان ثقل آدمی به زمین بیش‌تر باشد، گشادگی دلش کم‌تر است و به میزانی که انسان از دنیا دور می‌شود، سینه‌اش گشاده‌تر می‌گردد. و این گشادگی سینه چیزی است که در مدیریت بر قلب، اساس کار است. از جمله چیزهایی که مدیران و کارگزاران نظام عدل را تباه می‌کند، ثقل به زمین است، چسبیدن به دنیا است، دلبستگی به مقام و جاه است. و چون شرح صدر حاصل شود، همه این بستگی‌ها رخت بر می‌بندد. از عوامل تباه‌کننده مدیریت بر قلب میل به ماندن و ترس از رفتن است. اما آن‌که سینه‌اش شرح یافت، آمادگی موت می‌یابد. و چون این آمادگی برای کسی فراهم شود، دست تعدی و تجاوز دراز نمی‌کند. برای چه کسی و چه چیزی چنین کند؟ برای جسمی که می‌پوسد؟ برای مقامی که از دست می‌رود؟ به بیان پیشوای آزادگان، علی (علیه السلام):

وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسِي يَسْرِعُ إِلَى الْبَلَى قُفُولُهَا، وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا؟^{۹۲۰}

چگونه بر کسی ستم کنم به خاطر نفسی که به کهنگی و فرسودگی شتابان است و زمان ماندنش در خاک دراز و فراوان.

ثمرات شرح صدر

برای شرح صدر نتایج و ثمراتی فراوان است. کسی که متصف به کمال گشادگی وجود می‌شود، صفات کمالی بسیاری در رفتار و برخوردهای او ظهور می‌یابد. این کمالات لازمه مدیریت بر قلب است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

گشادگی چهره

آن‌که گشادگی قلب می‌یابد، اعضا و جوارحش نیز گشاده می‌شود؛ زیرا قلب، امام وجود است و همه چیز تابع او است. بنا بر این، گشادگی دل در گشادگی چهره جلوه دارد. چنان‌که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که مظهر تام شرح صدر بود، چنین توصیف شده است: از قول عبد الله بن حارث^{۹۲۱} نقل شده است که گفت:

مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَكْثَرَ تَبَسُّمًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^{۹۲۲}

۹۱۹. توبه/ ۳۸.

۹۲۰. نهج البلاغه، کلام ۲۲۴.

۹۲۱. عبد الله بن حارث بن جزء از صحابه‌ای است که در فتح مصر حضور داشت و در سال ۸۶ هجری [بنا بر نقل صحیح‌تر] در گذشته است. ابو داود ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده‌اند؛ ر. ک: حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۶/ الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۷۲ - ۲۷۱/ اسد الغابه، ج ۳، ص ۹۴/ الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۱۱۶/ الاصابه، ج ۲، ص ۲۸۳ - ۲۸۲؛ تهذیب/تهذیب، ج ۵، ص ۱۵۶؛ شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ابو الفلاح عبد الحی المعروف بابن العماد الحنبلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ص ۹۷.

هیچ کس را ندیدم که متبسم‌تر از رسول خدا باشد.

تربیت‌شدگان سیره پیامبر نیز این‌گونه بودند و به این سیره دعوت می‌کردند. امیر مؤمنان (علیه السلام) هنگامی که عبد الله بن عباس را به فرمانداری بصره منصوب کرد به وی نوشت:

سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ وَمَجْلِسِكَ وَحُكْمِكَ.^{۹۲۳}

در دیدار خویش و مجلس خویش و حکم خویش با مردم گشاده‌روی باش.

البته اگر این‌گونه برخورد با مردم از شرح صدر برخاسته باشد و میوه آن نباشد، چیزی جز تکلف و تصنع نخواهد بود. گشاده‌رویی آن زمان صورت حقیقی دارد که از گشاده‌دلی برخیزد.

عطوفت و لطف

کسی که بسط وجودی می‌یابد، صفت فراگیرندگی روحی و قلبی پیدا می‌کند. نسبت به همگان عطوفت می‌یابد. همه را در زیر پر و بال نرمی و مهربانی و خوش‌رفتاری خویش می‌گیرد. همان‌گونه که در معنای عطوفت نهفته است. عَطَفَ و عَطَاف به معنی روپوش و عبا است. «تَعَطَّفْتُ بِالْعِطَافِ» یعنی روپوش و عبا را بر خود پوشانیدم. «عَطَفَ، عَطْفًا وَعُطُوفًا إِلَيْهِ» یعنی به کسی یا چیزی میل کرد و متمایل شد. «عَطَفَ عَلَيْهِ» یعنی به کسی یا چیزی مهر ورزید.^{۹۲۴} آن که اهل عطوفت است، میل و مهرش همانند روپوشی افراد و اشیا را فرا می‌گیرد. آن که وجودش فراگیر است، لطفش فراگیر است. انس بن مالک در باره پیامبر گفته است:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ لُطْفًا بِالنَّاسِ.^{۹۲۵}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بیش‌ترین نرمی و مهربانی و خوش‌رفتاری را نسبت به مردم داشت.

به میزانی که حیطه مدیریت کسی بیش‌تر می‌شود، باید عطوفت و لطفش بیش‌تر شود. و خاصیت گشادگی دل آن است که این ویژگی را به همراه دارد.

آن که وجودش بسط می‌یابد، غلظت‌هایش برطرف و وجودش لطیف می‌شود، می‌تواند پر و بال عطوفت خود را بر همه بگستراند. قلب چنین کسی لبریز از رحمت و محبت و لطف به مردمان می‌شود. امیر مؤمنان (علیه السلام) مالک اشتر را به همین خواند و بدو نوشت:

وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ.^{۹۲۶}

قلب خود را لبریز ساز از رحمت به مردمان و محبت به آنان و لطف به ایشان.

۹۲۲. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۶۱؛ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۹.

۹۲۳. نهج البلاغه، نامه ۷۶.

۹۲۴. الصحاح، اسماعیل بن حماد الجوهري (م ۳۹۳ هـ)، تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت، دار العلم للملایین، الطبعة الرابعة، ۱۹۹۰ م، ج ۴، ص ۱۴۰۵؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۲۶۹ - ۲۶۸؛ القاموس المحيط، ج ۳، ص ۱۸۱؛ تاج العروس، ج ۶ ص ۲۰۱ - ۲۰۰.

۹۲۵. دلائل النبوة أبي نعيم الاصبهاني، ج ۱، ص ۱۸۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۲۶؛ المطالب العالیه، ج ۴، ص ۲۴.

۹۲۶. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

عیب پوشی

انسانی که شرح صدر یافته است، هرگز پرده‌داری نمی‌کند، کسی را رسوا نمی‌نماید، تا آن جا که جا دارد عذرهای مردمان را می‌پذیرد و رفتار آنان را حمل بر صحت می‌کند. همان‌گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. آن حضرت به سبب شرح صدر خویش حتی پرده کفر منافقان را نمی‌درید و با آن که همه چیز را به خوبی می‌فهمید، بسیاری از آن‌ها را به روی خود نمی‌آورد تا آنان که شایسته تربیت و هدایت‌اند، هدایت و تربیت شوند و اسرار مردم از پرده برون نیفتد.^{۹۲۷} منافقان که این حقیقت را درک نمی‌کردند، آن حضرت را خوش‌باور می‌انگاشتند. آنان که درک نمی‌کردند این شرح صدر پیامبر، به نفع ایشان است، آن را وسیله آزار آن حضرت قرار می‌دادند:

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلٍّ أَدْنَىٰ خَيْرٍ لَّكُمْ يَوْمِنَ بِاللَّهِ وَيَوْمِنَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: «او زودباور است.» بگو: «گوش خوبی برای شما است، به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می‌کند، و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند، رحمتی است.» و کسانی که پیامبر خدا را آزار می‌رسانند، عذابی پُر درد [در پیش] خواهند داشت.^{۹۲۸}

در شأن نزول این آیه گفته‌اند در باره گروهی از منافقان نازل شده است که گرد آمده بودند و در باره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حرف‌هایی که می‌خواستند، می‌زدند و سخنان ناروا و ناهنجار در باره آن حضرت می‌گفتند. یکی از آنان گفت: «این کار را نکنید؛ زیرا می‌ترسیم به گوش محمد برسد که ما در باره او چه می‌گوییم و ما را رسوا کند و از بین ببرد.» یکی از آنان که نامش جلاس بود، گفت: «مهم نیست، ما هرچه بخواهیم، می‌گوییم، و اگر به گوش او رسید، نزد وی می‌رویم و انکار می‌کنیم و او سخن ما را می‌پذیرد؛ زیرا محمد آدم خوش‌باور و "گوش" است و هر کس هرچه بگوید، می‌پذیرد».^{۹۲۹}

آنان نمی‌فهمیدند که آن پیامبر رحمت تنها به منظور احترام گوینده به سخن او سراپا گوش می‌سپارد و کلام او را حمل بر صحت می‌کند تا هتک حرمت او را نکرده باشد و نیز گمان بد به مردم نبرده باشد و لکن اثر خبر صادق و مطابق با واقع را هم بر آن بار نمی‌کند؛ یعنی، اگر در بدگویی کسی باشد، آن شخص را مؤاخذه نمی‌کند. در نتیجه هم به حرف‌های گوینده گوش سپرده و او را احترام کرده است و هم ایمان آن مؤمنی را که وی در باره او بدگویی کرده، محترم شمرده است.^{۹۳۰} آن حضرت نمی‌خواست اسرار کسی را فاش سازد و او را رسوا کند.^{۹۳۱} و صفت عیب‌پوشی حضرت به سبب شرح صدر او بود که بسیاری درک نمی‌کردند.

۹۲۷. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۶.

۹۲۸. توبه/ ۶۱.

۹۲۹. ر.ک: أسباب النزول، ص ۱۶۸؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۴؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۶؛ ص ۱۱۶؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۵۳؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، شهاب الدین ابو الفضل محمود الالوسی البغدادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ هـ، ج ۱۰، ص ۱۲۵.

۹۳۰. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۱۴.

۹۳۱. ر.ک: تفسیر الکشاف، ج ۲، ص ۲۸۴.

آن که مظهر صفات و کمالات الهی است، اهل عیب‌پوشی است. از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود:

مَنْ سَتَرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فِي الدُّنْيَا فَلَمْ يَفْضَحْهُ سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^{۹۳۲}

هر که بر عیب برادر مسلمانش در دنیا پرده پوشد و او را رسوا نسازد، خداوند در قیامت عیب او را بپوشاند.

در مدیریت بر قلب، مدیر باید توان عیب‌پوشی داشته باشد. بتواند کینه‌ها و بدبینی‌ها و تنگ‌نظری‌هایی را که محیط را ناسالم و فضای کار را تنگ می‌سازد، با شرح صدر خود برطرف کند. بتواند گره‌ها را با گشادگی سینه باز کند. چرخ‌های آدمیان را پیش رویشان نیاورد. از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

لَا تُدَاقُوا النَّاسَ وَزَنَّا بِوَزْنٍ وَعَظَمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّغَافُلِ عَنِ الدَّنِيِّ مِنَ الْأُمُورِ.^{۹۳۳}

با مردم در باره ریز امور حسابداری نکنید و با چشم‌پوشی از کارهای پست بر قدر و ارزش خود بیفزایید.

این امر از نتایج شرح صدر و از لوازم مدیریت بر قلب است و آنان که فاقد این ویژگی هستند، توان اداره قلوب را نخواهند داشت که خداوند دوستی دل‌ها را بر آنان حرام ساخته است، چنان که از امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، وارد شده است:

مَنْ تَتَبَعَ خَفِيَّاتِ الْعُيُوبِ حَرَّمَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَوَدَّاتِ الْقُلُوبِ.^{۹۳۴}

هر که به دنبال عیب‌های پنهانی [مردم] باشد، خداوند دوستی دل‌های مردم را بر وی حرام سازد.

بردباری، شکیبایی و فرو خوردن خشم

انسانی که شرح صدر می‌یابد، بردبار و شکیبایی می‌شود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اداره امور و هدایت مردمان بیش‌ترین بردباری و شکیبایی را داشت. آن حضرت خود می‌فرمود:

بُعِثْتُ لِلْجَلَمِ مَرْكَزًا وَلِلْعِلْمِ مَعْدِنًا وَلِلصَّبْرِ مَسْكَنًا.^{۹۳۵}

برانگیخته شده‌ام که مرکز بردباری و معدن دانش و مسکن شکیبایی باشم.

انسانی که سینه‌اش آکنده از نور علم و حکمت است، کانون بردباری و شکیبایی و رحمت است. و انسان بردبار نمی‌شود مگر آن که به انوار توحید و معرفت‌های الهی تأیید شود.^{۹۳۶} چنین انسانی رحمتش بر غضبش پیشی دارد و رحمت او غضبش را راهبری می‌کند. خشم او در کنترل او است و به عنوان ابزاری تبعی برای

۹۳۲. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۹؛ و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «مَنْ سَتَرَ عَلَى مُؤْمِنٍ عَوْرَةً يَخَافُهَا سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ عَوْرَةً مِنَ عَوْرَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ هر که عیب مؤمنی را که از آن می‌ترسد، بپوشاند، خداوند هفتاد عیب دنیوی و اخروی او را بپوشاند؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۰۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۸۶.

۹۳۳. تحف العقول، ص ۱۵۷.

۹۳۴. غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۱۵ - ۲۱۴.

۹۳۵. مصباح الشریعه، ص ۱۵۵، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۲۳.

۹۳۶. مصباح الشریعه، ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۲۲.

رفع موانع به کار می‌رود و نقش اولی ندارد. چنین انسانی تا آن جا که ممکن است دست به تندی نمی‌زند، خشم خود را فرو می‌خورد، اختیار خود را دارد. از امام مجتبی (علیه السلام) سؤال شد بردباری چیست؟ فرمود:

كَظُمُ الْغَيْظِ وَمُلْكُ النَّفْسِ؛^{۹۳۷} فرو خوردن خشم و اختیار خود داشتن.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در برابر آن همه آزار و اذیت جز بردباری و شکیبایی از خود نشان نداد و پس از نبرد احد چون عده‌ای از اصحاب از وی خواستند تا قریش و مشرکان را نفرین کند، فرمود:

إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا وَلَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا وَرَحْمَةً. اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.^{۹۳۸}

من برای لعن و نفرین بر انگيخته نشده‌ام بلکه برای دعوت [به حق] و رحمت بر انگيخته شده‌ام. خدایا قوم مرا هدایت کن که آنان نمی‌دانند.

در مدیریت بر قلب، خشم به‌جا و به موقع اعمال می‌شود، به عنوان دارویی مناسب نه به عنوان وسیله تحقیر کردن و ترساندن. انسانی که شرح صدر ندارد، خشم خود را نابه‌جا اعمال می‌کند؛ یا تلاش می‌کند خشم خود را در قالب تهمت، افتراء، غیبت، تکفیر و مانند این‌ها پیاده کند. در انسان فاقد شرح صدر، صلابت و خشم به رحمت و عقل اقتدا نمی‌کند و از این رو حساب و نظم در آن نیست. آنان که اهل معرفت هستند، خشمشان فقط برای آن است که دین خدا احیا، و مانع هدایت مردمان برداشته شود. هرگز برای مسائل شخصی و مانند آن خشمناک نمی‌شوند و آن‌ها را قابل گذشت می‌دانند ولی در باره دین خدا هرگز اهل سازش نیستند.^{۹۳۹}

لازمه اداره امور، داشتن بردباری و شکیبایی است. امیر مؤمنان (علیه السلام) در وصیت خویش به امام مجتبی (علیه السلام) فرمود:

مَنْ حَلِمَ سَادَ؛^{۹۴۰} هر که بردباری نماید، سیادت کند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) خود بیش از هر کس اهل بردباری و شکیبایی بود و آن زمان که بر مسند حکومت و اداره جامعه اسلامی قرار گرفت حتی با مخالفان خود با شرح صدری شگفت برخورد کرد و هرچه آنان بر سفاقت و شرارت خود افزودند، آن حضرت بر بزرگواری و بردباری خود افزود.

از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

لَا عِزَّ أَرْفَعُ مِنَ الْحِلْمِ؛^{۹۴۱} هیچ عزتی بلندمرتبه‌تر از بردباری نیست.

هیچ چیز مانند بردباری و شکیبایی در اداره امور راه‌ها را هموار نمی‌سازد و موجب قوت یافتن کار نمی‌شود و قوی‌ترین افراد در اداره کارها بردبارترین آنان است. از امیر مؤمنان (علیه السلام) پرسش شد: «قوی‌ترین خلق کیست؟» حضرت پاسخ داد: «انسان بردبار». پرسیدند: «بردبارترین مردم کدام است؟»

۹۳۷. تحف العقول، ص ۱۵۸؛ و نیز ر.ک: شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۷۴.

۹۳۸. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۳۷.

۹۳۹. ر.ک: عرفان و حماسه، عبد الله جوادی آملی، چاپ اول، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۲ هـ ش، ص ۱۵۴ - ۱۵۳.

۹۴۰. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۸.

۹۴۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۱۴.

فرمود: «کسی که خشمگین نمی‌شود.»^{۹۴۲} و انسان بدین مرتبه دست نمی‌یابد مگر آن که سینه‌اش گشاده شده باشد. چنین انسانی پیوسته بر توانایی و اقتدار و عزّتش در ادارهٔ امور افزوده می‌شود.

انصاف

داشتن انصاف از لوازم اساسی مدیریت است که نمی‌توان آن را جز در سایهٔ شرح صدر به درستی یافت. آن که تنگ‌دل و تنگ‌نظر است نمی‌تواند عدالت ورزد؛ نمی‌تواند حقوق دیگران را پاس دارد و آن را چون حقوق خود بداند؛ نمی‌تواند آنچه برای خود می‌خواهد، برای دیگران نیز بخواهد؛ نمی‌تواند راستی و صداقت نماید؛ نمی‌تواند احقاقی حق نماید و بر حق استقامت ورزد که معنای انصاف همین است؛^{۹۴۳} و پیامبر اکرم جلوهٔ کامل انصاف و داد بود، چنان که سیره‌نویسان در توصیف آن حضرت نوشته‌اند:

فَكَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمِنَ النَّاسِ، وَأَعْدَلَ النَّاسِ، وَأَعْفَى النَّاسِ، وَأَصْدَقَهُمْ لَهْجَةً
مُنْذُ كَانَ اعْتَرَفَ لَهُ بِذَلِكَ مُحَادُوهُ وَعِدَاؤُهُ.^{۹۴۴}

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در همهٔ عمر خود امین‌ترین مردمان، و دادگرتین آنان و پاکدامن‌ترین مردمان، و راستگوترین ایشان بود، تا آن جا که مخالفان و دشمنانش نیز بدین امر معترف بودند.

در پرتو انصاف در ادارهٔ امور است که دل‌ها به هم پیوند می‌خورد و روابطی کاملاً انسانی ظهور می‌کند و مدیریت بر قلب تحقق می‌یابد و از این رو است که هیچ چیز چون انصاف نظام مدیریت را سامان نمی‌بخشد و آراسته نمی‌کند. در کلمات امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، در این باره وارد شده است:

الْإِنْصَافُ يَرْفَعُ الْخِلَافَ وَيُوجِبُ الْإِئْتِلافَ؛^{۹۴۵} انصاف مخالفت مردم را زایل می‌کند و باعث الفت ایشان به صاحب آن می‌شود.

و نیز فرمود:

الْإِنْصَافُ زَيْنُ الْأَمْرِ؛^{۹۴۶} انصاف جلوه‌دهنده و زینت و آرایش مدیریت و حکومت است.

بنا بر این انصاف وسیله‌ای است نیکو در پیوند متقابل مدیران و اداره‌شوندگان؛ و اساس دوستی دل‌ها و کاستن تنشها و محکم‌ترین دستاویز برپایی حقوق انسان‌ها است، چنان که قوام درست ادارهٔ امور به انصاف و حق است و خدای متعال در این باره چنین فرمان داده است:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ؛ خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد.^{۹۴۷}

۹۴۲. همان، ج ۷۱، ص ۴۲۰، ج ۷۷، ص ۳۱۸.

۹۴۳. لغت‌نامهٔ دهخدا، [ذیل کلمهٔ «انصاف»].

۹۴۴. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، و ذيله مزيل الخفاء عن ألفاظ الشفاء لاحمد بن محمد بن محمد الشُّمْنِي، بيروت، دار الكتب العلمية، ج ۱، ص ۱۳۳؛ و نیز ر. ک: شرح الشفاء للقاضي عيَّاض، نور الدين علي بن محمد (الملّا علي القاري)، بيروت، دار الكتب العلمية، ج ۱، ص ۲۹۵.

۹۴۵. شرح غرر/الحکم، ج ۲، ص ۳۰.

۹۴۶. همان، ج ۱، ص ۲۳۰.

۹۴۷. نحل / ۹۰.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در معنای این آیه شریف که بیانگر جامع‌ترین دستور برای اداره امور است، فرموده است:

الْعَدْلُ: الْإِنْصَافُ، وَالْإِحْسَانُ: التَّفَضُّلُ؛^{۹۴۸} عدل، انصاف است و احسان، دست بخشش و گشودن است.

بی‌گمان اداره هر کاری بدون رعایت انصاف به زوال قدرت اداره می‌انجامد. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرموده است:

مَنْ لَمْ يَنْصِفِ الْمَظْلُومَ مِنَ الظَّالِمِ سَلَبَهُ اللَّهُ قُدْرَتَهُ.^{۹۴۹}

هر که داد ستم‌دیده را از ستمگر نستاند خدا قدرت او را سلب کند.

و اگر انصاف نباشد، پیوندی میان قلب‌ها نخواهد بود و دوستی‌ها و محبت‌ها رنگ خواهد باخت.

لَا تَدُومُ عَلَى عَدَمِ الْإِنْصَافِ الْمَوَدَّةُ؛^{۹۵۰} با نبود انصاف، دوستی پایدار نمی‌ماند.

به سبب همین ویژگی‌ها است که مدیران و کارگزاران بیش از هر چیز به انصاف نیاز دارند.

هیچ چیز چون انصاف راهگشا نیست و مناسبات انسانی و مدیریتی را سامان نمی‌بخشد، به طوری که انصاف در صدر کمالات انسانی و مدیریتی می‌درخشد. امیر مؤمنان (علیه السلام) آن‌گاه که محمد بن ابی‌بکر را والی مصر قرار داد، به او چنین فرمان داد:

وَأَمْرُهُ أَنْ يَلِينَ لَهُمْ جَنَاحُهُ وَأَنْ يُسَاوِيَ بَيْنَهُمْ فِي مَجْلِسِهِ وَوَجْهِهِ وَيَكُونَ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً وَأَمْرُهُ أَنْ يَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدْلِ وَأَنْ يُقِيمَ بِالْقِسْطِ.^{۹۵۱}

به او فرمان داد تا با مردم به نرمی و ملایمت رفتار کند و همه را به یک چشم نگاه کند و خویش و بیگانه را در حق برابر شمارد و به او فرمود که میان مردم به عدالت رفتار کند و داد را میان آنان برپا دارد.

و نیز به یکی از کارگزارانش نوشت:

وَأَسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ وَالْإِشَارَةِ وَالتَّحِيَّةِ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ، وَلَا يَيْئَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ.^{۹۵۲}

و با همگان یکسان رفتار کن، گاهی که گوشه چشم به آنان افکنی یا خیره‌شان نگاه کنی یا یکی را به اشارت خوانی یا به یکی تحیتی رسانی، تا بزرگان در تو طمع ستم – بر ناتوان – نبندند و ناتوان از عدالتت مأیوس نگردند.

و البته نمی‌توان این‌گونه انصاف داشت مگر آن‌که از تنگی‌های دل و نظر آزاد بود.

۹۴۸. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۱.

۹۴۹. شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۴۱۰.

۹۵۰. همان، ج ۶ ص ۴۱۲.

۹۵۱. تحف العقول، ص ۱۱۹.

۹۵۲. نهج البلاغه، نامه ۴۶.

آرامش و وقار

انسانی که قلبش به نور حق، به ایمان و تسلیم گشاده می‌شود، آرامش و وقار می‌یابد.
 الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ همان کسانی که
 ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها
 آرامش می‌یابد ^{۹۵۳}.

آن که به ایمان شرح صدر یافته است، آرامش می‌یابد، از اضطراب و بی‌ثباتی آزاد می‌شود. شرح صدر
 تجافی از دنیا می‌آورد و این امر سبب می‌شود به خاطر آنچه از دست داده است، اندوهگین نشود و به آنچه
 دارد دلبستگی پیدا نکند و این موجب آرامش روحی و وقار و ثبات قدم می‌شود. چنین کسی در اداره امور
 دچار تزلزل نمی‌گردد.

مدیریت پیامبر این‌گونه بود و روح آرامش و وقار او بر مجلسش حاکم بود. در مجلس آن حضرت سبکی
 گفتار و رفتار دیده نمی‌شد و اصحاب متأثر از این روحیه با یکدیگر رفتار می‌کردند. آن حضرت مردم خود را
 چنین می‌خواست و می‌فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ؛ ^{۹۵۴} ای مردم، بر شما باد به داشتن آرامش و وقار.
 نداشتن آرامش و اضطراب در اداره امور و نیز سبکی گفتار و رفتار، توان مدیر را در اداره امور زایل می‌کند
 و هیبت فرد را به ذلت بدل می‌سازد. از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:
 بِالْوَقَارِ تَكْثُرُ الْهَيْبَةُ؛ ^{۹۵۵} به سبب وقار هیبت فرد زیاد می‌شود.

این‌ها برخی از صفات و ویژگی‌های لازم برای اداره امور است که چون سینه گشاده شود، ظهور حقیقی
 یابد.

۹۵۳. رعد / ۲۸.

۹۵۴. کنز العمال، ج ۳، ص ۲۵۲.

۹۵۵. شرح غرر الحکم، ج ۳، ص ۱۹۹.

جلسه پانزدهم

اصل رعایت اهلیت

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اصل رعایت اهلیت به عنوان چهارمین اصل از سیره مدیریتی و سیاسی؛
- ✓ معنا و مفهوم رعایت اهلیت؛
- ✓ ضرورت رعایت اهلیت در مدیریت؛
- ✓ پیامدهای سپردن امور به نااهلان؛
- ✓ نمونه‌هایی از رعایت اهلیت در مدیریت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله).

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین اصل شرح صدر به این نکات اشاره داشتیم:

۱. شرح صدر یافتن به مفهوم باز شدن سینه و برطرف شدن دلتنگی و دلگیری و فراخ حوصله شدن و باظرفیت و پرتحمل گردیدن است.
۲. در سایه شرح صدر بود که پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) توانست آن همه سختی و نامردمی را با گشاده‌رویی تحمل کند و فشارها و مصیبت‌ها او را از میدان مبارزه در راه حق و هدایت خلق خارج نسازد.
۳. مهم‌ترین آلت و ابزار مدیریت سعه صدر است؛ زیرا انسانی که وجودش ضیق است تنگ‌نظر و نابردبار است و این ضیق وجودی او به همه امور سرایت می‌کند و اساس کار را در هم می‌ریزد.
۴. منشأ شرح صدر، سعه وجودی انسان است که آن هم از اتصاف آدمی به اسما و صفات الهی حاصل می‌شود.
۵. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) جلوه تام شرح صدر بود، وجودش بسط کامل و عاری از هر گونه قبضی بود و تجلی این سعه صدر در همه رفتارهای آن حضرت مشاهده می‌شد.
۶. نشانه شرح صدر آزادی از منشأ تمام تباهی‌ها یعنی دلبستگی به دنیا است. راضی شدن به دنیا و دل بستن به پستی‌ها دل آدمی را تنگ می‌کند و به میزانی که انسان از دنیا دور می‌شود، سینه‌اش گشاده می‌گردد.
۷. گشادگی چهره، عطوفت و لطف، عیب‌پوشی، بردباری، شکیبایی و فرو بردن خشم، انصاف و آرامش و وقار از ثمرات شرح صدر است.

۴. اصل رعایت اهلیت

رعایت اهلیت، سنتی الهی

رعایت اهلیت در انتخاب افراد و واگذاری کارها، از مهم‌ترین مسائل در مدیریت است؛ یعنی، کسی که

قرار است مسئولیت کاری را عهده‌دار شود یا در مسندی قرار گیرد باید شایستگی‌های لازم را برای آن مسئولیت دارا باشد و به اصطلاح اهلیت آن کار را داشته باشد. سنت الهی چنین است که خداوند به هیچ کس جز بر اساس شایستگی‌ها و اهلیت‌های لازم مسئولیتی نمی‌دهد، چنان که می‌فرماید:

وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم.» [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد»^{۹۵۶}.

خدای متعال حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) را پس از آزمایش‌های فراوان به مقام پیشوایی مردمان منصوب کرد. آن زمان که اهلیت او برای این مقام مسلم شد، عهد خداوند به او رسید. چنان که فرمود: وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ .

ابتلا و بلا هر دو به معنی امتحان و آزمایش کردن است، به این ترتیب که کاری را به کسی پیشنهاد می‌کنند تا صفات باطنی او مانند اطاعت، شجاعت، سخاوت، عفت، علم، وفا و میزان آن‌ها را در یابند و بدیهی است که امتحان اشخاص همواره باید به وسیله عمل باشد نه سخن؛ زیرا تنها چیزی که می‌تواند صفات واقعی انسان را آشکار سازد عمل است؛ زیرا سخن می‌تواند راست یا دروغ باشد ... و خداوند که در این آیه می‌فرماید: ابراهیم را پروردگارش به کلمات آزمایش کرد، منظور از کلمات اعمال و عهده‌ها و پیمان‌هایی است که کلمات حاکی از آن بوده است نه خود الفاظ.^{۹۵۷}

این سنت خدا است. خداوند اولیای خود را، که سرپرستی و پیشوایی مردمان را به آنان می‌سپارد، در سعه صدر و بردباری و شکیبایی و وقار می‌آزماید و آن‌گاه که اهلیت خود را ثابت کردند منصوبشان می‌کند و جز بر اساس شایستگی‌های حقیقی به کسی مسئولیت نمی‌دهد. داستان برگزیدن طالوت برای فرماندهی بنی اسرائیل گویای این واقعیت است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِكِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ اإِبعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ: هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءَنَا فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمُ بِالظَّالِمِينَ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ آیا از [حال] سران بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی آن‌گاه که به پیامبری از خود گفتند: «پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم،» [آن پیامبر] گفت: «اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید.» گفتند: «چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان و از [نزد] فرزندانمان بیرون رانده شده‌ایم.» پس هنگامی که جنگ بر آنان

۹۵۶. بقره/ ۱۲۴؛ ر.ک: تلخیص الشافعی، ج ۲، ص ۲۵۵ - ۲۵۴.

۹۵۷. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۶۸.

مقرر شد، جز شماری اندک از آنان، [همگی] پشت کردند و خداوند به [حال] ستمکاران دانا است. و پیامبرشان به آنان گفت: «در حقیقت خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است.» گفتند: «چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال گشایشی داده نشده است؟» پیامبرشان گفت: «در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر دانا است»^{۹۵۸}.

خداوند طالوت را به سبب اهلیت او برای فرماندهی برگزید و این سنت جاری الهی است که مسئولیت‌ها با توجه به اهلیت‌ها داده می‌شود. بسیاری میزان شایستگی برای تصدی مسئولیت‌های بزرگ را سن و ثروت یا نسب و حسب می‌دانستند و در این جا اهلیت‌های واقعی یعنی علم و قدرت به عنوان ویژگی‌هایی که فرد را شایسته مدیریت می‌کند، معرفی شده است. خداوند کار رسالت خویش را به آن می‌سپارد که صلاحیت دارد.

وَإِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ، اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ و چون آیتی برایشان بیاید می‌گویند: «هرگز ایمان نمی‌آوریم تا این که نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود.» خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد^{۹۵۹}.

در شأن نزول این آیه نوشته‌اند که ولید بن مغیره، که ثروت بسیار داشت و از قضات و اندیشمندان عرب به شمار می‌رفت، به پیامبر می‌گفت: «اگر نبوت راست و حق است من برای احراز این مقام از تو سزاوارترم؛ زیرا هم سنم از تو بیش‌تر است و هم مال و اموالم.»^{۹۶۰} بدین ترتیب خدای متعال این سخن سخیف را رد کرد و فرمود که نبوت به نسب و بزرگی سن و فراوانی مال نیست بلکه به فضایل انسانی است و فرمود خدای داناتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد و هر که را که صلاحیت دارد محل رسالت و شایسته نبوت باشد، بر می‌گزیند.^{۹۶۱} خداوند جز بر اساس صلاحیت، کاری را به کسی نمی‌سپارد. ماجرای ابلاغ سوره براءت نمونه‌ای گویا است.

تقریباً تمام مفسران و مورخان اتفاق نظر دارند^{۹۶۲} هنگامی که این سوره - یا آیات نخستین آن - نازل شد و رسماً اعلام گردید که خدا و پیامبر او از بت‌پرستان بیزارند و پیمان‌هایی که مشرکان با پیامبر اسلام داشتند

۹۵۸. بقره/ ۲۴۷ - ۲۴۶.

۹۵۹. انعام/ ۱۲۴.

۹۶۰. تفسیر مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۳۶۱.

۹۶۱. ر.ک: تفسیر منهج الصادقین، ج ۳، ص ۴۴۷ - ۴۴۶.

۹۶۲. امین الاسلام طبرسی در تفسیر مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۳ می‌نویسد: «مفسران و ناقلان اخبار اجماع کرده‌اند که چون براءت نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آن را به ابو بکر داد و سپس آن را از وی پس گرفت و به علی بن ابی طالب (علیه السلام) سپرد. سپس در تفصیل مطلب اختلاف کرده‌اند.» در این باره ر. ک: المغازی، ج ۳، ص ۱۰۷۷؛ سیرت رسول الله، ابو محمد عبد الملك بن هشام (م ۲۱۳ هـ)، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه، با مقدمه و تصحیح: اصغر مهدوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ج ۴، ص ۲۰۳؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۹ - ۱۶۸؛ صحیح البخاری، ج ۶، ص ۴۰۴؛ تفسیر الطبري، ج ۱۰، ص ۴۷ - ۴۶؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۷۴؛ تلخیص الشافعی، ج ۳، ص ۱۵؛ تفسیر التبیان، ج ۵، ص ۱۶۹؛ تفسیر الکشاف، ج ۲، ص ۲۴۳؛ المناقب، ص ۱۰۱ - ۱۰۰؛ تفسیر



لغو شده است، پیامبر برای ابلاغ این قطعنامه آن را به ابوبکر داد تا در هنگام حج در مکه برای همگان بخواند، سپس علی (علیه السلام) را به دنبال او فرستاد و آن را از او گرفت و فرمود: «لَا يَذْهَبُ بِهَا إِلَّا رَجُلٌ مِّنِّي وَأَنَا مِنْهُ»؛^{۹۶۳} ابلاغ این سوره تنها به وسیله کسی باید باشد که او از من است و من از اویم.

بدین ترتیب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از جانب خدا مأمور شد که چنین کند و این عمل میزانی در برتر بودن علی (علیه السلام) بر همگان و اهلیت او بود که پیامبر وی را همچون خودش و خویش را همچون او می دانست؛ زیرا مناصب و مسئولیت‌ها، امانت‌های الهی است که باید به اهلش سپرده شود تا آن را به مقصد برسانند.

سپردن مسئولیت‌ها به عنوان امانت به اهلش

آنچه سبب گردش درست امور و سلامت و صلابت کارها می‌شود، آن است که مناصب و مسئولیت‌ها امانت تلقی گردد و به شایستگان سپرده شود. خداوند فرمان داده است که امانت‌ها به اهلش سپرده شود:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ؛
خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید.^{۹۶۴}

برخی در شأن نزول این آیه نوشته‌اند که وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با پیروزی کامل وارد مکه شد، عثمان بن طلحه را، که کلیددار خانه کعبه بود، احضار کرد و کلید را از وی گرفت تا درون خانه را از بت‌ها پاک سازد. پس از انجام دادن این کار عباس عموی پیامبر نزد آن حضرت آمد و تقاضا کرد که منصب کلیدداری خانه کعبه به او سپرده شود ولی پیامبر در حالی که این آیه را تلاوت می‌کرد، کلید را به عثمان بن طلحه سپرد.^{۹۶۵}

→
روض الجنان، ج ۲، ص ۵۵۵؛ عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، ص ۱۶۶ - ۱۶۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۵، ص ۳۱۸؛ جامع الأصول من أحادیث الرسول، مجد الدین ابو السعادات المبارک بن محمد المشهور بابن الاثیر الجزری (م ۶۰۶ هـ)، تحقیق: محمد حامد الفقی، الطبعة الرابعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ هـ ج ۹، ص ۴۷۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۹۱؛ شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزأوغلی (سیط تذکرة الخواص، ابن الجوزی)، بیروت، مؤسسه اهل البيت، ۱۴۰۱ هـ ص ۴۳ - ۴۲؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۶۸ - ۶۷؛ ذخائر العقبی، ص ۶۹؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۲۷۵؛ تاریخ الذهبی، ج ۲، ص ۶۶۴؛ ابو الفداء اسماعیل بن کنیر الدمشقی (م ۷۷۴ هـ)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۰ هـ ج ۳، ص ۳۶۰ - ۳۵۹؛ سيرة ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۶۹؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۱۰ - ۲۰۹؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۶۸۲؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۰۱؛ تفسیر روح المعانی، ج ۱۰، ص ۴۵ - ۴۴؛ ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۸۶؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۳۳۴؛ محمد رشیدرضا، تفسیر المنار، الطبعة الثانية، بیروت، دار المعرفه، ج ۱۰، ص ۱۵۷.

۹۶۳. مسند/حمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۳۱.

۹۶۴. نساء/ ۵۸.

۹۶۵. تفسیر الطبری، ج ۵، ص ۹۲؛ تفسیر التبیان، ج ۳، ص ۲۳۴؛ أسباب النزول، ص ۱۰۵ - ۱۰۴؛ تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۵۲۳؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۳؛ تفسیر البحر المحیط، ابو حیان محمد بن یوسف الأندلسی، الطبعة الثانية، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ هـ ج ۳، ص ۲۷۷ - ۲۷۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۳۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۳۱؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۴.

از ظاهر آیه مورد بحث بر می‌آید که مفهوم «الامانات» در آیه مفهومی عام است که مشتمل بر همه امانت‌ها است؛ اعم از امانت‌های مالی و غیرمالی میان مردم و امانت‌های خداوند بر بندگان، نظیر قرآن و سایر اوامر و نواهی الهی و امانت‌های خداوند که بر عهده زمامداران است، زیرا رهبری و پیشوایی نزد زمامداران امانتی است الهی و آنان مأمورند حقوق مردمان را ادا کنند و میان ایشان عدالت را جاری سازند و با آنان از سر لطف و مهربانی رفتار کنند و ایشان را بر اساس دین و شریعت اسلام راه ببرند و حقوق آنان را از صدقات و غنائم بپردازند و امانت‌های رهبری و پیشوایی را به امام بعدی بسپارند. خلاصه آن که آیه مورد بحث بر مفهومی عام دلالت دارد اگرچه برخی از مصادیق آن ارزشمندتر و بااهمیت‌تر از دیگر مصادیق باشد. بنا بر این، روایت‌هایی که از طریق شیعه و سنی در تفسیر امانت وارد شده، در مقام حمل امانت بر مصادیق مهم آن است و نه بیان مفهوم اصلی امانت و در واقع از باب «جری» و «انطباق» است و افاده حصر نمی‌کند. البته هر چند که آیه مورد بحث از نظر لفظ و مفهوم، عام است و در نتیجه همه امانت‌ها را شامل می‌شود، اما حکومت و ولایتی که از جانب خداوند به کسی محول می‌گردد، یا مردم به شخصی واگذار می‌کنند از بزرگ‌ترین امانت‌ها است و تکلیف نسبت به آن بسیار خطیر و سنگین است.^{۹۶۶}

در روایات متعددی، که از امام باقر، صادق، کاظم و رضا (علیهم السلام) وارد شده است، از: «امانت» به «ولایت» و «امامت» تعبیر شده است و پیشوایان معصوم گفته‌اند که معنی آیه مورد بحث این است که خداوند به امام امر فرموده است که امانت‌ها را به امام بعدی برساند و سپس در سایر امانت‌ها جاری است.^{۹۶۷}

رشید رضا در باره آیه مورد بحث و آیه پس از آن،^{۹۶۸} یادآور می‌شود که این دو آیه اساس حکومت اسلامی را می‌سازند و اگر در قرآن غیر از این دو آیه در باره حکومت و اداره امور آیه‌ای نازل نمی‌شد، همین مسلمانان را کفایت می‌کرد.^{۹۶۹}

مسئولیت‌ها امانت‌هایی بسیار مهم‌اند که باید به اهلش سپرده شوند. آنان که بدون داشتن شایستگی‌های لازم خود را در مقام اداره امور قرار می‌دهند، یا آنان که افراد فاقد شایستگی‌های لازم را بر اداره امور می‌گمارند، بالاترین خیانت‌ها را مرتکب می‌شوند و بی‌گمان سبب هلاکت خود و دیگران می‌شوند و در دنیا و آخرت مبعوض‌اند. امیر مؤمنان (علیه السلام) در نامه‌ای، که به قاضی منصوب از طرف خویش بر اهواز نوشت، می‌فرماید:

وَأَعْلَمُ يَا رُقَاعَةَ أَنَّ هَذِهِ الْإِمَارَةَ أَمَانَةٌ فَمَنْ جَعَلَهَا خِيَانَةً فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ اسْتَعْمَلَ خَائِنًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بَرِيءٌ مِنْهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^{۹۷۰}

۹۶۶. *دراسات في ولاية الفقيه وفقه الدولة الإسلامية*، حسين علي منتظري، قم، المركز العالمي للدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ هـ ج ۱، ص ۴۳۳ - ۴۳۱؛ نیز ر. ک: *الميزان في تفسير القرآن*، ج ۴، ص ۳۷۸، ۳۸۵.

۹۶۷. *تفسير العياشي*، ج ۱، ص ۲۴۹؛ *الكافي*، ج ۱، ص ۲۷۷ - ۲۷۶؛ *تفسير فرات الكوفي*، ص ۱۰۷؛ *من لا يحضره الفقيه*، ج ۳، ص ۳؛ *تهذيب الأحكام*، ج ۶، ص ۲۲۴ - ۲۲۳؛ *تفسير الصافي*، ج ۱، ص ۳۶۴ - ۳۶۳؛ *تفسير نور الثقلين*، ج ۱، ص ۴۹۶ - ۴۹۵؛ *تفسير البرهان*، ج ۱، ص ۳۸۰ - ۳۷۹.

۹۶۸. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا. ؛ نساء / ۵۹.

۹۶۹. *تفسير المنار*، ج ۵، ص ۱۶۸.

۹۷۰. *دعائم الإسلام*، ج ۲، ص ۵۳۱؛ *مستدرک الوسائل*، ج ۱۷، ص ۳۵۵؛ *نهج السَّعادة*، ج ۵، ص ۳۳.

بدان ای رُفاعة، که این حکومت امانتی است که هر کس به آن خیانت کند، لعنت خدا تا روز قیامت بر او باشد و هر کس خائنی را استخدام کند و بر سر کار نهد، محمد (صلی الله علیه وآله) از او در دنیا و آخرت بیزار است.

پیشوایان حق تلاش می‌کردند که کارگزارانشان به خوبی در یابند که مسئولیت امانت است و ملک شخصی کسی و طعمه‌ای برای بهره‌بری نیست و باید در دست اهلش باشد تا حق امانت ادا شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وقتی مُعَاذ بن جبل را به عنوان فرماندار به یمن می‌فرستاد، در وصیت خود به او فرمود:

وَأَنْفِذْ فِيهِمْ أَمْرَ اللَّهِ وَلَا تُحَاشِ فِي أَمْرِهِ وَلَا مَالِهِ أَحَدًا، فَإِنَّهَا لَيْسَتْ بِوَلَايَتِكَ وَلَا مَالِكَ وَأَدِّ إِلَيْهِمُ الْأَمَانَةَ فِي كُلِّ قَلِيلٍ وَكَثِيرٍ.^{۹۷۱}

امر خدا را در میان ایشان اجرا کن و کسی را بر دخالت در امر و مال مردم جرئت مده؛ زیرا این حکومت و اموال، ملک [شخصی] تو نیست. و در هر چیز، کم یا زیاد، امانت را نسبت به ایشان ادا کن.

بنا بر این، مسئولیت‌ها امانت‌هایی از جانب خدا و مردم است که باید در دست اهلش باشد تا در آن امانت‌ها خیانتی صورت نگیرد که این بزرگ‌ترین خیانت‌ها است، چنان‌که امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، فرموده است:

وَمَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَرَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ وَلَمْ يُنْزِهِ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا، فَقَدْ أَحْلَلَ بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَالْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذْلُ وَأَخْزَى. وَإِنْ أَعْظَمَ الْخِيَانَةَ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ وَأَفْظَعَ الْغِشِّ غِشُّ الْأَئِمَّةِ.^{۹۷۲}

آن‌که کار امانت را سبک شمارد و در آن خیانت روا دارد و جان و دین خود را از خیانت پاک ننماید، در این جهان در خوار و رسوایی را به روی خویش گشاید و به آخرت خوارتر و رسواتر در آید. و بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به مسلمانان است و زشت‌ترین دغلکاری ناراستی کردن با امام ایشان.

ضرورت رعایت اهلیت در مدیریت

در اداره درست کارها چیزی چون رعایت اهلیت ضروری نیست. مسئولیت اداره هر کاری، از بالاترین امور، که منصب امامت و رهبری مردمان است، تا پایین‌ترین امور باید بر اساس رعایت اهلیت‌ها باشد و چنانچه این اصل اصیل زیر پا گذارده شود، شیرازه امور از هم می‌پاشد و هیچ کاری به مقصد نمی‌رسد. هر فساد که در عالم روی داده، از آن جا پیدا شده است که کسی در جایی قرار گرفته است که شایستگی و صلاحیت لازم را برای آن جا نداشته است. امیر مؤمنان (علیه السلام) در ضرورت این مسئله، در ابتدای خطبه شقشقیه فرموده است:

۹۷۱. تحف العقول، ص ۱۹؛ مدینه البلاغه، ج ۱، ص ۵۲۰.

۹۷۲. نهج البلاغه، نامه ۲۶.

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَ^{۹۷۳} وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا، مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى. يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ.^{۹۷۴}

آری به خدا سوگند فلان، جامه خلافت را، بدون این که اندامش برای آن متناسب باشد، در بر کرد، با آن که به خوبی می دانست که موقعیت من نسبت به خلافت، موقعیت قطب است نسبت به آسیا. چشمه های فضایل و معارف، سرشار و سیل آسا، از دامنه کوه وجود من فرو می ریزد، و پرنده [همت های بلند] به قلّه شامخ من نرسد.^{۹۷۵}

امیر مؤمنان (علیه السلام) به اصلی اشاره دارد که پای بند نبودن به آن، سبب اصلی نابسامانی ها در اداره امور است: جامه ای را با تکلف به تن کردن. یعنی پذیرفتن کاری بدون داشتن صلاحیت ها و اهلیت های لازم آن، در منصبی قرار گرفتن بدون داشتن شایستگی لازم برای آن. بزرگ ترین آفت یک نظام، رعایت نکردن اهلیت ها در مدیریت است؛ یعنی، افرادی بر کارها گمارده شوند که شایستگی ها و توانایی های لازم برای آن امور را نداشته باشند.

امیر المؤمنین در آغاز این خطبه با جملات نغز و تشبیهات پرمغزش حقیقت حکومت و خلافت اسلامی و شخصیت خود و دیگران را بیان می دارد و تذکر می دهد که حکومت اسلام، که نیابت و خلافت از پیغمبر اسلام است، شایسته کسی است که متخصص در آن باشد و به واسطه شخصیت بزرگ الهی و غریزه ذاتی و تربیت دینی، باید مرکز ثقلی باشد که اجتماع و افراد در همه حوایج مادی و معنوی خود به گرد او گروند. و همه ضعیفان در دامن تربیت او رشید شوند و جمله نیازمندان از سرچشمه های علوم و معارف سرشار او چون گل ها و گیاهان دامنه کوه خرم و سرسبز شوند و برای علوم و معارفش، چون چشمه های کوهستان، پایان و خشک شدن نباشد. همت او بلندتر و شامخ تر باشد از مردمی که در پرواز خود چون به آرزو و شهواتی رسیدند آشیان گیرند و چون به شاخسار سلطنت و اوج ریاست ناخن بند کردند، منزل گیرند. و هر کسی با هر سابقه و سنی، اگر ساختمان روحی و تربیتی او چنان نباشد، لایق چنین مقامی نیست و چون این جامه را در بر کند، بر اندامش ناموزون و زشت است: "لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ".^{۹۷۶}

۹۷۳. در برخی منابع از جمله *علل الشرایع*، ص ۱۵؛ *الإرشاد*، ص ۱۵۲؛ *شرح ابن أبي الحديد*، ج ۱، ص ۱۵۰؛ *منهاج البراعة النخوي*، ج ۳، ص ۳۶؛ "ابن أبي قحافه" آمده که اشاره به ابو بکر است؛ یعنی، عبد الله بن عثمان بن عامر بن كعب بن سعد بن تيم بن مرة بن كعب بن لؤي القرشي التيمي. نامش "عبد الكعبه" بود و پیامبر آن را به "عبد الله" تغییر داد. بدو "عتیق" نیز گویند؛ ر.ک: *الطبقات الكبرى*، ج ۳، ص ۱۶۹؛ *المعارف*، ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۰۷ هـ، ص ۹۸؛ *حلیة الأولیاء*، ج ۱، ص ۲۸؛ *صفة الصفوة*، ج ۱، ص ۲۳۵؛ *اسد الغابه*، ج ۳، ص ۲۰۵؛ *الإصابة*، ج ۲، ص ۳۳۳.

۹۷۴. *نهج البلاغه*، خطبه ۳.

۹۷۵. *پرتوی از نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۱۳۵.

۹۷۶. همان، ص ۱۳۱ - ۱۳۰؛ نیز ر.ک: *تلخیص الشافی*، ج ۲، ص ۹۶.

آن که در مسندی قرار می‌گیرد که شایستگی‌های لازم برای آن را ندارد، هم موجب تباهی خود می‌شود و هم آن کار را به تباهی می‌کشاند. در هر کاری داشتن توانایی و دانش لازم، شرط اساسی است. امیر مؤمنان (علیه السلام) در باره خلافت و حکومت فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ.^{۹۷۷}

مردم! سزاوار به خلافت کسی است که بدان تواناتر باشد و در آن به فرمان خدا داناتر.

یعنی آن که در منصب اداره مردمان می‌نشیند، باید قوی‌ترین افراد از نظر مدیریت باشد، مدبرترین، شجاع‌ترین و تواناترین و نیز عالم‌ترین افراد در مسائل دین باشد. این دو شرط در بالاترین مرتبه‌اش لازمه رهبری مردمان است و در مراتب نازل‌اش لازمه سایر مدیریت‌ها است. در هر کاری باید اداره آن کار به فردی قوی و عالم در آن کار سپرده شود. با قوت و علم است که اهلیت فراهم می‌شود. قوت زمینه‌های مختلفی را در بر می‌گیرد: قوت جسم و روح، توان اداره، شجاعت کافی، قاطعیت لازم و سایر قوت‌ها. و نیز علم مربوط به کار خود و علم دین در حد لازم است.

مشکلی که پس از پیامبر پیش آمد، به سبب رعایت نکردن اهلیت بود. افرادی بر سر کار آمدند که شایستگی، توان و کفایت لازم را نداشتند. شایستگان کنار زده شدند و ناشایستگان خود را بر مناصب تحمیل کردند.

چنانچه ناشایستگان بر مصدر امور قرار گیرند، خیر و برکت را می‌برند؛ اموال مردمان را به خود و خویشان خود اختصاص می‌دهند؛ سبب کجی و گمراهی می‌شوند؛ پیوندهای مردمان را می‌گسلند و نیازهای به حق آنان را تأمین نمی‌کنند؛ بیت المال را حیف و میل می‌کنند و گروهی را بر گروهی به ناحق مقدم می‌دارند؛ در اقامه حق کوتاهی می‌ورزند و سیره و سنت پیامبر را به تعطیلی می‌کشانند. امیر مؤمنان (علیه السلام) در تبیین بر سر کار آمدن افراد نااهل و پیامدهای تصدی امور توسط ناشایستگان فرموده است:

وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوْلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحَقُوقِ وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ وَلَا الْمَعْطِلُ لِلْسُّنَةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ.^{۹۷۸}

همانا دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمانان ولایت یابد و امامت آنان را عهده‌دار شود تا در مال‌های آن‌ها حریص گردد. و نه نادان تا به نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد و نه ستمکار تا به ستم عطای آنان را ببرد و نه بی‌عدالت در تقسیم مال تا به مردمی ببخشد و مردمی را محروم سازد و نه آن که به خاطر حکم کردن رشوه ستاند تا حقوق را پایمال کند و آن را چنان که باید نرساند و نه آن که سنت را ضایع سازد و امت را به هلاکت در اندازد.

مسئولان نظام اسلامی نباید تنگ‌چشم و آزمند و ستم‌پیشه و سست‌اندیشه باشند. نباید طرفدار قدرتمندان و ثروتمندان باشند. نباید کسانی در نظام اسلامی در مصدر امور قرار گیرند که نسبت به مستکبران

۹۷۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.

۹۷۸. نهج البلاغه، کلام ۱۳۱.

اهل کرنش و نسبت به مستضعفان جفاپیشه باشند. نباید کسانی باشند که خلاف سنت و روئے نبوی حرکت کنند. نشستن فرد بر مسندی که اهلیت آن را دارا نیست، سبب بدبختی خود او و امور مربوط به او است. اسحاق بن عمار از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که امیر مؤمنان (علیه السلام) به شریح قاضی فرمود:

يَا شُرَيْحُ! قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ.^{۹۷۹}

ای شریح، تو در جایگاهی نشسته‌ای که در آن منصب نمی‌نشیند مگر پیامبری یا وصی پیامبری یا بدبختی.

آن که اهلیت نشستن در چنین مقامی را ندارد، بدبختی است که بدین سبب خود را به سوی آتش می‌برد و بلکه با همین عمل، خود را در آتش قرار می‌دهد. بنا بر این، فردی که قرار است در منصبی قرار گیرد و مسئول اداره کاری شود و حمل امانتی را بپذیرد، باید خودش ملاحظه کند که آیا شایستگی‌های لازم برای آن را دارد یا ندارد. اهل ایمان خود را در معرض مسئولیتی قرار نمی‌دهند که اهلیت آن را نداشته باشند. مؤمن حق ندارد خود را در معرض خواری قرار دهد. داود رقی گوید:

شنیدم امام صادق (علیه السلام) می‌فرمود:

لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ. [قِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ يُذِلُّ نَفْسَهُ؟ قَالَ:] يَتَعَرَّضُ لِمَا لَا يُطِيقُ.^{۹۸۰}

سزاوار نیست که مؤمن خود را ذلیل سازد. سؤال شد: «چگونه خود را ذلیل می‌سازد؟» فرمود: «کاری که در عهده طاقت و توانایی او نیست، می‌پذیرد».

مؤمن عزیز است و در اداره امور نیز باید عزت خود را حفظ کند. سماعه گوید که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يَفُوضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ، أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ^{۹۸۱} فَالْمُؤْمِنُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا وَلَا يَكُونَ ذَلِيلًا؛ يُعِزُّهُ اللَّهُ بِالْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ.^{۹۸۲}

خداوند همه امور مؤمن را به خودش وا گذاشته است ولی اجازه نداده است که خود را ذلیل سازد. آیا نمی‌بینی که خدا می‌فرماید: «و[الی] عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است؟» پس شایسته است که مؤمن عزیز باشد و ذلیل نباشد که خداوند او را به سبب ایمان و اسلام عزت بخشیده است.

خداوند ذلت مؤمن را نمی‌پسندد و چنین اجازه‌ای به او نداده است. چرا مؤمن خودش را ذلیل کند؟ چرا عهده‌دار کاری شود که توان اداره‌اش را ندارد؟ پیروان حقیقی پیشوایان معصوم، به سیره آنان پای‌بند بودند و

۹۷۹. الکافی، ج ۷، ص ۴۰۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۲۱۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷.

۹۸۰. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۵؛ همین خبر با مختصر اختلاف از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است؛ علل الحدیث، ج ۲، ص ۱۳۸.

۹۸۱. منافقون / ۸.

۹۸۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۴.

این گونه امور را با دقت رعایت می کردند. این دقت ها تا آن جا است که اگر به فردی مسئولیتی پیشنهاد شود و او ببیند که فردی شایسته تر از او برای آن کار هست، باید به او محوّل کند و هرگز خود را پیش نیندازد. دیگران را به سمت خودش نخواند. خواندن دیگران به سمت خود، با وجود اقوی و اعلم و افضل، سبب تباهی است. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

مَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُبْتَدِعٌ ضَالٌّ.^{۹۸۳}

کسی که مردم را به سوی خودش بخواند، حال آن که میان ایشان عالم تر از او باشد، فردی بدعت گذار و گمراه است.

البته آن جایی که کسی می بیند شایستگی ها و اهلیت های لازم را دارد، نباید خودش را کنار بکشد، نباید اجازه دهد کاری معطل بماند و خطری متوجه اسلام و جامعه اسلامی و امور مسلمانان شود. علمای عامل به سیره نبوی چنین بوده اند؛ آن جا که اهلیت لازم را در خودشان نمی دیدند، یا فردی را قوی تر و عالم تر از خود می یافتند، هرگز خود را پیش نمی انداختند و آنجا که اهلیت لازم را در خود می دیدند، هرگز کناره نمی گرفتند. نمونه هایی فراوان در تاریخ زندگی علمای عامل ثبت شده است که شاهدی گویا بر این امر است. مرحوم محمد بن قاسم طباطبایی فشارکی اصفهانی از جمله آنان است. وی از خواص اصحاب میرزای شیرازی بزرگ و از مبرزترین یاران او و محل مشورت میرزا بود. مرحوم میرزا در امور عامه و مصالح اسلام و مسلمانان با وی مشورت می کرد. تا این که میرزا در شعبان ۱۳۱۲ هجری قمری رحلت کرد. عده ای از اهل فضل نزد مرحوم فشارکی رفتند. آنان معتقد بودند که وی پس از مرحوم میرزا اعلم است و باید او رهبری دینی و سیاسی مسلمانان را عهده دار شود. بنا بر این، از وی تقاضا کردند که تصدی اداره امور مسلمانان را به عهده گیرد. مرحوم فشارکی پاسخی به ایشان داد که نشان دهنده تقوای دینی و سیاسی او و دقت نظر وی در مدیریت بود. فرمود:

أَنَا أَعْلَمُ أَنِّي لَسْتُ أَهْلًا لِذَلِكَ، لِأَنَّ الرِّيَاسَةَ الشَّرْعِيَّةَ تَحْتَاجُ إِلَى أُمُورٍ غَيْرِ الْعِلْمِ بِالْفِقْهِ وَالْأَحْكَامِ مِنَ السِّيَاسَاتِ وَمَعْرِفَةِ مَوَاقِعِ الْأُمُورِ.

من آگاه ترم که اهلیت این کار را ندارم؛ زیرا ریاست دینی مسلمانان نیاز به مسائلی غیر از علم فقه و احکام دارد، نیاز به آشنایی با سیاست ها و شناخت زمانه و مسائل روز دارد [که من در خود نمی بینم].

و آنان را به جناب میرزا محمد تقی شیرازی ارجاع کرد.^{۹۸۴}

آن بزرگوار عاقلی تمام بود؛ زیرا شأن انسان عاقل این است که هر کس و هر چیز را در موضع و جای خودش قرار دهد. چنان که به امیر مؤمنان (علیه السلام) گفته شد: «عاقل را برای ما توصیف کنید.» حضرت فرمود: «هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ.»؛ خردمند آن بود که هر چیزی را به جای خود نهد. گفته شد: «جاهل را توصیف کنید.» فرمود: «توصیف کردم»؛^{۹۸۵} یعنی، آن که هر چیز را در موضع و جای خودش قرار نمی دهد، جاهل است. انسان عاقل هر کس را در منصب و مسئولیت مناسب خودش قرار می دهد که اگر چنین نشود به

۹۸۳. تحف العقول، ص ۲۸۰؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۲۰.

۹۸۴. فوائد الرضویه، عباس بن محمد رضا قمی، انتشارات مرکزی، ۱۳۲۷ هـ ش، ج ۲، ص ۵۹۴.

۹۸۵. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۵.

همه چیز رنگ نادانی و ندانم‌کاری زده می‌شود، امور مختل می‌گردد و جهالت همه چیز را آشفته می‌سازد. شاخصه مدیریت صحیح و مبتنی بر سیره معصومان (علیهم السلام) آن است که هر کس در مقام مناسب خودش قرار گیرد به طوری که توان اداره درست آن را داشته باشد. امیر مؤمنان (علیه السلام) به مالک اشتر چنین تعلیم فرموده است:

وَأَجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ كِبَرُهَا وَلَا يَتَشَتُّ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا.^{۹۸۶}
و بر سر هر یک از کارهای مهتری از آنان بگمار که نه بزرگی کار او را ناتوان سازد و نه بسیاری آن وی را پیشان.

این دو امر میزان روشنی برای اهلیت لازم در مدیریت است. کارهای بزرگ و مهم فرد را درمانده و مقهور نسازد و فراوانی کارها و کثرت مسائل او را آشفته‌خاطر و خسته نگرداند. وقتی فرد در جای مناسب خودش قرار نمی‌گیرد، مقهور و مغلوب کارها می‌شود و به جای آن که او بر کار مسلط شود، کار بر او مسلط می‌شود. به جای آن که او امور را اداره کند، امور او را اداره می‌کند. ضرورت رعایت اهلیت در مدیریت از همین رو است.

برای حفظ سلامت و صلابت امور و جلوگیری از هر گونه تباهی، و اداره درست کارها و هدایت مردمان باید از تصدی امور بدون اهلیت و سپردن امور به ناهلان و واگذارن مسئولیت‌ها به اشخاص، با وجود شایسته‌تر از ایشان، و تقدّم و تأخّره‌ای نادرست و نابجا در هر شکل پرهیز شود.

برای مطالعه آزاد

پرهیز از تصدی امور بدون اهلیت لازم

آنان که بدون داشتن شایستگی‌های لازم، خود را بر مصدر امور قرار می‌دهند و بدون علم و قوت دست به کاری می‌زنند، آنچه را تباه می‌کنند بیش‌تر از آن چیزی است که اصلاح می‌کنند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده است:

مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ.^{۹۸۷}

آن که بدون علم کاری را انجام دهد، آنچه تباه می‌کند بیش‌تر از آن چیزی است که اصلاح می‌کند.

به همین سبب انسان برای حفظ خود و کارها از تباهی باید از تصدی امور بدون اهلیت لازم بپرهیزد. شیخ صدوق به اسناد خود از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است:

لَا يَطْمَعَنَّ الْقَلِيلُ التَّجَرُّبَةَ الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ فِي رَأْسَةِ.^{۹۸۸}

فرد کم‌تجربه خودرأی نباید در ریاست طمع بندد.

۹۸۶. همان، نامه ۵۳.

۹۸۷. الکافی، ج ۱، ص ۴۴.

۹۸۸. الخصال، ج ۲، ص ۴۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶۷، ۹۸.

و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده است:

إِنَّ الرَّأْسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا، فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^{۹۸۹}

ریاست شایسته نیست مگر برای اهلش، پس هر کس مردم را به خود بخواند و در میان مردم داناتر از او وجود داشته باشد، خداوند در روز قیامت به وی نظر نخواهد افکند.

چنین افرادی که خود را به پستی و سقوط کشانده‌اند، سبب می‌شوند که کار مردم و اموری که تصدی کرده‌اند به پستی و سقوط کشانده شود. از پیامبر اکرم نقل شده است که فرمود:

مَنْ أَمَّ قَوْمًا وَفِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ أَوْ أَفْقَهُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ فِي سِفَالٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^{۹۹۰}

هر که رهبری جماعتی را به عهده گیرد و در میان ایشان داناتر و فقیه‌تر از وی باشد، پیوسته کارشان تا روز قیامت در پستی و سقوط است.

پرهیز از سپردن امور به نااهلان

از عوامل عمده تیره‌بختی و ضعف و سستی مدیریت‌ها سپردن امور به کسانی است که اهلیت لازم را برای آن امور ندارند؛ افراد فاقد علم، قدرت، عدالت و تجربه، افراد ناپخته و بی‌بصیرت و بی‌تدبیر، افراد خودرأی و مستبد و قدرت‌طلب، افراد تنگ‌نظر و کوتاه‌بین و خودخواه، افراد ترسو و تنگ‌چشم و آزمند، افراد بی‌پروا و بدکار و بدسابقه اهلیت لازم را برای امور ندارند. پیشوایان حق تأکید داشتند که چنین افرادی در مصدر امور قرار نگیرند و خود از سپردن مسئولیت‌ها به آنان پرهیز داشتند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به صراحت می‌فرماید که طالبان زمامداری و آزمندان در آن، شایستگی سپردن امور را ندارند:

لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ يَحْرُصُ عَلَيْهِ.^{۹۹۱}

ما کسی را که بر کسب حکومت حرص دارد، در امورمان به کار نمی‌گماریم.

ابن قتیبه آورده است که طلحه و زبیر پس از بیعت همگانی با علی (علیه السلام) نزد آن حضرت آمدند و اظهار کردند که ما با تو بیعت کرده‌ایم بر آن که در زمامداری با تو شریک باشیم. پس از گفت و گوی آن‌ها با امام، آن حضرت با ابن عباس به گفت و گو نشست و از وی نظر خواست. ابن عباس گفت که به نظر من آن دو خواهان حکومت هستند. پس زبیر را به حکومت بصره و طلحه را به حکومت کوفه بگمار. حضرت خندید و فرمود:

وای بر تو! در کوفه و بصره اموال و مردان بسیار است و اگر آن دو را بر گردن‌های مردم سوار کنم و به آن‌ها حکومت دهم، کم‌خردان را با طمع و بیچارگان را با اذیت و فشار به سوی خود جذب می‌کنند و بر قدرتمندان با زور سلطنت، حکومت می‌یابند. و اگر من برای دفع ضرر و جلب منفعت افراد به کسی حکومت می‌دادم، بی‌گمان معاویه

۹۸۹. الاختصاص، ص ۲۵۱.

۹۹۰. المحاسن، ج ۱، ص ۹۳؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۴۶ [«إِلَى سِفَالٍ» آمده است].

۹۹۱. أخبار القضاة، محمد بن خلف بن حیان المعروف بوكیع (م ۳۰۶ هـ)، بیروت، عالم الکتب، ج ۱، ص ۶۷.

را بر شام می‌گماردم و اگر حرص این دو به زمامداری و حکومت بر من آشکار نشده بود، ممکن بود به آن‌ها نظری داشته باشم.^{۹۹۲}

امیر مؤمنان (علیه السلام) به هیچ‌وجه حاضر نشد در سپردن مسئولیت‌ها مسامحه روا دارد و از اصول و معیارها عدول نماید. در عهدنامه خود به مالک اشتر، به او یادآور شد که مبدا ناهلان را در مصدر امور قرار دهد و گمان کند که با یاری آنان می‌تواند به اداره درست امور بپردازد:

إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا وَمَنْ شَرَّكَهُمْ فِي الْأَثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بِيْطَانَةً، فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ، وَإِخْوَانُ الظَّلْمَةِ وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلْفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ أَرَائِهِمْ وَتَفَادِهِمْ وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَصَارِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ وَأَثَامِهِمْ، مِمَّنْ لَمْ يُعَاوَنْ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ وَلَا أَتَمَّا عَلَى إِثْمِهِ أُولَئِكَ أَخَفُّ عَلَيْكَ مَثْوًى وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً وَأَخْنَى عَلَيْكَ عَطْفًا وَأَقْلُ لِعَيْرِكَ إِفْئًا، فَاتَّخِذْ أُولَئِكَ خَاصَّةً لِّخُلُوتِكَ وَحَفَلَاتِكَ.^{۹۹۳}

بدترین وزیران تو کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده و آن‌که در گناهان آنان شرکت نموده، پس مبدا چنین کسان محرم تو باشند که آنان یاوران گنهکارانند و ستمکاران را کمک‌کار. و تو جانشینی بهتر از ایشان خواهی یافت که در رأی و گذاردن کار چون آنان بود و گناهان و کردار بد آنان را بر عهده ندارد. آن‌که ستمکاری را در ستم یار نبوده، و گنهکاری را در گناهش مددکار. بار اینان بر تو سبک‌تر است و یاری ایشان بهتر و مهربانی‌شان بیش‌تر و دوستی‌شان با جز تو کم‌تر، پس اینان را خاص خلوت خود گیر و در مجلس‌هایت بپذیر.

پرهیز از سپردن امور به افراد، با وجود شایسته‌تر از ایشان

از عمده‌ترین ضعف‌های مدیریت، ناتوانی در سپردن امور به شایسته‌ترین افراد و قرار دادن ایشان در مناسب‌ترین جایگاه است. این عمل ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه صورت گیرد. از جمله علل پدید آمدن چنین امری جهالت، رقابت، حسادت، حقارت، خصومت، و خیانت است. ناتوانی در شناخت شایسته‌ترین افراد و به کار گرفتن ایشان سبب بر سر کار آمدن افرادی می‌گردد که نمی‌توانند حق اداره امور را ادا کنند. البته رقابت‌های نادرست نیز از جمله عواملی است که سبب کنار زده شدن شایسته‌ترین افراد برای اداره امور می‌شود. گاهی نیز حسادت‌های زمامداران و مسئولان است که توان دیدن شایسته‌ترین افراد را ندارند و از سر خواش‌های نفسانی خویش بهترین‌ها را کنار می‌زنند. این پدیده مذموم و مخرب گاهی نیز از آن رو است که افراد ناتوانی بر سر کار قرار می‌گیرند و زمام امور به ایشان سپرده می‌شود و آنان از بر سر کار آمدن انسان‌های توانا‌تر از خود بیم دارند. حقارت نفسانی ایشان مانع سپرده شدن امور به شایسته‌ترین افراد می‌گردد. چنین مدیرانی تنها کسانی را می‌پسندند که ضعیف و مطیع باشند تا حقارت نفسانی ایشان ظهور نیابد. همچنین خصومت‌ها و دشمنی‌ها سبب می‌شود که شایسته‌ترین مدیران کنار زده شوند و اداره امور بازیچه دست قدرت‌طلبی گردد. البته مناسبات ناسالم اجتماعی و سیاسی و روابط نادرست مدیریتی خود سبب می‌گردد که

۹۹۲. الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۵۲ - ۵۱.

۹۹۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

شایسته‌ترین افراد به کناره‌گیری کشیده شوند. نفوذ فرصت‌طلبان و میدان یافتن ایشان نیز خود از علل کنار رفتن صاحبان اهلیت است. زمامداران و مدیرانی که با علم به وجود افراد شایسته‌تر، جز ایشان را به کار می‌گمارند، باب خیانتی خانمان‌برانداز را بر خود و مردم خویش می‌گشایند. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود:

مَنْ اسْتَعْمَلَ عَامِلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمْ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنْهُ وَأَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ.^{۹۹۴}

هر که کارگزاری از مسلمانان را به کار گمارد و بداند که در میان ایشان شایسته‌تر از او و دانای‌تر از او به کتاب خدا و سنت پیامبرش هست، به خدا و پیامبرش و به همه مسلمانان خیانت کرده است.

این مسئله آن قدر با اهمیت است که رعایت نکردن آن در محدودترین کارها و اداره کوچک‌ترین واحدها فاجعه‌آمیز است. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده‌اند که فرمود:

أَيُّمَا رَجُلٍ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلَىٰ عَشْرَةِ أَنْفُسٍ عِلْمٌ أَنَّ فِي الْعَشْرَةِ أَفْضَلَ مِمَّنْ اسْتَعْمَلَ فَقَدْ غَشَّ اللَّهَ وَغَشَّ رَسُولَهُ وَغَشَّ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ.^{۹۹۵}

هر که فردی را [به عنوان مسئول] بر ده تن بگمارد و بداند در میان ایشان فردی شایسته‌تر از او هست، بی‌گمان به خدا و پیامبرش و همه مسلمانان خیانت کرده است.

این همه تأکید برای آن است که چنین شیوه‌هایی در اداره امور سبب خواری مدیریت، افول قدرت و زوال حکومت است. از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت شده است که آن حضرت در باره شایستگی خویش برای خلافت گفت که آنان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مکرر شنیده بودند که می‌فرمود:

مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ رَجُلًا قَطُّ أَمْرَهَا وَفِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّىٰ يَرْجِعُوا إِلَيَّ مَا تَرَكَوْا.^{۹۹۶}

هیچ امتی امر [زمامداری] خویش را به عهده شخصی، که آگاه‌تر از وی در میان آن امت وجود دارد، نمی‌سپارد مگر این که روز به روز کار آنان به مذلت و پستی کشیده شود تا آن که به آنچه واگذاشته‌اند، باز گردند.

این سنت حاکم بر جوامع است. پس باید سخت مراقب بود و از تاریخ عبرت گرفت. هیچ خردمندی در اداره امور چون دانای‌تر و تواناتری بیابد، کار را به کسی که دانش و توانایی‌اش کم‌تر از او است، نمی‌سپارد.

۹۹۴. سنن البیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۸؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۷۹؛ این حقیقت بدین صورت نیز وارد شده است: «مَنْ وَلَّىٰ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ وَأَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ هر که فردی از مسلمانان را سرپرستی دهد و بداند که در میان ایشان شایسته‌تر از او و عالم‌تر از او به کتاب خدا و سنت پیامبرش هست، به خدا و پیامبرش خیانت کرده است؛ اخبار القضاة، ج ۱، ص ۶۸.

۹۹۵. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۹.

۹۹۶. کتاب سلیم بن قیس الکوفی (کتاب السقیفه)، سلیم بن قیس الهمالی العامری الکوفی، بیروت، دار الفنون للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۰ هـ، ص ۱۴۸.

چنان که در صحیفه عیص بن قاسم^{۹۹۷} از امام صادق (علیه السلام) آمده است که آن حضرت فرمود:

عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحَدِّ لَا شَرِيكَ لَهُ وَانْظُرُوا لَأَنْفُسِكُمْ فَوَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الْغَنَمُ فِيهَا الرَّاعِي فَإِذَا وَجَدَ رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا يُخْرِجُهُ وَيَجِيءُ بِذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي كَانَ فِيهَا.^{۹۹۸}

بر شما باد به تقوای خداوند یکتای بی‌شریک و مراقب خود باشید. به خدا سوگند اگر شخص گوسفندداری چوپان دیگری را بیابد که از چوپان فعلی او داناتر به گوسفندداری باشد، چوپان نخستین را اخراج کند و چوپان دوم را برای نگهداری گوسفندان خویش به کار گمارد.

پرهیز از تقدّم و تأخّرات نادرست

پیش انداختن کسانی که فاقد شایستگی‌های لازم‌اند و دور کردن شایستگان از اداره امور و نیز نابجا قرار دادن اشخاص در مسئولیت‌ها در طول تاریخ سبب اصلی تباهی نظام‌ها و فروپاشی آن‌ها بوده است. از امیر مؤمنان، علی (علیه السلام)، چنین وارد شده است:

يُسْتَدَلُّ عَلَى إِدْبَارِ الدَّوْلِ بِأَرْبَعٍ: تَضْيِيعُ الْأُصُولِ وَالتَّمَسُّكُ بِالْفُرُوعِ وَتَقْدِيمُ الْأَرَاذِلِ وَتَأْخِيرُ الْأَفَاضِلِ.^{۹۹۹}

چهار چیز نشانه تیره‌بختی و ادبار دولت‌ها است: واگذارن کارهای اصلی و اساسی و پرداختن به امور فرعی، جلو انداختن فرومایگان و پس راندن صاحبان فضل.

پیش افتادن کسانی که فاقد علم و قدرت لازم برای اداره امورند و کنار گذاردن شایستگان، خطری بزرگ برای هر جامعه و سازمانی است. از حکیمی پرسیدند: «چرا دولت ساسانی به انقراض گرایید و مضمحل شد؟» در پاسخ گفت: «از آن روی که افراد ضعیف و ناشایست و کوچک را در رأس کارهای بزرگ قرار دادند، از عهده بر نیامدند و افراد توانا و لایق و بزرگ را بر کارهای کوچک گماشتند، پس بدان اعتنا نکردند در نتیجه وحدت آنان به تفرقه و نظام ایشان به گسیختگی گرایید».^{۱۰۰۰}

این همان چیزی است که به شدت باید از آن پرهیز کرد. همان چیزی که پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پیش آمد و خلاف سیره آن حضرت عمل شد و بنیان کجی گذاشته شد تا امویان و

۹۹۷. فهرست أسماء مصنفی الشيعة المعروف برجال النجاشي، ابو القاسم عیص بن قاسم بن ثابت کوفی از راویان مورد اعتماد و ثقة که از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) روایت کرده است؛ ر.ک: ابو العباس احمد بن علی بن العباس النجاشي، قم، مکتبه الداوری، ۱۳۹۷ هـ، ص ۲۱۴؛ کتاب الرجال، ابو جعفر احمد بن ابی عبد الله البرقي، تصحیح السید کاظم الموسوي الميامي، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ هـ ش، ص ۴۱؛ رجال الکشي، ص ۳۶۲؛ الفهرست، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، به کوشش محمود رامیار، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ هـ ش، ص ۲۵۰؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۲۱۵.

۹۹۸. الکافي، ج ۸، ص ۲۶۴؛ وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۳۵.

۹۹۹. غرر الحکم، ج ۲، ص ۳۷۶.

۱۰۰۰. منهاج البراعة الخوئي، ج ۱۱، ص ۱۴۴.

عباسیان بدون اهلیت بر منبر پیامبر و خلافت اسلامی تکیه کنند.^{۱۰۰۱}

رعایت اهلیت‌ها در مدیریت پیامبر

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در انتخاب افراد و سپردن مسئولیت به آنان اهلیت و شایستگی افراد را رعایت می‌کرد و چنان‌که در آن زمان مرسوم و معمول بود، خویشاوندی یا بزرگی سن یا قدرت مالی را رعایت نمی‌کرد و همین امر موجب اعتراض‌هایی به آن حضرت از جانب کسانی می‌شد که هنوز به سنت‌های پیشین پای‌بند بودند. چنان‌که به فرماندهی اسامه بن زید جوان بر سپاهی که بزرگان مهاجر و انصار در آن بودند، اعتراض کردند،^{۱۰۰۲} همان‌گونه که به فرماندهی پدرش زید بن حارثه به عنوان یکی از سه فرمانده سریه مؤتبه اعتراض کرده بودند.^{۱۰۰۳} آنان در حرکت سپاه اسامه کارشکنی کردند و بهانه آوردند که چرا رسول خدا

۱۰۰۱. ابو علی تمیم بن معز فاطمی در گذشته به سال ۳۷۴ هجری در این باره سروده است:

فلم تدفعون الحق و الحق واضح؟	دنا منکم ما کان لیس بدان
أُمیة کانت قبلکم فی اغتصابها	أحق، فبادت وارتدت بهوان
أخذتم بغصب إرثنا وصعدتم	منابر ما کانت لکم بأمانی
وجئتم بأسماء یروق استماعها	والفاظ حُسن ما لهنّ معان
رشید ولم یرشد وهاد وما هدی	بحقّ ومأمون بغیر أمان
ومعتصم لم یعتصم یالیه	ومقتدر لم یقتدر ببیان
ومعتضد بالافک خاب اعتضاده	ومنتصر بالبغي غیر معان

الحلة السیراء، ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن ابی بکر القضاعي المعروف بابن الأَبَّار، حَقَّقَه و علَّق حواشیه حسین مؤنس، القاهرة، دار المعارف، الطبعة الثانية، ۱۹۸۵ م، ج ۱، ص ۲۹۵ - ۲۹۴؛ در باره احوال ابن معز فاطمی و اشعار او ر. ک: یتیمه الدهر فی محاسن أهل المصر، ابو منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعیل الثعالبی النیسابوری (م ۴۲۹ ه)، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ ه ج ۱، ص ۵۳۴ - ۵۲۴؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ابو الفرج عبد الرحمن بن علی ابن الجوزی، دراسة و تحقیق محمد عبد القادر عطا، مصطفی عبد القادر عطا، راجعه و صححه نعیم زرزور، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ ه ج ۱۴، ص ۲۶۴ - ۲۶۲؛ وفیات الأعیان، ج ۱، ص ۳۰۳ - ۳۰۱.

۱۰۰۲. ر. ک: سیره نبوی (منطق عملی)، مصطفی دلشاد تهرانی، دفتر دوم، سیره اجتماعی، ص ۴۲۷ - ۴۲۵.

۱۰۰۳. سریه مؤتبه در اوایل سال هشتم هجری روی داد. در این زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با توجه به امنیت نسبی، که پس از صلح حدیبیه [در سال هفتم]، در بیش‌تر نقاط حجاز به وجود آمده بود، متوجه شمال شد. پس از دعوت رسمی امپراطور روم و امیر غسانی - دست‌نشانده عرب وی در شمال - اینک پیامبر قصد آن داشت که اسلام را به طور جدی در شمال اشاعه دهد. از این رو حارث بن عمیر آزدی را به سفارت نزد شُرَحِبیل بن عمرو غسانی پادشاه بصری فرستاد، اما وی برخلاف سنت‌های مرسوم و پذیرفته‌شده، وی را کشت و پیامبر بی‌درنگ دست به کار شد و تصمیم گرفت نیروی اسلام را بدان سوی روانه کند. در جمادی الاولی سه هزار نفر را به جنگ شمال بسیج کرد و بنا بر نظر عموم مورخان زید بن حارثه را فرمانده جنگ کرد و گفت اگر زید کشته شد، جعفر بن ابی طالب فرمانده باشد و اگر جعفر کشته شد، عبد الله بن رواحه فرماندهی را به دست گیرد و اگر عبد الله نیز کشته شد، هر که را سپاه برگزید، فرماندهی را به عهده گیرد. سپاه اسلام با چنین فرماندهانی به شام رسید و در معان منزل کرد. در آن جا خبر یافتند که امپراطور روم شرقی با صد هزار سپاه رومی در ماب از سرزمین بقاء فرود آمده است و نیز قبایل لَحْم، جُذام، وائل، بکر، یقین (قین یا بلقین)، بهراء، بلّی، که از مستعربه بودند، صد هزار نیرو به سرکردگی مالک بن زافله به یاری رومیان فرستاده‌اند. سپاه اسلام دو شبانه‌روز در معان ماند تا تصمیم

بگیرند که چه کنند. از برابر دشمن بگریزند و تن به ذلت و خواری دهند و زمینه نفوذ و تهاجم دشمن را فراهم کنند یا از مرگ نهراسند و بر دشمن بتازند و خدا و رسولش را خشنود کنند و به دشمن نشان دهند که چه سان می‌اندیشند و چگونه به استقبال مرگ می‌روند. عبد الله بن رواحه - مرد شعر و شمشیر - سپاه را دلیر ساخت و گفت: «يَا قَوْمُ، وَاللَّهِ إِنَّ الْيَتِي تَكْرَهُونَ لِلْيَتِي خَرْجَتُمْ تَطْلُبُونَ، الشَّهَادَةَ، وَمَا نُقَاتِلُ النَّاسَ بِعَدَدٍ وَلَا قُوَّةٍ وَلَا كَثْرَةٍ وَلَا نُقَاتِلُهُمْ إِلَّا بِهَذَا الدِّينِ الَّذِي أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِهِ، فَأَنْطَلِقُوا فَإِنَّمَا هِيَ إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ إِمَامًا ظُهُورًا وَإِمَامًا شَهَادَةً»؛ ای قوم، آنچه را که اکنون بد می‌شمارید، همان است که در جست و جوی آن بیرون آمده‌اید و آن شهادت در راه خدا است. ما به اتکای شماره و نیرو و فزونی سپاه با دشمن نمی‌جنگیم، بلکه به نیروی این دینی می‌جنگیم که خداوند ما را بدان گرامی داشته است. پیش روید که یکی از دو نیکوترین در پیش است: پیروزی یا شهادت. سخن عبد الله چنان روح حماسه در آنان دمید که بی‌درنگ به پیکار برخاستند. در قریه‌ای به نام مؤته موضع گرفتند و صف‌آرایی کردند. پیکاری سخت نابرابر در گرفت. مسلمانان در جست و جوی یکی از دو نیکوترین، قهرمانیهای شگفت‌انگیزی کردند. و هر سه فرمانده پس از نبردهایی قهرمانانه و حماسی به شهادت رسیدند. آن‌گاه خالد بن ولید را به فرماندهی برگزیدند. وی در انتظار شب به برخوردهای محتاطانه‌ای دست زد و پس از توقف نبرد، گروه بسیاری از سپاه را به عقب فرستاد و دستور داد که سحرگاه بعد در صفی طولانی با هیاهوی بسیار به طرف لشکرگاه پیش آیند. روز بعد، به دنبال این نیرنگ نظامی، رومیان یقین کردند که نیروی عظیمی برای کمک از مدینه رسیده است و چون رزمیدن این نیروی اندک را دیده بودند، در جنگ تردید کردند و به حمله نپرداختند تا مسلمانان حمله کنند و چون مسلمانان حمله نکردند عملاً جنگ به متارکه کشید و خالد کمتر از سه هزار نفر را به سلامت به مدینه باز گرداند؛ ر. ک: المغازی، ج ۲، ص ۷۶۵ - ۷۵۵؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۳۸ - ۴۲۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۰ - ۱۲۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۵؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۱ - ۳۶؛ ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد التیمی البستی (م ۳۵۴ هـ)؛ السیره النبویه و أخبار الخلفاء، صححه و علّق علیه السید عزیز بک و جماعة من العلماء، بیروت، مؤسسه الكتب الثقافية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷ هـ، ص ۳۱۹ - ۳۱۷؛ جوامع السیره، ص ۱۷۶ - ۱۷۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۳۴ - ۲۳۸؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۱۶۷ - ۱۶۵؛ سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۴۰ - ۱۳۱.

البته برخلاف نظر غالب مورخان، نظر شیعه بر این است که فرمانده اول سریه مؤته جعفر بن ابی طالب بوده است. چند دلیل مؤید این نظر است:

الف) جعفر بن ابی طالب به مراتب شایستگی بیش‌تری از زید بن حارثه داشت. او از نظر اخلاق و روحیات و نیز قیافه و اندام بسیار شبیه پیامبر بود. چنان‌که نوشته‌اند: «در صورت و سیرت شبیه‌ترین مردم به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود.» او واجد کمالات و توانایی‌های بی‌نظیر بود. وی پس از علی (علیه السلام) به فاصله کوتاهی اسلام آورده بود و رهبر مهاجران حبشه بود. پیامبر او را «ابو المساکین» (پدر مسکینان) می‌نامید. در هجرت به حبشه نزد نجاشی بماند تا هنگامی که خبیر گشوده شد، نزد پیامبر بازگشت. پیامبر به دیدار او رفت و او را در آغوش گرفت و بر وسط دو چشمش بوسه زد. پیامبر با خبر بازگشت جعفر چنان مسرور شده بود که فرموده بود: «نمی‌دانم به کدامین شادترم: به رسیدن جعفر یا گشودن خبیر.» روایات در فضیلت جعفر بسیار است. از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایت شده است که فرمود: «خُلِقَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخُلِقْتُ أَنَا وَجَعْفَرٌ مِنْ طِينَةِ وَاحِدَةٍ.»؛ مردم از درخت‌های مختلف آفریده شده‌اند و من و جعفر از یک درخت آفریده شده‌ایم. و نیز بدو فرمود: «وَأَمَّا أَنْتَ يَا جَعْفَرُ فَأَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي.»؛ ای جعفر، بدان که تو در خلقت و اخلاق شبیه منی؛ ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۱ - ۳۴؛ حلیه الأولیاء، ج ۱، ص ۱۱۸ - ۱۱۴؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۵۱۹ - ۵۱۱؛ نوادر الراوندي، فضل الله بن علي الحسيني الراوندي، بیروت، مؤسسه البلاغ، ص ۳۲ - ۳۱؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۴۴ - ۳۴۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۷۴ - ۶۲؛ الإصابه، ج ۱، ص ۲۴۰ - ۲۳۹.

ب) آنچه برخی مورخان آورده‌اند که جعفر بن ابی طالب فرمانده اول سریه مؤته بود؛ ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۵؛ تهذیب/تهذیب، ج ۲، ص ۸۳.

ج) اشعاری که شعرای توانای اسلام در همان روزها در سوگ فرماندهان پیکار مؤته سروده‌اند و به وضوح حاکی از آن است که جعفر بن ابی طالب فرمانده اول این پیکار بوده است. حسان بن ثابت، شاعر رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، پس از رسیدن گزارش شهادت فرماندهان پیکار مؤته قصیده‌ای سرود و در آن چنین گفت:

(صلی الله علیه وآله) جوانی نوری را بر بزرگان مهاجر و انصار فرمانده ساخته است و همراه وی نرفتند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از این نافرمانی به خشم آمد و در حال بیماری آهنگ مسجد کرد و به منبر رفت و پس از حمد خدا و ثنای الهی فرمود:

مردم! فرماندهی اسامه را بپذیرید و سپاه را حرکت دهید که به جان خودم سوگند اگر در باره فرماندهی او سخن می‌گویید، پیش از این در باره فرماندهی پدرش هم سخن‌ها گفتید ولی او شایسته فرماندهی است چنان‌که پدرش نیز در خور آن بود.^{۱۰۰۴}

آن حضرت در سپردن همه امور تنها شایستگی‌های افراد را ملاحظه می‌کرد و خلاف رسم و رسوم زمانه خویش جوانان شایسته را در مناصب و مسئولیت‌های مهم قرار می‌داد. چنان‌که عمرو بن حزم را، در حالی که

فَلَا يَبْعِدَنَّ اللَّهُ قَتْلَى تَتَابَعُوا	بِمُؤْتَةٍ مِنْهُمْ ذُو الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ
وَزَيْدٌ وَعَبْدُ اللَّهِ، حِينَ تَتَابَعُوا	جَمِيعاً وَأَسْبَابُ الْمَنِيَةِ تَخْطِرُ
عَدَاةَ مَضَوَ بِالْمُؤْمِنِينَ يَقُودُهُمْ	إِلَى الْمَوْتِ مَيْمُونُ النَّقِيبَةِ أَزْهَرُ
أَغْرَ كُضُوءَ الْبَدْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ	أَبِي إِذَا سِيَمَ الظُّلُمَةَ مَجَسَّرُ

ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۴۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۷۰؛ معجم البلدان، شهاب الدین ابو عبد الله یاقوت الحموی (م ۶۲۶ هـ)، بیروت، دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۸ هـ، ج ۵، ص ۲۲۰؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۶۲؛ سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵۱؛ الإصابه، ج ۱، ص ۲۴۰؛ دیوان الأشعار، حسن بن ثابت الانصاری، حقه و علق علیه ولید عرفات، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۴ م، ج ۱، ص ۹۸. و نیز کعب بن مالک انصاری در رثای شهدای مؤتة سروده‌ای دارد که در آن تصریح دارد که نخستین فرمانده این سریه جعفر بوده است و اینکه خود او شاهد آن بوده است که پیامبر او را فرمانده اول قرار داد و پرچم او نخستین پرچم و چه نیکو پرچمی بوده است:

صَبَرُوا بِمُؤْتَةٍ لِلَّهِ نَفُوسَهُمْ	حَذَرَ الرَّدَى وَمَخَافَةَ أَنْ يَنْكَلُوا
فَمَضَوْا أَمَامَ الْمُسْلِمِينَ كَأَنَّهُمْ	فُنُقٌ عَلَىٰ هَيْئِ الْحَدِيدِ الْمُرْقَلُ
إِذْ يَهْتَدُونَ بِجَعْفَرٍ وَلِوَائِهِ	قُدَّامَ أَوَّلِهِمْ فَنِعْمَ الْأَوَّلُ

ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۴۴ - ۴۴۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۳؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۶۳؛ سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵۱.

(د) روایاتی که از اهل بیت عصمت و طهارت وارد شده است که جعفر بن ابی طالب فرمانده اول این پیکار بوده است. از جمله روایت ابان بن عثمان از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «پیامبر ابتدا جعفر بن ابی طالب را به فرماندهی لشکر برگزید و فرمود اگر او به شهادت رسید، زید فرماندهی را به عهده گیرد و اگر او به شهادت رسید، عبد الله بن رواحه فرمانده لشکر باشد». ر. ک: اعلام الوری، ص ۱۱۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۵۵.

با وجود این دلایل و دلایل دیگری که نشان‌دهنده آن است که جعفر بن ابی طالب فرمانده نخست سریه مؤتة بوده است، این امر مورد بی‌مهری مورخان قرار گرفته و از کنار آن گذشته‌اند. شاید این بی‌مهری دلیلی جز آن نداشته باشد که جعفر، برادر علی (علیه السلام) است. برادر پیشوای مستحقان محروم و سرور مظلومان تاریخ. و جعفر نیز از آن محرومیت و مظلومیت بی‌بهره نمانده است و خداوند آگاه به همه امور است؛ در این باره ر. ک: دراسات و بحوث فی التاریخ و الإسلام، ج ۱، ص ۲۴۳.

۱۰۰۴. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲۸؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۷۴؛ نیز ر. ک: المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۸۶؛ الروض الأنف فی شرح السیره النبویه لابن هشام، عبد الرحمن بن عبد الله بن احمد بن ابی الحسن الخنعمی السهیلی، تحقیق و تعلیق و شرح عبد الرحمن الوکیل، القاهرة، دار الکتب الحدیثه، ج ۷، ص ۵۱۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۱۷؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۵۳ - ۳۵۲؛ سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۵۷.

جوانی هفده ساله بود، به فرمانداری نجران در یمن منصوب کرد.^{۱۰۰۵} و عتاب بن اُسَید را، که جوانی بیست و چند ساله و در نهایت زهد و پرهیزگاری بود، فرماندار مکه قرار داد که از نظر سیاسی پس از مدینه مهم‌ترین پایگاه محسوب می‌شد و او نخستین امیر الحاج مکه بود.^{۱۰۰۶} تکیه بر شایستگان در اداره امور از عمده‌ترین ویژگی‌های یک مدیریت موفق است.

سیری در سَریه‌های انجام‌یافته^{۱۰۰۷} در ده سال دوران مدینه و دقت در نتایج موفقیت‌آمیز غالب این سَریه‌ها حاکی از آن است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چگونه بر اساس رعایت اهلیت، مسئولیت‌ها را واگذار و امور را اداره کرده است. از عوامل مهم در توفیق این سَریه‌ها انتخاب افراد مناسب برای فرماندهی بوده که به بهترین نحو انجام شده است. همچنین نگاهی به آمار غزوه‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و افرادی که به عنوان جانشین خود در مدینه تعیین کرده، حاکی از رعایت همین اصل است.

۱۰۰۵. اسد الغابه، ج ۳، ص ۷۱۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۸؛ عبد الحی الکتانی، الترتیب الإداریة، (نظام الحکومة النبویة)، بیروت، دار الکتب العربی، ج ۱، ص ۱۶۸؛ نیز ر. ک: الجرح و التعذیل، ابو محمد عبد الرحمن بن ابی حاتم الرازی (م ۳۲۷ هـ)، حیدر آباد الدکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیه، الطبعة الأولى، ج ۶، ص ۲۲۵ - ۲۲۴؛ مختصر تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۹، ص ۱۹۶ - ۱۹۵.

۱۰۰۶. سیرة ابن هشام، ج ۴، ص ۶۹ و ۱۴۹ - ۱۴۸؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۷۳ و ۹۵ - ۹۴؛ جوامع السیره، ص ۱۹۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۷۲؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۲۱۵؛ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ج ۲، ص ۲۵۱.

۱۰۰۷. سیرة ابن هشام، ج ۴، ص ۶۹ و ۱۴۹ - ۱۴۸؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۷۳ و ۹۵ - ۹۴؛ جوامع السیره، ص ۱۹۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۷۲؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۲۱۵؛ شفاء الغرام، ج ۲، ص ۲۵۱.

جلسه شانزدهم

اصل تصمیم گیری

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ اصل تصمیم‌گیری به عنوان پنجمین اصل از سیره مدیریتی و سیاسی؛
- ✓ جایگاه تصمیم‌گیری در مدیریت؛
- ✓ آداب مشورت؛
- ✓ مفاهیم مرتبط با تصمیم‌گیری و تبیین نوع ارتباط با آن‌ها مانند: توکل در تصمیم‌گیری، حفظ جهت در تصمیم‌گیری و بهره‌گیری از تجربه.

مروری بر مباحث پیشین

جلسه پیشین در تبیین اصل رعایت اهلیت به نکات ذیل اشاره داشتیم:

۱. از مهم‌ترین مسائل مدیریتی، رعایت اهلیت در انتخاب افراد و واگذاری کارها است. رعایت اهلیت یعنی کسی که می‌خواهد در مسندی قرار گیرد باید شایستگی‌های لازم برای آن مسئولیت را دارا باشد.
۲. آنچه سبب گردش درست امور، سلامت و صلابت کارها می‌شود آن است که مناصب و مسئولیت‌ها امانت تلقی گردد و به شایستگان سپرده شود. بنا بر این مسئولیت‌ها امانت‌هایی از جانب خدا و مردم است که باید در دست اهلش باشد.
۳. شایسته نیست کسی که اهلیت لازم را برای کاری ندارد خود را بر مصدر آن قرار دهد؛ زیرا آنچه تباه می‌کند بیش از آن چیزی است که اصلاح می‌کند.
۴. سپردن امور به کسانی که اهلیت لازم را برای آن امور ندارند و همچنین سپردن امور به افراد با وجود شایسته‌تر از آن‌ها، از عوامل عمده تیره‌بختی و ضعف و سستی مدیریت‌ها است.
۵. پیش انداختن کسانی که فاقد شایستگی‌های لازم‌اند و دور کردن شایستگان از اداره امور در طول تاریخ سبب اصلی تباهی نظام‌ها و فروپاشی آن‌ها بوده است و این همان چیزی است که باید به شدت از آن پرهیز کرد.
۶. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در انتخاب افراد و سپردن مسئولیت‌ها به آنان تنها رعایت اهلیت و شایستگی افراد را می‌کرد و رعایت خویشاوندی یا بزرگی سن یا قدرت مالی در انتخاب ایشان تأثیری نداشت.

۵. اصل تصمیم‌گیری

جایگاه تصمیم‌گیری در مدیریت

مسئله تصمیم‌گیری در عرصه‌های مختلف اداره امور از اهمیتی بسیار برخوردار است. در واقع سرنوشت کارها به تصمیم‌گیری‌ها گره می‌خورد و چنانچه تصمیم‌گیری بر اصول و مبانی درستی استوار نباشد، نظام امور یا متزلزل و آشفته می‌شود، یا اسیر خودمحموری و استبداد رأی می‌گردد. خدای متعال در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران روش تصمیم‌گیری پیامبر خود را امضا کرده و مورد تأیید قرار داده است و آن را به عنوان بهترین

روش تصمیم‌گیری معرفی کرده است: **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ**.

می‌دانیم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیش از نزول این آیه، همین روش را در تصمیم‌گیری داشت و در این جا خداوند روش پسندیده فرستاده‌اش را امضا فرموده است، اصولاً پیامبر جز بر طبق امر الهی و روش پسندیده خدا قدم بر نمی‌دارد و روش متین و صواب او مورد تصویب و رضای الهی است.^{۱۰۰۸}

خداوند به پیامبرش فرمان می‌دهد که پیش از اتخاذ تصمیم از نرمش و انعطاف برخوردار باشد و مشورت کند و در هنگام اتخاذ تصمیم نهایی قاطع و استوار باشد. همان چیزی که در آیه شریف از آن به عزم تعبیر شده است. قابل توجه است که در آیه مورد بحث مشورت به صورت جمع ذکر شده **"وَشَاوِرْهُمْ"** ولی تصمیم نهایی تنها به عهده پیامبر گذاشته شده و به صورت مفرد ذکر شده است **"عَزَمْتَ"**. بنا بر این بررسی و مطالعه جوانب مختلف یک امر برای تصمیم‌گیری در باره آن باید به صورت دسته‌جمعی انجام گیرد، اما پس از رسیدن به نتیجه و تصویب یک کار، برای اجرای آن باید اراده‌ای واحد به کار افتد که در غیر این صورت هرج و مرج پیش خواهد آمد. به علاوه فرمود: به هنگام تصمیم نهایی باید توکل بر خدا داشت و در عین رعایت اصول و مبانی لازم برای تصمیم‌گیری و فراهم کردن اسباب و وسایل عادی به خدای متعال توکل کرد.^{۱۰۰۹} آنچه به اجمال در این آیه شریف آمده، در واقع مجموعه مسائلی است که به یک تصمیم‌گیری درست منجر می‌شود. تصمیم‌گیری صواب آن است که بر اساس اصول و مبانی صورت گیرد و به هیچ‌وجه تابع احساسات و عواطف یا ملاحظات نادرست اجتماعی و سیاسی نباشد، بلکه در آن حق ملاحظه گردد و رضایت عامه و **مَا يَنْفَعُ النَّاسَ**^{۱۰۱۰} لحاظ شود. چنین تصمیمی از استواری و صواب برخوردار خواهد بود. اکنون به مهم‌ترین اصول و مبانی تصمیم‌گیری در سیره نبوی می‌پردازیم.

کسب اطلاعات برای تصمیم‌گیری

لازمه هر تصمیم‌گیری درست، کسب اخبار و اطلاعات صحیح و کافی در باره موضوع مورد تصمیم‌گیری و بررسی جوانب و اطراف آن است. هیچ حرکتی بدون شناخت به درستی میسر نیست. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به کمیل بن زیاد فرموده است:

يَا كُمَيْلُ! مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ.^{۱۰۱۱}

ای کمیل، هیچ حرکت و اقدامی نیست مگر این که در آن به شناختی نیازمندی.

و نیز از آن حضرت وارد شده است:

لَا تُخْبِرُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ عِلْمًا؛^{۱۰۱۲} در باره آنچه شناخت نداری سخن مگوی.

۱۰۰۸. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۵۶.

۱۰۰۹. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۹ - ۱۴۸ [با تصرف].

۱۰۱۰. **فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ؛** اما کف، بیرون افتاده از میان می‌رود، ولی آنچه به مردم

سود می‌رساند در زمین [باقی] می‌ماند؛ رعد/ ۱۷.

۱۰۱۱. تحف العقول، ص ۱۱۵.

۱۰۱۲. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۱۹.

فطرت، عقل و شرع آدمی را به پیروی و اقدام بر اساس علم و معرفت می‌خواند و از اعتقاد و عمل بدون دانش و آگاهی نهی می‌کند. خدای متعال فرموده است:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ؛ و در پی آنچه بدان دانش نداری، مرو^{۱۰۱۳}.

بنا بر این هر انسان عاقل و دارای فطرت سالم جز بر اساس علم و معرفت به چیزی اعتقاد نمی‌یابد و سخنی نمی‌گوید و دست به عملی نمی‌زند. لازمهٔ تصمیم و عمل درست، کسب اطلاعات و اخبار کافی و صحیح است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آموخته است که چنین باید بود. از اقدامات آن حضرت در مدینه، سرشماری مسلمانان و ثبت اطلاعات لازم برای برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری بود. نقل شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

أَحْصُوا كُلَّ مَنْ تَلَفَّظَ بِالإِسْلَامِ؛^{۱۰۱۴} تمام افرادی را که به اسلام گرویده‌اند، سرشماری کنید.

سیرهٔ آن حضرت چنین بود که برای دفاع و مقابله با دشمنان، پیوسته از وضع آنان و تحرکات و اقداماتشان کسب اطلاع می‌کرد و مبتنی بر اطلاعات و اخبار دقیق، تصمیم‌گیری و عمل می‌کرد. مشی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر این بود که برای تصمیم‌گیری اطلاعات کامل داشته باشد و از این رو افرادی به نام عَرِيف^{۱۰۱۵} و نَقِيب^{۱۰۱۶} منصوب می‌کرد تا گزارش‌های لازم را به وی برسانند.

مشورت در تصمیم‌گیری

مشورت در سیرهٔ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و بنای تصمیم‌گیری در مدیریت بر قلب، بر مشورت و تبادل نظر در امور و پرهیز از خودرأیی و استبداد است. این مسئله از چنان

۱۰۱۳. اسراء/ ۳۶.

۱۰۱۴. مَصْنَفُ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ، ج ۸، ص ۶۱۹؛ كُنزُ الْعَمَالِ، ج ۱۱، ص ۲۲۸؛ مسند/ احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۸۴ «أَحْصُوا لِي كَمَ يَلْفُظُ الْإِسْلَامَ».

۱۰۱۵. عَرِيف بر وزن عظیم در لغت به معنای دانا و شناسنده و عالم به چیزی و کسی است که یاران خود را می‌شناسد و جمع آن عُرَفَاء است. عَرِيف کسی است که قِیم امور قبیله و گروهی از مردم است و تدبیر امور و مسئولیت ادارهٔ کارهای ایشان را به عهده دارد و در وقت لزوم گزارش کارهای آنان را به مسئول مافوق خود می‌دهد. چنین کسی را بدین سبب عَرِيف نامیدند که عارف به احوال قوم خویش است و کارهای آنان را شناسایی می‌کند و مسائل و مشکلات ایشان را می‌داند تا در وقت نیاز به مافوق خود برساند؛ الصَّحاح، ج ۴، ص ۱۴۰۲؛ أَسَاسُ الْبَلَاغَةِ، دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۰۴ هـ، ص ۴۱۶ - ۴۱۵؛ النِّهَايَةُ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ وَالْأَثَرِ، ج ۵، ص ۲۱۸؛ لِسَانُ الْعَرَبِ، ج ۹، ص ۱۵۴؛ الْقَامُوسُ الْمَحِيطُ، ج ۳، ص ۱۸۰؛ فَتْحُ الْبَارِي، ج ۱۳، ص ۲۱۰؛ عَمْدَةُ الْقَارِي شرح صحیح البخاری، بدر الدین أبو محمد محمود بن احمد العینی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۲۴، ص ۲۵۴؛ ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، أبو العباس شهاب الدین احمد القسطلانی، الطبعة الأولى، دار الفکر، بیروت، ج ۱۵، ص ۱۵۸؛ التَّرَاتِيبُ الْإِدَارِيَّةُ، ج ۱، ص ۲۳۵.

۱۰۱۶. نَقِيب در لغت به معنای بزرگ قوم و کسی است که به احوال مردم خویش آشنا است و نیز کسی را گویند که مسئول رسیدگی به قوم خود و تفحص احوال ایشان است و از این رو او را نقیب گویند که گویا به اخبار و احوال ایشان نقب زده یا به دل مردمان نقب زده و دارای نفوذ و جایگاه است و جمع آن نُقَبَاء و مانند عَرِيف است؛ الصَّحاح، ج ۱، ص ۲۲۷؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۶۶؛ أَسَاسُ الْبَلَاغَةِ، ص ۶۴۹؛ النِّهَايَةُ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ وَالْأَثَرِ، ج ۵، ص ۱۰۱؛ صحیح البخاری بشرح الکرمانی، محمد بن یوسف الکرمانی، الطبعة الثانية، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۱ هـ، ج ۲۴، ص ۲۲۱؛ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۳۳۳ - ۱۳۳۲.

اهمیت و جایگاهی برخوردار است که در قرآن کریم سوره‌ای به نام شوری وجود دارد که در آن مشورت از مهم‌ترین مسائل و از جمله فرایض و از ویژگی‌های مورد تشویق و تأکید به شمار آمده^{۱۰۱۷} و در کنار استجابت خدا، نماز و انفاق مطرح شده است. خداوند می‌فرماید:

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ؛ و کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاری‌ها، خود را به دور می‌دارند و چون به خشم در می‌آیند، در می‌گذرند. و کسانی که [ندای] پروردگارشان را پاسخ [مثبت] داده و نماز برپا کرده‌اند و کارشان در میانشان مشورت است و از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند^{۱۰۱۸}.

یکی از مسائل مهم در اداره درست یک جامعه، شورا است. بدون این مهم، همه کارها ناقص است و تصمیم‌گیری بدون شور و مشورت فاقد برکت است. قابل توجه است که در آیات مورد بحث، سیاق کلام به صورتی است که شورا به عنوان یک برنامه مستمر در همه کارها برای مؤمنان مطرح است، نه تنها در یک کار زودگذر و موقت، بلکه می‌فرماید همه کارهای آنان در میانشان شورایی است.^{۱۰۱۹}

در اسلام شور و مشورت در کارها و تصمیم‌گیری‌ها آنقدر اهمیت دارد که خداوند پیامبر گرامی‌اش را، با آن که معصوم است و با منبع وحی ارتباط دارد و حتی گذشته از آن دارای چنان اندیشه کامل و نیرومندی است که نیازی به مشورت ندارد، به مشورت با اصحاب و نظرخواهی از آنان مأمور می‌کند.^{۱۰۲۰} و سیره آن حضرت پیوسته همین بود و در تصمیم‌گیری‌ها بر مبنای مشورت عمل می‌کرد.^{۱۰۲۱} حضرت رضا (علیه السلام) در باره نحوه تصمیم‌گیری رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كَانَ يَسْتَشِيرُ أَصْحَابَهُ ثُمَّ يَعْزِمُ عَلَى مَا يُرِيدُ.^{۱۰۲۲}
رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با اصحاب خود مشورت می‌کرد، سپس بر آنچه می‌خواست تصمیم می‌گرفت.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نه تنها خود پای‌بند این اصل اصیل و رکن رکین بود، بلکه به اصحاب و تربیت‌شدگان مکتب خود سفارش می‌کرد که بدین اصل پای‌بند باشند. علی (علیه السلام) گوید:
چون پیامبر مرا به یمن اعزام می‌کرد و صیایبی کرد، از جمله فرمود: «يَا عَلِيُّ ... وَلَا نَدِمَ مَنْ اسْتَشَارَ»^{۱۰۲۳} ای علی ... و آن که مشورت کند، پشیمان نشود.

۱۰۱۷. ر. ک: دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، ج ۲، ص ۳۱.

۱۰۱۸. شوری / ۳۸ - ۳۷.

۱۰۱۹. ر. ک: في ظلال القرآن، ج ۵، ص ۳۱۶۵؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۶۲ - ۴۶۱.

۱۰۲۰. ر. ک: شرح مائة كلمة لأئمة المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام)، عبد الوهاب، عني بطبعة و نشره و تصحيحه و التعليق عليه: مير جلال الدين الحسيني الأرموي المحدث، سازمان چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ هـ ش، ص ۲۲ - ۲۱.

۱۰۲۱. ر. ک: دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، ج ۲، ص ۳۲.

۱۰۲۲. المحاسن، ص ۶۰۱ وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۴۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۱.

۱۰۲۳. العقد الفريد، ج ۱، ص ۶۶؛ امالي الطوسي، مطبعة الحيدرية، النجف، ج ۱، ص ۱۳۵؛ تفسیر روض الجنان، ج ۱، ص ۶۷۴؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۹۰؛ وسائل الشيعة، ج ۵، ص ۲۱۶، ج ۸، ص ۲۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۰.

و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌فرمود:

مَا تَشَاوَرَ قَوْمٌ قَطُّ إِلَّا هُدُوا لِأَرْشَدٍ أَمْرِهِمْ؛^{۱۰۲۴} هیچ قومی مشورت نکردند جز آن که به بهترین امور هدایت یافتند.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنان بر مشورت در مدیریت تأکید داشت که در این باره سخنی شگفت از آن حضرت روایت شده است:

إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خِيَارُكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ سَمَحَاءُكُمْ وَأَمْرُكُمْ سُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا وَإِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ شِرَارُكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ بَخَلَاءُكُمْ وَلَمْ يَكُنْ أَمْرُكُمْ سُورَى بَيْنَكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا.^{۱۰۲۵}

هنگامی که زمامداران شما نیکانتان و توانگران شما سخاوتمندانتان باشند و کارهایتان به مشورت انجام شود، در این موقع روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است (شایسته زندگی و بقا هستید)، ولی اگر زمامدارانتان بدان و توانگراتان افراد بخیل باشند و کارها به مشورت برگزار نشود، در این صورت زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است.

در نگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مجتمع انسانی و سازمانی که بر اساس خودرأیی اداره می‌شود، مجموعه‌ای فاقد حیات و مرده است و شایسته بقا و دوام نیست. آنان که بدون مشورت به اداره امور می‌پردازند و فارغ از آن تصمیم می‌گیرند، از دوراندیشی بی‌بهره‌اند و نظام امور را به سستی می‌کشانند؛ زیرا مشورت سبب اصلاح و استحکام و بقای امور می‌شود. بنا بر این بر خردمندان است که آرای صاحب‌نظران را بر رأی خود بیفزایند و از خرد دیگران برای تصمیم‌گیری به درستی بهره‌گیرند. در این باره امام علی (علیه السلام) فرمود:

حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْعُلَمَاءِ.^{۱۰۲۶}

سزاوار است که خردمند رأی خردمندان را به رأی خود و دانش و آگاهی دانشمندان را به دانش خویش بیفزاید.

این کار موجب راهیابی به بهترین تصمیم‌ها است. از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْأَلْبَابِ، دُلَّ عَلَى الصَّوَابِ؛^{۱۰۲۷} هر کس با خردمندان مشورت کند، به آنچه درست است رهنمون شود.

و این راهیابی از هیچ جا مانند مشورت به دست نمی‌آید:

۱۰۲۴. تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۳۲، ج ۴، ص ۲۲۸؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۶؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۹۰، ج ۶ ص ۱۰؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲۵، ص ۴۷ - ۴۶.

۱۰۲۵. تفسیر روض الجنان، ج ۱، ص ۴۷۴؛ نیز ر.ک: سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۵۹؛ تحف العقول، ص ۲۶؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۸؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲۵، ص ۴۷ - ۴۶.

۱۰۲۶. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۴۵.

۱۰۲۷. الإرشاد، ص ۱۵۸.

مَا اسْتَنْبَطَ الصَّوَابُ بِمِثْلِ الْمُشَاوَرَةِ؛^{۱۰۲۸} راه و تصمیم درست و حق از هیچ کجا بهتر از مشورت به دست نمی‌آید.

به همین دلیل است که مطمئن‌ترین پشتیبان در تصمیم‌گیری برای اداره درست کارها، مشورت است. ابو جعفر برقی به اسناد خود آورده است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

از جمله وصیّت‌های رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) چنین بوده است: «لَا مَظَاهِرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ»؛^{۱۰۲۹} هیچ پشتیبانی مطمئن‌تر از مشورت نیست.

زیرا بنا بر تعلیم پیشوایان معصوم، مشورت نگاه‌دارنده از لغزش‌ها و پشیمانی‌ها است:

شَاوِرْ ذَوِي الْعُقُولِ تَأْمِنَ الزَّلَلَ وَالْتَدَمَ.^{۱۰۳۰}

با خردمندان مشورت کن تا از لغزش‌ها و پشیمانی‌ها ایمن گردی.

و نیز مشورت مانع گمراهی و سرگستگی در تصمیم‌گیری و راهیابی است. از امیر مؤمنان (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

مَا ضَلَّ مَنْ اسْتَرْشَدَ وَلَا حَارَ مَنْ اسْتَشَارَ، الْحَازِمُ لَا يَسْتَيْدُ بِرَأْيِهِ.^{۱۰۳۱}

آن‌که راهنمایی جوید گمراه نشود و آن‌که مشورت کند، حیران نماند. انسان دوراندیش و محکم‌کننده امور، استبداد رأی نمی‌کند.

و نیز مشورت وسیله دورماندن از خطا است:

الْمُسْتَشِيرُ مُحَصِّنٌ مِنَ السَّقَطِ؛^{۱۰۳۲} مشورت‌کننده، از خطا ایمن و به دور است.

در نتیجه لازمه تصمیم‌گیری درست مشورت است، چنان‌که از علی (علیه السلام) وارد شده است:

شَاوِرْ قَبْلَ أَنْ تَعْزِمَ؛^{۱۰۳۳} پیش از آن‌که تصمیم بر کاری بگیری، مشورت کن.

تربیت‌شدگان سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین بودند و این سنت نیکو را پاس می‌داشتند. امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز با وجود برخورداری از مقام عصمت و طهارت، همچون رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با یاران خود مشورت می‌کرد و در مدیریت خود از یاران خویش نظر مشورتی می‌خواست، چنان‌که وقتی آهنگ رفتن به شام کرد، مهاجران و انصار را فرا خواند و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكُمْ مِيَامِينُ الرَّأْيِ، مَرَاجِيحُ الْحِلْمِ، مَقَاوِيلُ الْحَقِّ، مُبَارَكُوا الْفِعْلِ وَالْأَمْرِ. وَقَدْ أَرَدْنَا الْمَسِيرَ إِلَى عَدُوِّنَا وَعَدُوَّكُمْ فَاشِيرُوا عَلَيْنَا بِرَأْيِكُمْ.^{۱۰۳۴}

۱۰۲۸. غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۶۳.

۱۰۲۹. المحاسن، ص ۶۰۱؛ نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۰، ج ۹۱، ص ۲۵۴.

۱۰۳۰. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۰۷.

۱۰۳۱. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، طبع حجری، کمال الدین أبو سالم محمد بن طلحة النصیبی الشافعی (م ۶۵۲ هـ)، طهران، ۱۲۸۷ هـ، ص ۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۳ - ۱۲.

۱۰۳۲. غرر الحکم، ج ۱، ص ۵۸.

۱۰۳۳. همان، ص ۴۰۷.

اما بعد، بی‌گمان شما کسانی هستید که نظرتان محترم، خردتان ارجمند، سختتان حق و کردار و رفتارتان نیکو است. و اکنون آهنگ آن کرده‌ایم که سوی دشمن خود و شما رهسپار شویم، پس نظر مشورتی خود را اعلام دارید.

برای مطالعه آزاد

آداب مشورت

پیشوایان حق برای آن که مشورت جایگاه درست خود را بیابد و پشتیبانی مناسب برای تصمیم‌گیری باشد، برای آن آدابی مشخص کرده‌اند که بر اساس آن با هر کسی نمی‌توان مشورت کرد و از هر کس نمی‌توان رأی خواست مگر آنان که به خداترسی، تقوای الهی، خردمندی، تجربه، صداقت، رازداری، فهم، شجاعت و مانند این‌ها متصف و شناخته شده باشند و با اشخاص ترسو، حریص، دروغگو، جاهل، احمق و کسانی که زمام احساس خویش را در دست ندارند، نباید مشورت کرد. همچنین برای مشورت‌کننده و مشاور وظایف و تکالیفی تعیین شده است که با رعایت آن‌ها بهره‌ی درست از مشورت گرفته می‌شود و در غیر این صورت زیان‌های فراوان به وجود می‌آید.^{۱۰۳۵} در این باره از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

إِنَّ الْمَشُورَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا بِحُدُودِهَا، فَمَنْ عَرَفَهَا بِحُدُودِهَا وَإِلَّا كَانَتْ مَضَرَّتْهَا عَلَى الْمُسْتَشِيرِ أَكْثَرَ مِنْ مَنْفَعَتِهَا لَهُ، فَأُولَئِكَ أَنْ يَكُونَ الَّذِي يُشَاوِرُهُ عَاقِلًا وَالثَّانِيَةُ أَنْ يَكُونَ حُرًّا مُتَدِينًا وَالثَّالِثَةُ أَنْ يَكُونَ صَدِيقًا مُؤَخِيًا وَالرَّابِعَةُ أَنْ تُطْلِعَهُ عَلَى سِرِّكَ، فَيَكُونَ عِلْمُهُ بِهِ كَعِلْمِكَ بِنَفْسِكَ، ثُمَّ يَسِرُّ ذَلِكَ وَيَكْتُمُهُ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ عَاقِلًا انْتَفَعَتْ بِمَشُورَتِهِ وَإِذَا كَانَ حُرًّا مُتَدِينًا جَهْدَ نَفْسِهِ فِي النَّصِيحَةِ لَكَ وَإِذَا كَانَ صَدِيقًا مُؤَخِيًا كَتَمَ سِرَّكَ إِذَا أَطْلَعْتَهُ عَلَى سِرِّكَ وَإِذَا أَطْلَعْتَهُ عَلَى سِرِّكَ فَكَانَ عِلْمُهُ بِهِ كَعِلْمِكَ تَمَّتِ الْمَشُورَةُ وَكَمُلَتِ النَّصِيحَةُ.^{۱۰۳۶}

بی‌گمان مشورت معنا نمی‌یابد مگر به رعایت حدود آن. پس آن که مشورت را با حدودش بشناسد [و رعایت کند از آن بهره‌ی درست ببرد] و در غیر این صورت زیان‌های ناشی از آن بر مشورت‌کننده، از منافع آن بیش‌تر خواهد بود. اول آن که مشاور عاقل باشد، دوم آن که آزاده و متدین باشد، سوم آن که در برادری خالص و یکرنگ باشد، چهارم آن که چون بر راز تو آگاه شود آن را همانند تو پاس دارد و رازداری کند و مخفی دارد؛ چنین مشاوره‌ی چون عاقل است مشورتش برای تو سودمند است و چون آزاده‌ای متدین است، تمام تلاش خود را در خیرخواهی تو به کار گیرد و چون در برادری خالص و یکرنگ باشد، پس از آگاهی بر راز تو آن را مخفی دارد و چون آن را همانند تو پاس دارد، مشورت به جایگاه واقعی خود رسد و خیرخواهی کامل شود.

۱۰۳۴. أبوالفضل نصر بن مزاحم المَنَقَرِي (م ۲۱۲ هـ)، وقعة صفين، تحقيق و شرح عبدالسلام محمد هارون، افست مكتبة المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۳ هـ، ص ۹۲؛ نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة، ج ۲، ص ۹۲.

۱۰۳۵. ر.ک: سيرة نبوی (منطق عملی)، دفتر دوم، سيرة اجتماعي، ص ۲۶۵ - ۲۵۹.

۱۰۳۶. المحاسن، ص ۶۰۳؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۲۷ - ۴۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۲، ج ۹۱، ص ۲۵۳.

يَا عَلِيُّ! لَا تُشَاوِرَنَّ جَبَانًا فَإِنَّهُ يُضَيِّقُ عَلَيْكَ الْمَخْرَجَ، وَلَا تُشَاوِرَنَّ بَخِيلًا فَإِنَّهُ يُقْصِرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ، وَلَا تُشَاوِرَنَّ حَرِيصًا فَإِنَّهُ يَزِينُ لَكَ شَرَّهَا، وَأَعْلَمُ أَنَّ الْجُبْنَ وَالْبَخْلَ وَالْحِرْصَ غَرِيزَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ. ١٣٧

بنا بر این نباید با هر کسی مشورت کرد و مشاور باید از اهلیت‌های مشخصی برخوردار باشد که در این صورت باید از نظر خیرخواهانه و صائب او استقبال کرد و آن را پذیرفت. البته مشورت در احکام و قوانین و سنن الهی جایز نیست؛ زیرا دستورهای دینی از جانب خدای متعال تعیین شده و تعبدی است،^{۱۰۳۸} اما در مسائل اجتماعی و مدیریتی مشورت از اهمّ امور بلکه از واجبات است و البته کسانی باید مورد مشورت قرار گیرند که صلاح و فساد امور را به خوبی در می‌یابند و در زمینهٔ مورد مشورت دارای دانش و آگاهی هستند؛ آنان که در پیشامدها و حوادث آبدیده شده و تجربه کسب کرده‌اند و دارای خلوص نیت و اهل خیرخواهی هستند و خود را از محرّمات و تمایلات نفسانه، نگاه می‌دارند.^{۱۰۳۹}

اما حق کسی که در امری با تو مشورت می کند این است که اگر نظر مفید و صحیحی داری به منظور خیرخواهی او باید اظهار کنی و باید رأی تو چنان باشد که اگر خودت به جای او می بودی همان کار را می کردی و نظر مشورتی خود را با نرمی و مدارا بیان کن، زیرا نرمی، ترس را از میان بر می دارد و خشونت کردن، انس را به وحشت تبدیل می کند. اگر برای خودت صلاحیت اظهار نظر قائل نیستی، او را به کسی که مورد اعتماد و اطمینان است و در این جهت او را می شناسی، راهنمایی کن. اگر چنین کاری نکنی، در نیکخواهی، او کوتاه، نکرده ای و تکلیف خود را نیک انجام داده ای و نیرو و

۱۰۳۹. د.ک: ترجمه و شرح مصباح الشریعة، مصطفوی، ص ۲۳۶.

پشتیبانی جز خدا نیست. حق کسی که با او مشورت می‌کنی این است که بدانی آرا گوناگون است و هر کس نظری دارد و اگر نظرش مطابق میل تو نبود، در صورتی که او را شایسته مشورت می‌دانی، روا نیست او را به بدخواهی متهم سازی. و تو می‌توانی باز هم با کسی دیگر، که نظرش مورد اعتماد است، مشورت کنی. هرگز سپاسگزاری از چنان کسی را - که نظر خود را بی‌دریغ با تو در میان گذاشته است - ترک مکن. در صورتی که بعدها نظر او را مطابق واقع یافتی خدای را سپاس کن و از او سپاسگزار باش. و در صدد خدمت متقابل به کمک او باش که هنگام احتیاج در چنین مواردی تو نیز به کمک او بروی. و نیرو و پشتیبانی جز خدا نیست.^{۱۰۴۰}

سیره پیشوایان حق در اداره امور چنین بود و بدان توصیه می‌کردند و چنانچه مشورت، به درستی در تصمیم‌گیری مورد اهتمام قرار گیرد و حدود و آداب آن رعایت شود، بهترین وسیله راه‌جویی و محکم‌ترین پشتیبان است.

تدبّر و عاقبت‌اندیشی در تصمیم‌گیری

از لوازم عمده و اساسی در تصمیم‌گیری، دقّت در عواقب امور و دوراندیشی و آینده‌نگری است. در تصمیم‌گیری‌های رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مسئله تدبّر و آینده‌نگری یک اصل بود و آن حضرت تأکید بسیار داشت که بدون عاقبت‌اندیشی، هیچ تصمیمی گرفته نشود. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که مردی خدمت پیامبر آمد و گفت:

ای رسول خدا، مرا نصیحت کن و به من اندرزی ده! حضرت فرمود: «اگر نصیحت کنم، عمل می‌کنی؟» مرد پاسخ داد: «آری، ای رسول خدا.» پیامبر دوباره فرمود: «اگر نصیحت کنم، عمل می‌کنی؟» مرد پاسخ داد: «آری.» و باز پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و مرد نیز پاسخ مثبت داد. بدین ترتیب حضرت سخن خود را سه بار تکرار کرد و مرد نیز اعلام آمادگی نمود. آن‌گاه پیامبر فرمود: «فَإِنِّي أَوْصِيْتُكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ، فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَاْمُضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَانْتَهُ عَنْهُ.»^{۱۰۴۱}

من تو را سفارش و نصیحت می‌کنم به این که هر زمان تصمیم به انجام دادن کاری گرفتی، در عاقبت آن کار بیندیشی، پس چنانچه عاقبت آن رشد بود [و کار درست و صحیحی بود] انجامش بدهی و اگر عاقبت آن کار گمراهی و تباهی بود، از آن دست بکشی و آن را رها کنی.

این کار تدبیر داشتن است و در تصمیم‌گیری و اداره امور چیزی چون تدبیر از اهمیت برخوردار نیست. واژه تدبیر از ماده دُبَر و دُبَر است یعنی ملاحظه آینده و عاقبت کار را کردن، آینده‌سنجی، آینده‌نگری،

۱۰۴۰. تحف العقول، ص ۱۹۳؛ راه و رسم زندگی از نظر امام سجّاد علیه السلام، علی غفوری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۶ هـ ص ۱۸۳ - ۱۷۶.

۱۰۴۱. قرب الأسناد، ص ۳۴؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۴۹؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۱ - ۴۱۰؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۴۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۲۳ [باب وجوب تدبّر العاقبة قبل العمل]؛ الأنوار البهیة فی تواریخ الحجج الإلهیة، عبّاس بن محمد رضا القمّی، تقدیم و تعلیق: محمدکاظم الخراسانی (الشانه‌چی)، دار الأضواء، بیروت، ۱۴۰۴ هـ ص ۱۳۳.

عاقبت‌اندیشی.^{۱۰۴۲} و تدبّر نیز چون تدبیر است.^{۱۰۴۳} تدبّر نیز عبارت است از نظر کردن در عواقب امور و عاقبت‌اندیشی.^{۱۰۴۴}

عاقبت‌اندیشی و آینده‌نگری از چنان اعتبار و اهمیتی برخوردار است که زندگی و کار و حرکت بدون آن، فاقد هر خیری است. از امیر مؤمنان (علیه السلام) چنین روایت شده است:

أَيُّهَا النَّاسُ! ... لَا خَيْرَ فِي دُنْيَا لَا تَدْبِيرَ فِيهَا.^{۱۰۴۵}

ای مردم، در دنیایی که در آن تدبیر نباشد خیری نیست.

آری، کسانی که در این زندگی عاقبت‌اندیش و آینده‌نگرند، در حرکت و سیر خود هر لحظه دچار لغزش نمی‌شوند. در یک مدیریت صحیح پیش از هر چیز نتایج و عواقب اقدامات و برنامه‌ها ارزیابی می‌شود، آن‌گاه وارد میدان عمل می‌شوند. این مسئله سبب می‌شود که از فرو رفتن در مهلکه‌ها و دست زدن به اقداماتی که راه به مقصد نمی‌برد، جلوگیری شود و توان‌ها صرف کارهای اصلی و اساسی گردد، از نیروها و استعدادهای انسانی بهره‌گیری درست صورت گیرد و منابع اقتصادی هدر نرود. از امیر مؤمنان (علیه السلام) این‌گونه وارد شده است:

قَدَّرْتُ ثُمَّ أَفْطَعُ وَفَكَّرْتُ ثُمَّ أَنْطِقُ وَتَبَيَّنْتُ ثُمَّ أَعْمَلُ.^{۱۰۴۶}

اندازه کن، آن‌گاه ببر، بیندیش، آن‌گاه سخن بگو و تبیین کن، آن‌گاه اقدام نما.

در مدیریت نابخردانه، ابتدا عمل می‌شود، آن‌گاه برای رفع عوارض و پیامدهای اقدامات نسنجیده و ناپخته تلاش می‌شود. در چنین مدیریت‌هایی برنامه‌ها مقرون به تدبیر و ارزیابی جوانب و ملاحظه موانع نیست. به همین سبب در چنین مدیریت‌هایی تعادل مشاهده نمی‌شود؛ زیرا هیچ‌گاه امور اندازه زده نمی‌شود و ارزیابی درست از امور مختلف وجود ندارد و به همین سبب همیشه دچار کاستی یا فزونی در برنامه‌ها هستند و هرگز چیزی در جای خود قرار نمی‌گیرد. «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْطِطاً أَوْ مُفْطِطاً»^{۱۰۴۷} جاهل را نمی‌بینی مگر این‌که یا افراط می‌کند یا تفریط.

پشیمانی نتیجه طبیعی اشتباه و انحراف است، چنان‌که در حدیث موسی (علیه السلام) آمده است که خداوند به وی فرمود: «وَلَا تَتَّبِعِ الْخَطَايَا فَتَنْدَمَ»^{۱۰۴۸} در پی اشتباه‌ها مرو که پشیمان می‌شوی.

شان اهل ایمان آن است که در عاقبت امور بیندیشند تا از پشیمانی و سرخوردگی خود را در امان دارند. مؤمن عاقبت‌بین و آینده‌نگر است. شیخ مفید در مجالس خود به اسناد خویش از امام صادق (علیه السلام) چنین روایت کرده است:

۱۰۴۲. رک: معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۲۴؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۲۸۳؛ الشریف علی بن محمد الجرجانی (م ۸۱۶ هـ)، التعریفات، الطبعة الثالثة، دار الكتب العلمية، بیروت، ۱۴۰۸ هـ، ص ۵۴؛ القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۸.

۱۰۴۳. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۸.

۱۰۴۴. التعریفات، ص ۵۴.

۱۰۴۵. المحاسن، ص ۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۰۷.

۱۰۴۶. غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۶.

۱۰۴۷. نهج البلاغه، حکمت ۷۰.

۱۰۴۸. الکافی، ج ۸، ص ۴۶؛ أعلام الدین، ص ۲۲۰.

إِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ فَكَّرَ ... وَأَبْصَرَ الْعَاقِبَةَ فَأَمِنَ مِنَ النَّدَامَةِ.^{۱۰۴۹}

مرد دیندار می‌اندیشد ... و پایان کار را می‌نگرد، پس، از پشیمانی و ندامت در امان می‌ماند.

اما آن‌که بدون عاقبت‌اندیشی و تدبیر در کارها، وارد میدان عمل می‌شود، خود و دیگران را در معرض هلاکت و تباهی قرار می‌دهد. امیر مؤمنان (علیه السلام) در وصیت خود به حضرت حسین (علیه السلام) فرمود:

وَمَنْ تَوَرَّطَ فِي الْأُمُورِ بِغَيْرِ نَظَرٍ فِي الْعَوَاقِبِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلنَّوَائِبِ.^{۱۰۵۰}

کسی که بدون دقت در عاقبت کار دست به اقدام زند، خود را در معرض گرفتاری‌ها قرار دهد.

آری، تدبیر نادرست و نابخردانه و عدم تدبیر و فقدان برنامه‌ریزی درست سبب اتخاذ تصمیم‌هایی می‌شود که نتیجه‌ای جز هلاکت ندارد. در این باب از علی (علیه السلام) روایت شده است:

مَنْ سَاءَ تَدْبِيرُهُ، تَعَجَّلَ تَدْمِيرُهُ.^{۱۰۵۱}

هر که تدبیرش بد باشد، در نابودی و هلاکت خویش شتاب کرده است.

نتیجه آن‌که تدبیر و عاقبت‌اندیشی و آینده‌نگری و ملاحظه جوانب مختلف هر مسئله از لوازم اساسی در تصمیم‌گیری است.

بهره‌گیری از تجربه در تصمیم‌گیری

بهره‌گیری از تجربه‌های گوناگون، خود منبعی برای درک و فهم بهتر مسائل است و آنان که از تجربه‌های خود و دیگران به درستی استفاده می‌کنند، در تصمیم‌گیری‌ها کمتر دچار اشتباه می‌شوند و از توفیق بیش‌تری در اداره امور برخوردارند. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

مِنْ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجَرِبَةِ؛^{۱۰۵۲} نگهداری [و بهره‌گیری درست از] تجربه از موفقیت است.

این موفقیت بدان سبب است که تجربه، خود دانش تازه‌ای در باره امور فراهم می‌آورد و تصمیم‌گیری را با پشتوانه آن استوارتر می‌سازد. در خطبه وسیله از حضرت امیر (علیه السلام) آمده است:

فِي التَّجَارِبِ عِلْمٌ مُسْتَأْنَفٌ؛^{۱۰۵۳} در تجربه دانشی تازه [نهفته] است.

۱۰۴۹. امالی المفید، ص ۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۵۳.

۱۰۵۰. تحف العقول، ص ۶۰.

۱۰۵۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۶۲.

۱۰۵۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۱۰۵۳. الکافی، ج ۸، ص ۲۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۸ [وصیت امام به فرزندش محمد بن حنفیه]؛ تحف العقول، ص ۶۴؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۶۷.

به علاوه تجربه موجب افزایش و کارایی خرد می‌گردد و در نتیجه تصمیم‌ها به درستی و دقت بیش‌تر میل می‌کند از حضرت حسین (علیه السلام) روایت شده است:

طُولُ التَّجَارِبِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ؛^{۱۰۰۴} تجربه‌های طولانی سبب افزایش خرد است.

همچنین با بهره‌گیری درست از تجربه‌ها است که در برابر انبوهی از معضلات و راه‌های گوناگون و مبهم می‌توان بهترین راه را انتخاب کرد و به تصمیم صواب دست یافت؛ زیرا اگر تجربه‌ها نبود راه‌های ناپیدا بر جست و جوگران مکشوف نمی‌شد. از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

لَوْ لَا التَّجَارِبُ عَمِيَّتِ الْمَذَاهِبُ؛^{۱۰۰۵} اگر تجربه‌ها نبود راه‌ها پنهان می‌ماند.

روشن است که گام زدن در راه‌های ناشناخته و پنهان چه خطرهای ممکن است در پی داشته باشد و تصمیم‌گیری کور موجب چه پشیمانی‌هایی گردد. آنان که برای تصمیم‌گیری تجربه‌ها را به کار می‌گیرند از این خطرها در امان می‌مانند:

مَنْ أَحْكَمَ مِنَ التَّجَارِبِ سَلِمَ مِنَ الْعَوَاطِبِ؛^{۱۰۰۶} هر که با تجربه‌ها [تصمیم خود را] استوار سازد از تباهی‌ها برکنار ماند.

به میزانی که تجربه‌ها افزون می‌شود، به گنجینه‌ای باارزش برای تصمیم‌گیری دست یافته می‌شود که عاملی مهم در کاهش اشتباه‌ها و فریب‌ها می‌گردد:

مَنْ كَثُرَتْ تَجَرِبَتُهُ قَلَّتْ غِرَّتُهُ؛^{۱۰۰۷} هر که تجربه‌اش بسیار باشد بی‌گمان کم‌تر فریب می‌خورد.

این حقیقت در حدیث مشهور نبوی به زیبایی تمام وارد شده است:

لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُرِّ [وَاحِدٍ] مَرَّتَيْنِ؛^{۱۰۰۸} مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود.

اما کسانی که در تصمیم‌گیری‌های خود، از پشتوانه تجربه‌ها بهره نمی‌گیرند، پیوسته در معرض اشتباه و زیان‌اند کسانی که خود را بی‌نیاز از استفاده درست از تجربه‌ها در تصمیم‌گیری می‌دانند، در ورطه مهلکه‌ها فرو می‌روند زیرا:

مَنْ غَنِيَ عَنِ التَّجَارِبِ عَمِيَ عَنِ الْعَوَاقِبِ؛^{۱۰۰۹} هر که خود را از تجربه بی‌نیاز بداند از دیدن عاقبت [امور] کور گردد.

حال آن‌که با بهره‌گیری درست از تجربه‌ها می‌توان بهترین راه‌کارها را یافت و به اقدام مناسب دست زد.

۱۰۰۴. أعلام‌الدین، ص ۲۹۸؛ بحار‌الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۲۸.

۱۰۰۵. کنز‌الفوائد، ج ۱، ص ۳۶۷؛ بحار‌الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۴۲.

۱۰۰۶. غرر‌الحکم، ج ۲، ص ۱۶۹.

۱۰۰۷. همان.

۱۰۰۸. مسند/حمد بن حنبل، ج ۲، ص ۸۱۵؛ سنن‌البیہقی، ج ۶ ص ۳۲۰؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۱۹؛ الجامع‌الصغیر، ج ۲، ص ۷۵۸.

۱۰۰۹. غرر‌الحکم، ج ۲، ص ۲۰۶.

مَنْ حَفِظَ التَّجَارِبَ أَصَابَتْ أَعْمَالُهُ؛^{۱۰۶۰} هر که تجربه‌ها را نگه دارد [و به موقع به کار بندد] اعمال و برنامه‌هایش درست از کار درآید.

از همین رو است که بهترین مدیران، کسانی هستند که تجربه‌ها را به درستی نگه می‌دارند و از آن به خوبی بهره می‌برند. امیر مؤمنان (علیه السلام) در عهدنامه مشهور خویش به مالک اشتر توصیه فرموده است که کارگزاری را برای اداره امور برگزیند که از جمله ویژگی‌هایشان داشتن تجربه و به کارگیری آن است، یعنی اهل تجربه‌اند:

وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتِ الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا وَأَصَحُّ أَعْرَاضًا وَأَقْلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَرًا.^{۱۰۶۱}

و از میان ایشان افرادی را برگزین که تجربه و حیا دارند و از خاندان‌های پارسا هستند و در مسلمانی قدمی پیش‌تر دارند؛ زیرا اخلاق آنان گرمی‌تر و آبرویشان محفوظ‌تر و طمعشان کم‌تر است و در سنجش عاقبت کارها بیناترند.

برای مطالعه آزاد

یافتن بهترین راهکار و روش مناسب در تصمیم‌گیری

برای رسیدن به هر مقصدی راه‌های گوناگون پیش روی یک مدیر وجود دارد و تواناترین مدیر کسی است که بهترین راهکار و مناسب‌ترین روش را برای رسیدن به مقاصد بیابد. وارد شدن در امور از راه درست آن، از مهم‌ترین مسائلی است که یک مدیریت باید برای تصمیم‌گیری از آن سود برد. بسیاری از مدیران در پی مقاصد مطلوب و ایده‌آل وارد میدان عمل شدند و بی‌هیچ وقفه‌ای تلاش کردند و رنج فراوان بر خود و دیگران تحمیل نمودند، اما علی‌رغم چنان تکاپو و تحمل مشکلات فراوان به نتیجه مطلوب دست نیافتند و به مقاصد خود نرسیدند. در بسیاری مواقع نیز نه تنها گامی به پیش نرفتند که از مقصد دورتر و دورتر شدند. چنان‌چه در علل و اسباب عدم موفقیت و ناکامی آنان دقت شود، مشخص می‌گردد که عمده‌ترین علل و اسباب آن عدم ورود از راه درست و بی‌توجهی به روش مناسب در تصمیم‌گیری‌ها بوده است که نتیجه آن خستگی و سرخوردگی و هدر دادن منابع بالارزش انسانی و اقتصادی است. خداوند نسبت به انجام دادن امور از راه و روش مناسب عنایت خاص فرموده است:

وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَاتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أِبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها در آیید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه‌ها از در [ورودی] آن‌ها در آیید و از خدا بترسید، باشد که رستگار گردید.^{۱۰۶۲}

در ذیل این آیه شریف روایتی وارد شده است که جهت‌گیری آیه را کاملاً مشخص می‌سازد.

۱۰۶۰. همان، ص ۲۴۲.

۱۰۶۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۱۰۶۲. بقره/ ۱۸۹.

جابر بن یزید نقل کرده است که امام باقر (علیه السلام) در معنای آیه لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا ... فرمود: «يَعْنِي أَنْ يَأْتِيَ الْأُمُورَ مِنْ وَجْهَيْهَا، أَيُّ الْأُمُورِ كَانَ؟»^{۱۰۶۳} مراد آن است که در کارها، هر چه باشد، از راه آن وارد شوید.

هنر عمده در تصمیم‌گیری‌ها آن است که بتوان به بهترین راه کار و مناسب‌ترین روش دست یافت و در هر امری از راه آن وارد شد.

انتخاب راه کار و روش مناسب، خود راه‌گشای مشکلات و بهترین وسیله حفظ اقدامات و برنامه‌ها از لغزش است. چنان‌که در خبری از حضرت رضا (علیه السلام) آمده است:

مَنْ طَلَبَ الْأَمْرَ مِنْ وَجْهِهِ لَمْ يَزَلْ، فَإِنْ زَلَّ لَمْ تَخْذُلْهُ الْحِيلَةُ.^{۱۰۶۴}

هر که از راه خود در صدد کاری برآید، لغزش نیابد و چون بلغزد در چاره کار نماند.

اما آنان‌که در تصمیم‌گیری‌ها راه‌ها و روش‌های مناسب را نمی‌یابند، سرمایه‌های انسانی و اقتصادی را در پیچ و خم راه‌های ناشناخته به هدر می‌دهند و جز ندامت نصیبی نمی‌برند. از امام جواد (علیه السلام) وارد شده است که فرمود:

مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْمَوَارِدَ أَعْيَتْهُ الْمَصَادِرُ؛^{۱۰۶۵} هر که راه‌های [مناسب] ورود را نشناسد، راه‌های خروج او را عاجز و ناتوان سازد.

حفظ جهت در تصمیم‌گیری‌ها

از مسائلی که در تصمیم‌گیری‌های یک مدیر و نیز مدیریت‌های گوناگون دارای یک برنامه و هدف مشخص باید رعایت شود، وحدت جهت در تصمیم‌گیری‌ها است. تصمیم‌های پراکنده و گاه متقابل و متنافی یکدیگر سبب می‌شود که بهترین برنامه‌ها و اهداف در عمل به شکست بیانجامد. هدف‌های پراکنده و معبودهای مختلف، سرچشمه تفرقه و پراکندگی و ناتوانی است:

أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ^{۱۰۶۶}

آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟

وحدت جهت در تمام تصمیم‌گیری‌های دوران رسالت پیامبر حفظ شد و هرگز تصمیمی در تقابل با آن اتخاذ نشد. همان سخن بلندی که از ابتدا جهت‌گیری را مشخص کرده بود تا انتها حفظ شد و همه تصمیم‌ها با آن سمت و سو یافت: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»؛^{۱۰۶۷} بگویند خدایی جز الله نیست تا رستگار شوید.

۱۰۶۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸۶

۱۰۶۴. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۴۰

۱۰۶۵. همان.

۱۰۶۶. یوسف / ۳۹

۱۰۶۷. مسند / احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۹۲، ج ۴، ص ۶۳ و ۳۴۱، ج ۵، ص ۳۷۱ و ۳۷۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴؛
التاریخ الكبير، ج ۸، ص ۱۴؛ مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۱۵، ج ۲، ص ۱۲؛ دلائل النبوة، البیهقی، ج ۲، ص ۱۸۶؛ البدایة
والنهایة، ج ۳، ص ۵۵ - ۵۴.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مردم را به توحید نظری و عملی در همه مراتب و وجوهش فراخواند و همه برنامه‌ها و اقدامات در همین جهت صورت گرفت. همه تصمیم‌گیری‌ها و تلاش‌ها در این جهت بود؛ دعوت پنهانی و همگانی، دفاع و تهاجم و جنگ و صلح، همه و همه به یک منظور بود.

پیشوایان حق تأکید داشتند که این جهت‌گیری در تصمیم‌گیری‌ها حفظ شود. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر به او نوشت:

وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ،
فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَإِنْ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ.^{۱۰۶۸}

باید میانه‌روی در حق و گسترش عدالت و عمل به آنچه را که بیش‌تر مایه رضایت توده مردم است، بیش از هر چیز دوست‌بداری؛ زیرا خشم توده مردم رضایت خواص را بی‌اثر می‌سازد و در زمینه رضایت توده مردم می‌توان از خشم خواص چشم پوشید.

امام (علیه السلام) به مالک می‌آموزد که پیوسته در جهت رضایت توده مردم تصمیم بگیرد و برنامه‌ریزی کند و بداند که با وجود رضایت همگانی، همه چیز جبران‌پذیر است و نباید به خاطر عده‌ای خاص، منافع همگان را زیر پا گذارد.

پیوسته در مدیریت‌ها این مسئله مطرح است که در تصمیم‌ها و برنامه‌ریزی‌ها چه جهتی حفظ شود و در این جا امام (علیه السلام) به صراحت فرمان می‌دهد که آنچه به نفع ملت و مدیریت است این است که رضایت عامه به دست آورده شود، هر چند که گروه‌های خاص و خویشان و اطرافیان والی را ناخشنود سازد؛ زیرا اساس هر نظامی بر دوش توده مردم است و آنان هستند که دین و جامعه را حفظ می‌کنند و دور از خردمندی است که خشنودی عده‌ای خاص بر خشنودی آنان مقدم گردد. امام (علیه السلام) در ادامه رهنمودهای خود به مالک اشتر این حقیقت را نیز یادآور شده است:

وَأِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ، وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِغُوكَ لَهُمْ
وَمِيلُكَ مَعَهُمْ.^{۱۰۶۹}

و پایه دین و جمعیت مسلمانان و ذخیره دفاع در برابر دشمنان تنها توده مردم هستند. بنا بر این باید گوشت به آنان و میلّت با ایشان باشد.

این جهت‌گیری پیوسته در مدیریت پیشوایان حق حفظ می‌شد.

عنایت به کیفیت امور در تصمیم‌گیری

در منطق عملی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و اوصیای آن حضرت اصل بر کیفیت اعمال است نه بر کمیت. مهم آن است که تصمیم‌ها به عمل ایمانی منجر شود که ایمان غایت حکمت نظری و عمل صالح تمام حکمت عملی است^{۱۰۷۰} و هر که به حکمت دست یابد به راستی به نیکی‌های بسیار دست یافته است.^{۱۰۷۱}

۱۰۶۸. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۱۰۶۹. همان.

۱۰۷۰. الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۲۱.

و آن که اهل حکمت است تصمیمها و عملکردهایش حکیمانه است و واجد عمل ایمانی است که خداوند بدان فرا خوانده است.

آنچه مطلوب و ماندنی است کار نیکو است نه نفس کار، که آزمایش و ابتلا برای آن است که کیفیت اعمال ظهور یابد که ارزش تصمیمها، برنامهها و اعمال به کیفیت آنها است:

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید^{۱۰۷۲}.

امام صادق (علیه السلام) در معنای آیه شریف لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فرمود:
لَيْسَ يَعْني أَكْثَرَ عَمَلًا وَلَكِنْ أَصَوْبَكُمْ عَمَلًا. وَإِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَالنِّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَالْحَسَنَةُ.^{۱۰۷۳}

مقصود، عمل بیش تر نیست، بلکه مقصود عمل درست تر است و درستی عمل همانا ترس از خدا و نیت صادق و کار نیک است.

بنا بر این درستی عمل میزان است و نه فراوانی عمل. و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تأکید داشت که پیروانش به درستی عمل اهتمام داشته باشند و می فرمود:

سَلُوا اللَّهَ السَّدَادَ وَسَلُّوهُ مَعَ السَّدَادِ سَدَادَ الْعَمَلِ.^{۱۰۷۴}

از خدا درستی بخواهید و همراه آن، درستی عمل را درخواست نمایید.

بنا بر این بهترین تصمیمها آن است که در آن به کیفیت امور توجه شود و از سیطره کمیت و کمیت گرایی محض رهایی یافته باشد.^{۱۰۷۵} ملاک ارزش برنامهها در کیفیت آنها است و نه در ارائه انبوهی رقم و عدد ناشی از سیطره کمیت. این سخن به معنای نفی کمیت نیست بلکه بدین معنا است که اصل بر کیفیت است و اهتمام در تصمیم گیریها و اعمال باید بدان باشد. در این باره رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در وصایای خود به ابوذر غفاری فرمود:^{۱۰۷۶}

يَا أَبَا ذَرٍّ! كُنْ بِالْعَمَلِ بِالتَّقْوَى أَشَدَّ اهْتِمَامًا مِنْكَ بِالْعَمَلِ، فَإِنَّهُ لَا يَقِلُّ عَمَلٌ بِالتَّقْوَى وَكَيْفَ يَقِلُّ عَمَلٌ يَتَقَبَّلُ! يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ؛^{۱۰۷۷}

۱۰۷۱. يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا؛ [خدا] به هر کس که بخواهد حکمت می بخشد و به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیری فراوان داده شده است؛ بقره/ ۲۶۹.

۱۰۷۲. ۱/ ملک/ ۲.

۱۰۷۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۶.

۱۰۷۴. الاثعنیات، ص ۲۲۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۶۱.

۱۰۷۵. رک: رنه گون، سیطره کمیت و علائم آخر زمان، ترجمه علی محمد کاردان، چاپ دوم، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵ هـ ش، ص ۶۲ - ۵۶.

۱۰۷۶. مکارم/الأخلاق، ص ۴۶۸؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۶۲؛ أعلام الدین، ص ۱۹۹.

۱۰۷۷. مائده/ ۲۷.

ای ابوذر، بیش‌ترین اهتمام در عمل با تقوا باشد تا عمل صرف؛ زیرا هیچ عملی با تقوا اندک محسوب نمی‌شود و چگونه عمل مورد پذیرش [خدا] اندک محسوب شود؟ که خدای عز و جل می‌فرماید: «جز این نیست که خدا فقط از تقواییشان می‌پذیرد».

عملی نتیجه‌بخش و ماندنی است که از کیفیت درست برخوردار باشد و در این صورت اندک آن نیز بسیار است؛ زیرا رشد می‌کند و بالنده می‌شود. در سخنان امیر مؤمنان (علیه السلام) وارد شده است:

قَدْ يَنْمَى الْقَلِيلُ فَيَكْثُرُ، وَيَضْمَحِلُّ الْكَثِيرُ فَيَذْهَبُ.^{۱۰۷۸}

گاه چیز اندک رشد می‌کند و بسیار می‌شود و چیز بسیار نابود می‌شود و از بین می‌رود.

با این جهت‌گیری در هر تصمیم‌گیری باید به کیفیت امور توجه اساسی داشت تا نتیجه آن عملی ماندگار و بالنده باشد. پس در هر تصمیم جوانب کیفی آن در درجه نخست اهمیت است نه جوانب کمی آن. به فرموده امام علی (علیه السلام):

إِنَّكُمْ إِلَى إِعْرَابِ الْأَعْمَالِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى إِعْرَابِ الْأَقْوَالِ.^{۱۰۷۹}

بی‌گمان شما به اِعراب عمل‌ها محتاج‌ترید تا به اِعراب قول‌ها.

بنا بر این، عنایت به کیفیت امور در تصمیم‌گیری باید مورد توجه جدی قرار گیرد.

برای مطالعه آزاد

قاطعیت در تصمیم‌گیری

پس از انجام دادن آنچه به عنوان برخی مبانی تصمیم‌گیری عنوان شد، وقت آن فرا می‌رسد که تصمیمی قاطع و به دور از سستی و تردید و درنگ گرفته شود. از ویژگی‌های مدیریتی پیام‌آور الهی و اوصیای آنان قدرت ایشان در تصمیم‌گیری بوده است. آنان مدیرانی صاحب‌عزم و اراده‌های قوی بودند، چنان‌که امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه قاصعه در توصیف ایشان فرموده است:

وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رَسُولَهُ أُولِي قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ؛^{۱۰۸۰} خداوند پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده قوی قرار داد.

آنان در اداره خلق و هدایت بندگان با عزمی استوار عمل کردند و هرگز در آنچه به حق تصمیم گرفته بودند، سستی نشان ندادند. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در تمام دوران رسالت خود در تصمیم‌هایش محکم و استوار بود و همین امر از جمله عوامل موفقیت و رشد و گسترش اسلام بود. امیر مؤمنان (علیه السلام) آن حضرت را چنین توصیف کرده است:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ، وَنَوَامِي بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَقَ وَالْمُعَلِّنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَالِدَافِعِ جِيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ وَالِدَائِمِ صَوْلَاتِ

۱۰۷۸. مطالب السَّوُول، ص ۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۲.

۱۰۷۹. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۶۲.

۱۰۸۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

الْأَضَالِيلَ كَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ قَائِمًا بِأَمْرِكَ مُسْتَوْفِيزًا فِي مَرْضَاتِكَ غَيْرَ نَاكِلٍ عَنْ قُدَمٍ وَلَا وَاهٍ فِي عَزْمٍ.^{۱۰۸۱}

بار خدایا، بهترین درودها و پربرترین برکت‌ها را خاص بنده و پیامبر خود گردان، که خاتم پیامبران پیشین است و گشاینده درهای بسته - رحمت بر مردم زمین - . آشکارکننده حق با برهان، فروشناننده طغیان و درهم کوبنده شوکت گمراهان. چنان که او بار رسالت را نیرومندانه برداشت - و حق را، چنان که باید، بگذاشت - . در انجام فرمانت برپا، و در طلب خشنودی‌ات پویا نه از اقدامی روگردان و نه در عزمی سست و ناتوان.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وقتی تصمیم می‌گرفت قاطع بر تصمیم خود می‌ایستاد. امیر مؤمنان (علیه السلام) در باره قاطعیت در تصمیم‌گیری فرموده است:

رَوَّ تَحْزُمٌ فَإِذَا اسْتَوْضَحْتَ فَاجْزَمْ؛^{۱۰۸۲} تأمل کن تا دوراندیش باشی و چون جوانب کار روشن شد قاطعانه عمل کن.

نتیجه این گونه تصمیم‌گیری پیروزی است، چنان که از امام علی (علیه السلام) وارد شده است:

أَصْلُ الْعَزْمِ الْحَزْمُ وَثَمَرَتُهُ الظَّفَرُ؛^{۱۰۸۳} اصل تصمیم‌گیری دوراندیشی و میوه آن پیروزی است.

توکل در تصمیم‌گیری

خدای متعال به پیامبر گرامی‌اش فرمان داد که پس از تصمیم‌گیری قاطع و استوار به او توکل کند:

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ.^{۱۰۸۴}

یعنی تمام امور خود را به خدا بسپارد و به او اعتماد نماید و به تدبیر او اطمینان حاصل کند که معنای توکل همین است.^{۱۰۸۵} خداوند در موقعیت‌های گوناگون فرستاده‌اش را به توکل فرا خوانده است؛ در آغاز دعوت همگانی فرمود:

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ؛ و خویشان نزدیکی‌ت را هشدار ده. و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند، بال خود را فرو گستر و اگر تو را نافرمانی کردند بگو: «من از آنچه می‌کنید، بیزارم.» و بر [خدای] عزیز مهربان توکل کن.^{۱۰۸۶}

۱۰۸۱. همان، خطبه ۷۲.

۱۰۸۲. بحار/الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۴۲ - ۳۴۱.

۱۰۸۳. شرح غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۱۷.

۱۰۸۴. آل عمران / ۱۵۹.

۱۰۸۵. /الصالح، ج ۵، ص ۱۸۴۵؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۶ ص ۱۳۶؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۸۸ - ۳۸۷؛ قاموس المحيط، ج ۴، ص ۶۷.

۱۰۸۶. شعراء / ۲۱۷ - ۲۱۴.

آری هر کس بر خدا توکل کند و از فرمان‌های نفس خود را دور دارد و ارادهٔ خدای سبحان را بر ارادهٔ خود مقدم دارد و عملی را که خدا از او می‌خواهد بر عملی که خود دوست دارد ترجیح دهد، خداوند کفیل او خواهد بود و امور او را کفایت کند؛ زیرا خدای متعال آخرین سبب است که تمامی اسباب بدو منتهی می‌شود و در نتیجه وقتی چیزی را اراده کند، به جا می‌آورد و خداوند چنین کسی را به مقتضای فطرتش که مایهٔ سعادت او است می‌رساند.^{۱۰۸۷} بنا بر این، خداوند فرموده است:

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ؛ و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است. خدا فرمانش را به انجام‌رساننده است.^{۱۰۸۸}

حقیقت امر آن است که انسان برای موفقیت در زندگی و برنامه‌هایش نیاز به دوگونه اسباب دارد: یکی اسباب طبیعی و دیگری اسباب روحی. پس از آن که انسان علل و اسباب طبیعی را برای رسیدن به مقصد و هدف خود فراهم ساخت دیگر مانعی در راه وصول او به هدف نمی‌ماند مگر فراهم نبودن علل و اسباب روحی از قبیل سستی اراده، ترس، اندوه، بی‌خردی، غضب، سفاقت، بدبینی و مانند این‌ها. و چون بر خدا توکل نماید، خود را به حقیقت هستی و سبب اصلی متصل کرده است که هیچ چیز بر او چیره نیست و او سببی است که برتر از او سببی نیست و اراده‌ای است که مغلوب هیچ چیز نمی‌شود. پس چنین انسانی با توکل به خدا از نظر اراده و سایر صفات روحی چنان قوی و نیرومند می‌شود که مغلوب هیچ عامل دیگری نمی‌شود و به موفقیت قطعی و سعادت حقیقی نایل می‌گردد.^{۱۰۸۹} بنا بر این، هیچ چیز چون توکل، آدمی را محکم و استوار نمی‌کند و اسباب توفیقش را فراهم نمی‌سازد. شیخ صدوق به اسناد خود آورده است:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از جبرئیل پرسید: «مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ؟» توکل بر خدا چیست؟ و او چنین پاسخ داد: «أَلْعِلْمُ بَأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَأَسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَلَمْ يَرْجُ وَلَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَلَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ».^{۱۰۹۰}

دانستن آن که مخلوق زیان و سودی نرساند و نبخشد و باز ندارد، و چشم امید به خلق نداشتن، پس چون بنده چنین باشد، جز برای خدا کار نکند و جز به او امید نبندد و جز از او نترسد و جز به او دل نبندد، که این توکل است.

چنین توکلی است که آدمی را در تصمیم‌هایش محکم و استوار می‌سازد که توکل بهترین تکیه‌گاه است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در وصایای خود به ابوذر غفاری فرمود:

يَا أَبَاذَرٍّ! إِنْ سَرَكَ أَنْ تَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^{۱۰۹۱}

ای ابوذر، اگر دوست داری که نیرومندترین مردمان باشی، بر خدا توکل کن.

تصمیمی که بر اساس مبانی یادشده گرفته شود، تصمیمی رشید و استوار و نتیجه‌بخش است.

۱۰۸۷. تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۱۴.

۱۰۸۸. طلاق / ۳.

۱۰۸۹. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۵.

۱۰۹۰. معانی الأخبار، ص ۲۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۳۸، ج ۷۷، ص ۲۰.

۱۰۹۱. مکارم الأخلاق، ص ۴۶۸؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۶۳؛ أعلام الدین، ص ۲۰۰.